اندیشهٔ قانون خواهی در ایران سدهٔ نوزده؛

حکومت قانون

دکتر منوچهر کالی طه

میرزا فتحعلی آخوند زاده
میرزا ملکم‌خان ناظم الدوله
میرزا آقاخان کرمانی
میرزا عبدالرحیم طالب اوف
میرزا یوسف خان مستشارالدوله
میرزا حسین خان سپهسالار

کمالی طه ـ منوچهر
اندیشهٔ قانون خواهی در ایران سدهٔ ۱۹
چاپ اول
چاپ زیبا
شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۷۵۹/۵۲ر۱۲ر۷ ۰ ۱۷۷۵/۵۲ر۱۲ر۶
بها ۳۵۰ ریال

اندیشهٔ

قانون‌خواهی

در

ایران سدهٔ نوزده

دکتر منوچهر کمالی‌طه

آغـاز

پیرامون قانون خواهی یا به زبانی مشروطه خواهی در ایران زیاد چیز نوشته‌اند . اما باتمام اینها هنوز صدیك چونی وچندی این جنبش سترگ آشکار نگردیده . زیرا جنبش قانونخواهی در ایـران محدود به یك دورهٔ کوتاه ویژه نبوده . این دوره ازپیش ازناصرالدین شاه پا گرفت و تا پس از کشته گشتن وی و پادشاهی مظفرالدین شاه و پس از او کشیده شد . بااین داستان می‌بینیم که چگونگی این جنبش که از این زمان دراز و چند صد عامل اجتماعی و سیاسی و تاریخی و اقتصادی و فرهنگی رخنه‌پذیر گشته هنوز که هنوز است از هزاران گوشه تاریك مانده . از این‌رو با بدیده گـرفتن این آمیغ و اینکـه پژوهش در یکی دو زمینه کوچك در یك دورهٔ زمانی ویژه از زمان دراز جنبش مشروطه ، آنهم از دیدگاه فکری چند تن شناخته ، شاید بتواند در پیکر یك پایان‌نامه دکتری کاری به حساب آید ، به این کار برخاستم. ولی فراهم آوردن این نوشته نزدیك به درست سه سال وقت گرفت که بخش بسیار بزرگ آن ـ که بخش بزرگی از رنج منهـم بود ـ خرج دوندگی دردناك و اندوه‌انگیز بـه دنبال اسناد و مآخذ گردید ؛ پیدا کردن یکی دو شماره از فلان مجله یا روزنامه یك یا دو ماه را گذراند . یا تلاش برای شناختن و دیدن کسی که نسخه خطی ویژه‌ای را داشت و سرانجام به من هم نشان نداد چند هفته کشید . یا دوندگی دو سه ماهه برای یافتن کتابی که به چاپ سنگی در پیش از مشروطیت درآمده از بن بجائی نرسید . به جاهائی رفتم که با پرخاش

نگهبان و راهنمائی به اتاق سرپرست سازمان پذیرائی شدم . در برخی جاها از بن پاسخی سودمند ندادند . در جاهائی چند تن برسر کارشان نبودند . در چند جا اگر از چند سد گذشتم و کسی را پیدا کردم چیزی را که می‌خواستم در دسترس نداشت . در برخی بخشها کـه همگانی است و از پایه بایستهٔ آنهاست که پاسخ به پژوهشگران بدهند با پاسخ نه روبرو گشتم . نزد کسانی رفتم که در همان هنگام که خود را بـا پرسشهایم بیگانه‌نشان‌می‌دادند پشت‌سرشان‌نوشته‌ای‌را که درجستجویش بودم دیدم .

بگذریم . با تمام این سختی‌ها و گرفتاری‌ها تا آنجا کـه شد پیش رفتم و درست رو در روی آنچه که برایم پیش آمد و در برابر همه سنگهائی که سر راهم پدیدار گردید تا آنجا که می‌خواستم بـه منابعی که به دیده داشتم دست یافتم و تنها چند ما خذ انگشت شمـار ماند که دسترسی به آنها کارم را به درازا می کشانید از این روی تازه به‌نقل و باواسطه از آنها یاد کردم و از آنها در نگذشتم .

به طوری که در نوشته‌ام می‌بینید برای اصالت کار پیرامون هرمنبع هرچه که می‌دانسته‌ام نوشته‌ام و آن منابعی هم که دست دوم است بامنبع دست اول هردو را باهم آورده‌ام تاهر کس بخواهد بتواند پژوهش کند .

به‌هرترتیب امید دارم این‌نوشته کاری ساده وبی‌پیرایه‌وبی‌پرده پوشی جلوه کند و تاآنجاکه گفتار پیش آمده توانسته باشد ماجراها را برساند و سودمند افتد .

باپذیرفتن اینکه هیچ کاری بدون کمبود نیست از ویژه کاران می‌خواهم درگنجایش همین ماجراهائی که گفته‌ام چنانچه نکته‌هائی دیدند آگاهی دهند تا درست شود .

دکتر منوچهر کمالی طه

دهم مرداد ۱۳۵۲

فهرست نوشته‌ها

پیشگفتار ۱۷

بخش‌نخست ۲۵

پهنهٔ اندیشه در ایران سدهٔ نوزده ۲۵

گفتار نخست ۲۷

چهرهٔ همگانی کشور ۲۷

الف ــ یك ویرانه ۲۷

ب ــ فرمانروایان ستمگر ۲۷

پ ــ دانشمندان بی‌دانش ۲۸

ت ــ افزارمندان و هنرمندان ۲۹

ث ــ زنان ناتوان ۲۹

ج ــ گورستان و موزه ۲۹

چ ــ سربازان بیکار ۳۰

ح ــ فرار از آتش دوزخ ۳۰

خ ــ بیگانگی با پاکی ۳۱

د ــ کسی‌خواندن نمی‌داند ۳۲

ذ ــ پزشك کمیاب است ۳۲

گفتار دوم ۳۴

ناراست اندیشی همگانی ۳۴

الف ــ اندیشه شاهان و بزرگان ۳۴

ب ــ سرجنبانان کیش ۳۸

پ ــ دانش و دانش‌آموزی ۴۳

ت ــ بد پنداری ۴۶

ث ــ جنگ از راه جادوگری ٥٠

گفتار سوم ٥٣

انگیزهٔ نادانی و ناتوانی توده ٥٣

الف ــ دسپوتیزم و فناتیزم ٥٣

ب ــ تثلیث و بی‌قیدی دولت ٥٤

پ ــ ستم و جعلیات کیشی و انانیت ملی ٥٦

ت ــ نتیجه ٦٠

١ ــ خودکامگی ٦٠

٢ ــ بدآموزی‌های کیشی ٦١

٣ ــ چگونگی همانندی این سه اندیشه ٦٣

بخش دوم ٦٧

قوهٔ مجــریه ٦٧

گفتار نخست ٧٠

میرزا فتحعلی آخوندزاده ٧٠

الف ــ خرده‌گیری از شیوهٔ حکومت گذشته ٧٠

ب ــ نادانی و ناسپاسی توده ٧١

پ ــ بی‌دانشی بزرگترین سد راه حکومت قانون ٧٢

ت ــ بی‌دانشی رهبران هم بی‌قانونی می‌آورد ٧٤

ث ــ الفبای نو لازمه گسترش حکومت قانون ٧٤

ج ــ زیانهای قانون نویسی غیر علمی ٧٥

چ ــ مخالفت با حکومت دین ٧٥

ح ــ قانونهای فراهم آمده در باختر ٧٦

خ ــ تناقض فلسفه سیاست باختر و شریعت ٧٧

د ــ حکومت از سوی خدا نیست ٧٧

ذ ــ ارج گذاری به کارهای ایرانیان باستان ٧٨

ر ــ هشدار به رهبران حکومت ٧٨

ز ــ اساس سلطنت برپایهٔ قانون است ٨٠

ژ ــ حکومت از طریق پارلمان بامردم است ٨١

س ــ همبستگی و یگانگی دشمن دسپوتیزم ٨٢

ش ــ سفارش به ایستادگی در برابر بیدادگری ٨٢

ص ــ سلطنت قــونسی توتسی ٨٣

گفتار دوم	۸۵
میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله	۸۵
الف ــ زیانهای حکومت بی‌قانون	۸۵
ب ــ حکومت قانون بی‌زحمت میسر نیست	۸۷
پ ــ دستگاه روز از بزرگترین سدهای راه قانون	۸۸
ت ــ حکومت قانون بامذهب منافات ندارد	۸۹
ث ــ دعوت از سرجنبانان دین برای حکومت	۹۱
ج ــ باید حکومت منظم داشته باشیم	۹۲
چ ــ حکومت دستگاه علمی فرنگی است	۹٤
ح ــ حکومت و اقسام گوناگون آن	۹٦
خ ــ باید حکومت از دستگاه وضع قانون جدا باشد	۱۰۱
د ــ سازمان حکومت چیست ؟	۱۰۵
ذ ــ وزیر باید بامعلومات باشد	۱۰٦
ر ــ وظایف حکومت کدام است ؟	۱۰۸
ز ــ مسوولیت وزیران تا چه مرز است ؟	۱۰۹
گفتار سوم	۱۱۱
میرزا آقا خان کرمانی	۱۱۱
الف ــ ستایش قوانین حکومت ایرانیان	۱۱۱
ب ــ بدگوئی از قواعد حکومت تازیان	۱۱۲
پ ــ حکومت و دین برای توده لازم است	۱۱۵
ت ــ تأسیس حکومت و کشور	۱۱۸
ث ــ حکومت دسته‌جمعی	۱۱۹
ج ــ حاکمیت منشاء الهی ندارد	۱۲۰
چ ــ مزد کیسم	۱۲۰
ح ــ دسپوتیزم	۱۲۲
خ ــ سرزنش ایرانیان	۱۲۳
د ــ شورش برای تغییر عظیم	۱۲۵
ذ ــ مشروطهٔ قانونیه	۱۲٦
ر ــ در فلسفهٔ حکومت	۱۲۸
گفتار چهارم	۱۲۹
میرزا عبدالرحیم طالب‌اوف	۱۲۹
الف ــ چگونگی تشکیل دولت	۱۲۹

ب ــ مشروطهٔ سلطنتی ۱۳۰
پ ــ جمهوریت ۱۳٤
ت ــ سلطنت ظالمهٔ مطلقه ۱۳۵
ث ــ نکوهش حکومت مطلقه ۱۳۷
ج ــ نیاز به قانون اساسی ۱٤۰
چ ــ حاکمیت با ملت است ۱٤٤
ح ــ حکومت اکثریت ۱٤۸
خ ــ حکومت حزبی ۱۵۰
د ــ مسوولیت دولت ۱۵۳
ذ ــ تربیت ملی ضامن دموکراسی است ۱۵٤
ر ــ برخاستن در برابر خودکامگی حق است ۱۵٦
ز ــ حکومت جهانی و سازمان ملل ۱۵٦
ژ ــ بافرمانروائی آئینی روی خوش ندارد ۱۵۸

گفتار پنجم ۱٦۱
میرزا یوسف خان مستشارالدوله ۱٦۱
الف ــ حکومت قانون ۱٦۱
ب ــ تفاوت قانون و شریعت ۱٦۳
پ ــ حکومت قانون مخالف اسلام نیست ۱٦۵
ت ــ بنیاد حکومت قانون از روی اجبار ۱٦۷
ث ــ تفکیك قوا ۱٦۹
ج ــ حاکمیت ملت ۱۷۱
چ ــ نفی حکومت مطلقه ۱۷٤
ح ــ مسوولیت حکومت ۱۷۵
خ ــ حکومت ضامن فرهنگ و آموزش ملی است ۱۷٦

گفتار ششم ۱۷۸
میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم ۱۷۸
الف ــ کوشش برای پی‌افکندن انجمن وزیران ۱۷۸
ب ــ بنیاد کردن دربار اعظم ۱۸۱
پ ــ سازمان دربار اعظم ۱۸۲
ت ــ مسوولیت دولت ۱۸۳
ث ــ دولت شش نفری ۱۸٦
ج ــ مجلس تنظیمات ۱۸۹
چ ــ مشورتخانهٔ دولت یامجلس شورای وزرا ۱۹۱

ح ــ رهبری سه نفری یا ترویکا ۱۹٤
خ ــ حاکم فرمانبردار قانون ۱۹۵
د ــ تفکیك سیاست از دین ۱۹۷
ذ ــ برخاستن در برابر بیدادگری حق است ۱۹۸
ر ــ دولت پزشك و آموزگار توده ۲۰۰

بخش سوم ۲۰۳

قوهٔ مقننــه ۲۰۳

گفتار نخست ۲۰۵
میرزا فتحعلی آخوندزاده ۲۰۵
الف ــ مقننه دو انجمنی پارلمانی ۲۰۵
ب ــ اعمال حاکمیت ملی ۲۰۷
پ ــ پرداختن قانون اساسی ۲۰۸
ت ــ حکومت مردم برمردم ۲۱۰

گفتار دوم ۲۱۲

میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله ۲۱۲
الف ــ زمامداران انجمن نمایندگان نمی‌خواهند ۲۱۲
ب ــ مجلس تنظیمات ۲۱۳
پ ــ آئین کار مجلس تنظیمات ۲۱۵
ت ــ پارلمان ، مجلس عالی ، مجلس مشورت ، مجلس قوانین ۲۱۷
ث ــ نقش سرجنبانان کیش ۲۲۰
ج ــ وشاورهم فی‌الامر ، فرمان آسمانی ۲۲۲

گفتار سوم ۲۲٤
میرزا آقاخان کرمانی ۲۲٤
الف ــ پارلمان دو انجمنی ۲۲٤
ب ــ حاکمیت باتوده است ۲۲۵
پ ــ پیدایش قانونگذاری ۲۲٦
ت ــ قانونگذاری عقلی و شرعی ۲۲۷

گفتار چهارم ۲۲۸
میرزا عبدالرحیم طالب‌اوف ۲۲۸
الف ــ پارلمان کاخ‌داد ۲۲۸

ب ــ انجمن نمایندگان و خیر عامه ۲۲۹
پ ــ قانون تنها باید در پارلمان نهاده شود ۲۳۰
ت ــ جایگاه قانونگذار ۲۳۱
ث ــ رأی اکثریت ۲۳۳
ج ــ قانونگذاری برابر ویژگی‌های زمان ۲۳٤
چ ــ قانونگذاری و تقلید از فرنگ ۲۳۵
ح ــ قانونگذاری شرعی و عقلی ۲۳٦
خ ــ مسوولیت نمایندگان ۲۳۷
د ــ حاکمیت مــلی ۲۳۸

گفتار پنجم ۲٤۰
میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله ۲٤۰
الف ــ سیستم تقنینی ۲٤۰
ب ــ کنستیتوسیونالیسم و فشار زمان ۲٤۱
پ ــ ناسیونالیسم و کنستیتوسیونالیسم ۲٤۲
ت ــ شیوهٔ گردآوری قانون ۲٤۳
ث ــ دیوان وکلای ملت ۲٤٤
ج ــ دیوانخانهٔ سنا ۲٤٦
چ ــ گنراندن قوانین ۲٤۷

گفتار ششم ۲٤۹
میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم ۲٤۹
الف ــ نیاز به بنیاد کردن پارلمان ۲٤۹
ب ــ انجمن نمایندگان مغز اندیشه‌گر کشور ۲۵۱
پ ــ انجمن نمایندگان و بازخواست از دولت ۲۵۲
ت ــ گرفتن آراء همگانی ۲۵٤
ث ــ جدائی مقننه از مجریه ۲۵٦
ج ــ دارالشورای کبری ۲۵۸
چ ــ انجمن قانونگذاری نیمه دولتی یا دو چهره ۲٦۰

بخش چهارم ۲٦۳

قوهٔ قضائیه ۲٦۳

گفتار نخست ۲٦۵
میرزا فتحعلی آخوندزاده ۲٦۵
الف ــ دادرسی بنام شاه است ۲٦۵

ب ــ سرجنبانان کیش دادرسی نکنند ۲۶۸
پ ــ برابری در دادرسی‌ها ۲۶۹
ت ــ کیفرها انتقامی نیستند ۲۷۰
ث ــ بی‌قانون رسیدگی نکنند ۲۷۲
ج ــ توده باید خود دادگری بخواهد ۲۷۳

گفتار دوم ۲۷۶

میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله ۲۷۶
الف ــ در رد بیدادگری ۲۷۶
ب ــ دادگری پایهٔ بهروزی همگانیست ۲۷۸
پ ــ خواست توده پایهٔ بنیانی دادگری است ۲۸۱
ت ــ دیوانخانهٔ اعظم ۲۸۳
ث ــ دیوان مظالم ۲۸۴
ج ــ دیوان قضا ۲۸۵
چ ــ وزارت عدلیه ۲۸۷
ح ــ سازمان دیوانخانه ۲۸۸
خ ــ ادارهٔ مدعی عمومی ۲۹۰

گفتار سوم ۲۹۳

میرزا آقاخان کرمانی ۲۹۳
الف ــ معیار عدل چیست ؟ ۲۹۳
ب ــ زمینه‌های برابری همگانی ۲۹۵
پ ــ محاکمات قانونیه در ایران باستان ۲۹۸
ت ــ اندرز به دادگری ۳۰۰
ث ــ کوبیدن حالت تسلیم ۳۰۳
ج ــ عدلیه و قوانین آن ۳۰۵

گفتار چهارم ۳۰۷

میرزا عبدالرحیم طالب‌اوف ۳۰۷
الف ــ قانون شما کجاست ؟ ۳۰۷
ب ــ شرع با دادگستری نوین ستیزی ندارد ۳۰۹
پ ــ بزرگان ما از قانون می‌ترسند ۳۱۱
ت ــ نگاهبانی از حقوق بایستهٔ آدمی است ۳۱۳
ث ــ سازمانی بنام عدلیه ۳۱۴

گفتار پنجم ۳۱۷
میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله ۳۱۷
الف ــ دادگری از قانون جدا نیست ۳۱۷
ب ــ بدون قانون کسی حق حکم ندارد ۳۱۹
پ ــ کیفر برای انتقام نیست ۳۲۱
ت ــ دادرسان را از کار نمی‌توان برداشت ۳۲۳
ث ــ هیات منصفه پشتیبان دادرسی دادگرانه است ۳۲۵

گفتار ششم ۳۲۸
میرزا حسین‌خان مشیرالدوله ۳۲۸
الف ــ بیزاری از هرج و مرج ۳۲۸
ب ــ دادگستری مرجع عام ۳۳۰
پ ــ تشکیلات دادگستری ۳۳۳
ت ــ آئین دادرسی ۳۳۵
ث ــ دادرسی بنام شاه است ۳۳۸
ج ــ جدائی شرع از عرف ۳۳۹
چ ــ برابری در دادرسی ۳۴۱
ح ــ ضابطان دادگستری ۳۴۲
خ ــ کیفر دادرسان ۳۴۳
د ــ نمونه‌ای از دادرسی ۳۴۴
ذ ــ صندوق عدالت ۳۴۵
ر ــ دستورالعمل دیوانخانه تبریز ۳۴۶

نتیجه ۳۴۷

زمینه‌های همگونی همگانی پیش‌آهنگان فکری درایران پیش ازمشروطه ۳۴۸
این‌کسان ازمعماران فکری سالهای پیش ازمشروطه بوده‌اند ۳۵۱
رویداد اجتماعی وسیاسی مشروطه زمینه‌سازی کهنه‌ای داشت ۳۵۵
جنبش مشروطه‌خواهی تنها ازسوی یقه‌چرکین‌ها نبود ۳۵۷
فهرست منابع و مآخذ ۳۵۹

خواهشمندم پیش‌از خواندن کتاب این اشتباهات چاپی را درست کنید

ص	سطر	نادرست	درست
۱۷	۱۰	ناصرالدبن	ناصرالدین
۲۰	۲۶	Peeple	People
۲۰	۲۶	tokyo	Tokyo
۲۰	۲۶	and	And
۲۱	۱	بسیار	بسیاری
۳۰	۲۱	حبیبی	جیبی
۳۵	۲۱	برخواسته	برخاسته
۴۳	۶	وبژه	ویژه
۴۶	۱۳	دینویه	دنیویه
۵۹	۲۸	و ۳۵ مکرر	(زائد)
۷۲	۳	شورش	شورشی
۷۲	۲۳	فبول	قبول
۷۴	۱۶	جلاالدین	جلال‌الدین
۷۴	۱۸	تغبیر	تغییر
۷۵	۱۱	چون یك	چون «یك
۷۵	۱۹	فقیهه	فقهیه
۷۷	۱	تناقص	تناقض
۷۹	۶	ناحق	ناحق
۸۲	۶	گفتگوی	گفتگو
۸۲	۱۰	شده ، ــ	شده ،
۸۳	۱۴	«اسپوتیزم»	«دسپوتیزم» و
۹۰	۱۹	خاورمیانه	خاور
۹۶	۱۵	است	است که
۹۶	۱۸	یك حکومت	یك

ص	سطر	نادرست	درست
۱۰٤	۱٤	تمسه	نمسه
۱۰۸	۱۲	میگوید اجرای	میگوید «اجرای
۱۱۱	۱٤	مشیری	مشیزی
۱۱۵	۳	می‌بینیم	می‌بینیم
۱۱۸	۱۳	چگونگی	چگونگی تشکیل
۱۲۲	۲	ا ـ یر	ایر
۱۲۵	۱۱	برای	برای
۱۲۹	۱	الف	الف
۱۲۹	۱٤	بن	ابن
۱۳۰	۱٤	سلطنی	سلطنتی
۱۳۲	۲۰	گرفته	(زائد)
۱۳٤	۷	۳۸	۲۸
۱۳٤	۹	عدهٔ	وعدهٔ
۱۳٤	۲۳	۷	۷
۱۳۵	٦	اینکه	اینها
۱۳۵	۲۳	؛	:
۱۳۷	۲۱	اخساسات	احساسات
۱۳۸	٦	داستانی می‌پویند	(زائد)
۱۳۹	۲۲	کشوری	کشورش
۱٤۳	٤	ـ	(زائد)
۱٤۳	۲٦	ض	ص
۱٤۳	۲۲	یان	خان
۱٤۷	سطر آخر	ـ	(زائد)
۱٤۹	۵	همان	(زائد)
۱۵۰	۳	ـ	(زائد)
۱۵۰	۳	بر	به
۱۵۱	۲۲	با	شاید با
۱۵۵	۱۷	روزی	به روزی
۱۵٦	۲	ـ ر	ـ
۱۵۷	۲۰	ممالك بی‌قانون را به	مرکزی
۱۵۸	۱	همه سطر اضافه است	دنیا» ۱۵٤
۱۵۸	۷	همهٔ طوایف	همهٔ «طوایف
۱٦۰	۵	حق در سواری و	(زائد)
۱٦۲	۱۵	تکالیف	«تکالیف
۱٦٤	۲	فقیهه	فقهیه
۱٦٦	۲۰	تجارت	تجارب
۱٦۹	۱٤	تشریح	تشریع
۱۷۰	۲٤	تشریح	تشریع
۱۷۱	۵	گفتگوی	گفتگو

ص	سطر	نادرست	درست
۱۷۹	۱	به	به
۱۸٤	۱۰	بود از	بود ــ از
۱۸٦	۷	۱۵	۵۱
۱۸٦	۸	۲۵	۵۲
۱۸۷	۱۷	بنابر	بر
۱۸۸	۱۹	وزرا[ا]ت	وزار[ا]ت
۱۹۰	٤	احکام	(زائد)
۱۹۰	۱٤	استحضا	استحضار
۱۹۲	۱۰	را	وزرا
۱۹۳	۱۷	فعال	نعال
۱۹۵	۱٤	بندهائی	بندهائی را
۱۹۷	۱۱	به	(زائد)
۱۹۸	۱	داده	داد
۲۰۰	۱٤	می‌گوید .	می‌گوید :
۲۰٦	۱۲	باسبکی	یاسبکی
۲۰٦	۱۳	یا بدیده	بابدیده
۲۰۸	۳	مجتعمه	مجتمعه
۲۱۵	۲	۰۲	۲۰
۲۱۷	۲۱	سلطنتی که	سلطنتی ــ که
۲۱۸	۲٤	۱۳۳۸ ص ۳٦	۱۳۳۸ ، ص ۳٦
۲۲۰	ــ	سطر ۶ و ۷ و ۸ اضافه است	ــ
۲۲۳	۱۰	دیگری	دیگرش
۲۲٤	۱٤	پارلمانی	پارلمان

پیشگفتار

در تاریخ هر کشوری یك یا چند رویداد بزرگ دیده میشود. در کشور ما نیز یکی از آنها که کم ارج هم نیست دگرگونی اندیشه‌ها در سده نوزده میلادیست . این رویدادی بود که گفتگوهای بی‌شماری را وارد میدان اندیشه توده و سیاست کشور ما کرد تاجائی که راهی را که می‌رفتیم دگرگون ساخت .

میدانیم که پس از کشته گشتن نادرشاه بزرگی ایران که با کوششهای او پدید آمده بود از میان رفت . ولی ایران هنوز یکی از کشورهای بنام بود و کریمخان زند هم چیزی از آن نکاست .

لیکن از سال ۱۱۹۳ (ه . ق) که کریمخان زند درگذشت تا سال ۱۳۱۳ که ناصرالدین‌شاه باتپانچه میرزا رضای کرمانی زندگی‌را بدورد گفت بجز چند سال سررشته‌داری آغامحمد خان ، آنهم در کشورگشائی ، باقی پادشاهان ، فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه ، بدون آنکه شیوه سررشته‌داری خویش را دیگر کنند پی هم آمدند و رفتند ، و توده هم ناآگاه در زیر فرمان آنان روزگزاردند. این شاهان خود کاری نمیکردند و دیگران را هم نمیگذاردند کاری کنند . فتحعلیشاه باجادوگری کشورداری میکرد و بافرمان‌گیری از ملایان باسپاه روس می‌جنگید . محمدشاه میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام وزیر کاردان و شاینده را کشت و جایش را به حاجی میرزا آقاسی

مرشد خودداد. ناصرالدینشاه میرزاتقیخان‌امیررا که به‌آراستن ایران برخاسته بود ، و چه در سیاست و چه در کشورداری کاردانی از خود نشان میداد کشت و به جایش میرزا آقا خان نوری را نشاند . سپس هم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار پس ازمدتها نبرد بین کهنه‌خواهان و نوجویان بکارهائی دست آزید و آگاهی و کاردانی نشان داد. ولی ناصرالدین شاه او را هم نگه نداشت .

در این مدت که با چند سال پیش و پس برابر با سده نوزده میلادی بود در پی جنبش بزرگ فرانسه و جنبش صنعتی انگلیس در اروپا جنبشهای بزرگی روی داد و پیشرفت فن جنگ و پیدا شدن افزارهای نوین دولتهای بزرگ و نیرومندی را پدید آورد و این سرزمین باشتابی شگفت‌انگیز دگرگون گردید .

این دگرگونی‌ها که همانند خورشید فروغش تا هرکجا که بندی یا سدی نبود پیش میرفت در خاور باپرده تاریك اندیشه‌های کهن روبرو شد . تن‌ها خسته بود و روانها آشفته . سستی بود وکاستی و نادانی ؛ کینه‌توزی و تهی مغزی . ایرانیان از آن دگرگونی‌ها ناآگاه مانده بودند و نه پادشاهان و نه‌سرجنبانان توده ازآن رویدادها سر در نمی‌آوردند .

رویدادها و پیش‌آمدها چیزی به اینان یاد نداد . شکستهای پی‌درپی فتحعلیشاه ومحمدشاه وناصرالدین‌شاه دربرابرروس وانگلیس به ایران زیان بسیار رسانید ولی این زیان‌ها قاجاریان و توده ایران را بیدار نکرد و ایران به‌همان شیوه پیشین مانده بود .

با این همه فروغ تابناك اندیشه‌های نوین باختر در برابر سد اندیشه‌های کهن خاور نایستاد و پیش تاخت و آمد تا خاور را هم به راهی دیگر کشاند .

سده نوزده میلادی دوره دگرگونی اندیشه در خاور بود ، و کم وبیش باتفاوتی از جهت اندیشه و از جهت زمان ، در ایران هم

مانند دیگر کشورهای خاورزمین اندیشمندانی برخاستند ، که تمام نماینده روح زمان خویش بودند و اندیشه‌های همگی‌شان روی هم پیکر اندیشه و پندار ایران را در سده نوزده تشکیل داد .

پیروزی‌های روس و انگلیس برایران و پیشرفت سخت اروپا کسان زیادی را به اندیشه واداشت تاکاوش کنند و دریابند از چه‌رو باختر سخت پیش میتازد و ایران پا شکسته در راه مانده است . ازاین رو به سوی تاریخ کشورهای بزرگ باختر رفتند و کتابهای زیادی را بفارسی برگرداندند[۱] .

پژوهشهای خاورشناسان ودست‌آوردهای‌آنان کم‌کم ایرانیان را به اندیشه انداخت و به پژوهش در پیشینه توده ایران و چگونگی واماندگی خود علاقمند ساخت .

نوشته‌های نمایندگان ایران که به اروپا میرفتند دانش زیادی از اروپا به ایرانیان داد . از آنهاست خاطرات اعتماد السلطنه و امین‌الدوله و نوشته‌های آجودانباشی و خسرو میرزا و میرزا صالح شیرازی .

سفرنامه‌ها و نوشته‌هائی که اروپائیان و نمایندگان آنان در ایران فراهم کردند چشم ایرانیان را گشود مانند «تاریخ ایران» از «سرجان ملکم» و «تاریخ مختصر ایران» از «سی . آر . مارخام» و «پادشاهی‌های بزرگ دنیای قدیم‌شرق» از «جرج‌رالینسون»[۲ـ۳].

---

۱ ــ بیشتر این کتابهای برگردانده شده چاپ نشد . رجوع کنید به آدمیت ، فریدون : انحطاط تاریخ نگاری در ایران ، مجله سخن ، تهران ، فروردین ۱۳٤٦ ، ص ۲۱ .

۲ ــ ملکم ، سرجان : تاریخ ایران از پیشدادیان تا قاجاریه (ترجمه میرزا اسماعیل خان ابن محمدعلی حیرت تهرانی) بمبئی ، ۱۲۸۹/۹۰ ق ، دو جلد .

ــ رالینسون ، جرج : تاریخ ساسانی ، «تاریخ پادشاهی‌های بزرگ دنیای قدیم شرق» (ترجمه محمد حسین ــ ذکاءالملك ــ ومحمد علی‌فروغی) تهران ۱۶ــ۱۳۱٤

ــ مارخام ، سی . آر : تاریخ مختصر ایران (ترجمه رحیم‌خان پسر حکیم ←

دارالفنون آغاز به کار کرد و دانش پژوهانی دست به برگرداندن کتابهای زیادی از فرانسه و انگلیسی و روسی زدند که بسیار سودمند افتاد.

در این میان توجه به آراء فیلسوفان باختر و اندیشه‌های آنان نیز گسترش فراوان یافت و نوآوران و دیگر کسان به گفتگو پیرامون اندیشه‌های بزرگانی مانند دکارت، لایپنیتس، بیکن، فنلن، فیخته، بسوئه، کانت، روسو و مونتسکیو هم پرداختند و برجستگانی پیدا شدند.

در ارزش اندیشه‌های این برجستگان هم باین جا رسیده‌اند که از هیچ جهت در میدان اندیشه نه‌تنها کمتر از نوآوران و اندیشمندان دیگر خاور نبوده‌اند بلکه از برخی جهات پیشآهنگ و پیشرو نیز بوده‌اند.

یك نمونه سید جمال‌الدین اسدآبادی است. او ازجنوب اروپا و شمال افریقا تا گوشه جنوبی آسیا یکه‌تاز میدان بود. او تنها مردی بود که توده‌های خاور را به مبارزه گروهی در برابر باختری‌ها خواند. او برای تونسی‌ها «کتاب» وبرای هندیها سزاوار «پرستش» و برای تازیان «پیامبر» بود.

همچنین در سیاست و فلسفه سررشته‌داری جایگاه میرزا ملکم خان بسیار والاست. گفته‌اند اندیشمند ژاپنی همزمانش «فوکوزاوا یوکی‌چی»[۴] تنها کسی است که میتوان هم‌پایه ملکمش دانست. ملکم

←
المماليك)، چاپ نشده جمادی‌الاول ۱۳۰۱ ق، شماره کتابخانه ملی ایران ۲۰۲ / ف.

۳ـ Sir John Malcolm (1769-1833)
- Sir Clements Robert Markham (1830-1916)
- George Rawlinson (1812-1902)

۴ـ Fukuzawa Yukichi (1834-1901) _ Japanese National Commission for Unesco : Japan, Its Land Peeple and Culture, tokyo, 1964, pp. 374, 392, 449.

کسی بود که کسان بسیار از نوخواهان زمان را در پی خود کشید و تکانهائی پدید آورد. جایگاه او آن چنان است که «ویلفرید بلنت»[۵] نویسنده انگلیسی از وی بنام یکی از بزرگترین اندیشمندان زمان یاد میکند.

میرزا عبدالحسین موسوم به میرزا آقاخان کرمانی یکی دیگر از آنهاست. اندیشمندی که در آن زمان در جهان اسلام بی‌تا بود؛ چهره‌ای ژرف اندیش، انسان دوست، مبارز و سرسخت. در انسان دوستی آقاخان هم تنها «راجارام موهان‌روی»[۶] اندیشمند هندی را همسان او میدانند.

اندیشمند دیگر میرزا فتحعلی آخوند زاده است. او کسی بود که در آن زمان فلسفه مادی نو را باژرف اندیشی ویژه‌ای ارائه کرد و تمام تاروپود پندارکهن آئینی‌را بهم ریخت و به‌نمایشنامه‌نویسی نوین اروپائی در این بخش از جهان پرداخت. او اندیشمندی بود که در شیوه‌هائی ملکم و آقاخان را پی‌خویش کشاند.

این را هم بیافزائیم که اینها و دیگر اندیشمندان این دوره خاور، نوآور و ژرف اندیش و برجسته، بودند ـ ولی نوآوری آنان از جهت آوردن اندیشه‌های نوین باختر بود نه آنکه خودشان چیزی نو و بی‌پیشینه ارمغان آورده باشند. در گوهر و نهاد، خاور چند صد سال از دانش و اندیشه‌های نو دور بود ونمی‌توانست اندیشمندانی در دامن به‌پرورد که اندیشه بکر بی‌پیشینه و گوهری داشته باشند. اندیشمندان این زمان‌خاور ازدانش باختر بهره‌مند شده‌بودند واکنون آموخته‌های خویش را در کشورهای خود می‌پراکندند.

افزوده براین جنبش اندیشه، رویدادهائی توده‌ای نیز به

۵ـ Wilfrid Scawen Blunt (1840 - 1922)
۶ـ Raja Ram Mohan Roy (1772 - 1833)

گسترش دانش همگانی کمك کـرد ، و شاید هم انگیزه تکانهـای دیگر شد .

ناصرالدین شاه ناتوانی فراوانی در برابر چپاولگران درونی و بیرونی نشان داد . او جدای از امتیازات فراوانی که بدو همسایه شمال و جنوب داده بود در سال ۱۲۶۸ هم امتیازهای دیگری داد کـه یکی از آنها «امتیاز توتون و تنباکو» بود . توده از چنین امتیازها چیزی نمیدانست و تاآن زمان هم پروای سود و زیان کشور کردن و به چون و چرا برخاستن در کارهای کشوری را نکرده بود . ولـی چون این کار پای بیگانگان را به ایران باز کرد و کسان فراوانی از اروپائیان به ایران آمدند ، توده و همراه آن ملایان به گله زبـان گشودند ، و شیوه دولتیان چنان بود ، که کارشان باملایان و توده بالا گرفت ، و شاه ناگزیر شد با دادن پانصد هزار لیره تاوان امتیاز را بهم زند . بهرجهت پس از ششماه شور و تکان داستان پایان یافت و ایـن نخستین تکان درتوده ایران بود وباآنکه بادست ملایان‌بود وهمچشمی روس و انگلیس بهم در آن بود ، خود رویدادی ارجدار است .

با این ترتیب در آن زمان که اروپائیان تندرو ارپیش میتاختند و ناصرالدین شاه هـم در این کشور سرگرم ۵۰ سال سررشته‌داری خودکامه و بی‌هوده خود بود ، به شیوه‌ای که اشارت رفت و براثـر جبر زمان و گسترش افزارهای ارتباط همگانی و آموزش و فرهنگ باختری اندیشه اروپا در چهره برخی دگرگونی‌ها آغاز به نشان دادن خود کرد و در این کشور تلگراف ، تلفن و پستخانه و ضرابخانه و چراغ‌گاز و پلیس و مانند اینها از اروپائیان گرفته شد و سازمانهائی به‌شیوه اروپائیان برپا گردید .

این پیشینه‌آمدن فرهنگ باختر به‌خاور وپیدا شدن جنبش‌های گوناگون بود . این دگرگونی اندیشه همان رویداد بزرگ این زمان تاریخ کشور ما بود. بخشی ازتاریخ برخورد خاورکهن باشهریگری

نوین باختر ، برخوردی که سازنده گوهر تاریخ نو خاور است .

در این زمان از هرسو بانگ نو خواهی و نوگرائی برخاست؛ در بنیاد کردن سررشته‌داری قانونی دو انجمنی ، در انتشار روزنامه و ماهنامه . در بنیاد کردن آموزشگاههای نوین . در دگرگون کردن الفباء . درگسترش پروتستانتیزم‌اسلامی[۷] . در برپاکردن سازمانهای همسان اروپا. در کوتاه کردن دست دادرسان مذهبی در گفتگوهای عرفی و چیزهای دیگر . ولی در تمام این اندیشه‌ها از همه سترگ‌تر اندیشه قانون خواهی بود . اندیشه داور بودن و داور کردن قانون ؛ نه به آن شیوه که سررشته‌داری کشور تنها قانونی باشد ، بلکه در همه جا قانون داوری کند . ویژگی و ارزش گوهری این اندیشه بیشتر ناشی از این بود که به رشته‌های انسانی رویدادها نزدیکتر بود . بیشتر اندیشه بود تا یك چامهٔ نوین . گرایشی بود به داوری قانون در همهٔ پدیده‌های زندگانی ؛ گرایشی به سوی دادگری ، برابری ، آزادی ، حقوق ، پخش برابر درآمد همگانی و سررشته‌داری میانه‌رو توده‌ای. و چون موضوع قانون بااین شیوه فرد انسانی بود و این انسان بود که در تمام پهنه‌های زندگی زیر فرمان قانون میافتاد ، قانون خواهی از بن بهزیست خواهی فرد انسانی و گرایشی سیاسی‌شد . وهمین گرایش است که موضوع پژوهش من است ، قانون خواهی از پهلوی سیاسی آن و نه از پهلوی فنی فرهنگی آن . این را نیز بگویم که تنها اندیشه قانون خواهی‌شش تن ازپیشتازان‌سترگ قانون خواه‌راکه درروياندن

۷ ــ (Protestantism) این واژه در آغاز سخن میرزا فتحعلی آخوندزاده در سه مکتوبش (به‌سال ۱۲۷۹ تا ۱۲۸۲ ه ق) بکار رفته و در صفحه‌های همان نوشته (۱٤٦ ــ ۱٤۳) و ٤۹۸ ــ ٤۷۷ ملحقات داستان آنرا گفته و نوشته نخستین آورندهٔ این آئین «حسن ابن محمد بزرگ امید اسماعیلی که بالقب علی ذکره السلام (نیمه دوم سده ٦ ه ق) مشهور است بود . و پس از او میرزا آقاخان کرمانی نیز در سه مکتوب خویش در آغاز سخن میگوید آورنده این آئین در جهان نخست مسلمانان بودند و اشارت دارد «برداشت قید شرع به تائید ایزدی از گردن انام علی ذکره السلام» ولی آورندهٔ واژهٔ مرکب پروتستانتیزم اسلامی دکتر فریدون آدمیت در کتاب اندیشه های آخوند زاده است .

تخمهٔ قانون و قانون خواهی در این کشور سهمی بسزا داشته‌اند و میتوان گفت از پایه‌گذاران قانون در این سرزمین بوده‌اند وجهه تلاش کرده‌ام . این بزرگان فتحعلی آخوندزاده ، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله ، حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم ، میرزا یوسف‌خان مستشارالدولهٔ تبریزی ، میرزا آقاخان کرمانی ، و میرزا عبدالرحیم طالب‌اوف‌اند .

بخش نخست

پهنه اندیشه در ایران سدهٔ نوزده

پژوهش در اندیشه و فرهنگ هـر توده کندوکاو در تمـام گوشه‌های تاریك و روشن و پهلوهای گوناگون زندگی فـردی و گروهی آن توده است . گوشه‌های گوناگون زندگی توده ایران در سدهٔ ۱۹ میلادی پیشینهٔ نوشتهٔ زیادی دارد که برای دیدن آن یا بایـد به جستجو در این پیشینه‌ها پرداخت یا به اندك نویسی‌هـای فشرده گوناگونی که برخی بدست داده‌اند و یا میدهند رو کرد . در اینجـا چون به انگیزه‌هائی ناچاریم از توجه به میدان اندیشه و فرهنگ توده ایران در سده ۱۹ م ی ، و اشارت دادن به همه پیشینه‌ها هم آنچه را که میخواهیم بدست نمیدهد ، پس فشرده‌ای از چگونگی اندیشهٔ توده آن زمان میآوریم .

بی گمان خواندن این فشرده به‌آن اندازه که کندوکاو انبار-های تاریخی چیز بدست میدهد بهره نمی‌رساند ولی تاآن اندازه کـه بتواند نموداری چند پهلو از آن روزها به دست دهد بکار میآید .

گفتار نخست

چهره همگانی کشور

الف ــ یك ویرانه

به اندیشه و به پرده چشم آورید ، کشوری را که در آن همه شهرها ویرانه و پر از چهار گوشه‌های گلی پوشیده از گرد و غبار است . همه زمینها خشك و بی‌سود و بی‌کار رها شده . مردم همه در اوج بی‌دانشی ونادانی بی‌خبر از کوچکترین پیشرفتهای دانش باختر ند و از قانون و حقوق بشری و جنبش های توده‌ها در باختر کمترین دانشی ندارند و بردربائی از دارائی بابی‌چیزی و نداری ، بی‌جنبش ، به‌امید نیروئی ناشناخته روزگار میگذرانند .

ب ــ فرمانروایان ستمگر

در این سرزمین بااین ویژگی‌ها فرمانروایانی سررشته‌دارند و فرمان میرانند که در سیه دلی و بدسگالی ونابکاری و نامردمی وجور و ستم نامدارند ، و با چشم درآوردن و گوش بریدن و پی‌زدن و شکم پاره کردن ، جان و روان و نیرو از توده گرفته‌اند ، و برلخته‌ای از سیاهی و خون ، نشسته‌اند آسوده . همه عیاش و کام خواه ، سست و تن‌پرور ، به ابروهایشان رنگ میگذارند ، و از چهره‌هاشان چون‌زنان موکنی میکنند .

این کشور بااین بیچارگی و درماندگی بزرگانی داردکه باید در یك کشور راستین سرجنبانی توده میکردند وآنرا به‌بزرگی اندیشه رهنمون‌می‌شدند ولی‌جدای‌ازچپاول داروندار مردمان وخوشگذرانی و آلوده‌کاری و خودکامگی، راهی دیگر نیافته‌اند، وچون بیماران آب خواه هرچه آب مینوشند سیرآب نمیگردند و هرچه از دارائی توده را هزینه‌کامرانی خود میکنند آزشان را بسنده نیست .

پ ــ دانشمندان بی‌دانش

آن کشور و آن مردم و آن بزرگان و آن سررشته‌داران دانشمندانی هم دارد که تنها چیزی که ندارند دانش است و گوهر نهادی آدمی توده را با نادانی و خودخواهی و آئین‌تراشی ازخرافات زنگ آلوده و پوچ کرده‌اند و همه در جور و ستم انبازند و ریاکار و ناپرهیزکار .

اینها تمام جغرافیای آسمان را وجب به وجب میدانند وجمیع کوچه‌های شهر جابلسا و جابلقا را نقشه برداشته‌اند[1] ولی از جغرافیای سامان یافته و فنی باختر هیچ دانشی ندارند تاجائیکه از شهرها و دهکده‌های کشور خودشان چیزی نمیدانند . «تاریخ جان‌بن جان و اسامی ملائکه سموات و ارضین و هرچه در آتی واقع خواهد شد همه را خوب میدانند. اما ازتاریخ ملت خودشان یاملل عالم ازبن‌بگوششان چیزی نرسیده و نمیدانند علت ترقی و تنزل دنیا در هر زمان چه بوده است»[2] .

---

۱ و ۲ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : انشاءالله و ماشاءالله ، تهران، فاروس، [سال انتشار روشن نیست] ؛ به‌نقل ــ آدمیت ، فریدون : اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، تهران ، ۱۳٤٦ ، ص ۱۹۳ ــ ۱۹۱ (از این پس اشاره به انشاءالله و ماشاالله همه جا به‌نقل کتاب اخیر است) .

ت ــ افزارمندان و هنرمندان

در این ویرانسرا افزارمندان و هنرمندان بجز سرهم‌بندی پیشه‌ای ندارند و هرگز به‌استادی و هنرمندی نمی‌اندیشند. از کار می‌دزدند و برسوگند نادرست میافزایند.

جوانانی دیده میشوند همه بی‌شهامت، همه سرگردان، از هر هنری و از هربینشی تهی‌اند و روزگار را بکسالت و سستی و قمه‌زنی و سینه‌زنی و راه‌بندی و لوطی‌بازی میگذرانند.

ث ــ زنان ناتوان

در این کشور کــه همه افزار سیه روزی و مرگ روزبروز فراهم است نیمی از توده از بن مرده و بی‌جــان است. آن نیم هــم زنان‌اند. زنان همه «گوژپشت و بداندام، خوار و حقیر، ناتوان و اسیر»[۳] در چادر سیاه که شیوه پوششی است ننگین و زهــرآگین و ناتوان آفرین «از هردانشی مهجور و در جهالت و حرمان عمــر»[٤] نداری سر میکنند.

ج ــ گورستان و موزه

در میان این سرزمین تاریك که شهرها بی‌نور و پر از غبار و کوچه‌ها تنگ و پیچ در پیچ و قبرستانها در میان شهرها بنیاد شده تا به آموزش تازیان باچند گفته عربی برای استخوان پوسیده مردگان آمرزش خواسته شود، از شگفت دهان باز خواهید کرد اگر بنگرید دروازه‌هائی بنا شده که کاشیکاریهای بزرگ و نایاب و سنگین دارد و بزرگان و سررشته‌داران کشور پارکهای بزرگی دارند که روان از بدن خارج میکند تاجائی که هنگامیکه در آنهائید هیچ نمی‌انگارید

۳ و ٤ ــ آدمیت، همان کتاب، ص ۲٦۷ ــ ۳٦٦.

که در میان این کشور ویران و اندوه زده‌اید . بناهائی باتالارهای بزرگ، «طنابیهای (شاه‌نشین) پنجاه‌ذرعی‌مزین، آئینه‌های‌چندذرعی، و بلورآلات»[۵] انگشت‌نما که نمایندگان بیگانه شعبده و بی‌صورت خارجی حساب میکنند[۶] ونمیدانند این‌همه‌افزار برجسته وانگشت‌شمار از کشورهای خود آنها خریداری شده و به اندیشه‌شان نمیگذرد که چگونه این افزارهای گران‌بها از میان راههای دشوار و باریك که حتی چهارپایان در آن از رفتن باز میمانند به میان این دشتها و کوهها آورده شده است .

چ ــ سربازان بیکار

نگهبانان کشور گرسنه و درمانده‌اند . سربازان خوراك و پوشاك روزانه خویش را ندارند . همه باتن پوشهای گوناگون ژنده وپای پوشهای ازهم دررفته چون‌گدایان وفراریان‌پس ازکارسربازی در خیابانها و بازارها و کوچه‌ها پراکنده میشوند ، و از گوشت فروشی[۷] گرفته تادرزی‌گری[۸] بهرکاری دست میزنند تا نانی بکف آورند .

ح ــ فرار از آتش دوزخ

نادرست اندیشی و کهنه‌پرستی همه جا را تاریك کرده است . این بدبختان که در زنده بودن نفسی به آرامی نکشیده‌اند و آبی گوارا ننوشیده‌اند و پنداری پالوده نداشته‌اند برای پس از مرگ نیز در دهشت و ناآرامی‌اند . می‌سپارند و می‌خواهند تاپیکرهایشان را

۵ و ۶ ــ طالب اوف ، عبدالرحیم : مسالك المحسنین ، تهران، حبیبی، ۱۳۴۷، ص ۶۹ ــ ۶۸ .

۷ ــ مستوفی ، عبدالله : شرح زندگانی من، تهران، زوار، (سال انتشارندارد)، چاپ دوم ، ج ۱ ، ص ۱۶۳ .

۸ ــ مراغه‌ای ، حاج زین‌العابدین : سیاحتنامه ابراهیم بیگ ، تهران ، نشر اندیشه ، ۱۳۴۴ ، ص ۳۷ و ۷۶ .

بهرترتیب در کنار آرامگاه بزرگان دین زیر خاك کنند ، تا از آتش دوزخ و زهر مار وافعی و اژدها و گزند دیو هفتسر در امان مانند . اینست که هرروز و هرشب کاروانهائی بزرگ به‌بردن پیکرهای تازهٔ گندیده و کیسه استخوان‌های پوسیده به راههای دور سرگرمند. وزن ومرد پیر و جوان وکوچك وبزرگ وردگویان درپی این پیکرهای گندیده روانند .

به شهری نیست که نروید و آرامگاهی از یکی از بزرگان در آن شهر نبینید . اینها شهر نیستند پرستشگاه‌اند .

مردم ازشهرهای دور بزیارت میآیند. ولی درست مانند شهرـ های دیگر درآن کوی‌های آلوده وتنگ وپیچ‌درپیچ، نیایش‌گاههای ویران ، قبرستانها فراوان ، و آب آشامیدنـی و مدفوع آدمیـان و چهارپایان در یك بستر روان است .

خ ـ بیگانگی باپاکی

به پاکی ، به آراستگی ، به پیراستگی ، همه بیگانه‌اند . پاك و ناپاك و آلوده و پالوده برایشان یکـی است . نمیدانند و کسی نیست بآنها بیآموزد و نمی‌خواهند بیآموزند . به بازار که همه فروشندگان در آن در زیر راههای پوشش‌دار گردهم افزار و خوراك و پـوشاك بنمایش گذارده‌اند، می‌روید تاچیزی بخرید یاخوراك یاپوشاك فراهم کنید ، می‌بینید سر وپا و قطعات درون گوسفند و گاو را پخته‌اند و بوی ویژه‌ای پراکنده‌اند و درجائی میفروشند و خریداران درهمانجا می‌نشینند و می‌خورند . گوشت فروش بادستهای آلوده و چرك‌زده گوشتها را باآب خوراك میشوید . مرد دیگری در کناری ایستاده بـا پارچه‌ای سپید که رنگش برگشته است افزاری را که باآن خوراك خورده‌اند پاك میکند .

دراین کشور پوشاك‌را نمی‌شویند وبشستن‌پوشاك خونکرده‌اند.

اتو زدن را نمی‌دانند. جوراب را تا سیاه نشود ونگندد وپیراهن سپید را تا سیاه و چرکین و آلوده نشود نمی‌شویند. پارچه‌ای را که با آن بینی را صدبار پاك کرده‌اند پر از میوه و خوراکی میکنند و بخانه میبرند و هنگامیکه برای نیایش به نیایشگاه میروند همان پارچه را میگسترانند و برابرش رو به یزدان میایستند.

د ــ کسی خواندن نمیداند

در میان یك هزار و پانصد تن تنها یك تن خواندن و نوشتن میتواند. خط ملای دیه را کسی نمیتواند بخواند. بیشتر افراد نام شهر چند فرسنگی نزدیك به‌خودرا بجزآن شهرها که آرامگاه‌بزرگان دین است نمیدانند.

در بیشتر جاها هیچ کس خواندن و نوشتن نمیداند. اگر باشد میرزائی است که او هم میدان دانش وپندارش تاجائی است که سمنان را نمیداند کجاست و مهندس نمیداند چیست.

ذ ــ پزشك کمیاب است

برای هرسیصد تاپانصد هزارتن تنها یك‌داروخانه وجود دارد. دارو فروش دوره گرد کسی است که کیسه‌ای دارد چرك گرفته وسیاه رنگ پر از داروهای گیاهی و گاهی هم زیانمند. پزشك نیست؛ پزشکان زنان سالخورده و کارگران سالمند گرمابه‌هایند. در هرچند فرسنگ که کم و بیش شصت پاره ده هست و شصت هزار تن دست‌کم نشیمن دارند یك پزشك پیدا نمیشود. در هر صد فرسنگ و برای هر پانصد هزار تن به سختی یك پزشك پیدا میشود[۹] تاآن اندازه نافهمی گسترش دارد که در سال کسان بیشماری بخاطر خالی نشدن به وقت روده بیمار میشوند و میمیرند و هیچکس نمیداند برای این بیماری

۹ ــ طالب‌اوف، مسالك المحسنین، ص ۱۱۲.

کوچك چه باید کرد .

در جائی که هر چوپان می‌داند چند گوسفند دارد و کدام دوتائی و کدام سه‌تائی زائیده است ، زایش و میرش توده در هیچ کجا پیشینه ندارد . هیچ نمیدانند که در سال چند تن زاده شده‌اند وچندتن مرده‌اند و تمام توده ازبن برگ شناسائی ندارند .

گفتار دوم

ناراست اندیشی همگانی

الف ــ اندیشه شاهان و بزرگان

پس از صفوی‌ها که خود به ترتیبی صوفیگری و اندیشه‌هائی این چنین را از راه مرشد و مرشدبازی و هم‌چشمی و نبرد آئینی با عثمانیان «باب‌عالی» در ایران به راه انداخته بودند ، و از این راه بجز چند دست آورد ویژه ارمغانهائی بس ننگ‌آور برای توده ایران آوردند و شاید هم پایه پس افتادگی ایران را هم آنها گذاردند ، در دوره افشارها و زندها سرجنبانی کیش ویژه خود بود ، و کسی این سرجنبانان را راه نمیداد و برجان و مال توده چیره نمیساخت . ولی هنگامیکه قاجارها برسر کار آمدند چون میدانستند «که مردم ایران پادشاهی ایشان را مشروع و بحق نمیدانند بـه‌همین جهت از آغـاز روحانیان را که پشتیبان خود ساخته بودند برمردم چیره کردند»[1] .

شاهان قاجار هریك پندار و کردار ویژه‌ای داشتند .

آغا محمدخان بابسیاری از سرجنبانان کیش که آنانرا پایه و ستون سررشته‌داری خود و خاندان خویش کرده بود دیدارها کرد و باآغوش و روی باز همه را پذیره شد و بآنها خوشامدگوئی‌ها کرد و

---

۱ ــ نفیسی ، سعید : تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر ، تهران، بنیاد ، ۱۳۴۵ ، ج ۲ ، ص ۳۹ .

این کردار و پندار از جهت کشور داری و اندیشه تـوده و رخنه اندیشه‌های آئینی در کارهای همگانی و لشکری و کشوری بسیـار زیانمند بود.

فتحعلی شاه نیز از شاه پیشین بازنماند. او در جنگهائی که با روسها میکرد دست دریوزگی بسوی ملایان دراز مینمود و بـرای بهره‌مند شدن از پشتیبانی همگانی از آنان فرمان «جهاد»[۲] میگرفت. به خرافات سخت ایمان داشت[۳] و در برابر ورد و جادو و روز نیك و بد و خط ستارگان و دعانویسی زبون بود. ترس در گوهر او بود و همین ناتوانی او در اندیشه بود که بیهوده و ابلهانه امید داشت کـه انگلیسیان در هزینه‌های جنگی باو یاری دهند ومی‌انگاشت بادعاهای فلان ملا یا جادوی فلان جادوگر، سپاه روس را درهم خواهدشکست و نیك آشکار است که باچنین شیوه، آن کشور پهناور در آن جوش و خروش نوگرائی و نوآوری باختر و نیرومندی همسایگان شمال و جنوب، چه چهره‌ای و چه سامانی میداشته است.

این شاه هنگامی به آخوند ملا حسن یزدی که در یزد توده را شورانیده بود تندی کرد ولی بگفته خودش شب‌خواب دید وسحرگاه هراسان برخاست و آخوند را نزد خود خواست و گرامی داشت[٤].

محمد شاه هم از بدآموزیها و پندارهای شاه پیشین بی‌بهره نبود. او هم با دستور مرشد و مراد و فلان وبهمان کشورداری میکرد. اگر فتحعلیشاه زبرمردی چون عباس میرزا را دست‌کم جلو روسها فرستاده بود محمد شاه تمام کسانی را که به کارهای نیك برخواسته بودند و توانائی چنین کارهائی داشتند پراکند و ازکار کنار گذارد و در برابر مرشد و مراد خود حاجی میرزا آقاسی را برکشید و تمـام کشور را در اختیار او گذارد. او تنها حاجی میرزا آقاسی‌را نداشت.

۲ ــ همان.
۳ ــ همان، ۱۳٤٤، ج ۱، ص ۷٦
٤ ــ تنکابنی، محمدبن سلیمان: قصص‌العلماء، تهران، ۱۳۰٤، ص ۷۱و۷۰.

افزوده براین مرد نسبت به مولی محمد جعفر الاستر آبادی هم ابراز چاکری میکرد و این زمانی بود که در باختر اندیش‌مندان نوآور با دانش‌های تجربی‌نوین سر گرم درهم نوردیدن‌تمام تاروپود بدآموزیها و بنیادهای کهن آلوده مسیحیت بودند.

ناصرالدین شاه هم مانند شاهان پیشین بود. چنان بی‌پروائی و بداندیشی نشان داد که پراکند «تاکه دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت صیت داد و معدلت از ماه تاماهی گرفت»[۵].

او هنگامی چنین چامه‌ای را می‌پراکند که توده ایران «از شدت ظلم و جور و غایت فقر و فاقه پراکندهٔ آفاق»[۶] شده بودند. او نمیفهمید که در سرتاسر ایران باندازه سر سوزنی از «معدلت علامتی و اثری»[۷] نیست وازاین «سجع دروغ هیچ منفعل»[۸] نمیگردید ومانند کودکان و پیرزنان هنوز باور داشت که کره زمین در پشت گاو و گاو هم در پشت ماهی است.

این شاه فرمان داده بود هرسال آش نیاز بپزند. آشی که بینوایان وناتوانان نیازمیکنند ودراوج زبونی ازنیروئی پوچ‌خواستار یاری میشوند[۹].

او چنان از اندیشه و برهان تهی بود که خود را به نیروهای نادیدنی سپرده بود و می‌انگاشت که همه کارها و پدیده‌ها و داستانها از سوی همین نیروهاست وهنگامیکه مقتدرالسلطنه «بشال‌سبز» خود و امیر بهادر جنگ به «دو دست بریده ابوالفضل العباس»[۱۰] سوگند

---

۵ ــ مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۵۲۴.

۶ و ۷ و ۸ ــ آخوندزاده، میرزا فتحعلی: آثار سیاسی و اجتماعی و فلسفی آخونداوف، ملحقات مکتوبات کمال‌الدوله، حمید محمدزاده وحمید آرآسلی، بادکوبه، ۱۹۶۱، ص۴۴۸ــ۴۴۷؛ به‌نقل ــ آدمیت، فریدون: اندیشه‌های میرزا فتحعلی‌آخوند زاده، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۹، ص ۱۳۸.

۹ ــ مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۲۸۸.

۱۰ ــ دولت‌آبادی، یحیی: حیات یحیی، تهران، ابن‌سینا، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۲۱۰.

یاد میکردند به هر کار که بود تسلیم میشد .

گربه‌ای بنام «ببری‌خان» را برتمام کشور چیره ساخته بود و بیشتر لشکریان و کشوریان‌را وادار ساخته بود اگر چیزی میخواهند از این گربه بخواهند[۱۱] .

روزی هوشمندی پیشنهاد ساختن ارابه‌ای توپدار کرد تا شهرهای از دست رفته را بازستانند ولی شاه پاسخ داد که «ما جز با رعیت خود باکسی جنگ نداریم و به‌اندازه آنهاهم توپ داریم»[۱۲] .

همین هوشمند به فرمان شاه قانونی نوشت همه پهلو ولی امین‌السلطان در شاه رخنه کرد و گفت «این کتاب استقلال دولت و سلطنت را منافی است و امر بدست ملت میافتد»[۱۳] و شاه فرمان داد کتاب قانون فراهم آمده را در کتابخانه کشور نگاهداشتند .

جانشین او نیز از هیچ کار و از هیچ خوشگذرانی در پنهان پروا نداشت ولی در برابر همگان به ستایش یزدان میایستاد و «دعا خوان ، روضه شنو ، سید پرست .... و نذر و نیاز ده»[۱۴] بود چون شنیده بود و باور داشت «بااین توسلها میتواند تمام گناههای خودرا آمرزیده شده بداند»[۱۵] .

شاهزادگان دیگر هم سری بس تهی داشتند . کارهایشان از کشیدن قلیان با جسد مجازات شدگان تا سر بربدن گوسفند نافهم که جایگاه شه‌زاده را ندانسته است[۱۶] همه‌گیر بود .

میرزا یوسف‌خان مستوفی‌الممالك که نزدیك به‌یك‌چهارم سده ۱۹ را بنام وزیر اول درایران سررشته‌داری میکرد مرید درویشی‌بود بابا نام . مستوفی‌الممالك باین بسنده نکرده بود و درکیمیاگری ـ این

---

۱۱ ــ مستوفی ، شرح زندگانی من ، ج ۱ ، ص ۲۶۲ .

۱۲ و ۱۳ ــ کرمانی ، ناظم‌الاسلام : تاریخ بیداری ایرانیان ، تهران ، بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۶ ، ج ۱ ، ص ۱۴۷ ــ ۱۴۶ .

۱۴ و ۱۵ ــ دولت‌آبادی ، حیات یحیی ، ج ۱ ، ص ۱۴۹ .

۱۶ ــ طالب‌اوف ، مسالك المحسنین ، ص ۱۶۲ .

پندارپوچ زمانهای کهن ــ هم‌کار میکرد و استاد بود و چند تن از کیمیاگران هندی را[۱۷] نیز بهمین مناسبت دور خود گـرد آورده[۱۸] بود .

ب ــ سرجنبانان کیش

سخن راندیم از اینکه قاجاریان از آغاز کار به دامن ملایـان دست انداختند تا با میانجیگری آنان پایگاهی در میان توده بـرای خویش تدارك کنند که در این کار نه سودی برای توده بدست آمد و نه بهره‌ای متوجه شاهان قاجار شد . هم توده و هم‌شاهان گرفتارملایان شدند . اینها بنا به پذیرش زمان هم در کار لشکر و هم در کار کشور و هم در کار شاه و هم در کار توده فرمانده و رایزن گردیدند وپهنه را برهمگان تنگ کردند . «روحانیانی که بدینگونه دستیار دربار... میشدند اختیاراتی بیش از آنچه برای ادای وظایف شرعی خود لازم داشتند بدست [میآوردند] . ناچار این قدرت نمائی به زیان مردمی تمام شد که خریدار بازار ریاکاران سالوس نبودند ...»[۱۹] .

ملایان همه‌کاره بودند بادستگاهی جدا سر و راه ویژه‌ای هم نداشتند و تنها گه‌گاه بود که از راه ریا بدستگاه شاه یاری میدادند چون دستگاهی که بدستگاهی هم پایه خودیاری میدهد . آنها باآنکه از درویشان پرهیز میکردند وآنانرا ناسزا میگفتند «درسلوك‌وجودی بالمآل همان مسلك شوم را که انزوا و گوشه‌گیری و عدم مداخله به امور سیاسی باشد»[۲۰] پیش گرفته بودند .

---

۱۷ و ۱۸ ــ آدمیت ، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده ، ص ۶۰ .

۱۹ ــ نفیسی ، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر ، ج ۲ ، ص۳۹ .

۲۰ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : تکوین و تشریع ، خطی است و بخط خـود میرزا آقاخان ، چاپ نشده ، نزدآقای علیمحمد قاسمی‌است ؛ به‌نقل ــ آدمیت ، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، ص ۱۹۲ (اشاره به‌تکوین و تشریع ازاین پس به نقل همین کتابست) .

اینان خود را زیر دست کشوردار نمی‌شماردند و خویش‌تن‌را «نایب امام غایب و صاحب الزمان [میدانستند] و هریك از ایشان خود را مستقل و فرید عصر حساب کرده .... در فکر ازدیاد مریدان و مقلدان خود»[۲۱] بودند. آنان کشوردار را «کلب آستان امام» میخواندند و کشورداران هم «طوعاً یاکرهاً به‌این‌امر رضایت [داده بودند] .... و هرگز اندیشه نکرده و نفهمیده [بودند که] کسی که نسبت به امام درجه کلبیت داشته باشد نسبت به نایب امام [که همان ملایان بودند] درجه آقائی که نمیتواند داشت»[۲۲] آخوند بازی و ملاگری کاری پر سود بود. «بزرگترین اسباب ترقی روحانیون‌در این وقت گرم بودن حوزه تدریس آنها [بود] و باین سبب طلاب علوم دینی عزیز الوجود [بودند] چه در محضرهای متعدد وجود آنها محل حاجت»[۲۳] بود. ازاین‌رو «جمعی از مردم تنبل تن‌پرور لباس طلبه پوشیده در این قبیل حوزه‌ها به‌قیل وقال کردن بی‌معنی وظیفه دریافت»[۲۴] میداشتند. «اینگونه طلاب اغلب از قصبات ودهات به شهر آمده و باین شغل پرداخته پس از یك مدت مالی ذخیره کرده و کلمه‌ای چند عربی و فارسی و مسئله‌ای دو سه از فقه و اصول فرا گرفته به محل خود بازگشت نموده خود را اولی به تصرف در جان و مال خلق تصور»[۲۵] میکردند. اینها «در اغلب کارها مداخله»[۲۶] میکردند و «هرکارکه از [سوی] مأمورین غلاظ و شداد حکومت پیشرفت»[۲۷] نداشت بدست این کسان انجام میشد و آبرومندان همیشه از شر آنها بیمناك بودند.

در هرگوشه‌ای از کشور یکی از همین ملاها همه‌کاره بود. دادرسی میکرد، پیشوای کیش بود، در پیشاپیش همگان رو به‌یزدان میایستاد، به‌گوش نوزادان سرود آئینی میخواند، میرزا و دانشمند

۲۱ و ۲۲ ــ آخوندزاده، میرزا فتحعلی: سه مکتوب (مکتوبات کمال‌الدوله)، (چاپ نشده) ۱۲۸۲ ــ ۱۲۷۹ ق، شماره ۱۱۳۲ کتابخانه ملی ایران، ص ۶۳ــ۶۲

۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ ــ دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص ۶۱.

دیه بود ، سخن‌رانی نیز میکرد و «شکیات و سهویات را هم بـه همد اطفال»[۲۸] میآموخت .

شیوه آموزش و کردار این ملایان و گفتگوهائی کـه پیش میکشیدند خود ژرفنای چاهی‌را که توده ایران درتاریکی آن گرفتار بود نیك نشان میدهد . برای گفتن یك «ه» و یك «ضاد» کارهائی میکردند که به نمایش نزدیکتر بود[۲۹] .

اینها به پایه و بن آنچه که انجام میدادند نمی‌اندیشیدنـد و اندیشه‌را درکار وسود آن وپایان آن رخنه‌ای نبود. اینها آموزگاران آن زمان بودند و دانایان ، و همان کارهای نمایشی را که خود یاد گرفته بودند به‌نوباوگان میآموختند و به پندار خود شك را از سهو تمیز میدادند و فرمان هریك را جداگانه روشن میساختند . اینـان چنان دراین پندارهای پوچ سرگردان بودند که آلودگی و پالودگی آب هم برایشان گفتگوئی بود و نمی‌دانستند چه کنند و «بازیرمشق چرمی یخدان آب یخ را از زمین بلند»[۳۰] میکـردند و هنگامیکـه میگفتی «اگر آب نجس است چرا چیز نجس را میخورید ؟ اگر پاك است چرا بازیر مشق ظرف آنرا میگیرید ؟»[۳۱] پاسخی نمیدادند .

رخنه این مردان و گردن‌کشی آنها تامرزی بود که دربرخی از جاها کسی را یارای آمد و رفت بدون اجازه آنان نبود[۳۲] . و اینان تا به آن مرز نادان بودند که یکیشان در پاسخ اینکه جدتان که بوده است گفته است «پدر من سید فتاح چماق‌زن .... بهرکس یك چماق میزد کارش تمام بود»[۳۳] و هنگامی که پرسیده‌اند موسوی هستی یا حسینی پاسخ گفته نمی‌دانم چه میگوئی ما «افلاد پیقومبر هستیم ، حسین و موسی کیست»[۳۴] و سرانجام پس از کشیدن خط و نشان که

۲۸ ــ طالب‌اوف ، مسالك المحسنین ، ص ۱۰۸
۲۹ ــ مستوفی ، تاریخ زندگانی من ، ج ۱ ، ص ۲۲۶ .
۳۰ و ۳۱ ــ همان .
۳۲ و ۳۳ و ۳۴ ــ طالب‌اوف ، مسالك‌المحسنین ، ص ۱۹۲ــ۱۹۱ .

حالا کار بجائی رسیده که «افلاد فاطمه را بی احترامی میکنید»[۳۵] پولی گرفته و پس از ستایش رفته است.

این رویدادها تنها ویژه دیه و بیرون شهرها نبود. در پایتخت هم کارهائی بس شگفت‌آور میکردند؛ درآن زمان که حسنعلی‌میرزا سررشته‌داری تهران‌را داشت ملامحمد زنجانی در راه به‌مستی برخورد و برآشفته شد و با گروهی از مردم به نیایشگاه ارامنه هجوم کرد و سپس بخانه‌های ایشان رفت و بشکستن خم‌های شراب و ویران کردن خانه‌ها دست زد[۳۶] این نیروی ژاژخواهی و ویرانگری تنها ناشی از بد پنداریها و بد آموزیها و ناراست اندیشیهای سالیان زیاد بود و از آنجا بود که ملایان به هرچه میرسیدند بدون اندیشه یا با اندیشه چون افزاری سودآور به‌آن چنگ میانداختند و برابر خواسته خویش از آن بهره‌جوئی میکردند و نیروئی بازشناساننده و روشن کننده و بازدارنده هم در برابر نداشتند تا از این بدآموزیها و سودجوئیها جلوگیری کند. اینها گفته عربی «من‌زار حیا ولم‌یذق شیئا فکانما زارمیتا»[۳۷] را که در ۱۴۰۰ سال پیش از آن در شبه جزیره بی‌آب و علف و خشك عربستان برای تازیان آورده بودند برهان وافزار مال مردم‌خوری کرده بودند و هرکجا میرفتند به گفته «حدیث» بالاخوراکی وآنهم رنگین درخواست میکردند. واین شیوه دریوزگی در خوراك خواهی و شکم بارگی تنها نبود بلکه در تمام رشته‌های زندگانی این شیوه و پیشینه کار ملایان گردیده بود و همگان برخود میدانستند که بیگاری این کسان کنند و باتلاش افزار شادی وراحت آنان را فراهم آورند. در همان زمان که در سراسر کشور هزاران

---

۳۵ ــ همان.

۳۶ ــ هدایت، رضاقلی‌خان: روضة الصفای ناصری، قم، خیام ــ پیروز ــ مرکزی، ۱۳۳۹، ج۸، ص۵۱۴.

۳۷ ــ طالب‌اوف، مسالك المحسنین، ص۲۷۵ (کسی‌که به‌دیدار زنده‌ای برود وچیزی نخورد مثل اینست‌که بدیدار مرده‌ای رفته است).

تن از فشار و ستم و گرسنگی و بیکاری ترك خانه و کاشانه میکردند، و به آنان نه به راه یزدان و نه به راه کیش و نه به راه هم شهری گری هیچ یاری نمیشد برای «حضرت مستطاب» حاجی میرزا .... «سلمهم اله که تازه از مشهد مقدس» برگشته بود و به شهر خود میرفت میان بیابان در یك کاروانسرا خوانی میگستردند افسانه‌ای[۳۸] و حضرت‌آقا که کم هم میگفتند بدون اندیشه در اینکه در هنگام خوردن این خوراکهای رنگارنگ رایگان هزاران هزار گرسنه و درمانده در همان همسایگی پراکنده‌اند باچند تکه‌کوتاه مانند «آقارضا شما حنوا را دوست دارید المؤمنون حلویون»[۳۹] یا «جناب میرزا رفیقت مثل من بی‌دندان است ازسینه مرغها برای اوحمایت بکن سهل بخورد»[۴۰] یا «حاجی بخشعلی از تکسر مزاج واهمه نکن ؛ آب یخ دارد ، آب بخور ولئن ضررتنی لعلی خصمك را بخوان» [۴۱] به ایران‌آن‌روز و هرچه در آن بود می‌خندیدند .

اینان که باچنین شیوه‌هائی از توده بی‌دانش دل میربودند و از راههای گوناگون با نام سهم ... و یك‌پنجم .... بزیان تکیده شدن بدنهای توده و بسود بزرگ شدن روز بروز شکمهای خود دارائی گرد میآوردند ، از زمینهای زیر کشت دهقانان هم نمی‌گذشتند و چون دادخواهان به پیشگاه آقا شکایت میبردند که «آقا ، آخر شما حاکم شرع هستید ، قباله دارید دربیآورید»[۴۲] ، ایشان میفرمودند « یعنی میخواهم جای دیگری را غصب کنم یا آدمهای من حد خود را نمی‌شناسند؟»[۴۳] . ناچار «ذئب‌الوزاره» خداوند زمین میگفت بروید هرجا را میخواهند بدهید که بیشتر نگیرند «پادشاه ازعهده این طبقه نمیتواند بیآید !»[۴۴] .

---

۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ ــ همان ، ص۸۹ــ۸۸ .

۴۲ و ۴۳ و ۴۴ ــ همان ، ص ۱۶۷ .

پ ــ دانش و دانش آموزی

در ایران سده ۱۹ نه‌تنها دانشگاه نداشتیم دبیرستان‌هم نداشتیم و دبستان‌هم نداشتیم. برای زنان ازبن دانش وداش‌آموزی بدشمارده میشد و مردان هم افزار و جایگاه و آموزگار و دبیر واستاد نداشتند. دانش اندوزی زیر فرمان آخوندان بود و در جایگاههائی ویژه بنام حجره و مکتب خانه. وبرخی که‌بیشتر بزرگان بودند آخوندان‌وبژه برای کودکان خود میآوردند یا چند کودك را نزد آخوند شناخته شده‌ای میفرستادند. مدتها پیش از برآمدن آفتاب کودکان را بیدار میکردند و به نیایش وامیداشتند وبدون چاشت در«هوای تاریك»[۴۵] به مکتب می‌فرستادند؛ جایگاهی تاریك، نمناك، بدبو، بی‌آفتاب و آلوده. گه‌گاه این جایگاه‌ها که جای نشیمن آخوند و ملاهم بود از دود چراغ و آتشگاه آشپزی وی سراسر سیاه بود و «کنار دیوار مقداری هیزم و زغال»[۴۶] هم دیده میشد و افزار زندگی آخوند نیز مانند «دیگچه و روغن داغکن و کفگیر مسی»[۴۷] و «یك استکان و نعلبکی»[۴۸] و یك دست تشك و «لحاف و یك متکای چرك کثیف»[۴۹] نیز در گوشه‌ای به‌چشم میخورد. آخوند بیشتر هنگام آموزش‌آشپزی هم میکرد و از «دود فضای حجره را پر»[۵۰] میساخت و در همان هنگام نوآموزان را وامیداشت بادیدگان برهم و دهان باز، نفس نفس‌زنان، «الفیه ابن مالك‌را ازبر»[۵۱] بخوانند. چیزهائی که آموخته میشد چندی و چونی نداشت و همه کهنه، پوچ و تهی بود. آخوندان و ملایان به آموزش باختری که کم‌کم موجش باین کشور می‌رسید بادیده بد مینگریستند و سفرهای پژوهشی را به مسخره میگرفتندکه «واقعاً اگر سفری در عالم هست سفر کربلای معلا یاسفر حجازمغفرت

۴۵ ــ دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۱، ص۱۶.
۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ ــ همان، ص ۳۱.
۵۰ و ۵۱ ــ همان، ص۳۰.

طراز است لاغیر ...»[٥٢] «صفحه کتاب دین را باید افزود واجرجزیل گرفت ، نه جغرافیا و عقاید یونانیان بت‌پرست را !!»[٥٣] اینان از بـن دانش کلاسیك را بی‌سود و زیانمند می‌پنداشتند و گاه و بیگاه و اینجا و آنجا در رد آن سخنها میگفتند ؛ «خیلی جـای افسوس است کـه مجهولات فرنگیان رفته رفته درایران جای معلومات‌را گرفته...»[٥٤] «اینها همه تقصیر دولت ماست. اطفال خودرا به‌فرنگستان میفرستند، از آنجا برگشته نشر مجعولات و مجهولات میکنند ، و عقاید مردم‌را سست مینمایند ...»[٥٥] تازه با این شیوه اندیشه هرکس تلاش میکرد توشه‌ای از دانش باختری برگیرد بافشار و دیده‌بانی دستگاه سررشته‌ـ داری کشور روبرو میگردید . جدای از عباس میرزا که سخت بـه گرفتن دانش باختر روکرده بود فتحعلیشاه و محمد شاه و ناصرالدین شاه نشانی از اینکه به دانش آموختن در باختر یاری کرده بـاشند برجای نگذارده‌اند . «اشخاصی که پسرهای خود را برای تحصیل میخواستند به اروپا بفرستند ، مجبور بودند یك سمتی از قبیل وابسته یانایب سفارت برای‌آنها فکر کنند، زیرا جزتاجر ومستخدم دولت»[٥٦] کسی نمیتوانست و اجازه نداشت به اروپا برود . از آموزش ویـژه فردی هم جلوگیری میشد . چنانکه هنگامی آموزگاری روبـروی «دارالفنون» آگهی آموزش زبان فرانسه کرده بود و ناصرالدین‌شاه این آگهی را دید وبرآشفت وجعفر قلی‌خان هدایت رئیس دارالفنون را سخت سرزنش کرد که چرا جلوگیری نکرده است . پس او را نزد وزیر مختار فرانسه فرستاد که پیام دهد : «اگر این شخص میخواهد درس بدهد بیآید آنجا [دارالفنون] وگرنه در خـارج دارالفنون

٥٢ ــ طالب‌اوف ، مسالك المحسنین ، ص ٨٦ .
٥٣ ــ همان ، ص ٨٧ .
٥٤ ــ همان ، ص ٨٦ .
٥٥ ــ همان ، ص ٨٧ .
٥٦ ــ مستوفی ، شرح زندگانی من ، ج١ ، ص ٤٩١ .

مجلس درس داشتن صحیح نیست»[۵۷] دیری نپائید که آگهی برداشته شد و این به‌آن جهت بود که شاه میترسید هنگام آموزش زبان فرانسه آموزگار فرانسوی از «جمهوری فرانسه»[۵۸] به دانش آموزان چیزهائی بگوید. این شاه چنان از دانش باختر و پیشرفت آن و اندیشه‌ای که ببار میآورد واهمه داشت که هنگامی شش‌هفت‌تن ازروشن‌اندیشان راکه در سنگلج انجمنی داشتند و درپیشرفت کشور کنکاش میکردند دستگیر ساخت و شبانه خود آنان را در اندرون به‌گاوچاهی سرنگون ساخت و بیشتر از سی تیر روی آنان خالی کرد و «حاضرین را هر کدام یك اشرفی انعام داد برای شکرانه موفقیت برقتل آنها»[۵۹] از همین شاه است که به دانشمندی گفت «حیف و صد حیف که فکر شما در مقام صنعت صرف شود شما باید این هوش خدا داد را مصروف دین و علم و مذهب بفرمائید»[۶۰] و در پاسخ او که خواسته بود برای بنیاد کردن دانشگاهی هزینه‌ای بسنده در اختیارش گذارند باز گفت «حیف است که فکر شما در جزئیات خراب شود»[۶۱].

این شیوه و این اندیشه ویژه شاه نبود. کسان زیادی بودند که با دانش نوین سر ستیز داشتند. پس از ناصرالدین شاه در سالهای نخستین کار مظفرالدینشاه‌هم مخالفان سررشته‌داری قانونی دوانجمنی آخوندان و ملایان را وادار میساختند «تا تبلیغات عجیب و غریب علیه علوم جدیده بکنند»[۶۲] این کسان اندیشه سررشته‌داری قانونی دو انجمنی و دیگر آئین‌هائی را که روشن اندیشان می‌پراکندند از همین دانش نوین میدانستند و همین پندار بود که بعدها تلاشهای نخستین حاجی میرزا حسن رشدیه ملازاده روشن اندیش تبریزی را که به شیوه نوین میخواست دبستان بنیاد کند درهم نوردید. این مرد

۵۷ و ۵۸ ــ دولت آبادی، حیات یحیی، ج۱، ص ۴۸.
۵۹ ــ کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج۲، ص۱۲.
۶۰ و ۶۱ ــ همان، ج یك، ص ۱۴۸.
۶۲ ــ همان، پیشگفتار، ص ۲۰.

چند سال «از جائی به جائی میرفت و به هر کجا ترش‌روئی‌ها ازمردم میدید تا حیاط مسجد شیخ‌الاسلام را که خود مدرسه[ای] کهن بود گرفت و با پول خود اتاقهای پاکیزه‌ای ساخت و آنجا را دبستان گردانیده نیمکت و تخته سیاه و دیگر افزارها فراهم گردانید . و شاگردان هم گرد آمدند . دیرگاهی در آنجا بود ولی چون ملایان ناخشنودی مینمودند روزی طلبه‌ها بآنجا ریختند و همه نیمکتها و تخته‌ها را درهم شکستند و دبستان را بهم زدند»[٦٣] .

ت ــ بدپنداری

همه برتری توده‌ها به اندیشه آنان است . این اندیشه است که آنان را از هم بازمی‌شناساند . در زمانی که پیرامون آن سخن‌میگوئیم در این سامان از اندیشه خبری نبود . هم‌میهنان ما اندیشه راستین را نادرست ، و ناراست را درست میدانستند . ازدید آنان «فرنگیها واقعاً در علوم صوریه یعنی دینویه ترقی کامل»[٦٤] کرده بودند ولی در «علوم معنویه یعنی دینیه در غفلت و ظلمت»[٦٥] بودند و این پیشروی در دانشهای کیشی آنان را به همه‌گونه اندیشه وامیداشت . شیخ جعفر کاشف الغطامی گفت «اگر در جائی تسبیح نداشته باشند ، استخاره کنند ، میتوان قدری از موی ریش را گرفته ، استخاره کنند»[٦٦] یا اگر «نتوانند جسد انسانی را حمل به عتبات عالیات دهند جایز است که جزوی از اعضاء او را جدا کنند و به مشاهد مشرفه رسانند»[٦٧] اروپائیان در پی پیشرفتهای شگفت‌آور بودند ولی اینان در پی کیش داری و سبك کردن بدن و از بین بردن گناه . اینان هررویداد را از

---

٦٣ ــ کسروی ، احمد : تاریخ مشروطه ایران ، تهران ، امیرکبیر، ١٣٤٦ ، ص ٢١ .

٦٤ و ٦٥ ــ آخوندزاده ، مکتوبات کمال‌الدوله ، ص ٦٧ــ٦٦ .

٦٦ ــ ٦٧ ــ نفیسی ، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر ، ج ٢ ، ص ٦٨ .

«سید سیاه» میدانستند . اگر در راهی به درمانده‌ای نانی میدادید می‌گفت «ای سید سیاه قربان جدت بروم»[۶۸] اگر بیماری میداشتید می‌گفتند «اگر هفت شاهی به سید سیاه نذر کنی الان صحت»[۶۹] میابد. همیشه در پی «خوارق عادات و معجزات و جادو و سحر و ملائکه و جن و شیاطین و سایر این قبیل موهومات»[۷۰] به راه نادرست میرفتند «و زحمت و کوشش‌را درتحصیل ثروت وآبروشرط»[۷۱] نمیدانستند. این پندارها درهای «علم و معرفت را چنان به روی اهالی این‌مملکت بست‌که پیدایش‌اشیاء را بی‌سبب»[۷۲] میانگاشتند و در پی «پژوهش‌علل اشیاء که ریشه درخت علم است»[۷۳] برنمی‌خاستند . رفته رفته این بیماری آنان را بجائی بردکه «هر تقصیر درتدبیررا حواله‌تقدیر»[۷۴] میکردند و «هر خرابی و پریشانی را محول به مشیت پروردگار»[۷۵] مینمودند . این ناراست اندیشی چنان و تا آنجا در نهادشان لانه کرده بود که برخی از اروپا دیده‌های ایرانی در خود اروپا و در گهواره دانش نوین نیز اسیر پندار بد بودند . شگفت نبود اگر در یکی از پایتختهای اروپا به جوانی ایرانی برمیخوردید که یك «قرآن کوچك ..... به تپه کلاه‌فرنگی خود دوخته»[۷۶] و در همان زمان گوشت خوك و شراب میخورد و می‌پندارد آن کتاب کوچك او را نگهبانی میکند . به هر چیز پوچ باور میداشتند . به ویژه به آن چیزها که از سوی کیش بود ارج بسیار می‌نهادند . خدمتکاران آرامگاه امام رضا در خراسان به آنان «تلقین میکردند که اگر نقاره خانه

---

۶۸ و ۶۹ ــ طالب‌اوف ، مسالك المحسنین ، ص ۱۵۴ــ۱۵۳ .
۷۰ ــ آخوندزاده ، مکتوبات کمال‌الدوله ، ص ۱۱۷ .
۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ ــ آدمیت ، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی ، ص ۱۸۷ .
۷۵ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : تاریخ شانزمان ایران ، خطی است و ناقص از صفحه ۱۳ تا ۳۰ ، چاپ نشده ، نزد دکتر آدمیت است ؛ بنقل ــ همو ، اندیشه‌های میرزا آقاخان ، ص۱۸۷ (ازاین پس به‌نقل کتاب اخیر است) .
۷۶ ــ طالب‌اوف ، مسالك‌المحسنین ، ص ۱۶۱ .

حضرت باسم پدر کسی نواخته شود ، اگر در آن دنیا اهل جهنم هم باشد ، فوراً به بهشتش میبرند»[۷۷] و از این راه پولهای کلان گرد میآوردند . کسان زیادی بودند که روز دوشنبه به هیچ کار دست نمی‌زدند و برخی بودند که در روزهای «طاق مثلا یکم و پنجم و هفتم»[۷۸] از جا نمی‌جنبیدند مگر در «ایام جفت ؛ دو چهار شش و هکذا»[۷۹] همچنین می گفتند «فلان کس عطسه زد نباید بیرون رفت یا فلان کار را کرد»[۸۰] یا «اگر کلاغ نعیق (غار غار) بکند»[۸۱] چنین و چنان میشود . در هنگام فرستادن نامه به جائی شماره ۸۶۴۲[۸۲] را روی پاکت می‌نوشتند و این نام «بدوح» فرشته بود که می‌پنداشتند یاری میدهد و نامه را به گیرنده میرساند . چنان به سر جنبانان کیش گرایش داشتند که به هر آلودگی دست می‌زدند . هنگامی سید محمد طباطبائی اصفهانی یا سید مجاهد در حوض مسجد شاه قزوین وضو[۸۳] گرفت «اهالی آن بلده ..... تمامی آن آب حوض را به اندك زمانه برای تبرك و استشفایش بردند»[۸۴] در نیایش کارهائی میکردند که از شگفت‌هم شگفت‌تر مینمود . ازیکی از همین دلدادگان به‌کیش گویند «وقتی میخواست نماز بخواند پشت به طاقچه‌ای میکرد و می‌ایستاد و بعد از نیت در ادای تکبیر احرام چنان سر خود را بعقب حرکت میداد که کلاه از سرش به طاقچه پشت سر بیفتد . اگر میافتاد نماز صحیح والا از سر میگرفت»[۸۵] .

اینان که دستورها و فرمانهای کیش را بدون اندیشه و باهمین پندار ویژه پذیرفته بودند و بن و ستونی یکپارچه بآنان نموده نشده

۷۷ ــ مستوفی ، شرح زندگانی من ، ج۲ ، ص۴۲ .
۷۸ و ۷۹ ــ طالب‌اوف ، مسالك المحسنین ، ص ۷۰ .
۸۰ و ۸۱ ــ همان ، ص ۶۱ .
۸۲ ــ آدمیت ، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، ص ۱۸۸ .
۸۳ و ۸۴ ــ مدرس تبریزی ، محمدعلی : ریحانةالادب فی‌تراجم المعروفین بالکنیه اواللقب ، تهران ، ۱۳۲۸ ، ج۲ ، ص ۴۴۸ــ۴۴۷ .
۸۵ ــ مستوفی ، شرح زندگانی من ، ج۱ ، ص۲۲۴ .

بود کم کم دچار «القاء شبهات واعتراض ورد اشتباهات»[۸۶] شده‌بودند و کار «شبهه و اعتراض بجائی»[۸۷] رسیده بود که هیچ یك از بزرگان کیش در ایران دیده نمیشد که «مسئله‌ای طرح نموده باشد و اقلا خودش در آن شك و شبهه نکرده باشد و نیز دیگران هزار رد برآن ننوشته باشند»[۸۸] و فرجام آن شده بود که «حتی در محسوسات و بدیهیات»[۸۹] هم گفتگو وچون چرا میکردند. از سوی دیگر سرفرود آوردن بدون اندیشه در برابر سرجنبانان کیش وادارشان ساخته بود که بگفته هر کس بدون آنکه بدانند چه میگوید تن در دهند و این نامش «تقلید از مرجع» میبود. افزوده براینها از چیزهائی که از کیش آموخته بودند آن بود که باید گه‌گاه و آنجاها که نیاز است جز آنچه که می‌اندیشند و می‌پندارند خود را بنمایانند و «تقیه» کنند. در جائی که این دستور «ریشهٔ دروغ و حیله و بیخ شقاق و نفاق واصل خرابی اخلاق»[۹۰] بود و رفته رفته آنچنان در خوی ایرانیان جا باز کرده بود که «یك کلمهٔ حق و حرف راست یا یکقول صریح صحیح از این ملت دیده»[۹۱] نمی‌شد. در هر گفتگوئی ناراست می گفتند و به هرچیز سوگندهای سخت یاد میکردند.

در پراندن اسب پندار در پی کیش داری و سود جوئی ازآن، تودهٔ این سامان نزدیك به نیمی از سال را به مویه و زاری برای رویدادهای یکهزار و چهارصد سال پیش میگذراندند. کسانی با زنجیر همواره با آواز یك رهبر سینه و پشت خویش را سیاه می کردند و برخی میان سر را می‌تراشیدند و باکارد به میان سر خویش میزدند و افرادی قفل و میخ و شمشیر و سیم از گوشت تن خود رد می کردند

۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ ــ آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص۱۸۳.
۹۰ و ۹۱ ــ کرمانی، میرزا آقاخان: صد خطابه، خطابهٔ ۲۴، ص ۹۸ (چاپ نشده، خطی بهشماره ۲۳۰۶ خزانهٔ خطی کتابخانه ملی ایران و شمارهٔ ۵۲۱۲ خزانهٔ نسخه‌های عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ونسخهٔ متعلق به‌پروفسور ادوارد براون به‌نشان L.4(9) در کتابخانهٔ کیمبریج) توضیحاً از این پس به صفحات نسخهٔ کتابخانه ملی ایران اشاره می‌شود.

و در این میان آشکار نبود آهنگ آنها از این کارها چیست .

آئین دیگر روزه‌داری بود . در ماه روزه‌داری تمام کوششها باز میایستاد . ازدواج نمیشد . داد وستد نبود . دادخواهی نمیکردند. بخشهای گوناگون سررشته‌داری کشور بدون کار میماند . بناسازی به‌بعد از ماه روزه میافتاد . در دیه‌ها هم کار سنگین انجام نمیگرفت. در این ماه درتمام شبها بیشتر توده تاسپیده‌دم بیدار میماندند. گروهی روزه میگرفتند و شب تا سپیده‌دم قمار میکردند و برهانشان این بود که «اگر باین سرگرمی مشغول نشوند ، ناچارند بخوابند و روز دیگر خواب نمیروند و روزه برای آنها مشکل خواهد شد»[۹۲] .

افزوده براینها کارهائی بسر چهارپایان بشیوه قربانی در روزهائی از سال میآوردند که به داستان میماند .

درماه سوم سال هجری‌هم انجمن‌هائی‌برای شادی ازدرگذشت عمربن خطاب خلیفه اسلام برپا میداشتند و بدل او را آتش میزدند.

این کار و کارهائی نزدیك بآن برای این توده چه سودی میداشت روشن نیست ولی آنچه روشن است اینست که راهی سخت ناراست بود و توده از این آئین و از این شیوه زیان بسیار میدید .

ث ــ جنگ از راه جادوگری

چنانکه در پیش هم گذشت روکردن به پوچ و تهی و پندار بی‌پایه در همه رشته‌های زندگانی توده ایران ریشه دوانده بود . همه در جهانی بخارآلود و نیمه روشن به‌امید چیزهای نادرست ورویدادهای ناگهانی روزگار میگذراندند و این ریشه‌اش هیچ چیز نبود جز بی‌دانشی و ناتوانی و اندیشه‌های نادرست کیشی. آنان بجای آنکه کیش و دستورات آن را در راه درست و نیك بکار گیرند آنرا انگیزه

۹۲ ــ مستوفی ، شرح زندگانی من ، ج۱ ، ص ۳۲۸ .

و برهان کاهلی و نادانی و ناتوانی خویش ساخته بودند . این شیوه و این اندیشه در همه جا دیده میشد و تا آن اندازه گسترش داشت که کشورداران هم چیزهای محسوس و روشن را در پرتو پندار و امید به چیزهای نادیده به آشکار و تاریك بدل میساختند . جنگ وپس‌زدن دشمن یا ماجراجویان بیگانه گفتگوئی نبود که به فلسفه و کیش و روایت و چیزهائی مانند اینها بستگی داشته باشد ولی آنان این گفتگو را هم به‌کیش و جادو و پرسش‌هائی مانند اینها وابسته میکـردند و همین میزان آگاهی و ناآگاهی آنان را نیك روشن میسازد .

در روزهائی که نزدیك به۱۳سال ایران باروسیه تزاری جنگید بارها فتحعلی شاه به افزارهای پوچ و تهی برای پیروزی بر روسیان رو کرد. از آنهاست‌هنگامی که اشپختر سردار نیروهای‌روس‌درجنگ با ایران شد و پس از گشودن بادکوبه به سوی شهرهای آذربایجـان سرازیر گردید ...

فتحعلی شاه سخت بیمناك گردید و از میرزا محمد اخباری که آن زمان در تهران بود یاری جست ، تا سرانجام با رویدادی ناگهانی فرمان‌روای لنکران بانیرنگ اشپختررا بکشت و سرش را به‌پایتخت فرستاد و شاه این را از میرزا محمد دانست . «پس سلطان ... باوخرجی داده و او را روانه عتبات»[۹۳] ساخت .

این پیش‌آمد و رویدادهائی مانند آن بارها پیشینه پیدا کرد و این شاه و دیگر سررشته‌داران و کشورداران نفهمیدند که به پوچ و تهی دل بستن بی‌سود است .

در آن هنگام که ایران با انگلستان بر سر هرات و افغانستان کشمکش داشت و دستگاه سررشته‌داری کشور سخت در گشودن این گره درمانده شده بود نیز کسان گوناگون دست بکارهائی زدند کـه سودمند نیفتاد . در آن روزها در انجمن وزیران‌هم گفتگوهای زیادی

۹۳ ــ نفیسی ، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، ج۲ ، ص۶۱.

شد که آشکار چیزی از آنها در دست نیست ولی گویا برخی اندیشه‌هائی داشتند که به شوخی بیشتر میماند و از همین‌رو است که بگونه نمونه از یکی از این گفتگوها با این زمینه یاد کرده‌اند که برای «اصلاح ذات‌البین شوری‌بود. یکی ازوزرا گفت میرزا حسین گوهری بیاید دعای زبان‌بندی ملکه انگلیس را بنویسد کار حسب‌المامول بگذرد اینها قابل این خیالات و تراشیدن وسایط روس و فرانسه نیست»[۹۴].

هنگامی دیگر مردی بنام شیخ‌عبیدالهٔ کرد در بخشی از شمال کشور دست به شورش زد و در پایتخت همه را بتکان انداخت. برای از بین بردن این مرد و آرام کردن شورش کارهای زیادی شد و انجمنها برپا گردید تا آنجا که داستانهای زیادی پیرامون این‌شورش هم گفته شد. از آن میان است داستان گفتگوی دریکی ازاین انجمنها که بزرگان کشور برپا کرده بودند و پیرامون چگونگی نشاندن‌این شورش میاندیشیدند. در این انجمن باز یاری جستن از نیروهای نادیده پیش آمد؛ «جناب آقا چرا یك مشت اکراد را شما این طور جلوه‌میدهید؟ ایران هنوز نمرده. مابارها حامی‌اورا (شیخ‌عبیداله)... به حول خدا مغلوب نموده‌ایم. عوض سوق لشکر و مخارج زیاده ختم سه روزه‌نادعلی کافیست، ما ذوالفقار داریم آقا ذوالفقار ... شما چه میفرمائید .... بمن واگذارید، به‌بینید می کنم یانه»[۹۵].

۹۴ ــ طالب‌اوف، مسالك المحسنین، ص ۱۹۸.
۹۵ ــ همان، ص ۲۰۰ــ۱۹۹.

گفتار سوم

انگیزهٔ نادانی و ناتوانی توده

الف ــ دسپوتیزم[1] و فناتیزم[2]

یکی از بزرگان و پیشگامان نواندیشی که در ایــن بخش از جهان سخت در گوهر انگیزه واپس‌ماندگی توده‌های اسلامی اندیشه کرده فتحعلی آخوند زاده است .

اوسترگ میگوید ، ژرف مینویسد و گسترده می‌پروراند . همهٔ بدبختی‌ها و ویژگیهای توده‌های اسلامی را در دسپوتیزم و فناتیزم جستجو میکند : «تأثیر ظلم دیسپوت و زور فناتیزم علما به ضعف و ناتوانی تو باعث شده »[3] .

دسپوتیزم را در همه نوشته‌هایش روشی میداند که در آن یك فرمان‌روا در بخشی کوچك یا بزرگ باتوانائی ، سخت خودکامه و بدون پیروی از هیچ پایه‌ای سررشته‌داری میکند .

درباره فناتیزم میگوید شیوه‌ای است که گرفتاران بآن بدون اندیشه و بی‌آنکه در پی بستگی استوار گفتگوهای جهانی باشند به‌هر پنداری خواه راستین خواه ناراست میگروند و ایستادگی بی‌پایانی در پشتیبانی از این پندارها نشان میدهند .

---

۱ ــ Despotism ۲ ــ Fanatism

۳ ــ آخوندزاده ، مکتوبات کمال‌الدوله ، ص ۲۲ــ۲۱ .

با این گفتار توده‌ای را که در آن از قانون و حقوق و آزادی و داد و برابری نشانی نیست و اندیشه بویژه اندیشه‌های کیشی در بند دیو پندارهای پوچ و تهی و بی‌پایه است ناتوان میخواند.

او ناتوانی را نیز تنها ناتوانی مادی نمیداند. ازناتوانی روان شکایت دارد: «جوهر قابلیت تورا زنگ‌آلود وبه‌دنائت طبع ورذالت و ذلت و عبودیت و تملق و ریا و نفاق و مکر و خدعه و جبن و تقیه خوگر ساخته. و جمیع خصایص حسنه را از صداقت و عدالت و وفا و جوانمردی و شجاعت و علوی طلبی و بلند همتی و بی‌طمعی، از طبیعت تو سلب کرده، و طینت تو را با ضد این صفات معدوده مخمر نموده»[۴].

آخوند زاده گرچه در این شکایت که شیرهٔ هزارهـا نوشته میتواند باشد از فرهنگ نامی نمیبرد ولی گفته‌ای دارد که میرساند بشیوه‌ای نبودن فرهنگ همگانی را نکوهش میکند و همه این کمی‌ها و کاستی‌ها را ناشی از آن میداند و براین است که چند صد سال کار باید تا پایه و بن فرهنگ همگانی بانیك آموزیهای بجا و استوار نیرو گیرد؛ «و یحتمل چندین صدسال خواهدگذشت که تورونق نخواهی یافت و به‌آسایش وسعادت نخواهی رسید، وملت تو باملل سیویلیزه شده برابر نخواهد شد»[۵].

ب ــ تثلیث و بی‌قیدی دولت[۶]

بزرگان دیگر اندیشه و در میان آنان میرزا ملکم خان ناظم‌ـ الدوله به شیوه‌ای دیگر از فشار کیش فریاد دارند. ملکم براین بود که نفرت همه‌جانبه وسربسته سرجنبانان‌کیش اسلام، درتمام توده‌های اسلامی، از کیش‌های دیگر و ناتوانی آنان از اندیشه و جدا کردن

۴ و ۵ ــ همان.

۶ ــ ناظم‌الدوله، میرزا ملکم‌خان: مجموعهٔ آثار ملکم (گردآورنده محیط طباطبائی) تهران، دانش، ۱۳۲۷، ندای عدالت، ص ۲۱۰ــ۲۰۹.

گفتگوهای جهان مادی از پندارهای بسته به‌جهان دیگر زیان بزرگی باین توده‌ها رسانید.

داستان این بود که پیروان رسته‌های گوناگون کیش مسیح در روزهای تاریك فرمانروائی کیش دراروپا از راههای ویژه چنین می‌پراکندند که «ترقی دنیا منحصرا حاصل و حق مذهب عیسوی است»[۷] و این گنده‌گوئی‌ها هنگامی که در این بخش از جهان بگوش سرجنبانان کیش میرسید آنانرا به اندیشه ایستادگی میانداخت. ناچار این دو اندیشه در زمانی دراز رفته رفته روی در روی هم ایستاد و سرانجام این شد که توده‌های اسلامی «از جمیع افکار و ترقیات فرنگستان اصلا و فرعاً اجتناب کردند»[۸] و این کناره‌گیری و یا دشمنی تاآنجا رسید که تا چند سال پیش بزرگان کیش و برخی از افراد ساده ازسوارشدن درواگن‌های راه‌آهن و کشتی بخار وهمچنین از پذیرفتن اندیشه گرد بودن زمین وخوردن قند وبکار بردن کبریتی که در اروپا ساخته میشد خودداری ورزیدند. از سوی دیگر از آنجا که بهمین انگیزه‌ها توده‌های اسلامی در میان دیوارهای رخنه‌ناپذیر اندیشه‌های ویژه خویش زندانی شده بودند و ازدانش افزارهای نوین پیوند توده‌ها سر در نمیآوردند، از درگیریهای سترگ اندیشمندان نوگرای اروپا با سرجنبانان کیش مسیح و از بین رفتن فرمانروائی کیش در اروپا و جدا شدن «آئین ترقی علمی»[۹] «از کهنه مزخرفات کشیشها»[۱۰] بی‌خبر ماندند، تا یکباره سر برآوردند و از دور هاله غبار گردونه چند اسب فرهنگ و شهریگری باختر را دیدند که چند اسب به پیش میتازد واینان لنگان در راهی دشوار می‌افتند ومیخیزند.

این دردی بود بزرگ ولی تنها نبود. «یك طاعون دولتی»[۱۱] داشتیم که تمام کشور را آتش میزد و تمام دستگاهها را زیر و رو

---

۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ ــ همان.

۱۱ ــ همان، کتابچهٔ غیبی، ص ۶.

میکرد و بن آبادی را از همه جا برمیکند بنام «مداخل»[۱۲] «پریشانی لشکر ... اغتشاش استیفا ... گرسنگی نوکر تعدی حکام ذلت رعیت هرج و مرج دستگاه دیوان افتضاح و خطرات خارجه»[۱۳] و صدها بدبختی دیگر هم بود. این دشواریها و هزاران دیگر همه باتوانائی و دانائی از بین میرفت ولی تنها یك چیز جلو را میگرفت و آن «غفلت و بی‌قیدی اولیای ... دولت»[۱۴] بود. ملکم بی‌توجهی و سهل‌انگاری و ندانم‌کاری بزرگان و سررشته‌داران کشور را یکی از انگیزه‌های بزرگ واپس ماندگی میدانست.

پ ــ ستم و جعلیات کیشی و انانیت ملی

بااینکه ایرانیان از زمانها پیش دارای زیرکی ویژه و نهادی بوده‌اند ولی هیچ زمان به آنجا که سزندهٔ آن بوده‌اند نرسیده‌اند. از دید میرزا آقا خان کرمانی که از زبان خویش و همچنین از زبان اندیشمندان اروپا سخن میگوید این بخشی بدین سبب بوده که از نخستین روزها «در ایران ریشه درخت ستم وجور»[۱۵] که پایه فرمانروائی «دیسپوت باشد هیچگاه نخشکیده»[۱۶] و اگر بزرگی‌بوده پایه این بزرگی بر «قوت و کثرت لشکر و ضعف حال رعیت بوده نه ترقی ملت که لازمه حریت افکار است و آزادی اشخاص»[۱۷] چون فرمانروایان خود را جدای از توده و از آسمان میدانسته‌اند، وآزاد برای هرکار، و اگر هم از برخی از آنان مردمی دیده شده، این ویژه همان کسان بوده نه همگانی و بسبب بنیادها وپایه‌های کشوری.

---

۱۲ و ۱۳ ــ همان.

۱۴ ــ همان، ص ۷.

۱۵ و ۱۶ ــ کرمانی، میرزا آقاخان: آئینه سکندری، تهران، ۱۳۲۶ ق، ص ۱۲۰.

۱۷ ــ ملکم، تاریخ ایران، ص؟ ؛ به‌نقل ــ کرمانی، آئینه سکندری، ص۱۲۲.

پس روشن است که برای بزرگ داشتن لشکر و ناتوان نگاهداشتن توده نهاد فرمانروا هرچه بوده ناچار بوده «خودرا حاکم علی‌الاطلاق و رعیت را مقید به قید رقیت و اسارت و از عالم آزادی و مساوات به‌کلی بی‌خبر بخواهد و هرگز راضی نشود که ازعالم معرفت‌برویشان شعاعی بتابد. یا رایحهٔ ترقی به مشامشان برسد ... و ایران از دوران کیومرس .... تحت اینگونه حکومت دیسپوت بلاشرط ...»[۱۸] بوده و هیچ کس در هیچ زمان برنخاسته و نیندیشیده که به جز این هم شیوه فرمانروائی دیگری هست، و شورشها همیشه بریك تن یا چندتن بوده و نه بر روش و شیوه، و برای برانداختن سررشته‌دار بوده و نه برای از بین بردن شیوه سررشته‌داری. و هرکس برخاسته تنها و تنها خود را خواسته و سررشته‌داری خود را. «لاجرم ترقی رعیت بـه سبب مجادلات و منازعات داخلیه، که لازمه قواعد و تأثیرات این چنین حکومت است، یا به‌جهت محاربات خارجه باطوایف وحشی»[۱۹] همیشه واپس افتاده است.

ستم و زورگوئی سررشته‌داران تنها در دوران خود آنها زیان نمیرسانید. «آن لرزشها و بی‌انانیت‌ها و عجز [ها] و پستی[ها] و لابه[ها] و سستی‌ها و تن به هر رذالت وستم در دادن‌ها»[۲۰] که به‌سبب ستم وجورفرمانروایان «بی‌ایمان وحکام وفراشان... وداروغگان»[۲۱] بازور در نهاد توده نشانده میشد از راه خون و اندیشه و پندار مادر و پدر درگوهر یك یك‌فرزندان این‌سرزمین ته‌نشین میگردید و کودکان بیچاره از نخستین روزهای زندگی از نام فراش میترسیدند وازبانگ سرباز می‌لرزیدند و از چهره‌های خیالی هـراس‌انگیز و دهشت‌زا همیشه در بیم بسر میبردند.

---

۱۸ ــ کرمانی، آئینه سکندری، ص ۱۲۱.

۱۹ ــ همان، ص ۱۲۲.

۲۰ و ۲۱ ــ کرمانی، صدخطابه، خطابه ٤۱، ص ۱۹۳.

این واپس ماندگی و نادانی توده از اندیشه‌های کیشی هم بود. ایران همیشه از این گونه اندیشه‌ها هم زیان میدید . میرزا آقاخان در گفتن این داستان از واژه «علمای شارلاتان فاناتیسم»[۲۲] که باید فاناتیسم آن «فناتیك» باشد سود جسته است . او پس از نکوهش‌شیوه فرمانروائی که توده را نادان نگاهداشته گوید: «تنها حکومت‌چنین نیست ، بلکه روسای روحانی نیزبرای خرسواری خود اهالی‌را دائماً کور و کر می‌خواهند تابخاطر آسوده خر برانند»[۲۳] از دیدگاه این اندیشمند بجز زمان زرتشت‌ها «مبنای اعتقاد روسای روحانی این مملکت که همیشه سالك مسلك جوکیان هند بوده‌اند با ترقی ملك و سعادت ملت منافات»[۲۴] داشته است و بهمان شیوه که خودکامگی سررشته‌داران اندیشه یك یك نوباوگان را آلوده و سنگواره میکرده «دروغگوئیها و جعلیات و هرزه سرائیها و گریزهای»[۲۵] سخن‌رانان پشتیبان کیش‌هم «درطبع‌جنین راسخ‌وریشه‌دار»[۲۶] میگشته وکودکان ناچار همیشه گرفتار «غمهای بیجا و افسردگی و پژمردگی ... و دل مردگی‌مستمر»[۲۷] بوده‌اند واین‌خود یکی‌ازسنگین‌ترین واستوارترین سدهای راه پیشتازی اندیشه و توانائی روان در این کشور میبوده است .

افزوده برخودکامگی سررشته‌داران و گذشته از پندارهای پوچ کیشی، از نبودن نیروئی در توده که آنرا «قوت‌ملیت» ویا«رگ غیرت جمعیتی» یا «بقای نوعیت‌و قومیت و جنسیت» یا «حیات‌ملی» یا«یگانگی و اتحاد ملی» یا «وحدت جنسیت»[۲۸] یا «انسانیت»[۲۹] مینامد ، نیز گفتگو میکند. میداند و می‌فهمد وبه‌شیوه‌ای میبیند که

۲۲ ــ کرمانی ، آئینه سکندری ، ص ۱۲۲ .
۲۳ ــ همان ، ص ۱۲۱ .
۲۴ ــ همان ، ص ۱۲۰ .
۲۵ و ۲۶ و ۲۷ ــ کرمانی ، صد خطابه ، خطابه ۴۱ ، ص ۱۹۳ .
۲۸ ــ آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ص ۲۶۱
۲۹ ــ همان، ص ۲۵۷

توده را در ایران چه چیزی واپس نگاه داشته است وتلاش میکند به این چیز نامی دهد. از این‌روی است که آن واژه‌ها رابکارمیبرد. درباره «انانیت» زیاد میگوید؛ مینویسد در ملتی که این خوی پدید آید مایه بزرگی وبزرگواری میشود و«آدمی به هیچ بی شرفی و بی‌ناموسی تن درنمیدهد» [۳۰]چنانکه یك‌مامور انگلیسی‌رشوه‌نمیگیرد واز «یك ذره حقوق دولت و ملت خود» [۳۱] چشم نمیپوشد. سپس‌از جنگ فرانسه و آلمان و «انانیت» این دو توده سخن میآورد که یك روسپی فرانسوی به یك مرد آلمانی دست نمیداد ویك آلمانی‌تا دم مرگ میرفت و دست نیاز بسوی یك فرانسوی دراز نمیکرد ، و بی‌درنگ میافزاید ولی ایرانیان‌که دیروز خاك قفقازشان را زیرفشار به‌روسها داده‌اند امروز هر روسی را«از هر عالم متبحر» بالاتر و گرامی‌تر میدارند و پادشاهی انگلیسیان را که پیروز افغانستان وبلوچستان را به یغما برده‌اند بهم مژده میدهند !![۳۲]

از دید او رویدادهای تاریخ ایران « ادراکات همجنسی و پیوستگی مدنی را از بین برده و براثر آن پیکر جامعه ایران راحالت فلج عصبی فراگرفته » [۳۳] و «اعصاب یگانگی واتحاد ملی و وحدت‌و جنسیت راکه اصل قوام زیست و معیشت» [۳۴] توده است ازهم گسیخته و«احساسات و مدارك هم جنسی و هم وطنی برادران ملی» [۳۵]بی‌بهره مانده است .

در باز کردن این خوی‌های پست توده شکایت هائی پر مغز

۳۰ و۳۱ ــ همان

۳۲ ــ کرمانی، میرزا آقاخان: سه مکتوب ، خطی، چاپ‌نشده، ورق ۷۵ (نسخه دانشگاه ، (به‌گفته دکتر فریدون آدمیت یك نسخه نزد روانشاد جلال‌آل‌احمدبوده ویك نسخه نزدآقای مجتبی مینوی است. یك نسخه نیز بشماره ۶۵۳۹ در مجموعه‌های عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است که آقای‌مینوی در ورق‌اول آن‌نوشته‌برابر بانسخه متعلق به پروفسور براوان است که به نشان (9)L.5 درکتابخانه دانشگاه‌کیمبریج نگاهداری میشود. این نسخه ۱۶۲ ورق و هرورق ۲ صفحه است) .

۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۵ مکرر ــ آدمیت ، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، ص ۲۶۱

دارد. شکایت میکند که گاومیشهای جنگلی مازندران شبها تا سپیده دایره میزنند تا با همکاری، بچه‌های خود را از گزند جانوران دیگر نگاهدارند[۳۶]. ولی «گاومیشهای شهری ما»[۳۷] ده‌تن ده‌تن از هم‌میهنان خویش را شکم میدرند و هم‌میهنان دیگر بجای نکوهش و ایستادگی به تماشا میایستند و آفرین هم میگویند. و گله‌مند است که این مردم برای تماشای کار دژخیمی که میخواهد سرهم‌میهنشان را ببرد بیشتر از بینندگان اپرای پاریس گرد میآیند[۳۸] .. فرجام اینکه زبردستان به‌ریختن خون زیردستان دلشادندو ناتوانان به‌مرگ زورمندان خشنود. اینست جولانگاه اسب اندیشه توده ما ... و یکی از اندوهناکترین انگیزه‌های واپس‌ماندگی آن .

ت ــ نتیجه

در گفتگوهائی که پیرامون انگیزه نادانی و ناتوانی توده کردیم از اندیشه‌های سه کس یاری جستیم، که اگر بخواهیم این اندیشه‌ها را از روی پیکرواژه‌ها برابر هم نهیم، می‌بینیم از هم بسیار دورند، چون یکی از «فناتیزم» میگوید و دیگری از «جعلیات کیشی» شکایت میکند و سومی از «نفرت از تثلیث» گله‌مند است. ولی اگر نیک بنگریم و از راه گوهر این واژه‌ها، آنها را برابر و کنارهم گذاریم به نتیجه همآهنگ ارجداری میرسیم .

۱ ــ خودکامگی

آخوندزاده از نخستین چیزی که نام میبرد «ظلم دیسپوت» است و گفتیم که این ستم فرمانروایان بی‌پروائی است که به هیچ بنیاد و پایه‌ای رفتار نمیکنند.

۳۶ــ کرمانی ــ سه مکتوب، ورق ۱۱۰ .
۳۷ ــ آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، ص۲۶۲
۳۸ ــ کرمانی، تاریخ شانزمان ایران

ناظم‌الدوله میگوید «یك‌طاعون دولتی» بنام مداخل‌همه‌جا را زیرو زبر میکند و «تعدی حکام» و«ذلت رعیت» و«هرج‌ومرج دستگاه دیوان» و«غفلت وبی قیدی اولیای ... دولت»، که به این دشواریها نمیرسند، پهنه را به همگان تنگ کرده است.

میرزا آقاخان کرمانی با واژه « ستم » آغاز میکند ولی سرانجام به همان گفته آخوندزاده بر میگردد که از زمانها پیش پایه فرمانروائی «دیسپوت» هیچگاه نخشکید وپس ازآن گفتگوئی گسترده میآورد .

از این سه‌کس دو کس روشن وراست باآوردن واژه«دیسپوت» وگفتگوی پیرامون آن‌خودکامگی را انگیزه نادانی و ناتوانی توده میدانند و سومی، آنهم‌به سبب شیوهٔ ویژه‌ای که درنکوهش و سرزنش و نشان دادن راه، و همچنین پیوند هائی که با دستگاه آن روز داشته، با واژه «تعدی حکام» و«ذلت رعیت» و«غفلت و بی قیدی اولیای دولت»، از اندیشهٔ همانها پشتیبانی میکند .

پس می‌بینیم سه تن از پیشآهنگان و پیشتازان اندیشه های‌نودر ایران آن روز یك زبان ویك‌سان باداستانهائی کم وبیش گوناگون خودکامگی یا به زبان فرنگی «دسپوتیزم» را یکی از انگیزه های برجسته و استوار واپس‌ماندگی توده می‌شمارند .

۲ ــ بدآموزیهای کیشی

در این باره گفته‌های آخوندزاده بسیار بازو پرتوان است . فشار پندارهای پوچی راکه ناشی از آموزشهای ناراست‌کیش است سخت میکوبد و از آن با واژه «زور فناتیزم علما» یاد میکند و می‌افزاید همین شیوهٔ اندیشه، مخزن بدبختی های توده است.

ملکم در همین زمینه گفتگوئی ژرف میآورد و میگوید نفرت توده های این بخش از جهان ازکیش مسیح آنان راگوشه‌گیر کردو

اندیشه‌های ناراست کیشی تا مرزی این مردم را از پیشرفتهای نوین بی‌خبر نگاهداشت که تا چندسال پیش به هیچ یك از دست‌آوردهای دانش نوین باور نمی‌داشتند و باین بدآموزیهای کیشی با نام «نفرت از کفر تثلیث» میتازد.

میرزا آقاخان کرمانی در تاخت به آنچه که این مردم بیهوده از کیش فهمیده‌اند دست هرنوآورد دیگری را از پشت می‌بندد. اوهر چه نباید بگوید با دلیری تمام میگوید ودرست از همان واژه‌ای که آخوندزاده بکار برده سود می‌جوید و به فناتیزم می‌تازد. نوگوئی وی همان آخوندزاده است که مینویسد و «علما» رانکوهش میکند.

بدینسان نیك دریافته میشود که این سه‌تن در این گفتگو نیز بایکدیگر همداستانند که یکی دیگر از انگیزه‌های ناتوانی و واپس‌ماندگی توده در ایران بدآموزیهای کیشی یا همان «فناتیزم» بوده است.

این راهم باید گفت که اینان هر سه «دانش» را جدای از «کیش» میدانستند ولی هر یك به شیوه‌ای. هرسه بر این بودند که آمیختن این دو گفتگو بهم وتلاش در سود جستن از یکی در راه استوار نشان‌دادن پایه‌های دیگری کاری سخت نادرست و راهی بس‌ناراست است. چه «دانش» از هر بخش که باشد پایه و بنیاد برهانی وسترسا دارددرجائی که همه جا «کیش» از گفتگوهائیست که سراسر بر پندار استوار است و سرانجامش در جهان مادی ناپیداست. «کیش» همیشه از چیزهائی است که بر هر کس گفته شود بی‌برهان وبی سرانجام مادی باید بپذیرد وگرنه بگومگوی در آن بی‌پایان میشود. ولی «دانش» از آنهاست که اگر بنیادی برهانی وسرانجامی پیدانداشته باشد «دانش» نیست.

میرزا فتحعلی و ملکم رای‌هائی کم‌وبیش نزدیك به غزالی داشتند که «تحلیل فلسفی الهیات وتوجیه عقلی و علمی آن را ازغلط

کاریهای‌فلاسفه» [۳۹] میدانست و میگفت «علوم طبیعی و ریاضی از فنون برهانیست وآنها با لذات ربطی به اعتقاد دینی ندارند» [۴۰].

میرزا آقاخان گفتارش براین پایه بودکه «کیش» و«خرد»از بنیاد با هم ناسازگارندو به همین سبب است‌که میبینیم در هرتوده که نیروی «علم وحکمت زیادمیشود به‌همان درجه ازاعتقادات‌مذهبی» [۴۲] کاسته میگردد و پیشینه‌توده‌ها نیك نشان میدهدکه پیامبران درهمه زمان‌ها «درملتی مبعوث میشدندکه .... از علم وحکمت خالی بودند» [۴۲].

گفته‌اند چون میرزا فتحعلی باکارهای غزالی آشنا بوده و بارها به‌او اشارت داده بن‌اندیشه‌اش درجداکردن «کیش» و«دانش» از او است ولی ملکم‌خان این اندیشه را از کانت‌گرفته است زیرا اندیشه غزالی راکانت هم داشته است [۴۳].

۳ ــ چگونگی همانندی این سه اندیشه

با پروای تمام میتوان گفت «تقریبا همه نویسندگان سیاسی واجتماعی ایران (میرزا ملکم‌خان، میرزا آقاخان....) » [۴۴] ازاندیشه‌های آخوندزاده سود جسته‌اند. اندیشه‌های آخوندزاده و ناظم‌الدوله سخت درهم رخنه‌داشته است. میرزا فتحعلی از «یك سو ازآثارملکم‌خان استفاده برده» [۴۵] واز سوی دیگر در او «تأثیر بخشیده است» [۴۶] چه باآنکه اولی نزدیك به بیست و یکی دوسال از دومی بزرگتر بود،

---

۳۹ و۴۰ ــ همائی، جلال‌الدین: غزالی‌نامه، تهران، ۱۳۴۲، ص۳۸۱ وبزرگمهر منوچهر : فلسفه تحلیل منطقی ، تهران ، ۱۳۴۸، ص۴۰؛ به نقل آدمیت ، اندیشه‌های آخوندزاده،ص۱۹۵

۴۱ و ۴۲ ــ کرمانی ، صد خطابه، خطابه ۲۵،ص۱۰۲

۴۳ ــ آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، ص۱۹۵

۴۴ ــ آدمیت، فریدون: سه مکتوب میرزا فتحعلی‌ــ سه مکتوب و صد خطابه میرزا آقاخان، مجله یغما، آبان ۱۳۴۵، ص ۴۲۶

۴۵ و ۴۶ ــ آدمیت ، اندیشه‌های آخوندزاده، ص۲۰

با اینهمه چون ملکم بسیار زود آغاز به نوشتن کردو اندیشه‌هایش شکوفان شد، کم وبیش با آخوندزاده هم زمان گردید. هر دونوشته‌های یکدیگررا میخواندند. با نامه باهم پیوند داشتند. آخوندزاده‌ملکم را «حضرت روح‌القدس» [٤٧] میخواند «از فرط وجد و شعف که از خواندن رساله‌های او» [٤٨] به وی دست داده بود. دربرخی پرسشها با هم کم‌و بیش هم اندیشه بودند. نوشته آخوندزاده با نام «بسط وتفصیل مطالبی که در اواخر ماه مارت سنه ١٨٧٢ از جناب روح‌القدس در تفلیس هنگام عبورش ... در چند مجلس شنیده‌ام» [٤٩] پیرامون گفتگوهای آندو در زمان دیدار ملکم از آخوندزاده در تفلیس است.

پرمغزی اندیشه های این دوو نو بودن‌آنها بیشتر انگیزه‌اش این بودکه آخوندزاده در تفلیس قفقاز در سردرخاور آشیان داشت‌و بابزرگان اندیشه و نوآوران دوران و پیام آوران آئین‌های نوین نزدیك بود وکم‌وبیش دمخور، وبه‌مخزن های اندیشه اروپا به ویژه‌از راه زبان روسی نیز چیره .

ملکم هم از ده‌سالگی تانزدیك بیست در اروپا به دانش‌اندوزی سرگرم‌بود و یکی از دوره‌های سنگین درسی آن روز فرانسه را به‌پایان رسانیده بود ودراین سالها هم در نخبه دستگاهها و افزاربزرگی و اندیشه‌های بزرگان آن سامان سخت دست‌اندر کار پژوهش گشته و پس از آمدن به ایران هم باز به عثمانی که دروازه دیگرخاور بود رفته بود و به‌نوترین دست‌آوردهای دانش آن روز چنگ‌می‌انداخت .

میرزا آقاخان کرمانی را نمیتوان هم زمان آخوندزاده وملکم دانست. با این همه گرچه‌بسیار دیر آمدو بسیار زود رفت ولی دراین

---

٤٧ و٤٨ ــ آخوندزاده، میرزا فتحعلی: الفبای جدید و مکتوبات (حمیدمحمدزاده ــ حمیدآراسلی)، بادکوبه، ١٩٦٣، (نامه سپتامبر ١٨٧٠ بەجلال‌الدین میرزاقاجار)، ص ١٧٦

٤٩ ــ همان، ص ٢٩٥ ــ ٢٨٦

سن‌کم چنان رشد کرد و بدانسان شکوفاشدکه در برخی زمینه‌ها از همسنگی با آنان گذشت و برتر شد. از هرره در مسیر اندیشه‌های آخوندزاده بود. او در بسیاری از ویژگی‌ها از اندیشه های آخوندزاده سود جست و به راه هموفت و داستان های پر مغزتری هم پرداخت. تاجائیکه سه مکتوبی درست نمونه سه مکتوب وی‌نوشت«هر چند درعالم فکر وادب ... معتبرتر» [۵۰] با ملکم هم پیوند داشت، پیوندی سخت . همیشه به او می‌نوشت وازاونوشته دریافت میداشت. پندهای او رابه‌کارمیبست.دشواری‌هایش‌را با او درمیان‌میگذارد.به‌او «جن‌بچه» [۵۱] میگفت . ازاومیخواست نوشته‌اش‌را«اصلاح کندوساده‌و موثر» [۵۲] سازد .

این را نگفته نگذاریم که این سه کس در اندیشه الفبای نوین وکنار گذاردن الفبای کهنه و اینکه یکی از انگیزه های برجسته واپس‌ماندگی کشورهای این بخش از جهان به‌ویژه کشورهای‌دارای کیش اسلام همین الفبا وشیوهٔ نوشتن آنهاست، سخت هم داستان‌بودند. پیشگام آنها آخوندزاده بود. سپس ملکم به او پیوست وپس ازاو میرزا آقاخان در این زمینه چیزها نوشت .

---

۵۰ ــ آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ص۲۵۳

۵۱ ــ آخوندزاده ، الفبای جدید ومکتوبات، (نامه سپتامبر۱۸۶۸ آخوندزاده به ملکم)، ص ۱۱۸

۵۲ ــ کسان گوناگون : نامه‌های خصوصی میرزا ملکم‌خان، مجموعه عکسی شماره ۲۹۶۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، نامهٔ۱۲ربیع‌الاول سال؟آقاخان به‌ملکم ، ص۳۸۸ (این مجموعه در ۵جلد وجزء شماره‌های۱۹۸۶ تا۱۹۹۳ کتابهای فارسی کتابخانه ملی فرانسه درپاریس است)

بخش دوم

قوهٔ مجریه

قانون در یك بررسی همه‌جانبه ودر یك مفهوم کلی و عملی و غیر انتزاعی با همه رشته‌های کار سه قوهٔ مجریه و مقننه و قضائیه کشور پیوستگی پیدا میکندوهمینطور است گفتگوی قانون خواهی . از این رو در گفتگوئی گسترده پیرامون قانون خواهی ناچار ازپیش آوردن همهٔ ویژگیهای بنیانی کار این هرسه قوه خواهیم شد. ولی از آنجا که قانون خواهی را از جنبه سیاسی آن یعنی چیره ساختن روح‌قانون بر یك یك نسوج ساختمانی بنای کشور گرفته‌ام و نه‌ازجنبه فنی و شخصی و قضائی یا تامین عدالت فردی وحل دعاوی و احقاق حق مظلومین و چیزهائی نزدیك به اینها، و ازسوئی قوه قضائی تنها سازمانی برای داوری پیرامون دادخواهی ها بر پایه قانون فراهم‌آمده پیشین است، و روح حکومت قانون از منشاء دیگری سرچشمه‌میگیرد، و این قوه‌های مجریه و مقننه هستند که با شکل سازمانی ووزن و ارزش معنوی و علمی، مفاهیم کلی تظاهرات مادی پیشرفت حقوق

انسانی هر اجتماع را ارائه میکنند، پس در گفتگوی قانون خواهی از کار و سازمان قوه قضائیه بدواً در میگذرم و نخست به گفتگو پیرامون اندیشه هائی که در چهارچوب زمانی سده نوزده به آهنگ بنیادکردن قوه مجریه و قوه مقننه نوین در این کشور به قلم و به عمل آمده می پردازم .

البته نیك‌روشن است که چون اندیشه و کارهای همه کسانی راکه در این زمینه دست داشته‌اند، حتی دریك دوره محدود،نمیتوان دریك پژوهش جمع وجور و جامع و مانع گردآورد، اینست که در همین بخش بندی موضوعی، گفتگوهایمان را در زمینه قوه‌های گفته شده تنها به اندیشه‌ها و کارهای شش تن‌ازبرجسته‌گان آن دوره که با نیرومندی فکری وسیاسی خویش آن دوره را درشخصیت خود مستحیل کرده‌اند محدود میسازم .

در این بخش زوایای گوناگون قوه مجریه را از دید این شش تن میبینیم .

گفتار نخست

میرزا فتحعلی آخوندزاده*

الف ــ خرده‌گیری از شیوه حکومت گذشته

آخوندزاده در کارهایش تا آنجا که میتواند دست از نکوهش شیوه حکومت بی‌قانونی آن زمان بر نمی‌دارد. به هر شیوه از راه‌راست و ناراست و کنایه ودست‌انداختن، تازیانه میزند و می‌کوبد، با نامه باداستان، با نمایشنامه، با خرده‌گیری، با پیشنهاد، با گفتگوو یاهرچیز دیگر.

همهٔ «ارباب مناصب»[1] را «اهل ظلمه و قطاع‌الطریق»[2] می‌خواند و حکومت را به جز لولیدن در اندرون و تنبیه برادر زاده پرخاشگر و پرداختن به کارهای نوکر و فراش و پیشکار میداند[3] میآورد فرمانروایان «سلف مابه غیر از این که خورده‌اند،نوشیده‌اند، پوشیده‌اندو گذشته‌اند چیزی نکرده‌اند. یعنی غرض ایشان ....بغیراز حظ نفس چیز دیگر نبوده است»[4] ومیگوید: «هرگز از این‌ها برای

* ــ در سال ۱۲۲۸ ه . ق . برابر با ۱۸۱۲ میلادی در نوخه از بخشهای شکی در قفقاز دیده به‌دنیاگشود ودر۲٤صفر ۱۲۹۵ برابر با ۲۷فوریه۱۸۷۸ در تفلیس درگذشت.

۱ و ۲ ــ آخوندزاده، میرزا فتحعلی: تمثیلات، (ترجمه محمد جعفر قراجه ــ داغی)،تهران، خوارزمی ، ۱۳۵۰، یوسف شاه،ص ٤۲٤

۳ ــ همان، وزیرخان لنکران،ص ۸٦ــ۳۵

٤ ــ آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، نامه به وزیر علوم اعتضادالسلطنه باشماره یك به تاریخ سپتامبر ۱۸٦۸، از تفلیس،ص۹۵

ملك و ملت منفعتی عاید نیست؛ همیشه به هوای نفس، خلق بی‌چاره‌را جریمه ومواخذه و معاقب مینمایند»[۵] و در رفتار و کردارشان«هر گز به قانون و قاعده‌ای متمسك نیستند» [۶]

ب ــ نادانی و ناسپاسی توده

برای نشان دادن این که چرا در ایران حکومت ایــن چنیــن بی‌قانون است داستان یوسف شاه را میسازد. او کشور را به یك چــرم ساز وامی گذارد و چرم‌ساز پادشاه کرداری درست برابر آنچه که‌باید بر می گزیند ودر کار «استماع عرض و داد مردم ورسیدگی به آن‌ها قرار وقاعده»[۷]می‌نهد وآئین نو می گذارد و مجلس‌شورا ازدانشمندان و خردمندان برپا میکند و به استان‌ها نامه می‌فرستدکه «کسی من‌بعد جرئت پیشکش پای انداز برای شاه»[۸] ندارد و هیچ کس نمیتواند از راه پیشکش درخواست استانداری کند مگر ازراه «حسن خدمت و اخلاص و ارادت»[۹]ولی توده که بستم و بی‌داد و زور و کوچکی و ترس وبی قانونی خو کرده‌اند کار دستگاه قانونی نوین دادگر را سپاس نمی‌دارند [۱۰] و چون «هرروز شقه‌های آدم را در دروازه فلعه آویزان»[۱۱]نمی‌بینند و«در میدان‌شاه، آدم کشتن،دار کشیدن، چشم‌در آوردن و گوش ودماغ کردن میرغضب‌را تماشا»[۱۲] نمیکنند برآنها این بسیار شگفت میآید و پادشاه تازه را بسیار بردبار میآبند و سپس براو ایرادها میگیرند و این دادگریها و مردمی و نیکی را از سستی وبی‌پایه‌گی گوهر آدمی وی میپندارند و «هزار گونه عیوب ازبرای یوسف شاه پیدا»[۱۳] میکنند. سخن کوتاه می‌بینند «در تحت امر ایــن

---

۵ و ۶ ــ آخوندزاده ، تمثیلات ، یوسف شاه ، ص ٤٢٤ .

۷ ــ همان، ص ٤٤٦

۸ و ۹ ــ همان ، ص ٤٤٤ .

۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ــ همان ، ص ٤٥٥ ــ ٤١١ .

قسم پادشاه صاحب رحم زندگانی کردن درنهایت درجه ملال‌افزا»[۱۴] است. در نتیجه بیدادگران و رانده شدگان ازدستگاه حکومت به‌این راز پی‌میبرند و زمینه می‌چینند و شورش بزرگ برپا میکنند. سپس «خلق حق ناشناس پی درپی از شهر بیرون آمده، به دسته مفتنین جمع آمده به کثرت و قوت آنها باعث»[۱۵] میشوند و سرای شاهی و بازارها وکاروانسراها وخانه‌های یهودیها وارمنی ها را می گشایند ومیشکنند وبه‌یغما میبرند و چون آفتاب می‌نشیند همه چیز آرام میشود مانند آنکه هیچ چیز از آغاز نبوده است.

با این شیوه میخواهد بگوید توده ناسپاس است ونادان‌وراست را از ناراست تمیز نمی‌دهد وبه زور بیشتر رو میکند تابه مردمی و بردباری و مردی‌ونیکوئی، وداد گری را نشان سستی میداندوبیداد‌گری و خشونت وسخت‌سری را نشان مردانگی. از دید او قانون و دادگری را اگر توده بخواهد میتوان داشت واگرنخواهد به زوروبا افسون نمیتوان برپا ساخت. وی براینست که، بی قانونی وبیدادگری و بی پایه‌گی دستگاه نه از اینست که قانون نیست، از اینست که توده خود نمیخواهد[۱۶].

پ ــ بی دانشی بزرگترین سد راه حکومت قانون

برآن است که بی دانشی در کشورهای اسلامی از بزرگترین سدهائی است که رودرروی پیشرفت حقوقی و قانونی آنان‌سربر ــ افراشته است. «به‌علت اینکه هرگونه تنظیمات و قوانین مبنی برعلم است [و] مادام که مردم کلا ذکوراً و اناثاً مثل طایفه مملکت‌پروس وآمریکا وسایر ممالك یوروپا صاحب علم نشوند تنظیمات وقوانین را نخواهند فهمیدو به قبول و اجرای آنها استعداد نخواهند داشت. پس سلاطین اسلام باید پیش از... ترویج و انتشار علوم فیمابین

۱۴ و ۱۵ و ۱۶ ــ همان.

تبعه خودشان ، به وضع تنظیمات و قوانین جدیده زحمت بی‌جا نکشند» [۱۷] می نویسد: «از عثمانی‌ها دیگر من امید بریدم وایشان را مذمت هم نمیکنم. مطلب را خوب فهمیدند و دانستند که سلطنت دیسپوتیه ایشان ودین ایشان‌بعد از .... انتشار وترقی علوم از میان‌بدر خواهد رفت. مگر شما منکر این معنی هستید؟آشکار است که بعد از انتشار و ترقی علوم دیسپوتیزم و فناتیزم و سپرستیسیون نخواهد ماند...» [۱۸] باز میآورد که در آغاز سده نوزده میلادی به کوشش سلطان محمود و محمدعلی پاشا در عثمانی و مصر «تنظیمات جدیده وقوانین سیاسیه» [۱۹] پدید آمد ولی «عدم رضای ملت اسلام .. بر تنظیمات جدید و عدم قابلیت...ایشان ... بر تحصیل کمال‌ومعارف» [۲۰] دشواری‌ها پیش آورد «وتنظیماتی که سلطان محمود از آنها امید اقتدار میداشت کم‌مانده بود که موجب زوال سلطنتش گردد پس مجرد اکتساب نتایج تربیت کافی نیست که باعث عروج بر معارج آن بشود بلکه لابداً عقول مردم را نیز به قبول آن نتایج مستعد باید کرد.» [۲۱] زیرا «بدون تربیت ملت قوانین نتیجه نخواهدبخشید» [۲۲] او همیشه همین اندشه رادارد؛ دانش و بینش. واز نبودن آن در میان ایرانیان رنج میبرد. برهمین پایه هنگامی هم که میرزا حسین‌خان سپهسالار در ایران به کارهائی برمی‌خیزد شکایت میکند که «میگویند پسر میرزا نبی خان در تهران بنای وضع قوانین گذاشته است. دیوانه است. نمی‌دانیم که این قوانین راکه خواهد خواند ، وقتی که ملت کلا وعمومیتاً بی سواد است، گذشته از این که بی‌علم و

۱۷ ــ آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، نامه به فرهاد میرزاقاجار عموی ناصرالدین شاه در اکتبر ۱۸۷۵،ص ۳۲۹

۱۸ ــ همان، نامه ۸ مارت ۱۸۷۲ ازتفلیس به ملکم ، ص ۲۸۰

۱۹و۲۰و۲۱ــآخوندزاده،میرزافتحعلی:ترجمه مکتوبات شارل مسمرفرانساوی، مجموعه خطی شماره ۱۴۹ کتابخانه ملی ایران،ص۷

۲۲ ــ آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، ص۲۲۸

بی‌معرفت است. مگر سواد چند نفر خواص به جهت‌قوانین‌وتنظیمات کفایت میکند؟.... اکثر حکام و ایل بیگیان و کدخدایان و خدام در ایران سواد هم ندارند، کجا مانده‌که علم داشته‌باشند. به‌کوران قوانین وضع‌کن یا نکن، چه تفاوت خواهد داشت»[۲۳] .

تـ بی‌دانشی رهبران هم بی‌قانونی میآورد

او این بی‌قانونی را ازبی‌دانشی رهبران و بزرگان هم‌میداند و می‌نویسد: «اگر امرای ایران از علم و قانون و ادارهٔ پولیتیك خبردار می‌بودند میدانستند که مملکت را با قتل نفوس منتظم‌داشتن از اعظم قبایح‌است» [۲٤] در دادن نمونه‌ای ازاین‌بی دانشی داستان ظهیرالدوله را میآورد و میگوید: «وزارت عدلیه رابه ظهیرالدوله داده‌اند. در تفلیس من از ظهیرالدوله پرسیدم‌که سواد دارید؟جواب دادکه سواد ندارم» [۲۵] سپس می‌پرسد « مرد بی‌سواد چگونه وزارت خواهدکرد» [۲٦].

ث ــ الفبای نولازمه گسترش حکومت قانون

وی برگزیدن الفبائی نو را نیز یکی از بزرگترین کارها میشمارد.به‌جلاالدین میرزای قاجار مینویسدکه سپهسالار « به ـ تغییر الفبا ملتفت نشده بنای وضع قوانین گذاشته است... قوانین دولتیه واجب است اما تغییر الفبا واجب از آن است. ازاین کلمات هویداست‌که من مخالف وضع قوانین دولتیه نیستم، نهایت تغییرالفبا را از آن مقدم شمرده‌ام ... شمارا خبردارمیکنم‌که از پیش‌نخواهد

۲۳ ــ همان، از نامهٔ ۸مارس ۱۸۷۱ به ملکم،ص ۱۹۷

۲٤ ــ آخوندزاده، مکتوبات کمال‌الدوله، ص٦۸

۲۵ و۲٦ ــ آخوندزاده ، الفبای‌جدید ومکتوبات،نامه به‌میرزایوسف‌خان‌درسوم مارت ۱۸۷۲، ازتفلیس، ص۲٦۷

رفت» [۲۷] در جای دیگر میگوید: «عدم قابلیت زبان»[۲۸] کشورهای اسلامی سد راه‌آن‌هاست. «در ممالك اسلامیه قبل ازتغییر خط قدیم هیچگونه تنظیمات جدیده و قوانین پولتیکیه نتیجه نخواهدبخشید و ترقی ملت اسلام صورت نخواهد پذیرفت »[۲۹] پس پادشاهان اسلامی «پیش از تغییر خط قدیم»[۳۰] کوشش بی سود نکنند.

ج ــ زیانهای قانون نویسی غیر علمی

چنان به قانون نویسی بدون پایه وتهی از دانش‌بدگمان‌بود که هیچ روزنه‌ای از امید نمی‌دید ، زیرا می‌بینیم در یك خرده گیری داورکردن وآوردن وبه کاربستن قوانین را ازسوی‌دستگاه‌حکومت، در یك توده بی دانش ، مانند آن میداند که «به یك‌عراده... چهار حیوان مختلف‌السیر بسته شوند »[۳۱] چون یك اسب‌و یك خر و یك جامیش و یك گاو»[۳۲] و می‌گوید «در این حالت عراده هرگز کشیده نخواهد شد» [۳۳] ودر نامه‌ای دیگر مینویسد: «جمیع تظیمات وتجدیدات خوبست ولی... پای‌بست‌ندارد و بی‌دوام است، امر موقتی است. بعد ازچند روز نسیامنسی خواهد شد. باید علوم و معارف ... بلااستثناعمومیت پذیرد»[۳٤].

چ ــ مخالفت با حکومت دین

با حکومت دین سخت سرجنگ دارد. میگوید دین «راه‌خیال ارباب عقول را در تغییرات و تحدیدات وتزییدات مسائل فقیهه و

۲۷ ــ همان، نامه به جلال‌الدین میرزای قاجار درماه مه ۱۸۷۱،ص ۲۲۸
۲۸ ــ آخوندزاده، ترجمه مکتوب شارل مسمر فرانساوی
۲۹ و۳۰ ــ آخوندزاده ، االفبای جدید و مکتوبات ، نامه به‌فرهادمیرزا قاجار، ص ۳۲۹
۳۱ و۳۲ و۳۳ــ همان ، نامه ۳مارت ۱۸۷۲ بمیرزا یوسف‌خان ، ص۲٦۷ .
۳٤ ــ همان ، از نامهٔ دیگر بمیرزا یوسف‌خان ، ص۳۱۰ ــ ۳۰۹ .

قوانین ملکیه و ملیه»[۳۵] می‌بندد و از همین رو از پایه حکومت دین رایك دسپوتیزم دینی می‌داند وبرای آن ریشه‌ای یهودی می‌شناسد و می‌نویسد مسلمانان «رسوم دیسپوتی را و دین خودشان را بر شبه دین یهود »[۳۶] پایه‌گذاری کردند. میآورد: رستن‌از «ظلم دیسپوت و عقاید پوچ»[۳۷] پیش نمیآید «مگر باعلم، و علم حاصل نمیگردد مگر با پروقره، وپروقره صورت نمی‌بندد مگر با لیبرال بودن ، و لیبرال بودن نمیشود مگر با رستن از قید عقاید باطل. چه فایده ، مذهب تو و عقاید توبه لیبرال بودن تو مانع است»[۳۸] .

ح ــ قانون های فراهم آمده در باختر

از سوی دیگر شیفته قانون های فراهم آمده در باختر است. هنگامی که می‌شنود میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله سرگرم‌ترجمه قانون‌هائی از فرانسه است به او می‌نویسد: «ظاهرا قانون ناپالیونی را نیز به زبان فارسی ترجمه میکنید واله بی‌ریا وتملق میگویم که از این حالت شما قلباً مسرور و به همت بزرگ بی‌نظیر شما بی‌اختیار ستایشگر هستم»[۳۹] پس‌از آن هم در زمانیکه مستشارالدوله در دادگستری به‌کاری‌برجسته گمارده میشود باز میگوید:«منصب‌جدید شما مبارك است. شما به آرزوی خودتان رسیدید. کاری که طالب آن میبودید برای شما میسر شد، یعنی وضع قوانین»[۴۰].

---

۳۵ ــ آخوندزاده، آثار سیاسی واجتماعی و فلسفی آخونداوف، ملحقات مکتوبات کمال‌الدوله، ص ۵۰۳

۳۶ ــ همان ، ص۱۶۱

۳۷ و ۳۸ــ آخوندزاده ، مکتوبات کمال‌الدوله ، ص۶۱ ؛ به‌نقل ــ آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده ، ص ۲۱۹ .

۳۹ ــ آخوندزاده ، الفبای جدید و مکتوبات ، از نامه اوت ۱۸۶۹ به میرزا یوسف‌خان وزیرمختار ایران در پاریس از ییلاق قوجور ، ص ۱۴۳ .

۴۰ ــ همان ، ص۱۹۹

خ ــ تناقض فلسفه سیاست باختر و شریعت

درمیان همه نویسندگان سیاسی دنیای اسلامی در آن[۴۱] زمان تنها میرزا فتحعلی است که «تناقض فلسفه سیاست غربی و شریعت را آشکار اعلام» [۴۲] میکند و پشتیبان سرسخت «قانون اساسی عرفی غربی ... و تفکیك مطلق سیاست و دیانت» [۴۳] است و باز هموست که از هرگونه «تلفیقی میان آئین سیاست اروپائی واصول شریعت»[۴۴] نیز روی گردان میباشد.

د ــ حکومت از سوی خدانیست

نکته‌ای که باید افزود این است که درجائی در نافرمانی از دولت گوید: «هرکس به‌این کار اقدام بکند، معلوم‌است خلاف‌جمهور کرده واطاعت امر پادشاه را ننموده است، وهرکه ازامر پادشاه‌بیرون برودوبرخلاف حکم اورفتار نمایدمثل‌این‌است که برخلاف‌امرخداو حکم پیغمبرخداکرده»[۴۵] واین‌درنخستین دید به‌این‌اندیشه‌نیرومیدهد که‌فرمان شاه‌رافرمان یزدان‌میشمارد و به‌گونه‌ای مانندکسانی چون سن‌اگوستن [۴۶] و سن تومادکن [۴۷]سلطه شاه را از سوی یزدان و به ــ نمایندگی او میداند. ولی هنگامی که میگوید: «زیرا که امر خدا وحکم پیغمبر وفرمان پادشاه برای‌سلامتی ملت و حفظ ناموس‌وترفی و معموریت مملکت باهم توام است... و هرکه از اطاعت‌پادشاه‌خارج شود عقاب دنیوی را دچار خواهد شد» [۴۸] به روشنی هویدا میگردد که‌این شیوه گفتگو را تنها برای برانگیختن توده خرافاتی به‌کردار

۴۱و۴۲و۴۳و۴۴ ــ آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، ص ۱۵۴

۴۵ ــ آخوندزاده، تمثیلات، مرد خسیس، ص۲۴۳

۴۶ ــ St. - Augustine (354 - 430)

۴۷ ــ St. Thomas Acquinas (1225 _ 1274)

۴۸ ــ آخوندزاده، تمثیلات، مردخسیس ص ۲۴۳

نیك میآورد ونه برای چیز دیگر .

ذ ــ ارج گذاری به کارهای ایرانیان باستان

به کارهای ایرانیان باستان ارج می‌نهد . چه میآورد: «پادشان‌فرس قوانین پسندیده داشتند» [۴۹] «وبرای هرامری فارسیان قاعده مقرر میداشتند» [۵۰] «برای حفظ لشکرهم قانون جداگانه مقرر بود» [۵۱] واینها را چندان میداندکه می‌افزاید: «ذکر همه قوانین ملوك فرس باعث تطویل کلام میشود» [۵۲] این‌یادآوری پندار او را پیرامون حکومت در ایران باستان و همچنین گوهرآن حکومت را می‌نمایاند. نشان میدهد آخوندزاده به چه‌گونه حکومت‌هائی گرایش دارد و حکومت ایرانیان چگونه بوده که به خامهٔ ستایش این مرد آمده. میرساندکه افزوده بر قانون ویژگیهای مردمی راهم‌که بخش بزرگی از مایه‌های حکومت در این کشور بوده سفارش میکند.

رــ هشدار به رهبران حکومت

دربرانگیختن بزرگان کشور به پیروی از قانون و پشتیبانی از حکومت قانون‌نیز، هم می‌ترساند، هم هشدار میدهدوهم‌اندرز ؛ رجال معتبر دولت نیز از آفات حکومت استبدادی مصون نیستند . کیست‌که سرنوشت وزیرانی چون میرزا ابراهیم‌خان شیرازی‌ومیرزا ابوالقاسم قایم مقام فراهانی و میرزا تقی‌خان امیرکبیر را نداند ؟ [۵۳] «همه اینها از آثار دولت بی قانون است. الان طرز سیاست متداول

۴۹ ــ آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، ص۲۲۷
۵۰ ــ آخوندزاده، مکتوبات کمال‌الدوله، ص۱۹
۵۱ ــ همان، ص۱۵
۵۲ ــ همان ، ص۱۹
۵۳ ــ آخوندزاده ، میرزا فتحعلی آخوندداوف اثر لری ــ ج ۲ ، حمید محمدزاده و حمید اراسلی ، بادکوبه ، ۱۹۶۱ ، ص ۳۶۰ .

درمیان وحشیان در ایران دیده میشود»[۵۴] واین به شیوه‌ای است که «هرعاقل را غرق تحیر میکند»[۵۵] چنین می‌اندیشد که در ایران از زمان تازیان و برچیده شدن حکومت پارسیان «وفانی شدن پیمان فرهنگ و قوانین‌مهبادیان‌سلطنت‌حقیقی نبوده است...وفرمانروایان این مملکت کلا دیسپوت و شبیه حرامی باشیان بوده‌اند»[۵۶] میگوید: «به حکام ولایات اعلام کنید؛ از خدا بترسند، به کارهای ناحق‌فتوا ندهند ونکنند. خلق را نچاپند. مالشان را به یغمانبرند.رشوه‌نگیرند. یقین بدانند که این نوع حرکت باعث بدبختی و هلاکت آنهاخواهد شد»[۵۷] «دزدی عمل بد است ودر نزد همه کس مذموم وممنوع‌است. هم‌چنان است اقدام کردن‌به سایر عملهائی که دولت بنابر مصلحت خود و منفعت ملت قدغن کرده است»[۵۸] «اشخاصی راکه طمع کاری‌و رشوه خواری عادت طبیعی شده‌است، و حکم را محض جلب منفعت خود به‌خلاف حق واستحقاق‌میدهند، دخیل‌کاربندگان‌خدا [نکنید]، تا امور دولت وملت بطور درستی روبه ترقی گذارده، عموم رعایا و نوکر و غیر نوکر آسوده و فارغبال بوده باشند»[۵۹] «رحم امنای دولت زیاده برآن است‌که این تقصیرات شما رابرای‌جهالت‌ونادانی که دارید ببخشند ، اما شما را لازم است عقل و هوش پیدا کنید ، خیر خودتان را ملاحظه نمائید، به نیت خالص از صداقت ـ اندیشان دولت باشید، در هر خصوص اوامر و نواهی را یاد بگیرید، خیالات فاسد را از سر خود بیرون کنید تا رستگار بشوید»[۶۰]

---

۵۴ و۵۵ـ آخوندزاده ، مکتوبات‌کمال‌الدوله، ص۶۸ـ۶۴ ؛ به‌نقل‌ـآدمیت ، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، ص۱۳۹

۵۶ ـ آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات، نامه ۲۰ مای ۱۸۷۱ ازتفلیس‌به‌ـ جلال‌الدین میرزای قاجار، ص۲۲۵

۵۷ ـ آخوندزاده، تمثیلات، یوسف شاه، ص ۴۴۲

۵۸ ـ همان، مرد خسیس، ص۲۴۳

۵۹ ـ همان، وزیر خان‌لنکران، ص۸۵

۶۰ ـ همان، مرد خسیس،ص۲۴۴

در ایران «همیشه وقتی دیدند که هر کس ازصاحب منصب‌ها پول زیادی جمع کرده است [و] به دولتی رسیده است، میدانند مال رعیت و نوکراست که به یغما و رشوت برده است. همان ساعت به‌بهانه‌ای او را به مقام مواخذه کشیده، هر چه داشته است از دستش [گرفته‌اند] وخودش‌را[کشته‌اند]و یابه ذلت‌ومسکنت[انداخته‌اند] این حالت حکام ولایات ما بسیار شبیه است به زالوهائی که خون مکیده و گنده و کلفت شده باشند، صاحب زالو آنها راگرفته‌فشاری بدهدکه همهٔ»[۶۱] آن‌ها راکه خورده‌اند بیرون دهند. درنتیجه‌برخی بمیرند و برخی به ناتوانی افتند.

ز ــ اساس سلطنت بر پایه قانون است

در گشودن راه برای حکومت قانون میخواهد « اساس سلطنت از روی قوانین»[۶۲] بنیادگیرد و از بن پادشاه راستین راکسی میداندکه «تابع قانون بوده در فکر آبادی وآسایش وطن‌و درفکر تربیت وترقی ملت باشد»[۶۳] میخواهد پادشاهان ایران «درمملکت‌داری وملت پروری تقلید پطر کبیر و فردریخ کبیر»[۶۴] را نمایند. میگوید: «پادشاه باید فراموشخانه بگشاید و مجمع‌ها بر پانماید و با ملت متفق و یك دل و یك‌جهت باشد. ملت را تنها از خود نداند و خود راوکیل ملت حساب نماید و با مداخله ملت‌قوانین‌وضع کند و پارلمان مرتب سازد و به اقتضای قوانین رفتار نماید»[۶۵] و

۶۱ ــ همان، یوسف شاه، ص ۴۴۳ــ۴۴۲

۶۲ ــ آخوندزاده: مکتوبات کمال‌الدوله، ص ۷۳

۶۳ ــ آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات،نامه ۲۰ مای ۱۸۷۱ ازتفلیس‌به‌جلال‌الدین میرزا، ص ۲۲۵

۶۴ ــ همان ، نامه به‌اعتضادالسلطنه وزیر علوم با شماره یك ، مورخ سپتامبر ۱۸۶۸ ازتفلیس، ص۹۵

۶۵ ــ آخوندزاده، مکتوبات کمال‌الدوله، ص۷۱ مکرر

«مردمان بی‌اطلاع غیر کافی و با غرض را، از ریاست خلع کندوامور ملك‌و ملت رابه مردان کاردان کافی و بی‌غرض و با اطلاع واگذارد» [۶۶]

ژ- حکومت از طریق پارلمان با مردم است

با این گفتار وی حکومت را گمارده توده میداند،وبرآن‌است که‌حکومت شایسته با رای انجمن نماینده توده و برابر باقوانین‌است. چگونگی حکومت را روشن نمیسازد وبر آن نام نمی‌گذارد، ولی پیداست‌که از حکومت پادشاهی دو انجمنی،که در همان روز هادر ایران زمزمه‌اش شنیده میشد، گفتگو میکند. زیرا در جائی از بر - گرداندن «سلطنت مستقله»[۶۷] به «سلطنت معتدله»[۶۸] سخن به میان میآورد و نیك‌روشن است که از واژه نخستین حودکامه و از واژه دومین حکومت «مشروطه» زیرا اداره انجمن برگزیده توده‌رامی‌خواهد. چون در جای دیگر هم در بر شمردن ویژگیهای حکومت بی‌دادگر گوید: «دیسپوت عبارت از پادشاهی است‌که در اعمال‌خود به هیچ قانون متمسك و مقید نبوده و به مال و جان مردم بلاحد و انحصار تسلط داشته باشد و همیشه به هوای نفس خود رفتار بکند ومردم در تحت سلطنت او عبددنی‌ورذیل بوده از حقوق آزادی و بشریت به کلی محروم‌باشند» [۶۹] و پیرامون انجمنی‌که حکومت‌باید بارای آن باشد می‌نویسد: «پارلمان عبارت از دو مجمع است‌که در یکی وکلای رعایا ودر دیگری وکلای نجبا جالس میباشد» [۷۰] و «پادشاه اصلا قدرت ندارد که بر خلاف» [۷۱] قوانینی که نمایندگان

۶۶ ــ آخوندزاده، تمثیلات، وزیرخان لنکران، ص۸۵

۶۷و۶۸ ــ آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات،نامه مورخ سنه ۱۲۸۸،بدون سرنامه، ص ۲۷۵

۶۹ ــ آخوندزاده، مکتوبات کمال‌الدوله، ص۳

۷۰و۷۱ ــ همان، ص۱۰

توده می‌نهند رفتار کند.

س ــ همبستگی و یگانگی دشمن دسپوتیزم

او با همه نا امیدی‌ها ودرست رودرروی سدهای بزرگی که در راه یك‌حکومت راستین قانونی دادگر درایران می‌شناسد،دربرابر گرایش درونی‌اش به دیدن یك‌دستگاه کشورداری قانونی در این کشور، تاب از دست میدهد واز گفتگوی های خردمندانه با سفارش ودرخواست و اندرز بر می‌گردد که: «ای اهل ایران، اگر تو ازنشئه آزادیت و حقوق انسانیت خبردار میبودی ، به این گونه عبودیت، وبه این‌گونه رذالت متحمل نمی‌گشتی، طالب علم شده،ــ فراموشخانه‌ها گشادی، مجمعها بنا می‌نمودی ، وسایل اتفاق را دریافت میکردی، تودر عددواستطاعت به مراتب از دیسپوت زیادتری، برای تو فقط یك دلی و یك‌جهتی لازم است.اگراین‌حالت یعنی اتفاق به تو میسر میشد،برای خود فکری میکردی، وخود رااز عقاید پوچ و ظلم دیسپوت نجات میدادی» [۷۲] سپس به آنچه‌که توده میتواند در سایه همبستگی به دست آورد و ویژگیهائی‌که یکجا دارد میپردازد و میگوید: «مسلما هیات مجتمعه آن، صاحب هرگونه اراده و قابل انجام هرنوع امور معظمه خواهد بود. اجتماع نفوس‌واتفاق قلوب‌برای‌هرگونه اراده در هرایامی‌که تشکیل پذیرفته، متحد شده، محتاج به اثبات نیست» [۷۳].

ش ــ سفارش به ایستادگی در برابر بیدادگری

درگفتارش پیرامون فرمانروائی به اوجی تند میرسد که واپسین پله است و آن هنگامی است‌که شورش را سفارش میکند و

۷۲ ــ همان،ص ۶۱ــ۶۰

۷۳ ــ آخوندزاده ، تمثیلات، یوسف شاه، ص۴۵۵

میگوید برخاستن در برابر حکومت بی‌دادگر بی‌قانون‌نادرست‌نیست. این اندیشه وی به اندیشه چندتن از اندیشمندان باختر بسیارنزدیك است وپیداست‌که اندیشه آنان در او رخنه کرده است. چون روسورا هم میبینیم‌که مانند چندتن دیگر در «پیمان همگانی» همین اندیشه را دارد. آخوندزاده میآورد: «روولیسیون عبارت از چنان حالتی است‌که مردم از رفتار ... دیسپوت و ظالم به ستوه آمده و بهشورش اتفاق کرده .. به جهت آسایش وسعادت خود قانون وضع کنند...و برای خود برحسب تجویز فیلسوفان ، موافق عقل، آئین تازه‌ای‌برگزینند» [۷۴] در این گفتگو گذشته از توجه‌دادن توده به‌پرسشهائی تازه و ویژه، از قانون‌گذاری علمی هم پشتیبانی میکندو «عقل» آدمی را نیز از پایه‌های برجسته گزینش آئین‌های توده‌ای می‌شناسد.

ص ـ سلطنت قونسی توتسی

پس با این داستان و به یاد آوردن آنچه‌که‌پیرامون«دسپوتیزم» حکومت «پارلمانی» میگوید واین‌که باپافشاری میخواهد،«جمعیت در جمیع تدابیر دولت شرکت» [۷۵] داده شوند باین نتیجه میرسیم که به‌گفته‌ای «تصور او از نظام مشروطیت حکومتی است‌که بر پایه قانون اساسی عرفی موضوعه عقلی انسانی بناشده» [۷۶]و تازه‌ترین فرآورده های دانش زمان نیز توشه راه پیشرفت آن باشد. زیرامی‌بینیم بنیادکردن «سلطنت قونسی توتسی» [۷۷] را نوید میدهدومیآورد

۷۴ ـ ، مکتوبات کمال‌الدوله، ص۵

۷۵ ـ آخوندزاده ، الفبای جدید و مکتوبات ، نامه به میرزایوسف‌خان ، ص ۳۱۰ ـ ۳۰۹ .

۷۶ ـ آدمیت، اندیشه‌های آخوندزاده، ص۱۴۵

۷۷ ـ سلطنت مشروطه یا کنستیتوسیونل را میگوید؛ آخوندزاده، الفبای‌جدید و مکتوبات، ص ۲۱۷

امروزه در اغلب اقالیم کره زمین اختیار سلطنت دیسپوتیه یا بالکلیه موقوف شده و یا کم و بیش نقصان پذیرفته .[۷۸]

۷۸ ــ آخوندزاده ، آثــار سیاسی و اجتماعی و فلسفی آخــونداوف ، ملحقات مکتوبات کمال‌الدوله، ص ۱٦۸

گفتار دوم

میرزا ملکم خان ناظم الدوله*

الف ــ زیانهای حکومت بی قانون

هیچ یک از همگنانش به اندازه او در قانون و حکومت چیز ننوشته است. امان بریده. از هر سو که توانائی پیدا کرده داستان و ماجرا گفته.از هرجایش بگوئیم بجا گفته‌ایم. مانند آنجاکه‌پرداخته به شمردن زیان‌های حکومت بی‌قانون . مشکلات گوناگونی راسدراه پیشرفت ایران می‌بیند. از آن ها میداند گروهی راکه از بن شومند. گروهی‌که «بجز هرج ومرج امور و پرورش حماقت دیگران هیچ وسیله زندگی ندارند»[1] و«همین که در دایره سلطنت اسم‌قانون می‌شنوند فریاد میکنند: ای شاه! این چه کفراست ؟ چه قانونی بهتر از امر مبارك شاهنشاهی تو خداوند جان ومال عالمیان هستی چرا از رسوائی های قانون که فرنگستان را ذلیل ظلمت ساخته است عبرت نمی‌گیری پادشاهی که مثل سلاطین سیاه‌بخت خارجه‌گرسنه‌ومفلوك بدون فراش‌و بدون میرغضب درکوچه‌ها سلندر بگرددچه‌مصرف؟»[2]

---

* ــ در ۱۲۴۹ هـ . ق در جلفای اصفهان به‌دنیا آمد ودر ۱۳۲۶ درلوزان درگذشت .

۱ و ۲ ــ ناظم‌الدوله ، مجموعه آثار ملکم ، ندای عدالت ، ص ۲۱۱ .

برای آنکه این گونه کسان را بکوبد وشاه وبزرگان را بـه‌پیروی ازراه قانون برانگیزاند وترس آنهائی راکه از حکومـت قانونی بیمناکند بزدایدمیگوید:«کسی نیست از این‌احمق‌های‌بی‌دین بپرسد: ای ننگ جنس ایرانی اینك به بینید آن سلطنت ها کهشما به این شدت بی‌مصرف میدانید، بر دور [تختشان]چه‌نوع شوکت‌هاجمع شده، هریك ازآن سلاطین بی‌مصرف به قدر مالیات دولت جمشیـد، واردات شخصی دارد. چند نفر یهودی آنها کل تجار مارا می‌خرند! کدام امیر، کدام خدیو، کدام سلطان، کدام مالك‌الرقاب آسیاسـت که باهمه حشمت بی‌قانونی خود به پابوس این سلاطین قانون پرست نرفته باشـد؟»[۳]

میرساند که تمام فرمانروایان آسیابی‌قانونند و همه به دیدار فرنگیان می‌روند و این فرنگیان هم هر چه دارند، از نیرومندی و شوکت ملی گرفته تاسرمایه های‌بزرگ، همه را از قانون دارند، و بی‌قانونی نه حشمت استو توانائی بلکه ذلت است و ناتوانی .

میآورد هرچه هم ما بدبختی داریم از حکومت‌بی‌قانون‌داریم «چه بگویم از باقی شرافت های سلطنت بی قانون ؟کدام وزیر اعظم ایران‌است‌که ازاعلی درجه‌کامرانی درآن‌واحدبه‌قعر مذلت‌فرونرفته باشد؟کدام‌خانواده بی‌گناه‌است‌که‌ازمیامن این‌بی‌قانونی غرق‌خاکستر سیاه نشده باشد؟ سپاهیان ماکه به غیرت مردانگی مشهور آفاق بودند به بینید به رذالت مناصب وبه‌کثافت ملزومات عسگریه مظهر چـه نوع‌رسوائی شده‌اند؟ به‌بینید شاهزادگان مابه چه‌اضطراراز گرسنگی به خارج فرار میکنند؟ وقتی هیچ یهودی یك دینار به‌دولت‌ما اعتبار نمی‌کند سفرای کبار ما با جلال تضرع مامور میشوندکه بروندبـه‌رهن استقلال دولت از کفر سلاطین قانون‌پرست،وجه گذران یومیه گدائی‌نمایند! کدام ننگ، کدام مسکنت، کدام افتضاح است‌که از

۳ ــ همان

ظلمت بی‌قانونی در داخل و خارج بر سرما جمع نشده باشد »[٤]

بران است که هیچ وزیری را نمی‌شناسد که درفرجام به سبب بی قانون بودن شیوه حکومت گرفتار خشم فرمانروا نشده باشد. در شگفت است از آنها که‌بهترین دوره زندگانی را به دست وپاکردن وزن برای خویش میگذرانند و سپس بدون آنکه چاره‌اندیشند به‌دام می‌افتند؛ «تعجب دارم از حالت وزیران ایران»[٥] به وزرای کشورهای اسلامی خرده میگیرد که چرا می‌پندارند نیرومندیشان دربی‌قانون نگاه داشتن کشور است؛«به اعتقاد عقلا و خردمندان این ... سهوبزرگی است. هرگاه در مملکتی قانون باشد اقتدارياتسلط‌پادشاه یا وزیر، آن نیست که زیردستان خود را به اراده خود جریمه کند... بلکه اقتدار سلطان ووزیر آنست که با یك تکلیف حسابی ... حقوق ملی ودولتی را در هرحال احیا کند»[٦]

ب ــ حکومت قانونی بی‌زحمت میسر نیست

گفته هایش در وزن و گوهر به پند به گروهی ندانم‌کار بیشتر میماند تا خرده‌گیری فنی. میگوید اگر در راه بنیادکردن حکومت قانونی چون و چرائی برخاست، باك نیست، همه جا همین است.«انتظام دولت همیشه موانع کلی داشته است ... وقتی سلطان محمود (پادشاه عثمانی) در خیال انتظام دولت عثمانی‌بود «ینکی‌چری‌ها»[٧] در خیال حبس او بودند... وقتی، به‌جهت تنظیمات‌فرانسه مدت بیست سال کل دول فرنگ برفرانسه ها حمله آوردند. الان در هر یك از دول یوروپ به جهت وضع هر قانون صدنوع‌مانع ظهور‌

٤ ــ همان، ص ۲۱۲ــ۲۱۱

٥ ــ ناظم‌الدوله، میرزا ملکم‌خان: اصول تمدن، تبریز، صفر۱۳۲۵ ه.ق، رساله غیبیه، ص ۷۸

٦ ــ همان، ص ٦۹ ــ ٦۸

۷ ــ نیروی داوطلب عثمانی

میکند»[۸] نباید ترس داشت.

پ ــ دستگاه روز از بزرگترین سدهای راه قانون

نوشته‌هایش در همه جا این را به دست میدهد که دستگاه شاهی یکی از بزرگترین سنگ‌هائی بوده که رودرروی پیشرفت کارحکومت قانونی در این کشور ایستاده بوده، و ملکم سخت از واکنش هایش بیم داشته است. چراکه در هر مجالی او رامی‌بینیم که از نیکی گفتن گول زننده از پادشاه زمان، یکی از چند سد بزرگ راه حکومت قانونی، واز پروراندن این که حکومت قانونی نگاهدارنده ستون میانی دستگاه پادشاهی است کوتاهی نمی‌کند و این از زبردستی های او است. وی گرفتاری ها را به خداوند سازنده گرفتاری می‌نمایاند و خرده‌های سخت وآتشین میگیرد و از خود او برای ازبین بردن پلیدی‌های ناشی‌ازکارهای خودوی کمک‌میخواهد بدون اینکه اورا برماند یا برنجاند. شیوه‌اش این‌بوده که‌می کوشیده کوتاهی را به‌هیچ روی ازپادشاه نداند، ودر برابر، این‌پندار راپیش آورد و گسترش دهدکه نیروهائی دیگرندکه دربرابر حکومت قانونی ودر نتیجه نیرومندی دستگاه پادشاهی ایستادگی میکنند.بر همین پایه از بزرگان ایران با پافشاری درخواست میکندکه درنگ نکنند و مجال نیکوئی راکه پیش‌آمده از دست ندهند، چون دولت نه‌تنها هیچ‌گونه ستیزی با حکومت قانونی ندارد، بلکه «دولت ایران اول دولت روی زمین است که بدون هیچ مانع مستعد قبول هرنوع تنظیم میباشد»[۹] افزوده براین‌که «همت وکفایت پادشاهی»[۱۰] هم پشتوانه این اندیشه نیك است. میگوید: «دولت ایران بلاحرف‌هرگز بهتر از امروز پادشاهی نداشته است... عموم سلاطین فرنگ منکر تنظیمات وزرای خود بوده‌اند [اما] امروز پادشاه ایران‌وزرای‌خود

۸ و ۹ و ۱۰ ــ ناظم‌الدوله، آثار ملکم، کتابچه غیبی، ص ٤.

را به زور رو به تنظیمات میبرند. در فرنگ طالب نظم بودن‌و پادشاه عادل شدن‌تعجب نیست، زیراکه برای سلاطین فرنگ اختیار طرز دیگری ممکن نیست. ولی در ایران اختیار مال و جان بیست کرور خلق را بدون هیچ مدعی به دست» [۱۱] داشتن و از آن گذشتن وبه تنهائی «به مقام نجات دولت برخاستن خیلی تعجب وجای هزار تهنیت است» [۱۲] مینویسد گذشته از همهٔ این‌ها پیشرفت همگانی جهان به شیوه‌ای است که امروزه، ناچار ازپذیرفتن پایه‌های‌حکومت قانونی هستیم؛ «اصول این طرح اساسی خواه [مورد] پسند باشند خواه نباشد امروز شرط بقای ایران شده [است]،درعهد شاه عباس اولیای دولت ایران در رد [یا] قبول اصول مختاربودند اما امروز مادراین باب دیگر اختیاری نداریم. ما امروز .. ناچار و مجبور هستیم که خواه [نا]خواه همهٔ این اصول را بدون چون و چرا قبول نمائیم. دولت ما، استقلال ما، زندگی‌ما، بسته به‌اجرای‌این اصول است. به‌جهت تاخیر... دیگر هیچ دلیل‌وهیچ‌عذری‌نداریم» [۱۱]

ت ــ حکومت قانون بامذهب منافات ندارد

هم‌سان با آنکه درکار حکومت بر کشور برای دین‌وسر ــ جنبانان آن رسالتی نمی شناخته، از نیروی آن و سودی که میتوان از آن جست و واکنش آن در برابر یك ارمغان جهان عیسی، که همان حکومت قانونی باشد، نیز ناآگاه نبوده. گویندد‌راوج‌شیفتگی برای‌پیاده‌کردن همه بنیادهای اروپائی در ایران «سعی و تلاش‌برای انتظام امور ایران» [۱۴] را به «شیوهٔ ممالك اروپائی کاری بی‌هوده» [۱۵]

۱۱و۱۲ ــ همان،ص ۵

۱۳ ــ ناظم‌الدوله، اصول تمدن، حرف غریب، ص ٦٦ ــ ٦۵

۱۴ و ۱۵ ــ بلانت، ویلفریداسکاون: تاریخ اسرار تصرف‌مصر به‌دست‌انگلستان؛ به نقل ــ ناظم‌الدوله ، مجموعه آثار ملکم ، پیش‌گفتار (محیط‌طباطبائی) ص لب .

یافته و ناچار «نقشه عمل خویش را درلفافه دین که با روحیات‌مردم ایران سازگارتر» [۱۶] بوده پوشانده و در نوشته‌هایش و پیشنهـاد ـ هایش «میان فلسفه سیاسی اروپا و حکمت دینی آسیا سازش»[۱۷] داده است. ناگفته نماندکه این دور اندیشی در کارهـای نخستین اوبوده و سپس کم‌کم دوباره سخت ودربست به پایه های اروپائی روی‌کرده از این روی اگر می‌بینیم در برخی ازکارهایش ازبزرگان دین‌چیزـ هائی میخواهد و برای آنان ارزشهائی میشناسد، این تنهایك‌زیرکی دیگر است برای برانگیختن آنان به پیروی از حکومت قانونـی و همچنین کوبیدن نیروی ستیزه‌جوئی آنان با این اندیشه. او زرنگی میکند، و کیش میدهد، و نیروهائی را از خواب بیدار میکند ، و بکاری بزرگ میخواند، که از پایه به آنان بستگی ندارد، ومی ـ کوشد از این نیروهاکه بی‌سود از بین میروند بهره‌گیرد و ایـــن کارسترگ را به دست وبا پشتیبانی آنان به انجام آورد. اودرست در این اندیشه‌که باید کشور را قانون اداره‌کند وهمچنین‌اینکه‌اندیشهـ های‌دینی از بن با گفتگوهای عقلی، از جمله همین کشورداری، بـه هم هیچ بستگی ندارندـ واین را از کانت‌گرفته استـ با آخوندزاده یکی است ولی دریك چیز از او جداست‌وآن اینکه از دین‌و بزرگان آن و کتاب آسمانی آن باید کمك‌گرفت چون نمیتوان آنچه راکه دین در خاورمیـانه ساختـه ودر ژرفنای روان‌ها جاداده به یکباره بیرون ریخت .

میگوید: «انتظام دولت منافی هیچ مذهب نیست .... ترتیـب مناصب دیوانی چه منافات به شریعت دارد؟»[۱۸] اگر «یك سلطان اسلام را [هم] از طفولیت مانند سلاطین فرنگ تربیت کنند اولین کاری که اقدام میکنند وضع قانون خواهد» [۱۹] بود. پس «هروزیری کـــه

۱۶ و ۱۷ ــ همان .
۱۸ ــ ناظم‌الدوله، مجموعه آثار ملکم، کتابچه غیبی، ص۱٤
۱۹ ــ ناظم‌الدوله،اصول تمدن، رساله غیبی، ص۷۰

این خدمت را به پادشاه ایران کرد یعنی وضع قانون نمود واحکام قرآن مجید رابه ترتیب انداخته محافظت آنها رابه عهده مجلس مخصوص محول کرد واجرای آنرا به عهده مجلس دیگر گذاشت‌او هم دولت شاه را زنده کرده و هم ایران [را] احیا نموده و هم مانند اسکندر وپطرکبیر و ناپلیون اسم بزرگ در دنیا باقی خواهد گذاشت»[۲۰] او تنها میخواند از این راه جنگی درچهره و پیکره قانون فراهم آید وبرکشور فرمان راند و میان‌همگان داور باشد،و ازهمه بالاتراین کار با انجمنی ویژه باشد که همان انجمن‌نمایندگان توده است، وبه کار بردن این قانون هم با انجمنی دیگر، که انجمن وزراست. و برای اینکه کسی رایارای ستیز با این اندیشه و یاکار فراهم آوردن جنگ قانون نباشد گفتگوی قرآن مجید را پیش میکشد تادم همه را به‌بندد. میآورد: «جمیع این اصول مطابق و موافق دین حنیف اسلام و موجب رفاه عامه و متضمن عین انسانیت است »[۲۱] به هر ملاحظه و موافق هر قانون امروز اجرای این اصول اولین تکلیف مردی و اولین‌وظیفه دین پرستی و اولین حکم عقلی شده است. بدون اجرای این اصول خلق ودولت ایران [۲۲] هرگز رهائی نخواهندیافت وبه جز نابودی به جائی نخواهندرسیدوبزرگان کیش، و شاهزادگان ما افزارکار دیگران خواهند بودوکشور ماافزارسودجوئی بیگانگان خواهد گردید.

ث ــ دعوت از سرجنبانان دین برای حکومت

در جای دیگر پارافراتر مینهد وبا روشنی ازهمه‌بزرگان‌دین درخواست میکندکه از پایه دستگاه حکومت راکه از آن خود آن‌هاست خود به دست خویش برپاکنند. مانند همیشه نوید میدهد و هم

۲۰ ــ همان، ص۷۹

۲۱و۲۲ ــ همان، حرف غریب، ص ٦٦ــ٦٥

برمی‌انگیزاندو میخواهد سرجنبانان دین درگرفتن جایگاهی که‌او برای آنها میشناسد کوتاهی نکنند و در این کار بزرگ بکوشندکه هم در این جهان سود جویند و هم درجهان‌دیگر. از «دولت حقه» گفتگو میکند. دولتی که تنها باید با پیشاهنگی بزرگان‌کیش بنیاد شود؛ «از نعمات و از شوکت آن دولت حقه‌که محل امید جمیع علمای اسلام است به‌کلی غافل هستند.. باید به‌هر طریق‌که ممکن شود عموم مردم را حالی کردکه آسایش وترقی و سعادت دنیا و آخرت موقوف به ظهور دولت حقه است»[۲۳] اگر به‌پرسند «دولت حقه یعنی چه، جواب و شرح این مسئله راجع به‌معرفت علمای اسلام است، علمای اسلام خدام مخصوص‌حق‌ومحرمان اسرار سبحانی هستند... لهذا در کشف حقایق علم، اصل معنی رابابد همیشه از انوار هدایت ایشان بخواهید... مکنونات احکام شریعت و روح تاریخ عالم از اول تا آخر راجع‌به همین مسئله دولت‌حقه‌است. ماموریت جمیع انبیاء تمهید این مهم بوده است. درکتب شریفه هیچ نقطه نیست که مصدق این‌مهم اکبر نباشد. کل ائمه اطهار ص، پیران طریقت، عموم حکمای راشدین همه وقت و همه‌جا در ظاهر ودرباطن مروج اصول دولت حقه بوده‌اند... دنیا آرام نخواهد گرفت ..... مگرپس از ــ استقرار دولت‌حقه ــ...در این‌ایام بحران اولین‌فریضه هر مسلمان این است که به منتهای همت خود مقوی اتفاق‌مسلمین‌به‌تهیه لوازم دولت حقه اسباب فلاح شود.»[۲۴]

ج ــ باید حکومت منظم داشته باشیم

با پروای هر چه تمام‌تر میگوید باید به هر شیوه شده یک «دولت منظم» داشته باشیم واین دولت هم «باید لامحاله مبنی‌بر

۲۳ ــ همان، توفیق امانت، ص ۲۵۹
۲۴ ــ همان ، ص ۲۶۱ــ۲۶۰

قوانین باشد»[۲۵]؛«وزارتهای دولت بایدبه‌حکم‌قانون معین و محدود باشند.»[۲۶]؛ «عموم کار گذاران دولت باید بلااستثنا محکوم قوانین باشند»[۲۷]؛ و «باید خارج از قانون قدمی بر ندارند»[۲۸] این «دولت منظم» یك دستگاه ویژه است که کارش به کار بردن قانون های کشور است وبه‌آن «هیات وزراء»[۲۹] میگویند و «حکمت اختراع آن تا امروز هرگز به خیال هیچ یك از وزرای ما نرسیده است»[۳۰].

می‌نویسد هزاران بار گفته‌ایم که تاچند سال پیش هر کس‌می‌توانست درکشورش هر کار میخواهد بکند ولی «بیست سال‌است که این اختیار از دست دول رفته است. حالا چه دولت بلژیك، چه دولت فرانسه، وچه‌دولت روس، به حکم استیلای ترقی مجبور هستند که اوضاع‌خود رابه اندازه و بروفق ترقی اطراف‌ترتیب‌بدهند»[۳۱]«دیگر نمیتوان گفت که ملك‌ملك من است... چنان‌که چند سال قبل از این آمدند، و به ایران گفتند دیگر نباید اسیر فروشی‌بکنی،نبایدهیچ کس را شکنجه نمائی .به حکم همان دلایل نیزدر یك موقع مناسب میروند به خان خوقند میگویند، تو دیگر مستحق حکمرانی نیستی وبه‌سلطان عثمانی میگویند دیگراذن نداری» [۳۲] هر کار میخواهی بکنی.امروزه هنگامی که از «عثمانی حرف میزنند میگویند استقلال سابق عثمانی، سلطنت مرحومه عثمانی» [۳۳] .

او این «باید»ها رااز دو روی به خامه میآورد؛یکی «علمی» ودیگری «تاریخی». «علمی» از این جهت که اگر میخواهیم یك دولت راستین داشته باشیم ناچار از به کاربردن همهٔدستورهای علمی آن هستیم. درست است که مامردم آسیا همیشه بسیار خردمندبوده‌ایم

۲۵و۲۶و۲۷و۲۸ ــ همان، حرف غریب، ص۶۱

۲۹و۳۰ ــ ناظم‌الدوله، مجموعه آثار ملکم، ندای عدالت، ص ۲۰۴

۳۱و۳۲و۳۳ ــ ناظم‌الدوله، ملکم‌خان: رسائل و مکاتبات ناظم‌الملك،مجموعه عکسی شماره ۶۴۴۶ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، جیك، نامهٔ نمره ۳ پاکت ۲ مورخ ۲۲ محرم ۱۲۹۳ هـ. ق. ملکم از لندن ، ص ۱۶ ــ ۱۵ .

ولی «از فنون ترتیب دستگاه دولت هرگز هیچ اطلاع»[۳۴] نداشته‌ایم، ما «حق نداریم که در چنین فنون عالی به میل خود دخل و تصرف نمائیم»[۳۵]؛ دولت بنیاد کنیم بدون آنکه پایه های علمی آن رانگهبان باشیم. و «تاریخی» از آن رو که سیل بنیان‌کن پیشرفت دانش و خرد درکار فراگرفتن همه جهان واز بین بردن پلیدی‌هاست و فرجامهای خردمندانه‌اش همه جا را می‌گیرد و چه با پادرمیانی نیروهای بزرگ جهان از راه پیمان‌های جهانی، و چه بدون پادرمیانی آن‌ها از راه بیداری و خواست توده، همه کشورها ناچار ازدگرگون کردن دستگاه خویشند.

چ ــ حکومت دستگاه علمی فرنگی است

دولت را یك سازمان ویژهٔ علمی فرنگی میداند که «مثل ترتیب فوج قوانین مرتب»[۳۶] میخواهد و مانند «زبان عربی صرف‌ونحو و قوانین معین»[۳۷] داردو «بهتر از هر فوج وبهتر از هرساعت موافق قوانین علم منظم»[۳۸] است. میگوید «اغلب بزرگان ماهنوز نفهمیده‌اند که یافتن این قوانین چقدر مشکل و چه امرمعظم است، خیال میکنند که هر عاقلی که بخواهد میتواند... قانونی اختراع بکند.. ارتباط و تاثیرات قوانین به حدی باریك است ودقایق این ارتباط‌واین‌تاثیرات را ملتفتین روی زمین از سه هزار سال»[۳۹] پیش تا کنون «به نوعی شکافته‌اند که اگر جمیع عقلای این عهد جمع بشوند درباب قوانین دولتی یك چیز تازه نمیتوانند بنویسند... یافتن هر قانون دولتی اقلا دویست سال طول کشیده است و اگر خسارات و صدماتی که به جهت

---

۳۴ و ۳۵ و ۳۶ ــ ناظم‌الدوله ، اصول تمدن ، حرف غریب ، ص ۵۷ ــ ۵۶ .
۳۷ ــ همان، ص ۶۰
۳۸ ــ همان، ص ۵۷ــ۵۶
۳۹ ــ ناظم‌الدوله ، مجموعه آثار ملکم ، دفتر قانون ، ص۱۶۰ .

یافتن واستقرار قوانین دولتی بر ملل فرنگ وارد آمده است حساب کنیم می‌بینیم چه در انگلیس و چه در فرانسه هر سطر قوانین اصول ایشان اقلا»[۴۰] میلیونها تمام شده است. کشورهای اروپا در این «سه هزار سال چنان دستگاهی‌اختراع کرده‌اندکه نسبت آن‌بادستگاه دیوان ما نسبت کشتی صدو بیست توپی است با زورق‌های ترکمان»[۴۱] راه«ترقی و اصول را فرنگی ها در این دوسه‌هزارسال مثل اصول تلغرافیا پیدا کرده‌اند وبرروی یك قانون معین ترتیب داده‌اند»[۴۲]. دانشمندان و خردمندان فرنگ به همان شیوه‌که «کارخانه صنایع خود را به اعلا درجه کمال رسانیده‌اند کارخانه‌دولت خود»[۴۳] را نیز به همان شیوه گسترش داده‌اند. نمیتوان به‌اندیشه آورد که فرنگی‌ها «در تکمیل کارخانه دولت چه سحرها کرده‌اند»[۴۴] این دستگاه «حیرت‌انگیز .... خلاصه نتایج عقول»[۴۵] بشری‌است.هرکس‌بخواهد بداند خرد آدمی «قابل چه معجزات»[۴۶] است باید در سازمان این دستگاه پژوهش کند.

میآورد «جمیع ترقیات دنیا و قدرتهای فرنگستان کلا وجزاً حاصل و ثمرات این اصول هستند. خارج از این اصول بعد از این‌در دنیا هیچ‌سلطنت وهیچ‌دولت‌نخواهد بود»[۴۷] پس«ماکه‌درکارخانه‌های صنایع آنقدرها عقب مانده‌ایم چطور میتوانیم در کارخانه دولت‌که جامع علم بشریت است پیش خود اختراعی نمائیم»؟[۴۸]ما اگر «واقعا طالب نظم دولت خود هستیم باید آن‌صرف و نحو دولت را از روی صدق عقیده قبول [کنیم] و قوانین آن رابدون چون چرا متابعت نمائیم»[۴۹] «باید جمیع این اصول را مثل همه دول منظم بلاتردید و

۴۰ ــ همان ، ص ۱۶۱ .
۴۱و۴۲ ــ همان، کتابچه غیبی،ص۱۲
۴۳و۴۴ ــ ناظم‌الدوله، اصول تمدن، حرف غریب، ص۵۹ــ۵۸
۴۵و۴۶ ــ ناظم‌الدوله، مجموعه آثار ملکم، کتابچه غیبی ، ص۱۲ــ۱۱
۴۷ ــ ناظم‌الدوله، اصول تمدن، حرف غریب، ص۴۶ــ۴۵
۴۸ و ۴۹ ــ همان ، ص ۶۰ .

تامل»[۵۰] به پذیریم «باید جمیع قوانین و احکام و پولتیك و حرکات واقوال خود را نقطه به نقطه برطبق این‌اصول قرار»[۵۱] بدهیم. به‌همان شیوه که «تلغرافیا را میتوان از فرنگ آورد وبدون زحمت در تهران نصب کرد، به همان طور میتوان اصول نظم ایشان را اخذ کرد و بدون معطلی در ایران برقرار ساخت»[۵۲] «وزرای مامیتوانند نظام ایشان را در یك ماه اخذ بکنند»[۵۳] «حال اقتضای مروت این است که یك قدری هم از عقل وزرای‌خارجه»[۵۴] پیروی کنیم. وزیران‌ما بایدبدانند که بدون «اخذمملکتداری‌فرنگ نه تنها مثل فرنگی لشکر نخواهیم داشت بلکه محال خواهد بود که بتوانیم مثل فرنگی آهنگر داشته باشیم»[۵۵]

ح ــ حکومت و اقسام گوناگون آن

و اما درباره گوهر دستگاه حکومت واینکه چگونه سازمانی است. آن دستگاهی راکه در میان یك تودهٔ «مستقل منشاء امر و نهی میشود... حکومت»[۵۶] می‌خواند؛ «مراد از کلمه دولت دراینجافقط دستگاه حکمرانی است عثمانی ها به اصطلاح تازه خود «حکومت» و فرنگی ها «گورنمان» مینامند و ما در ایران گاهی دولت گاهی‌دیوان و گاهی‌درب‌خانه میگوئیم»[۵۷] و در فلسفه بنیاد آن گوید زیرا درهر توده که از بیابان گردی به‌شهری‌گری رسیده است ناچار یك‌حکومت حکومت‌دیده‌میشود ونیك پیداست که‌به‌جدا بودن مفهوم «دولت»از

۵۰و۵۱ ــ همان، ص ۴۶ــ۴۵

۵۲ ــ ناظم‌الدوله، مجموعه آثار ملکم، کتابچه غیبی، ص۱۳

۵۳ ــ همان، دفتر قانون،ص۱۶۱

۵۴ ــ همان،ص ۱۶۲

۵۵ ــ همان ، انتظام لشکر ، ص ۹۹ .

۵۶ ــ همان ، کتابچه غیبی ، ص ۱۴ .

۵۷ ــ ناظم‌الدوله، اصول ترقی؛ به نقل‌ــ آدمیت، فریدون : فکر آزادی ، تهران، سخن، ۱۳۴۰،ص۱۲۶

«حکومت» آگاهی داشته[۵۸].

«حکومت چندترکیب مختلف دارد:هرگاه‌دریك طایفه حکومت کل در دست یکنفر ... و اجرای حکومت در خانواده آن حکومت موروثی باشد ترکیب آن حکومت‌را سلطنت میگویندواگرحکومت... موافق یك قرار معین نوبت به نوبت به اشخاص منتقل شود ترکیب‌آن حکومت را جمهوری مینامند»[۵۹].

این هر دو گونـه دستگاه کارشان «مرکب است ازدو نـوع اختیار: یکی اختیار وضع قانون ودیگری اختیار اجرای قانون»[۶۰].

می‌بینیم ژرف‌نگری درخشانی در گفتارش پیرامون بنیـاد اولین سنگهای یك حکومت دارد. به نیکی میداند که چرا این دو اختیارباید باشد.

آنگاه بر میگردد به حکومت سلطنتی که خود در این کشور دچار یك گونه‌نارسای آن بودیم.

باین شیوه که در «هر حکومتی که هم اختیار وضع قانون‌وهم اختیار اجرای قانون در دست پادشاه است ترکیب آن حکومـت را سلطنت مطلق گویند»[۶۱] مانند «سلطنت روس و عثمانـی»[۶۲]و او از این‌گونه حکومت تنها یك حکومت خودکامه راکه در بالایش کسی خود را پادشاه میخواند و همهٔ کارها را در دست دارد میخواهد.

سپس میگوید «در حکومتی که اجرای قانون با پادشاه‌ووضع قانون با ملت است ترکیب آن حکومت را سلطنت معتدل مینامند مثل انگلیس وفرانسه»[۶۳] ودراینگونه حکومت‌پیرامون‌حکومت‌مشروطه‌ای که‌درآن پادشاه تنها ریاست‌قوه مجریه را داردو قـانونهای گذشتـه

---

۵۸ ــ دابین (Dabin) ، ژان (Jean) : Doctrine General de l' Etat ، پاریس، سال ۱۹۳۹،ص ۱۰؛ به نقل‌ــ ارسنجانی، حسن: حاکمیت دولتها، تهران،جیبی، ۱۳۴۸،ص۵۶

۵۹ ــ ناظم‌الدوله ، مجموعهٔ آثار ملکم ، کتابچه غیبی ، ص۱۵ .

۶۰و۶۱و۶۲و۶۳ ــ همان،ص۱۵

از انجمن نمایندگان برگزیدهٔ توده و انجمن پیران را بکار میبرد و آنرا «مشروطه سلطنتی» میخوانند، گفتگو میکند ونیك پیداست که‌چرا واژهٔ «مشروطه» رابکار نبرده و به جایش واژهٔ «معتدل» را گذارده است. چون همیشه می‌بینیم که دستگاه حکومت را یك دستگاه علمی فرنگی با ویژگی های شناخته شده میداند و سفارش میکندبه‌شیوه‌ای نیست که مابتوانیم آن را به خواست خود بالا و پائین کنیم. پس، ازبکار بردن واژهٔ «معتدل» به جای «مشروطه» آهنك گفتگوی از گونه نوینی از حکومت را نداشته وتنها میخواسته پادشاه ودستگاه پیرامون او از واژهٔ «مشروطه» نرمند و جلو پیشرفت‌های کشور راسدنکنند. این‌بیم او در همهٔ نوشته‌هایش آشکارا پیداست؛ هم بیم از پادشاه وهم بیم از دین و سرجنبانان آن.

درجای دیگر در گفتگو پیرامون حکومت استبدادی و مشروطه به‌جای واژهٔ «مطلق» و «معتدل» واژه‌های «اختیاری» و «قانونی» را بکار میبرد؛ «فرنگی‌ها در طریقه حکمرانی دو قسم اداره تشخیص داده‌اند. یکی اداره اختیاری و یکی دیگر... قانونی»؛ «اداره‌اختیاری آن است که عمال دیوان در طریقهٔ اجرای حکم دولت مختار هستند و اداره قانونی آن‌است که عمال دیوان در طریقه اجرای حکم دولت اصلا اختیار ندارند» [۶۴] «این دو نوع اداره نقطه مقابل یکدیگر هستند» [۶۵].

ناگفته نگذاریم که وی در یکی از نخستین نوشته‌هایش برای راهنمائی شاه[۶۶] از واژه‌های «مطلق غیر منظم» و «مطلق منظم» هم برای بخش‌بندی حکومت سود جسته است و گفته

۶۴ ــ همان، انتظام لشکر، ص۱۰۵.

۶۵ ــ همان، ص ۱۰۶

۶۶ ــ کتابچه غیبی که‌در سالهای ۱۲۷۶ــ۱۲۷۵ ه. ق با پادر میانی میرزا جعفرخان مشیرالدوله برای ناصرالدین شاه فرستاد. در این سالها ملکم ۲۵ یا ۲۶سال بیشتر نداشته.

درگونه نخستین شاه قانونگذاری و اجرا را به هم آمیخته انجام می‌دهد ولی درگونه دوم نه، این دو کار را جدا سرانجام‌میدهد. وآورده که «اوضاع سلطنت‌های معتدل به حال ایران اصلا مناسبتی ندارد چیزی که برای ما لازم است تحقیق اوضاع سلطنت‌های مطلق است. سلطنت‌مطلق منظم مثل روس‌ونمسه وعثمانی»[۶۷] که‌اگرنام‌این‌سه‌کشور رانمیبرد می‌شدگفت «مطلق‌غیرمنظم» را برابر «مطلق» و «اختیاری»، و «مطلق منظم» را برابر «معتدل» و «قانونی» به کار برده ولی چون نام برده جز این است. شاید بتوان گفت میخواسته حکومت« مطلق » را هم در دوگونه بخش بندی کند؛ آن «مطلق»هائی که «منظم»اند و آن‌ها که «غیر منظم» اند، و گونهٔ « منظم »را برای ایران پیشنهاد میکرده که در آن دو نیروی «قانون‌گذاری» و «اجرائی» یا «مقننه» و «مجریه»، هم وجود داشته و هم جدا از هم کار میکرده‌اند وهمان سلطنت «معتدل» یا «قانونی» بوده و اینجا به‌این شیوه پیشنهادکرده. به هرترتیب این از نخستین اندیشه های وی بوده‌که پس ازگذشت زمان‌گونه‌ای دیگر شده، یاهمان بنیان را با شیوهٔ استوارتری به خامه آورده است.

می‌نویسد در فرنگ حکومت دولت ها بر پایهٔ «اداره قانونی است یعنی تکالیف عمال به حکم قوانین صریح به نوعی محدود ومعین است‌که در اجرای حکم دولت به هیچ طریق نمیتوانند به‌قدر ذره[ای] دخل و تصرف نمایند. عمال اداره قانونی در حقیقت حکم چرخ را دارند، وقتی فنر ساعت میگردد باید چرخهای ساعت هم بگردد» [۶۸] در این گونه حکومت چنان سازمانی داده‌اند که «شخص پادشاه در مواظبت اجرابکلی‌آسوده است»[۶۹] هنگامی که‌امپراتورروس فرمان‌میدهد فلان‌پول رادرفلان‌استان به‌این‌شیوه‌یابه‌آن‌شیوه بگیرید،

۶۷ ــ ناظم‌الدوله، مجموعه آثار ملکم، کتابچه غیبی، ص۱۵

۶۸ و ۶۹ ــ همان، انتظام لشکر، ص ۱۰۶.

آسوده است که فرمانش تا پایان برابر آنچه که از پیش نهاده شده ــ به‌پیکر قانون‌آمده ــ بکاربرده میشود. فرمانروایان‌فرنگ‌هرگز نمی‌پرسند فلان فرمان ما بکار برده شد یانه چون میدانند که فرمان‌دولت زمین نمی‌ماند.

پس از شمردن این ویژگی‌ها و نیکوئی‌ها برای حکومت‌پذیرفته شدهٔ درفرنگ،می‌افزاید ولی «بنیان‌حکمرانی در ایران بر اداره اختیاری است»[۷۰] وآغاز میکند به بدگوئی از این گونه حکومت؛ «ادنی حاکم فرنگی هرحکم که میکند از اجرای آن مطمئن‌میخوابد و[لی] شاهنشاه ایران با این‌که هیچ ذی‌نفس در روی زمین به قدر ایشان قدرت اختیاری ندارد روزی صد حکم صادر میفرمایند که هیچ کدامش از معنی به عمل نمیآید. حتی بخاطر دارم که یك حکم را ده دفعه تکرار فرموده‌اند و آخرالامربه هیچ وجه مجری‌نشده»[۷۱]

در چاره‌جوئی براین است که «معانی حکمرانی ایران و شکوه سلطنت فرنگ در اداره اختیاری ودر اداره قانونی است .... فرق‌آسیا و فرنگ در فرق این دو نوع اداره است. اداره قانونی یعنی معجزات ترقی فرنگ، اداره اختیاری یعنی عظمت خرابی‌های آسیا... تفسیر نظم ایران در همین دو کلمه است. مادامی‌که حکمرانی ما بر اداره قانونی نیست در تغییر وضع خود هر قدر اهتمام نمائیم باز لامحاله همان خواهیم بود که همیشه بوده‌ایم »[۷۲]

با این گفتگوها می‌بینیم به گونه‌ای‌که درپیش‌آمد ملکم به ــ ایران سفارش یك «حکومت مشروطهٔ سلطنتی» مانندانگلیس‌وفرانسه وکشورهای دیگر اروپا را میدهد، بدون هیچ کم و کاست، و اگر واژه‌هائی را در جاهائی به‌کار میبرد برای دوری از گرفتاری است. او پیرامون «مشروطهٔ سلطنتی» در نوشته‌های پس از سال ۱۳۰۰ه .ق

۷۰ ــ همان ، ص۱۰۵
۷۱ ــ همان، ص ۱۰۷
۷۲ ــ همان، ص ۱۰۸

خود هم گفتگوی زیادکرده است. وی‌پس‌از این‌سال نوشته‌ای‌دربارهٔ «قوانین اساس دولت و قوانین اداره مملکت» فراهم کرد کـه در یادداشتهای روزانه منشی سفارت ایران‌درلندن از آن یاد شده؛ «در دول منظم دو قوانین هست.یکی قوانین اساس دولت ودیگری‌قوانین اداره مملکت . پس از آن بیان سلطنت مشروطه مطلق» [۷۳]است .

ولی، حکومت «جمهوری» ؛ گذشته از این که چندتن از ـ نویسندگان هم زمان اوونویسندگان دورهٔ کنونی گفته‌اند وی به ـ توده پیشنهاد «جمهوریت» [۷۴]داد،وبه جزاین‌که خود او دربخش‌بندی گونه‌های حکومت تنها به‌گونه‌ای ازآن‌بنام «جمهوری»اشاره‌کرده، در جائی دیگر جدای از آنجاکه گفته: «برپایای بیشتر از ممالـك اروپاآئین جمهوریت بایست نهاد و آحاد حشم را بر تفاصیل مراتب‌و تفاوت مناصب در حقوق مملکت وحدودسلطنت مشارکت‌بایدبود» [۷۵]، و این هم روشن نیست درکدام یك از نوشته‌هایش بوده،و چرادرآنجا که از «جمهوری» گفتگو میدارد ناگهان به «سلطنت» پرداخته، از آئین«جمهوریت» گفتگوئی‌ندارد و ازدیدهٔهمسانی، این‌گفتگوهای کوتاه به هیچ ترتیب هم پایهٔ نوشته‌هایش پیرامون «مشروطهٔسلطنتی» نیست. حالااگر در پژوهشی ژرف دریافته شودازبن‌پیرو«جمهوری» بوده چیز دیگری است.

خ ـ باید حکومت از دستگاه وضع قانون جدا باشد

از پافشاری‌های بزرگش جداکردن قوه مقننه از قوه مجریـه بوده‌که در مفهومی گسترده‌تر به تفکیك قوا از آن یاد می‌کنند و

۷۳ ـ فریدالملك ، میرزا محمد علیخان : یادداشتهای روزانه، رویدادهای۱۶ شعبان ۱۳۰۲؛ به نقل ـ آدمیت ، فکر آزادی، ص ۱٤٦

۷٤ ـ بامداد ، مهدی : رجال ایران ، تهران، زوار ، ۱۳٤۷، ج٤ ، ص ۱٤۱ـ ساسانی، خان‌ملك: سیاستگران دوره قاجار، تهران، طهوری ، ۱۳۳۸، ص ۱۲۸

۷۵ ـ همان ، ص۱٤٦ ؛ به‌نقل ـ رائین ، اسماعیل: میرزا ملکم‌خان ، تهران صفی‌علیشاه ، ۱۳۵۰ ، ص۱۹

ستون برجستهٔ‌اندیشهٔ سیاسی منتسکیو اندیشمند فرانسه است.

می‌نویسد «فقط قانون چارهٔ دردها را نمیکند، حرف درسردو اختیار است، یعنی اختیار وضع قانون را از اختیار اجرای قانون‌جدا نمایند... مجلس قانون وضع قانون بکند... و وزرای دولت اجـرای قانون»[۷۶] وهیچ یك‌به‌کار دیگری‌کاری نداشته باشند. این یکی از اصول قوانین فرنگستان است‌که به آن «تفرق اختیار»[۷۷] گویند. و باید به شیوه‌ای باشدکه هنگامی‌که قانونی را گذراندیم آنها که باید آن را به‌کار برند نتوانند خودسری کنند و آن را به‌کناری اندازند. اگر بهترین قانون های فرنگستان رابگیریم و با همان شیوه‌ای که باید از انجمن نمایندگان توده بگذرانیم ولی سرکردگان دستگاه در چنان پایه‌ای باشند که با چیرگی بر تمام کارها این قانون ها رایا از بن به‌کار نبرند و یا برابر با سود خویش دگرگونه کنند، این هیچ سودی نخواهد داشت. «مثلا هرگاه پادشاه حکم بکند که چاپارخانه دولت را نظم بدهند»[۷۸] و«اجرای این حکم مایه مرارت‌وزبر داخله و وزیر مالیات»[۷۹] باشد و آنها توان داشته باشندکه این فرمان رایـا به‌کارنبرند ویابه‌کناری افکنند،این فرمان به‌یك‌پول‌نمی‌ارزد«امااگر دستگاه‌تنظیمات‌نظم چپرخانه‌رافقره‌به‌فقره مشخص»[۸۰]نمایدوبافرمانی برای آنان فرستاده شود آن‌ها از هیچ راهی نخواهند توانست قانون و فرمان را ندیده بگیرند.

در خرده‌گیری بر آنچه‌که در ایران‌میکنند میپردازدبه‌پیشینه؛ «سابقا در ایران هیچ یك از این دو دستگاه درست نبوده است، بعداز عزل میرزا آقاخان دستگاه اجرا پیداشد»[۸۱] وکارهای سر وزیر که

---

۷۶ ــ ناظم‌الدوله، اصول تمدن، رساله غیبیه ، ص ۷۶

۷۷ ــ ناظم‌الدوله، میرزا ملکم‌خان: رسالهٔ غیبی، خطی، چـاپ نشده، شماره کتابخانهٔ ملی ایران ۵۰۰/ف،ص۶

۷۸و۷۹و۸۰ ــ ناظم‌الدوله، مجموعه آثار ملکم، کتابچه غیبی ، ص ۲۰

۸۱ ــ همان ، ص ۱۹ .

تنها همهٔ کشور را می‌چرخانید به چند وزیر واگذار گردید. ولی این کار تاکنون سودی نبخشیده، «سبب آن واضح است..عیب این مجلس در این است که عمل اجرا و عمل تنظیم را باهم مخلوط کرده‌اند»[۸۲] نه؛ «وزرا جدا مقننین جدا»[۸۳] اگر گذراندن قانون و اجرای آن با یك انجمن باشد «محال است که .... وزیری ازروی میل دایره اعمال خودرا به واسطه وضع قوانین محدودبکند، سهل است قابلیت و کفایت وزیر هرقدر بیشتر باشد در رفع قوانین زیادتر خواهد کوشید، این قاعده دخلی به اشخاص ندارد،هر کس وزیر باشد خواه‌نسلرود[۸۴] خواه میرزا آقاخان به حکم طبیعت درصدد این‌خواهد بود که‌به‌واسطهٔ رفع عوایق قوانین قوهٔ دایره اختیارات خود را وسعت بدهد»[۸۵] این است که در هیچ کشوری «وزرای عاقل طالب نظم نبوده‌اند»[۸۶] با این‌شیوه که‌اکنون داریم «هرگاه این شش‌وزیر[۸۷] شش‌نفر فرشته باشندبازممکن نخواهد بود که مغشوش کاری نکنند. الان تکالیف هیچ یك از وزرا معین نیست به این معنی که هر وزیر مختار است که حکم پادشاه رابه‌ـ هرطریق که میخواهد مجری »[۸۸] دارد. ولی اگر قوه مقننه از قوه مجریه جداباشد «چون اجزای دستگاه تنظیمات ازاغتشاش اموربهره نمیبرند و کفایت خود را نمیتوانند جلوه بدهند مگر به وضع قوانین، به این جهت شب وروز در فکر رفع اغتشاش ومزیدانتظام»[۸۹] خواهند بود.

چون در آن هنگام دو انجمن برای قانون‌گذاری‌واجرای‌آن بنیادکرده بودند ولی زیر هیچ قانونی نبود و کارها بهم آمیخته‌بودو تمام کسان در این انجمن‌ها در برابر هم می‌ایستادند و بدخواهی‌می‌ـ

۸۲ ــ همان .
۸۳ ــ ناظم‌الدوله ، مجموعه آثار ملکم ، انتظام لشکر ، ۱۱۰ .
۸٤ ــ (1862 ـ 1780) Karl Robert Nesselrode
۸۵و۸٦ ــ ناظم‌الدوله، مجموعه آثار ملکم، کتابچه غیبی،ص۲۰
۸۷ ــ آهنگش «وزرای ستهٔ مختار »است
۸۸و۸۹ ــ ناظم‌الدوله، مجموعهٔ آثار ملکم، کتابچه غیبی، ص ۲۰

کردند، با پرخاش میگوید: «میتوانستید این دومجلس‌را اسباب‌نجات ایران و مایه فخر وزارت خود قـرار بدهید، با وجود این غرور و تصرفات جاهلانه، شما الان این دومجلس را بدترین دلیل بربـری[۹۰] ایران ساخته‌اید»[۹۱].

سپس بر میگردد به همان پیشنهاد همیشگی و گرفتن قانون از فرنگستان؛ «ما دراعمال دیوان یا باید مقلد متقدمین‌باشیم‌ویا ازفرنگی سرمشق بگیریم و یا خود مخترع باشیم...»[۹۲] «آخرشماچه دلیل‌دارید که عقل خود را بر جمیع علوم و تجربیات فرنگ ترجیح میدهید»[۹۳] «ملل فرنگ به‌جهت حصول این معنی تدبیرات کامل دارند»[۹۴] «این مجلس را میتوان همان طور ترتیب دادکه فرنگی داده است»[۹۵].

در فرنگ اگر چه‌پادشاه «هر دو اختیار حکومت را کاملابه‌دست خود دارد و لیکن به جهت نظم دولت و حفظ قدرت شخصی‌خود این دو اختیار را هرگز مخلوط هم استعمال نمی‌کند. هرگز نمیشود که سلاطین روس و تمسه[۹۶] به‌وزرای خود اختیار بدهندکه هم‌وضـع قانون بکنند و هم اجرای قانون»[۹۷] «در هر سلطنتی که‌این دواختیار مخلوط بوده وزرا همیشه بر سلطان مسلط بوده‌اندو... هر قدر این دو اختیارجدا بوده قدرت پادشاهی بیشتر ودستگاه حکومت منظم‌تربوده است»[۹۸] پس «با وجود این دو دستگاه محال است‌که راه تجاوزات باقی وتکالیف اعمال دیوان غیر معین بماند»[۹۹].

---

۹۰ ــ وحشیگری
۹۱ ــ ناظم‌الدوله، مجموعهٔ آثار ملکم، دفتر قانون، ص۱۲۷.
۹۲ ــ همان، ص ۱۲۶
۹۳ ــ همان، ۱۲۷
۹۴ ــ همان، ص ۱۵۱
۹۵ ــ همان، ص۱۲۷
۹۶ ــ نمسه همان اتریش است
۹۷ ــ ناظم‌الدوله، مجموعه آثار ملکم، کتابچه غیبی، ص۱۵
۹۸ ــ همان، ص ۱۶.
۹۹ ــ همان، ص ۱۸

سخن کوتاه، او در این بخش از گفته‌هایش پیرو کلیات «فلسفهٔ تفکیك قوا» و دنبال نگهبانی از «حقوق فرد» و جلوگیری از زور-گوئی و فشار و سودجوئی حکومت در واژه‌ای همه‌گیر، هماهنگی تمام دستگاههای کشور وبنیادکردن پایه باز خواست از قوه مجریه است و در آنجا که پافشاری میکند قوه مجریه با شرایطی اجراکننده فرمان‌های قوه مقننه است اندیشه‌ای بسیار نزدیك به روسوو تاماس-هابس[۱۰۰] دارد که میگویند حکومت فرمان بردار هیات حاکمه یابه-تعبیری قوه مقننه است[۱۰۱].

د ــ سازمان حکومت چیست ؟

در این که پایه‌های بنیاد انجمن وزیران یا به‌گفته‌ای تشکیلات این انجمن چگونه باید باشد نیز گفتاری سترگ و با وزن دارد که مانند همه گفته‌های دیگرش چیرگی و دانش او رادر سیاست‌وژرف-نگری و تیزبینی‌اش را درفن کشورداری میرساند.

میآورد درایران هنگامی «خواستند به تقلید دول خارجه‌وزرای متعدد نصب نمایند، اولیای زمان عوض این‌که عدد وزرا را موافق قواعد علمی محدود نگاه بدارند، به یك سفاهت عجیب،چهل‌پنجاه‌نفر اشخاص بی‌کار وبی‌ربط را به اصطلاح خود وزیر قرار دادند که هم مدعی و هم نقیض هم دیگر شب وروز به اقسام هنر مشغول تخریب بنیاد سلطنت‌شدند»[۱۰۲] پس‌درمیابیم که «... منشاء جمیع‌مصائب گذشته، از این مصیبت اصلی بود که روسای نادان و خودپرست، اصول کل قوانین دنیا را منسوخ ساخته بنای اداره دولت را منحصر بر میل

---

۱۰۰ ــ Thomas Hobbes (1588 - 1689)

۱۰۱ ــ روسو، ژان‌ژاك : پیمان همگانی (ترجمه غلامحسین زیرك‌زاده) ، تهران ، چهر ، ۱۳٤۱ ، ص ۱۵٦ ــ ۱۵٤

۱۰۲ ــ ناظم‌الدوله، مجموعه آثار ملکم ، ندای عدالت ، ص ۲۰۵

شخصی»[۱۰۳] کردند. این‌ها آگاهی نداشتند که «عدد و تکالیف و حقوق کل عمال دولت به‌حکم قوانین صریح معین و مقرر»[۱۰۴] مانند «علم هندسه بر قواعد معین ترتیب»[۱۰۵] یافته است. و در بنیاد این انجمن «آنچه قانون علمی مقرر شده اینست که عدد وزرا.....محدود باشد»[۱۰۶]

میگوید «این رشته قواعد را به دست شما داده‌اند: ... مجلس وزرا، ترتیب وزارتخانه‌ها،...»[۱۰۷] «بگیرید و پیش بروید و دولت را نظم بدهید»[۱۰۸] شاه «اختیار اجرا»[۱۰۹] را درمیان هشت وزیر بخش میکند «اول وزارت عدالت، دوم وزارت امور خارجه، سوم وزارت امور داخله، چهارم وزارت جنگ، پنجم وزارت علوم، ششم وزرات تجارت و عمارت، هفتم وزارت مالیات، هشتم وزارت دربار»[۱۱۰] وراه بردن «هریك از این هشت وزارت محول به یك وزیر است.... [و] ترتیب هر یك از [این] وزارت خانه‌ها از روی یك قانون معین است»[۱۱۱] و برهمین پایه پس از این «وزارت‌های دولت را دیگرمثل سابق به‌هیچ‌وجه باهم مخلوط ومغشوش نخواهند فرمود»[۱۱۲] و «وزرای دولت به حکم قوانین دقیق از میان اشراف دانشمندان ملت نصب خواهند شد»[۱۱۳] و «مناصب و شئونات وامتیازات دولت و ادارات و حکومتهای ولایات دیگر به هیچ اسم ورسم»[۱۱۴] به فروش نخواهد رفت.

ذ ــ وزیر باید با معلومات باشد

ملکم نیز مانند آخوندزاده از بی‌دانشی وزیران ایران گله دارد. گویا

۱۰۳و۱۰۴ ــ همان، اشتهارنامه اولیای آدمیت ، ص ۱۸۳
۱۰۵ ــ ناظم‌الدوله، اصول تمدن، رفیق ووزیر،ص۱۰۰
۱۰۶ ــ ناظم‌الدوله، مجموعه آثار ملکم، ندای عدالت ، ص ۲۰۵
۱۰۷و۱۰۸ ــ ناظم‌الدوله، اصول تمدن ،رفیق وزیر، ص ۱۰۰
۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ ــناظم‌الدوله ، مجموعه آثار ملکم ، کتابچه غیبی ، ص۲۸
۱۱۲ و۱۱۳ و۱۱۴ ــ همان ، اشتهارنامه اولیای آدمیت ، ص ۱۸۳ .

گفتگو بوده که وزیران ما آدم‌هائی ساده و بی‌پیرایه‌اندواز این بهتر نمیشود. ملکم پاسخ میدهد بارها گفته شده که «اغراض وزرای فرنگ صدمرتبه بیشتر از اغراض وزرای ماست»[۱۱۵] ما آدم ساده بی‌پیرایه نمیخواهیم، ما آدم بادانش و خرد میخواهیم. خرابی دولت‌ها از بی‌دانشی وزراست، «نه‌اغراض. هرگاه شرط ترقی دول بی‌غرضی وزرا باشدمادردنیا از درویش‌های چرسی آدم‌بی‌غرض‌ترسراغ نداریم پس باید وزارت ایران را به ایشان محول بکنیم! بیان ترقی برعلم کسبی است‌نه بر معقولیت ذاتی.»[۱۱۶] «امور دول کلا بسته به علوم وزراست نه بر صفات شخصی ایشان»[۱۱۷] وزیران بی‌دانش «درصورتی که‌نهایت معقولیت وبی‌غرضی را [هم] داشته باشند بازبه‌واسطه عدم علم،یامانع و یا مخرب ترقی میشوند»[۱۱۸] پادشاه ما شایسته‌ترین پشتیبان‌قانون‌است و وزیران ما بهترین وزیرانند ولی‌اگر در دانش ایشان کاستی دیده میشود، این کاستی از کشوراست نه از ایشان، وباید از بین برود.فلان وزیر که نامش را نمی‌بریم اگرهمه بی‌آلایش‌ها و دولت خواه‌های گیتی را دور خود گردآورد باآن بی‌دانشی و ناآگاهی «مطلق‌چگونه ممکن است‌که در خدمت دولت به جز اغتشاش و به جز تسدید راه ترقی»[۱۱۹] بتواندکار دیگر بکند. یا «فلان وزیر کمال معقولیت‌و سخاوت را داشته باشد بعد از آنکه از علوم اکونومی و ازحقوق‌اداره به کلی عاری باشد در خدمات دولت چه میتواند بکند. اکمل عقل انسانی را با صفات حسنه جمع بکنید باز بدون علم یك ده فرانسه‌قابل اداره نخواهد بود»[۱۲۰].

۱۱۵و۱۱۶ ــ همان، دفتر قانون ، ص ۱۲۲
۱۱۷ ــ همان، دستگاه دیوان ، ص ۷۹
۱۱۸ و ۱۱۹ ــ همان ، دفتر قانون ، ص ۱۲۳
۱۲۰ ــ همان، دستگاه دیوان ، ص ۸۰

ر ــ وظایف حکومت کدام است؟

پیرامون کارهائی که دولت بر دوش دارد بر آن‌است که «تکلیف عامه دول سه چیز است: اول حفظ استقلال دوم حفظ حقوق جانی‌سیم حفظ حقوق مالی ...رعیت انگلیس سالی سیصد کرور تومان به‌دستگاه دیوان میدهد و میگوید در عوض این سیصد کرور باید اولانگذارید که دول خارجه ممالك ما را بیایند و بگیرند، ثانیاً نگذارید که هیچ کس بر بدن وحرکات ما اذیتی برساند،ثالثا باید نگذارید که‌هیچکس در اموال ما دخل و تصرفی نماید. دول منظم آنچه میکنند محض اجرای این سه ماموریت است»[۱۲۱] ودربازخواست از دولت میآورد «اما هرگاه دولت در اجرای این سه تکلیف خود ذره[ای] کوتاهی نماید اولیای چنان دولت فی‌الفور گرفتار اشد عقوبت»[۱۲۲] میشوند.

درچگونگی کار وزیران نیز میگوید اجرای جمیع اوامر دولت بدون مداخله هیچ یك از عمال دیوان باید مخصوصاً ومنحصراً بر عهدهٔ این وزرای مقرره باشد»[۱۲۳] «دستگاه اجرا که عبارت است‌از مجلس وزرا کاری ندارد مگر اجرای ارادهٔ پادشاهی موافق شرایط تنظیم »[۱۲۴] که همان قانون باشد و «هیچ وزیر[ی] نمیتواند ارادهٔ پادشاهی و شروط آن را به میل خود تغییر بدهد... اگر شرایط‌مزبور به نظر وزیر ... مشکل و معیوب بیاید از پادشاه استدعا[می] نماید که به حکم یك ارادهٔ تازه»[۱۲۵] که‌ما اکنون‌آن‌را «لایحه»مینامیم«شرایط مزبور را در دستگاه تنظیم تغییر بدهد و هرگاه پادشاه تغییر شرایط مزبور را مایل نباشد وزیر ... باید حکماً شرایط مزبوره را مجری دارد»[۱۲۶] «تکلیف وزرا اجرای قانون است... وزرا خارج از قانون به هیچ‌کاری نباید اقدام بکنند .... کل وزرا هم شأن هستند... هیچ

۱۲۱ و ۱۲۲ ــ همان ، دفتر قانون ، ص ۱۳۷
۱۲۳ ــ همان، ندای عدالت ، ص ۲۰۵
۱۲۴و۱۲۵و۱۲۶ ــ همان، کتابچه غیبی، ص۱۸

وزیری نمیتواند در کار وزیر دیگر مداخله کند... وزراحق‌خواهند داشت هرقانونی که لازم داشته باشند وضع آنرا به مجلس تنظیمات تکلیف نمایند ... وزرا حق خواهند داشت به جهت انتظام خدمات محولهٔ خود هر قاعده‌که مناسب بدانند»[۱۲۷] یعنی چیزی نزدیك ویا مانند آئین‌نامه «وضع نمایند و لیکن موافق»[۱۲۸] شرایط قانون.

ز ـ مسوولیت وزیران تا چه مرز است؟

رسیدگی به‌کار حکومت و وزیران آن و تنبیه حکومت و وزیر گناهکار و خاطی نیز از چشم تیزبین و از دایره گستردهٔاندیشهٔ او پنهان نمانده است. به یك‌یك مسائل وابسته به‌حکومت رسیده .

میگوید«وزرا باید ... در پیشگاه مجلس قوانین مسئول باشند»[۱۲۹] آنها «باید در خدمات دولت تماما شریك وضامن اقوال‌و اعمال همدیگر باشند، بطوریکه اگر یکی از آنها مصدر خطایامرتکب خیانتی بشود همهٔ وزرا مثل وجود واحد یك‌دفعه معزول بشوند»[۱۳۰] این «ضمانت متفقه که به نظرما محال میآید،رکن‌رکین مجمع‌وزرای خارجه است، هر وزیرکه درامور دولتی شریك و ضامن رای وزرا نباشد فی‌الفور از وزارت خود استعفا میکند»[۱۳۱] «هروزیردرصورت عجز... دراجرای قانونی فی‌الفور»[۱۳۲] کنار میرود. پس‌این‌که هرگاه «هرخبط وخطا...که ظهور میکند میگویندکار ما نیست کار پادشاه است این سبك غلط و اسباب خرابی دولت است ... وزیری‌که یك‌جمع راخلاف مصلحت دولت وخدمت پادشاه دید از مواجب‌و مصلحت‌خود باید صرفنظر نماید. تارسم استعفارا در میان وزرا و کارگذاران‌دولت مقرر نکنیم در دایره حکمرانی ما هیچ نظم و هیچ ترقی»[۱۳۳] پیدا

۱۲۷و۱۲۸ ــ همان ، ص۲۹
۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ ــ همان ، ندای عدالت ، ص ۲۰۵
۱۳۲ ــ همان، کتابچه غیبی ، ص ۲۹
۱۳۳ ــ ناظم‌الدوله، اصول تمدن، حرف غریب ، ص۶۲ ــ ۶۱

نخواهد شد. یقین است که اغلب وزرای ما فریاد خواهند کرد[که] چنان قانون خلاف عقل، و قبول آن در ایران محال است، اما باید مختصراً به خاطر ایشان آورد که از لندن تا ژاپن دیگر هیچ وزیری نیست که خارج ازاین اصول بتواند در مسند وزارت یك دقیقه باقی بماند»[۱۳۴].

۱۳۴ ــ ناظم‌الدوله ، مجموعه آثار ملکم ، ندای عدالت، ص۲۰۵

گفتار سوم

میرزا آقاخان کرمانی*

الف ــ ستایش قوانین حکومت ایرانیان

او به دقایق فنی و علمی حکومت که آن روزها درقالب‌های منظم محصول کار مکتبهای سیاسی بودکاری ندارد. مکتب سیاسی ویژه‌ای را در نظرندارد؛ ذهنش دراین مورد التقاطی است و از همه جا بهره گرفته.

بحکومت در ایران باستان زیاد دلبستگی نشان میدهد و آنرا می‌ستاید. میگوید پادشاهان ایران قوانین گسترده‌ای داشتند و برای هر چیز دستورهای ویژه‌ای مقربود. پارلمان نداشتندولی‌ازمشورت، سخت پیروی میکردند. سه‌انجمن از خردمندان و بزرگان‌ودانشوران داشتند، همه گفتگوها را می‌نوشتند و پس از رایزنی هرچه به سود کشور می‌دیدند میزان‌کارمیکردند.[1] در دربارایران‌همه‌وقت گروهی از هوشمندان و دانایان رایزن شاه بودند و حتی در دوره ساسانیان چندتن «از پادشاهان که از اختیارات و حدود خود تجاوز جسته

---

* میرزا عبدالحسین معروف به آقاخان فرزند میرزا عبدالرحیم مشیری درسال ۱۲۷۰ هـ . ق در مشیزاز دیه‌های سیرجان پابه دنیا گذارد و در شامگاه ٤ یا ٦ صفر۱۳۱٤ در تبریز در خانه شخصی محمد علی‌میرزا ولیعهد به‌دستور همو سر بریده شد.

۱ ــ آدمیت، اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی ، ص ۱٦۰

بودند به پای میز محاکمه کشیده شدند»[۲] سخن کوتاه در آن عصر قواعد و قوانین حکومت ایران تا آنجا نفوذو گسترش داشت که «قوانین سیاسیه و مدنیه‌اش»[۳] دستورکار همه فرمانروایان بود.

ب ــ بدگوئی از قواعد حکومت تازیان

می‌آورد ولی حکومت و « قانون سیاست تازیان براطاعت از اولوالامر بود»[٤] چراکه می‌بینیم« ازاستیلای عرب برعجم که‌قانون پادشاهی فرس و نظام فرهنگ از میان رفته تا [امروز] که۱۲۸۰سال است [ده‌بند] قانون مملکت‌داری و نظام شهریاری و قرار رعیت ــ پروری از برای ایران نوشته نشده است»[٥] حتی یکنفر فرمانروا«نه به انتخاب ملت بوده و نه به رضای رعیت، هرکس‌زورش رسیده‌این خانه... را ویران نموده»[٦]و پایداری‌اش بسته بوده به «طلوع ظالمی شریرتر... که‌ازکدام راه سر برآورده و دماراز روزگار ظالم‌نخسنین بدرآورد»[۷] نظرش این است‌که همه این فرمانروایان «کلیه‌در ایران بی‌نظام وقانون وبدون ماخذومیزان وبه‌غیرعدل‌وزاکون‌حکمرانی»[۸] کرده‌اند. تحت تاثیر قواعد حکومت عرب «تازیانه زدن، سنگسار ــ کردن، قطع اعضای بدن و سربریدن همه مشروع شناخته شده»[۹] و «اسمش‌راحکومت‌عدل نهاده‌اند»[۱۰] تمام اینها یادگارهای پست‌دوران استیلای عناصر بیگانه‌بر این مرزوبوم است[۱۱] «هرکس در تاریخ ملل اسلامی بیاندیشد پی میبردکه فرمانروایان دوره اسلامی مسلکی جز قانون ظلم پیش نگرفتند»[۱۲] معلوم نیست بنی‌امیه وبنی‌عباس‌وعثمانیان

---

۲ ــ همان ، ص۱٦۱ ۳ ــ کرمانی، آئینه سکندری ، ص ٦۲۷
٤ ــ آدمیت ، اندیشه های میرزا آقاخان ، ص ۱٦۱
٥و٦ ــ کرمانی ، سه مکتوب ، ورق ۹۸ و ورق ۹۹
۷و۸ ــ همان، ورق ۹۹ و ورق ۹۸
۹و۱۰ ــ آدمیت ، اندیشه‌های میرزا آقاخان ، ص ۱۸۹
۱۱ ــ کرمانی ، تاریخ شانزمان ایران
۱۲ ــ کرمانی ، میرزا آقا خان : حکمت نظری ؛ به نقل ــ آدمیت ، ←

و صفویه ونواب هند و خدیوان مصر وامیران‌بخارا وخان‌های‌خیوه و امامان مسقط وشریفهای مکه و سرداران افغان و حاکمان برمه و امیران جبل چگونه توانسته‌اند خود را «سزاوار خلافت و جانشینی پیغمبر اسلام»[۱۳] بدانند. اینها «همگی مظهر نادانی‌وخوی‌فاسدوملاهی ومفاهی بوده‌اند»[۱۴] واگر دیده شده برخی راه مردمی پیش گرفته‌اند تنها «برحسب میل و سلیقه شخصی .... بوده نه از اثر قوانین حکومت وقواعد مساوات حقوق و حریت»[۱۵] با آنکه مانند آخوندزاده صریح نمیگوید ولی با این گفته‌هایش پیداست که نظیربرخی از حکمای‌غرب از جمله ولتر ورنان باسلطه دین در امر حکومت به ویژه دین همراه خرافات سخت مخالف است. چون‌جای‌دیگر هم میبینیم که از «سیادت وحکمرانی ملاهای فاناتیك»[۱۶] بیزار است ومیخواهد ریشهٔ این‌طرز فکر از زمین کنده شود و توده «سر از قید اطاعت و متابعت ملاهاو پاپهای جاهل برتافته بارهای گران تعصب مذهبی را انداخته‌برحسب دستورالعمل فیلسوف دانا و موافق طبیعت ملت آئینی تازه و قانونی جدید تاسیس»[۱۷] کنند.

برآن‌است که این شیوهٔ حکومت که پر از بیدادگری و فسادو زورگوئی بود باعث گردید شهامت و فضیلت‌اخلاق ازمیان مردم‌رخت بربندد؛ «.... همان درجه و میزان که دیانت درطبیعت یك ملت موثر است حکومت نیز موثر خواهدبود... حکومت ... اخلاق وعادات را

→ اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی ، ص ۱۸۹ (بنابر شرحی که آدمیت درصفحهٔ ۵۰ همین کتاب داده نسخه‌ای از حکمت نظری که ۶۲۳صفحه میشود در اختیار آقای علیمحمد ــ قاسمی بوده و بگفتهٔ آقای مجتبی مینوی در ورق ۱۶۲ مجموعهٔ عکسی ۶۵۳۹ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران نسخه‌ای دیگر که با حکمت عملی یا هشت بهشت همراه است و توسط میرزا مصطفای ازلی اصفهانی برای براون نسخه‌برداری شده بشمارهٔ(F54(8)182) در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج نگاهداری میشود) .

۱۳ و ۱۴ ــ همان .

۱۵ ــ کرمانی ، آئینهٔ سکندری ، ص ۱۲۳

۱۶ ــ کرمانی ، صد خطابه، خطابه ۳۶ ، ص ۱۷۳

۱۷ ــ کرمانی ، سه مکتوب ، ورق ۳

قهرا و جبرا تغییر میدهد ... تصور فرمائید [که] یك حکم بی‌قاعده که از حکومت ظالمه صادر می‌شود تا به موقع اجرا برسد چقدرخوف و وحشت وبیم ودهشت که مورث امراض مهلکه و باعث اخلاق فاسده است‌تولید مینماید و چقدرخسارت و ضرر به‌طبقات مردم‌وارد می‌گردد و سبب چه همه حیله و خدعه وتز ویرودسیسه ودروغ[و] .... رذالت و دنائت و.... قساوت و شقاوت و میرغضبی و خانه خرابی و دربدری و قتل‌نفس و هزار بدعملی در یك ملت میگردد....»[۱۸] واین کاهش معنوی نتیجه‌اش آن شدکه «فلان درویش ... از زبان‌پری و سروش به ابنای ملوك قانون سلوك»[۱۹] آموزد وبی‌آنکه حکایت‌شیرو روباه مایه تنبیه وزیر و حاکم شود «ترقی و تنزل و ضعف‌وقوت‌دولت ایران تابع شخص پادشاه»[۲۰] گردد. بدانسان که می‌بینیم «اگر پادشاه جنگاور و در علم حرب مهارتی داشته در آن عصر دولت ایران بر اقوام مجاور خود غلبه کرده و اگر به‌عکس درعلم‌جنگ‌ماهر نبوده بیگانگان بر مملکت غالب شده‌اند»[۲۱] و حال‌این‌که فتوحات سایر ملل به غیراز کفایت و شهامت شخص پادشاه بنای دیگر داشته[۲۲] یعنی «مجلس سناتو و قانون حکمت و اتحاد عموم اهالی ملت در منافع وخسارت»[۲۳] .

می‌نویسد از دید فرنگیان ایرانیان با داشتن هوش سرشار و استعداد فراوان به این دلیل هیچ وقت به ترقی و سعادت‌نرسیدند که همیشه «وضع حکومت این ملل استبداد صرف»[۲٤] بوده و هدف آن هیچ‌گاه ترقی و تربیت ملت نبوده ودر همه زمان‌ها فرمانروایان‌تنها درپی قدرت طلبی شخصی بوده‌اند وهمیشه خویش را «حاکم علی ــ

۱۸ ــ کرمانی ، سه مکتوب ، ورقهای ۹٦ و۹۷ و ۹۸

۱۹ ــ کرمانی ، آقاخان : ریحان بوستان افروز (میکروفیلم بشماره ۳٤٦۸در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) ، ص٦ .

۲۱و۲۲و۲۳ ــ همان ، ص ۵۲۵

۲٤ ــ همان ، ص ۱۲۲ ــ ۱۲۰ .

الاطلاق»[۲۵] میدانستند و توده را «مقیدبه قید رقیت‌واسارت وازعالم آزادی و مساوات»[۲۶] محروم می‌داشتند و خودرا از تکالیف عمـوم مردم معاف وآزاد[۲۱] میشماردند. به همین سبب است که می‌بینیم درهیچ زمانی حکومت«جمهوری ومشروطه قانونی»[۳۸] درایران‌بنیان‌نیافت.

به عقیده او اگر ملت ایران خارج از این تاثیرات میتوانست به اتحاد ملی نایل‌گردد در برابر ناتوانی حکومت اتحاد ملت برای عدم تاثیر آن مقاومت»[۲۹] میتوانست‌کرد، «حیف که این‌گونه اتحاد هرگز درملت ایران پیدا نشد»[۳۰].

میگوید همهٔ این‌ها از بی‌قانونی بود زیرا درکشورهائی که «طرح حکومت در تحت نظم مرتب.. شود شخص [فرمانروا] هرقدر هم‌بدفعال ونکوهیده خصال‌باشد منشاء خرابی وظلمی‌هرگزنتواند»[۳۱] گردید.

پ ــ حکومت ودین برای توده لازم است

نظرش این است‌که «ترس و امیدکه قابض وباسط طبیعت هر ملت است»[۳۲]وهمیشه برای ملت‌ها لازم میباشد همواره ازراه‌حکومت ودیانت برای آنها وجود داشته و آنها تنها از دومنبع می‌ترسیده‌اند؛ «پادشاه و دین»[۳۳] چون اگر این ترس وجود نمیداشت«احدی‌مالك مال و عیال ... و خانهٔ خود نبود»[۳۴] و همه یکدیگر را می‌دریدند.

استدلال میکند که اساس دین از آغاز وآن زمان‌هاکه بشر هیچ نمیدانست «بر اعتقاد و بیم‌وترس از دیوان نهاده شد و اسـاس سلطنت از ترس وبیم از دلاوران»[۳۵]وگه‌گاه خونخواران‌وستمکاران.

---

۲۵ تا ۲۸ ــ همان ، ص ۱۲۲ ــ ۱۲۰ .
۲۹و۳۰ ــ همان، ص۵۲۵
۳۱ــ ملکم ، سرجان : تاریخ‌ایران ص؟ ؛ به‌نقل‌ــ کرمانی، آئینه سکندری، ص۱۲۳
۳۲ ــ کرمانی ، صد خطابه، خطابه ۱۳ ، ص ۵۳
۳۳ تا ۳۵ ــ همان ، ص ۵۳ــ۵۲ .

پس به این ترتیب درهر اجتماع انسانی نخست حکومت یا «سلطنت جسمانی»[۳۶] وپس از آن دین یا «ریاست روحانی»[۳۷] به صورت دوبنیاد پایه‌ای هویدا گردید و این از «اصل طبیعت من‌حیث لایشعرون»[۳۸] بود و ناخود آگاهانه.

میآورد «برای تعدیل اخلاق هرملت محتاج به دو قوه معتدلهٔ»[۹۳] بالا هستیم که «باید همواره تعدیل اخلاق و صفات ملت را نماید و سلطنت در واقع و حقیقت قوهٔ جبریه و قدرت قهریهٔ دین است و این همان قانون معدل هرملت‌است»[۴۰] وهیچ زمان یك‌ملت‌ازاین‌دوقانون عدل ودین حق بی‌نیاز نشده خواه دو نیرو را یك‌نفر اعمال کندخواه یك انجمن یا گروه «مقصود تاسیس اساس قانون عدل و دین‌است»[۴۱] یعنی حکومت و مذهب. وهمه ملل جهان یا نیازمند «قانون عدل‌اند که‌یك مجلس و یك‌جمعیت»[۴۲] برای‌اجرای آن قرار دهندویا «به‌یك دین حق که یك حکیم یا پیغمبر اساس آن را بگذارد»[۴۳].

نشان دهنده چهرهٔ راستین «هرامت وملت»[۴۴] همین دو بنیاد اجتماعی آنانست؛ دین که «استاد سازنده و موسس و مصور آن انبیاء وحکما» هستند[۴۵] ودولت که «آنهم درصورت بخشیدن‌به‌یك‌ملت‌وامت ورعیت نهایت مدخلیت را دارد واستادان‌آن پادشاهان و فرمانروایان و حکمداران‌اند»[۴۶].

درملل وحشی و غیر متمدن که بخاطر نادانی با ترسانیدن باید به راهشان آورد «قانون عدل ودین حق (هر دو توام با) دست یك حکیم و پیغمبر»[۴۷] در چهره یك رهبر روحانی تاسیس یافته است و حال آنکه «ملل متمدن همان قانون عدل»[۴۸] راکه حکومت است از

---

۳۶ تا ۳۸ ــ همان.

۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ ــ همان، خطابه ۳۲، ص ۱۳۹.

۴۴و۴۵و۴۶ ــ کرمانی، سه مکتوب، ورق ۸۶

۴۷ ــ کرمانی، صد خطابه، خطابه ۳۲، ض ۱۳۹

۴۸ ــ همان، ص ۱۴۰.

راه انجمن شورا واکثریت‌آرا «درملت خود تاسیس مینمایند مانند جمهوریت فرانسه و پارلمنت انگلیس»[۴۹].

هنگامی که‌حکومت‌ودین را ازعوامل شکل دهندهٔ به‌هراجتماع می‌داند و زمانی که اشاره می‌کند «حتی حکمای فرنگستان معتقدند که دیانت و حکومت متدرجا در ازمنه متمادیه فطرت و طبیعت‌اصلی یك ملت را تحویل و تبدیل مینمایند و تغییر در اساس خلقت‌آن ملت»[۵۰]میدهند، بی‌اختیار آن‌گفته ولتر را بیاد میآوردکه:«سه‌عامل دائما بر روح آدمی تاثیر بخشیده‌اند و آن سه اقلیم، حکومت‌ومذهب بوده‌اند و این یگانه‌کلید تشریح معمای این جهان است»[۵۱].

او پس از آنکه میگوید حکومت ودین در آغاز از میان خود مردم پیداشد وساختهٔ خود آنهابود ــ پس چیزی جوهری‌نبودوعرضی بود[۵۲] ــ وبعد از آنکه می‌افزاید همین دوساختهٔ خود آدمی‌ازعواملی است‌که بر سازمان جماعات بشری اثر گذارده است، نظر میدهدکه به هر حال «بودن سلطنت و دین در یك ملت از حکمتهای‌طبیعی‌است که اگر نباشد طغیان و افراط قوای طبیعی ملت را به کلی خراب خواهد کرد»[۵۳]ولی این هم بااهمیت است‌که هرگاه دوبنیاداجتماعی «دین و سلطنت»[۵۴] با ویژگی های طبیعی هر ملت «موافقت و مطابقت»[۵۵] وهمآهنگی داشته و با آن در یك مسیر می‌رفته«هزار گونه ترقی و سعادت برای آن»[۵۶] ملت به ارمغان آورده و هرگاه به جز این بوده هزار «قسم‌بدبختی وتنزل و نکبت برای ملت‌روی داده»[۵۷] است.

---

۴۹ ــ همان .
۵۰ ــ کرمانی ، سه مکتوب ، ورق ۸۶
۵۱ ــ کرسون ، آندره : ولتر (ترجمه کاظم عمادی)، تهران ، صفی علیشاه ، سال؟ ، ص ۶۱
۵۲ ــ آدمیت ، اندیشه‌های آقاخان ، ص ۱۰۰
۵۳ ــ کرمانی ، صدخطابه ، خطابه ۱۳ ، ص۵۲
۵۴تا۵۷ ــ همان ، خطابه ۱۲،ص۵۰

ت ــ تأسیس حکومت و کشور

در توجیه چگونگی پیدایش حکومت میگوید احتیاجات زندگی انسانها موجب شد گرد هم آیند و همکاری کنند و این همکاری جمعی بدون رئیسی که نگهبان و مدافع «هیات مجموع باشد معقول و ممکن»[۵۸] نمیبود. پس وقتی اجتماع بنیاد گرفت نیروئی که پدیدآمد وباعث همبستگی افراد وباز دارندهٔ آنها از «تفرق و تلاشی»[۵۹] شد، نیروی حکومت بود. این نیرو هم از آنجاکه «بدون نفوذ وسلطه که موجب و منتج غلبه باشد امکان نداشت این بود که هر رئیسی برای سلطهٔ خود به‌هر گونه وسایل و اسباب»[۶۰] دست‌آزید. این بودچگونگی پیدایش حکومت و «این مساله‌ای طبیعی‌است‌زیراکه اغلب‌حیوانات، آنها که محتاج به اجتماع میشوند، از برای خود به همین جهات‌رئیس انتخاب میکنند»[۶۱].

در بررسی ژرف‌تر تکامل این تاسیس اجتماعی و چگونگی «کشور» یا «اتا»[۶۲] یا «استیت»[۶۳] چنین استدلال میکندکه‌همکاری هر فردی با جامعه، براین اساس شده‌که «گوئیا مقاوله نامه‌ای دادو ستد میکند به این که من داخل جمعیت شما میشوم وبه قدرسهم‌وحصه خودم در مصارف شما معاونت میکنم. و آنان نیز با او مقاوله میکنند که ما هم شما را قبول میکنیم ودر مصارف شما معاونت داریم و در مقام محافظت حقوق و آسایش ودفع ضرر و تجاوز از شماتا صرف‌ـ کردن تمامی قوای خود ایستاده‌ایم»[۶۴] و این چکیده‌ای رنگ یافته‌از گفته‌هائی است‌که روسو حکیم فرانسوی در فصل ششم پیمان همگانی

---

۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ ــ کرمانی ، تکوین و تشریع

۶۲ ــ Etat

۶۳ ــ State

۶۴ ــ کرمانی ، تکوین و تشریع

خویش تحت همین عنوان دارد[۶۵].

ث ــ حکومت دسته جمعی

در بحثی تاریخی پیرامون این که چه شده ما خاوریان پیوسته تابع و پیرو حکومتهای یك نفری مطلقه و باختریان دنبال کننده حکومتهای دسته جمعی شده‌اند می‌پردازد به‌عقاید یونانیان وتاثیری که این عقاید برشیوه‌های حکومت در باختر گذارده است.مینویسد عقاید «یونانیان در خصوص تعدد الهه که از برای هرچیزی‌خدائی قرار داده‌بودند»[۶۶]، و ما این شیوه‌اندیشه را از خرافات میدانیم،همه جا مشهور است. ولی دراین عقاید آنچه شایان یك بررسی ژرف‌است این است‌که از جهاتی «یونانیان سیاستاً از این اساطیر و خرافات فوایدکلی‌بر گرفتند»[۶۷]؛ از جمله در مساله حکومت. دریونان«اعتقاد به تعدد الهه سبب شدکه ... دراداره حکومت و امور ملکی نیز....از برای هر دایره اعضا وروسای متعدد قرار دهند. و هیچ‌وقت زمام اداره کارها را .... به کف اختیار یك شخص واحد نگذارند تا کیف مایشاء در مملکت اجرای حکم کند»[۶۸] به‌این سبب بودکه ما خاوریان نشئه از فلسفه یگانه‌جوئی ویکتاپرستی همه چیز را بر همین قیاس گرفتیم و«چنانچه رسم یگانه جویان است»[۶۹] به‌راه حکومتهای‌فردی رفتیم،لیك باختریان«برای‌وضع‌حکومت طورهای‌مختلف‌ازجمهوری و مشروطه و مجلس مبعوثان و حکومت اشتراکیه و دموکراسی و آریستوکراسی و امثال اینها»[۷۰] بنیاد نهادند و«گاه میشدکه چند،نفر را به اشتراك ومساوات»[۷۱] حتی برای «سلطنت انتخاب میکردند»[۷۲].

---

۶۵ ــ روسو ، پیمان همگانی، فصل ۶ ، ص۴۸

۶۶و۶۷ ــ کرمانی ، آئینه سکندری ، ص ۱۹۶

۶۸ تا ۷۲ ــ همان ، ص ۱۹۷

ج ــ حاکمیت منشاء الهی ندارد

ذهن نقاد و اندیشه گسترده‌اش به مساله حاکمیت و سرچشمه آن هم رسیده. تحت تاثیر فلسفه علمی و طبیعی پیدایش حکومت ودر رد اعتقادات گوناگونی که برای توجیه‌الهی سرچشمه فرمان حکومت آورده‌اند با آنکه آشکارا چگونگی پیدایش فرمانروائی را میشکافد، در چند کلمه یك کاسه تکلیف را روشن‌تر میکند و نه در همفکری با روسو بلکه در نفی کامل گفته‌های گرسیوس[۷۳] و چند حکیم کلیسیائی دیگر اصلا منشاء الهی حاکمیت را بی اساس میداند. در «رضوان» جائی بحث میکند از این که‌رسول اکرم را سایه نبوده‌است وبی‌درنگ حمله میکند به شعار «ظل‌الله» شاهان قاجار و افسوس که کاش خداوند نیز مانندرسولش سایه‌ای نمیداشت تا ازجانب‌اوفرمان راند. و در خطاب غیرمستقیم به شاه قاجار گوید :

«خویشتن سایه خدا خوانی گرچه پیش از تو خسروان بودند»
«کاش حق را نبود همچونبی سایه تا مردمان بیاسودند»[۷۴]

ونیك پیداست که با ارجی که برای شاهان پیش از تازیان در ایران حتی در خود این دو بیتی قایل است تنها نظرش کوبیدن جنبه الهی حاکمیت است .

چ ــ مزدکیسم

آقاخان به مزدك و مکتب او بسیار دلبستگی نشان میدهد و اندیشه‌های او ومکتب‌های نووتندرو سدهٔ ۱۹ اروپا را باهم مقایسه میکند. البته این سنجش نه به خاطر این است که مکتب‌های‌اروپائی درست اندیشه‌های مزدك را ارائه میکردند بلکه شاید به این‌جهت‌است

۷۳ ــ Hugo Grotius (1583-1645)

۷۴ ــ کرمانی، آقاخان : رضوان، بشماره ٦٤١٠ مجموعه‌های عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، ص١٤٦ .

که‌ازنظر کلیات همسانی‌تامی بین آنهاواندیشه‌های‌مزدك‌میبیند.مکتب فکری مزدك قیام کننده علیه نظام زمان خود بود و مالکیت ومساوات را از مسایل بزرگ مبتلا به‌جوامع میدانست وبا حکومت‌فردی‌مطلقه دشمنی خونی داشت. سوسیالیستها و نهیلیستها و آنارشیستهاهم‌عقایدو حرفهایشان از همین گرده سرچشمه میگرفت .

میگوید مزدك عقیده داشت«سلطنت مستبده .... که ... زمام امور مملکتی به دست اداره یکنفر [باشد] واو خود [را] بلاحدو انحصار مالك رقاب‌امم [بداند]و اهالی را عبدذلیل واسیر خود پندارد»[۷۵] پسندیده نیست «هر کس درامر حکومت و سلطنت حقی دارد، پس باید تسویه امور به‌شورای منتخبین و بزرگان قوم»[۷۶]سپرده شود .

می‌نویسد «مزدك دانا این فیلسوف توانا در دوهزار سال قبل استعداد تمدن ایران را به درجه[ای] یافت که [دید] میتوان جمهوریت و مواسات‌واگالیته را در آنجا [برقرار کرد]وریشه‌درخت ظلم و فقر رابه کلی از میان ملت نجیب ایران برانداخت»[۷۷] اوراهی به‌ایرانیان نشان دادکه اگر رفته بودند «امروز هیچ یك ازملل‌متمدنه دنیا به پایه ترقی ایران نمی‌رسید و این ملت رادر منتهای درجه ترقی و مدنیت»[۷۸] میدیدیم .

به انوشیروان می‌تازد که « این جمهوریت و مواسات را خلاف میل شخصی خود فهمید و این اساس بزرگ رابه ـ حیله‌های عام فریب برهم زده تخریب کرد»[۷۹] به‌بین ماکجا بوده‌ایم که«انارشیستهای فرانسه و نهیلیستهای روس وسوسیالیستهای‌انگلیس بعد از هفتصد سال ترقی و تمدن تازه به مقام مزدك دانا رسیده‌اند و

۷۵و۷۶ ــ کرمانی، آئینه سکندری،ص ۵۱۹ .
۷۷ ــ کرمانی ، سه مکتوب ، ورق ۷۸
۷۸ ــ کرمانی، آئینه سکندری ، ص۵۷۷ .
۷۹ ــ کرمانی ، سه مکتوب ، ورق ۷۸ .

فرنگستان را در استعداد مواسات مثل دو هزار سال‌قبل از این ایران دیده‌اند. افسوس افسوس‌از این ترقی معکوس ایران که پیدایشش‌از تازیان شده»[۸۰].

به هر جهت، مالکیت از چیزهائی بود که افلاطون و روسو و دیگر حکما هم قبلابه‌آن پرداخته بودند وروسو به‌خاطر آن از ولتر (در نامه‌ای به دالامبر) دشنام شنیده بود. لیکن حکومت مردم‌ونظریه آقاخان و مزدك مساله‌ای بود که عدهٔ قابل ملاحظه‌ای از حکمای‌سده ۱۹ اروپا و نحله‌های متعدد در پی آن برخاسته بودند و این اندیشه که همراه شعارهای نو انسان دوستانه مکتبهای جدید فکری قوام آمده بود برسیستم حکومتی فرانسه و سپس آمریکا و دیگر کشورهای‌اروپا اثر گذارد و روح‌و منشاء فلسفی حکومت جدید را تشکیل داد.

ح ــ دسپوتیزم

آقاخان به نفی حکومت مطلقه از قول مزدك اکتفا نمی‌کند. خود با خامه‌ای مانندشمشیربه‌این طرز فکرمیتازدوهمسان‌آخوندزاده باهمان سبك و شیوه میگوید: دیسپوت کسی است که در مملکتداری به «هیچ قانون و قاعده متمسك نبوده»[۸۱] وبه همه‌چیز توده «بلاحد و انحصار تسلط داشته باشد[و] همواره مستبداً به رأی و هوای نفس خویش رفتارکند»[۸۲]ومردمان در حکومت او ازهیچ چیزحتی‌جانهای خودایمن نباشند و چون بندگان ناتوان «زرخرید اسیر از حقوق بشریت و حظوظ آدمیت محروم و ممنوع»[۸۳] به سربرند.

آنگاه در شمردن دقایق این شیوه نکوهیده به‌رسم بدخرید و فروش پست صدارت و وزارت می‌پردازدکه «به‌اسم حکومت‌ووزارت وضابطیت ملت وریاست دولت صدو پنجاه هزار تومان پیشکش‌می‌ـ

۸۰ ــ همان.

۸۱ و ۸۲ و ۸۳ ــ همان، ورق ۲.

دهند»[۸۴] ویك «ظالم دیسپوت یك ولایت را باصد هزار نفس به‌مبایعهٔ قطعیه»[۸۵] می‌فروشد «اف‌براین کهنه ... دیسپوت که ....به‌ضرب‌تازیانه و داغ و شکنجه و سربریدن و شکم دریدن‌و گوش و دماغ‌نمودن‌تفالهٔ نخالهٔ تازیان را گرفته و خرج سفاهات جاهلانه و هوسات مجنونانه خویش می‌نماید و اسم این دزدی وراه‌زنی را حکمرانی وپادشاهی نهاده»[۸۶].

به‌تاسف‌ودریغ میآورد «امان‌امان، امروزه‌فیلسوفان جهان‌باعزم وجزم راسخ»[۸۷] به کوشش برخاسته‌اند «که‌ریشهٔ درخت..فرمانروائی دیسپوت مطلقه... را از زمین برآورند و براندازند [ولی] ملاهای شما»[۸۸] تحت تاثیر داستانهای ۱۵۰۰ سال پیش تازیان «سرعمر وعلی جنگ دارند»[۸۹].

سپس به تهدید بر میخیزد و خطاب به‌رهبران قاجار می‌نویسد:

«اباچرب گویان نباشم به هم که من کوه آهن بسوزم به دم»
«نترسم من از بانك‌بادوبروت زجا برکنم ریشه دیسپوت»[۹۰]

خ ــ سرزنش ایرانیان

به همان اندازه که به‌رهبران خودکامه و خودکامگی میتازد، ازتوده‌ای که به‌این شیوه حکومت تن درمیدهند خرده میگیرد.درباره مردم ایران زیادگفتگو دارد. به مصداق آن گفته که هر ملت سزاوار همان حکومتی است که دارد نادانی و بی‌خبری ایرانیان را پایه‌وعلت

۸۴و۸۵ ــ همان ، ورق ۱۱۱ .
۸۶ ــ همان ، ورقهای ۷۷ــ۷۶ .
۸۷ و ۸۸ و ۸۹ ــ کرمانی ، صد خطابه ، خطابهٔ ۳۶ ، ص ۱۷۳ .
۹۰ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : سالاریه ، بخش‌حذف شده از نسخه چاپی ۱۳۱۵ شیراز ؛ به‌نقل ــ کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۱، ص۱۸۶ (سالاریه‌یاسالار نامه یا نامهٔ باستان در ۱۳۱۵ هـ. ق به کوشش شیخ‌احمدادیب کرمانی زیر نام سالاریه در شیراز چاپ شد که بخشهائی از آن حذف گردید ولی اینها در صفحات ۱۸۸ ــ۱۷۵جلد اول تاریخ بیداری ایرانیان چاپ ۱۳۴۶ تهران آورده شده) .

العلل حکومت مطلقه در این کشور می‌شمارد؛ «آن حالت جهالت و نادانی و غفلت ... مردم است که ایشان را مستوجب ومستحق این حالت ساخته است... مردم ایران مثل آن کاکاسیا خوابشان سنگین است خیلی طول دارد از خواب بیدار شوند»[۹۱] پیش‌بینی میکند که بیداری واقعی ایرانیان سالیان سال وقت میخواهد. از این رواست که میگوید «اما کو تا بیدار شوند»»[۹۲] به طبیعت مقلد وروح کم‌ظرف و فقر شهامت و ضعف فرهنگ وبی‌پایه‌گی تعالیم ملی و اخلاقی مردم میتازد و می‌خواهد همه باهم و هر کس براساس تشخیص واقعیات به‌تصمیم برخیزند نه آنکه منتظر اولین جهندهٔ به‌آب باشند. این حالت را با بیانی گیرا توجیه و تشریح میکند؛ «مردم طبیعت بز دارند یکی از آب همین که جست [تازه] دیگران .... می‌جهند»[۹۳] «حالت عموم ایرانی‌ها مثل برگهای خشك درختان شده است زودآتش میگیرند و همان ساعت فرو می‌نشینند»[۹٤] شاید بتوان به جرات گفت از اولین اندیشمندانیست که در ایران تحت تاثیر فلسفه سیاسی پیشآهنگ آن زمان اروپا یا بقول عبدالرحیم طالب‌اوف اندیشه‌های سیستوالیستی ونحله‌های مشابه گفتگو از نیروئی تازه در ساختمان حکومت به میان آورد. معتقد بود که در کار حکومت «باید باطناً قطع‌نظر ازاین طایفه قاجاروچندنفرملای احمق بی‌شعور»[۹۵] آن زمان نمود ودر برابر «کاری کرد شاید آن طبایع بکر دست‌نخورده و آن خون‌های پاکیزه مردم متوسط ازدهاقین و... به حرکت بیاید»[۹٦] واین به‌حرکت درآوردن نیروی دهقانان اززبده‌ـ اندیشه‌های سترگی بود که ممکن بود در آن زمان ودر آن نظام کهنهٔ پر از اختناق از کسی شنید.

۹۱و۹۲و۹۳ ــ کسان گوناگون : نامه های خصوصی میرزا ملکم‌خان، مجموعه عکسی شماره ۲۹٦۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ، نامه بی تاریخ آقاخان به ملکم ، ص ۳۷۹ .

۹٤ و ۹۵ و ۹٦ ــ همان ، نامه ۱۲ ربیع‌الاول آقاخان به ملکم ، ص ۳۸۸ .

د ــ شورش برای تغییر عظیم

از این گفتار پرمغزتر و سنگین‌ترعقاید اوست پیرامون‌شورش برای ایجاد نظم نوین. در این جاهم گفتارش باکمی گوناگونی‌مانند آخوندزاده است. نظرش اینست که در «رولوسیون ... مردم از فشارو رفتار [فرمانروای] غدار بی‌قانون دیسپوت به ستوه.... و به جـــان [آیند]و بالاتفاق شورش وبلوا نمایند واو را خلع‌نموده دفع کنندو به جهت آسایش .... وسعادت خود قانون و قاعده»[۹۷] ای تازه برقرار سازنـــد. در توجیه عملی مراحل تکامل و شکل گرفتن چنین جنبشی گوید در این کشورها در آغاز کم‌کم کسانی با احساساتی عالی پیـــدا میشوند و «اولین گام ترقی را خطوهٔ اختلال»[۹۸] مییابند و توده را آگاه میسازندوبا ایجاد همبستگی برای درهم نوردیدن‌پایه‌های‌سازمان بیداد «به‌شورش و بلوای عام و انقلاب تمام برخاسته موجب وقوع‌یك حادثه وتغییر عظیمی»[۹۹] میگردند. واستدلال میکند شگفت‌نیست‌اگر این بلوا از جهت مادی به زیان «عالم انسانیت و مباین آزادی و حفظ حقوق بشریت»[۱۰۰]باشد، لیك«به‌حقیقت آدمی ضرر نمی‌رساند، بلکه صدمات وانقلابات و حوادث برقوت نفس آدمی می‌افزاید»[۱۰۱] .

از روح گفته‌هایش پیداست که در خصوص مبارزه برای‌تغییر وضع، انقلابی فکر میکرده، چه میگوید: «مجملا علاجی جز این که تیشه را بردارند و به ریشه بزنند نیست»[۱۰۲] .

و در جای دیگر میآورد :

---

۹۷ ــ کرمانی ، سه مکتوب ،ورق ۳ .

۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : هشت بهشت ، تهران ، [۱۳۳۹]، ص۱۶۲ ؛ به نقل ــ آدمیت ، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، ص ۲۴۰ .

۱۰۱ ــ همان ، ص ۱۵۸ .

۱۰۲ ــ کسان گوناگون ، نامه‌های خصوصی میرزا ملکم‌خان ، نامهٔ بی‌تـــاریخ آقاخان به ملکم ، ص ۳۷۸ .

«کار بی‌چاره چون رسید به جان چاره‌جز پرده بردریدن نیست»
«چون نبود صرفه به راه گریز نیست مفرغیرجدال وستیز»[۱۰۳]

خطاب به ملت همه را دعوت به‌برخاستن و اقدام میکند؛ «ببیند نفخات روحانی عدالت و تاسیس مدنیت و مشروطیت همه جا رافراگرفته، برخیزید؛ هراساسی راکه مباین بنیاد رزین‌سیاست و منافی منافع عام و خیر جمهور است براندازید و ایرانی بزرگ وشرافتمند برپا دارید»[۱۰۴].

نظر میدهد که هنگامی که سازمان حکومت برپایه‌عدالت‌و حکمت بنیان نیابد «مقدمه خرابی و زوال بلکه موجب انقراض‌ملت و انحطاط دولت ومملکت»[۱۰۵] را فراهم خواهد آورد و بی‌شك باید اذعان کرد که در بطن استبداد چیزی جز ویرانی وانهدام پرورش نمی‌یابد و با بیانی مفاد و مفهوم همان گفتار معروف «الملك‌یبقی مع‌الکفرو لایبقی مع‌الظلم» راتبلیغ میکند.

ذ ــ مشروطهٔ قانونیه

اندیشه‌هایش پیرامون چونی حکومت همانطورکه در پیش گذشت یك‌کاسه و مشروح نیست. نظرش کلی وحکومتی است که از آن به نام یك‌تأسیس «مشروطه قانونیه»[۱۰۶] یاد می‌کند ومعتقد است بایدبر «اساس‌مدنیت ومشروطیت»[۱۰۷]باشد چون«امربین‌الامرین»[۱۰۸] است و به‌قانون «مشروط و مقید»[۱۰۹] است و توده درآن از«حقوق

۱۰۳ ــ کرمانی ، رضوان ، ص ۱۴۷ .
۱۰۴ ــ کرمانی ، آئینه سکندری ، ص ۳۶۸ ــ ۳۶۶ و ۶۳۶ ــ ۶۲۵ ؛ به نقل ــ آدمیت ، اندیشه‌های میرزا آقاخان ، ص ۲۶۸ .
۱۰۵ ــ همان ، ص ۵۲۳ .
۱۰۶ ــ کرمانی ، هشت بهشت ، ص ۱۶۱.
۱۰۷ ــ کرمانی، آئینهٔ سکندری ، ص ۶۲۹ .
۱۰۸و۱۰۹ ــ کرمانی، هشت بهشت ، ص۱۶۱ .

بشریت و محاسن آزادی و منافع مساوات»[۱۱۰] برخوردار است ودرآن بهسوی «سیادت و شرف و افتخار»[۱۱۱] راه می‌پوید.

با این جزئیات محدود، معین وروشن نیست دقیقاً چه حکومتی را می‌خواهد؛ کنوانسیونل یا پرزیدانسیل یا پارلمانتر. چون میدانیم که این هر سه نیز در کلیات مقید و مشروط‌اند و مطلق‌نیستند. وی ظاهراً پشتیبان حکومتی است که در آن توده در انتخاب حکومت رأی داشته باشد واقدامات حکومت مقید باشد ومشروط به‌قواعدمعین، و مساوات و آزادی و عدالت و حقوق نیز در آن مرعی گرددوروح و اخلاق و شرافت و سیادت ملی و مدنیت با خمیرهٔ سازمان سیاسی عجین.

ازجهت تطبیق ومقایسه مشابهتی ویژه بین طرز فکر آقاخان و چند تن ازاندیشمندان خاور مشاهده میشود. «یوکی‌چی»[۱۱۲] اندیشمند ژاپنی برآن بودکه تقلید در بست اصول حکومت اروپائیان تنهاشرط احیای ژاپن است. اندیشمند دیگر «توکوگاوا»[۱۱۳] می‌گفت آنچه ژاپن به نام سنت مدنی و فرهنگی دارد باری است سنگین بر چهار چرخ پیشرفت این ملت که از سرعت آن می‌کاهد ودرمان این درد تنها رها کردن طرز تفکر کهنه مرسوم در ژاپن است. اندیشمندچینی به نام «لوهسون»[۱۱۴] نظر داشت که فرهنگ باستانی چین مرده‌ایست که باید در موزه از آن نگاهداری کرد ودر عوض باید فرهنگی‌راگرفت که منبعث از میراث فرهنگی جهان جدید و متفق به همه گیتی باشد[۱۱۵].

۱۱۰و۱۱۱ ــ همان، ص ۱۶۲

۱۱۲ ــ Yukichi

۱۱۳ ــ Toku Gawa (1863 ـ 1940)

۱۱۴ ــ Lu Hsun (1881 ـ 1936)

۱۱۵ ــ آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان، ص ۲۳۰.

ر ــ در فلسفه حکومت

آقاخان با آنکه در نوشته‌هایش بارها به اندیشه‌های آنارشیستها اشاره میکند با این همه به‌بخشی از عقاید آنان در نفی مطلق دولت‌و ردنقش‌احزاب‌پای‌بند نیست‌ــچون پرودن‌حکومتهای حزبی‌احزاب‌را تنوع‌استبداد می‌خواند[۱۱۶]ــولی همانطور که در پیش هم گفتیم آقاخان همراه دین، دولت راهم از لوازم حفظ تمدن‌و آسودگی[۱۱۷] تــوده می‌داند وبه تأثیرجمعیت‌هاو گروه‌های سیاسی هم ایمان دارد،همانطور که از پیروان سخت کار گروه‌های سیاسی بودوبخشی ازانجمن‌آدمیت ملکم را در اسلامبول اداره میکرد.

در فلسفه حکومت به عقاید افلاطون‌درحکومت فلاسفه[۱۱۸]توجه ندارد لیکن در آنجاکه به تشریح «رولوسیون» می‌پردازد می‌بینیم که پیشنهادش این است که بر حسب دستور و بارایزنی با فلاسفه دانــا آئین های تازه بگذارند[۱۱۹] .

به عقاید ارسطو نزدیك‌تر است چون کلیاتی‌که در حکــومت مورد بحث ارسطو است مورد بحث او هم واقع شده و بااو در این‌که حکومت باید متعلق به همگان باشد[۱۲۰] و آزادی و برابری و داد را میان آن‌ها نگاهبانی‌کند، همداستان است.

از سوی دیگر در ابعادی هم با ولتوروسوورنان نیزهمفکری دارد .

---

۱۱۶ ــ همان ، ص ۲٤۱ .
۱۱۷ ــ کرمانی ، صد خطابه ، خطابه ۲۰ .
۱۱۸ ــ فروغی، محمدعلی : سیرحکمت در اروپا، تهران، زوار، سال؟،ص۲۱.
۱۱۹ ــ کرمانی ، سه مکتوب ، ورق ۳ .
۱۲۰ ــ فروغی، سیر حکمت در اروپا ، ص ۳۸ .

گفتار چهارم

میرزا عبدالرحیم طالب اوف*

الف ـ چگونگی تشکیل دولت

از نوشته‌های او درنخستین دید این اندیشه پیدا می‌شود که‌از تشکیل دولت چیزی نمی‌دانسته وبا گفته‌هایش گفتگوهای گوناگونی رابه هم آمیخته. درجائی که اگر نیك بنگریم می‌بینیم با آن چیرگی که او دربخش‌های گوناگون گفتگوهای اجتماعی و سیاسی داشته بسیار دور بوده که از این گفتگو چیزی نداند و ناچار بایددرنوشته‌هایش ژرف‌نگری بیشتری کرد.

وی سلطنت ودولت را باهم می‌آورد و می‌گوید: «سلطنت یا دولت»[1] و با این گفته می‌رساندکه از دید اوهرجا سلطنتی بودجدای از چگونگی‌اش خود نمایندهٔدر میان بودن یك فرمانروائی ودولت می‌باشد. سپس می افزاید و آن «عبارت از یك یا چند مملکت یاملت است»[2] و ازاین به روشنی پیداست که مملکت را برابرو هم‌معنی‌باواژهٔ دولت به‌شیوه‌ای که امروز دیده می‌شود نمی‌داند و از مملکت چیزی

---

*عبدالرحیم‌بن شیخ‌ابوطالب نجار تبریزی مشهور بـه طالب‌اوف فرزند استاد ابوطالب نجار در ۱۲۵۰ هـ ـ ق در تبریز محله سرخاب پابه جهان گذارد ودر ۱۳۲۹در تمرخان شورا حاکم نشین داغستان زندگی رابدرود گفت.

۱ و ۲ ـ طالب اوف ، عبدالرحیم‌ابن ابوطالب : کتاب احمد ، اسلامبول ، مطبعه اختر، سال ۱۳۱۲ ، ج ۲ ، ص ۸۰ .

نزدیك به ایالت یا استان میخواهد ، چراکه می‌دانیم آن‌روزها ایران را «ممالك محروسه» می‌خواندند و طالب‌اوف خودگوید «ریاست ممالك را به حکام»[۳] می‌فروختند. او واژه ملت را هم به آن‌معنی که ما اکنون در دانش سیاسی به‌کار می‌بریم به‌کار نمی‌برد و آهنگش از آن،تودهٔ یك استان یا ایالت است، مانند کرد و لر وبلوچ وغیره.چون بی‌درنگ می‌نویسد «ملت یعنی هیئت‌جامعه بشری»[۴] ودربارهٔ مملکت هم میگوید «یعنی وطن یا مسکن محدودالمسافه آن هیئت جامعه»[۵].

با این گفته‌ها به این میرسیم که از دید وی‌برای تشکیل یك دولت یك نیرو که فرمان براندو یك سرزمین که شناخته و مرزهایش بسته وروشن باشد و یك توده که در درون این مرزها نشیمن داشته باشد بسنده است، گواین‌که کم وبیش چیزی بسیار نزدیك به‌تعریف امروزی است که پس از گذشت اینهمه سال و پیشرفت فراوان حقوق و دانش سیاسی از دولت و عوامل لازم برای‌تشکیل آن میکنند.[۶]

ب ــ مشروطهٔ سلطنی

درگفتگو پیرامون حکومت مشروطه نوشته‌هایش بسیار رساو روشن است و چنان به نکته‌های این شیوه پرداخته که بدون‌هیچ پندار ناچاریم بگوئیم همه‌اش را ازدانش سیاسی آن روز اروپا گرفته‌است.

می‌گوید در این‌گونه حکومت «رئیس موروثا صاحب تخت‌و تاج مملکت است»[۷] ولی راه‌بردن کشور برابر «قانون‌اساسی‌درمجلس سناتو... ومجلس وکلا»[۸] بخش شده .

و اما درباره دو انجمنی که کشور را بارایزنی آن‌دوراه می‌برند میگوید «قانون اساسی عبارت ازآن قانون است که در [آن]

---

۳ و ٤ و ٥ ــ همان .

٦ ــ عبده ، دکتر جلال : دولت و سرزمین ، تهران ، ۱۳٤٥ ، تقریر در دوره دکتری سیاسی ، چاپ نشده ، ص ۱و۲۵ .

۷و۸ ــ طالب اوف ، کتاب احمد، ج ۲ ، ص۸۱ .

حقوق پادشاه و تبعه واضح معین شده باشد»[۹] و با این گفتار بر آن است که هر گونه حکومت قانونی ناچار باید بر پایهٔ یك قانون همه پهلو که، نیروهای گوناگون حکومت ـ مشروط و مقید شده ـ و همهٔ نکته‌های برجسته کشورداری و حقوق و تکالیف افراد از بالاترین ناپائین‌ترین در آن آمده، وقانون اساسی‌اش می‌خوانند استوار باشد. چه در جای دیگر می‌آورد «قانون‌اساسی به تنظیمات آن دولت گفته میشود که سلطنت [آن] مشروطه است یا عوض سلطان موروثی رئیس‌جمهوری منتخبی و موقتی دارند»[۱۰] «مجلس وکلا [را] ملت از میان خود منتخب مینمایند»[۱۱] و «سناتو یا نجبا را پادشاه تعیین میکند»[۱۲] و «تدبیر مصالح جمهور، تعیین‌بودجه، وضع قانون واعلان‌جنگ‌وصلح همه موقوف به رد و قبول این دو مجلس است»[۱۳] و این روش حکومت را «سلطنت مشروطه یا سلطان محدود»[۱۴] میگویند. توانائی پادشاه‌و مرزهای کار او را تنها «تعیین اجزای مجلس سناتو و دادن مناصب لشکری و امتیازات وتعیین وزرا وریاست کلیه لشکر وامضای جمیع قوانین مملکت»[۱۵] می‌داند و می‌نویسد «خطاب اعلیحضرتی و سکهٔ دنا نیر و خطبه منابر»[۱۶] از او است. «سلاطین مشروطه‌برای مخارج دربار خود وجه‌معین دارند... پادشاه غیر از مستمری معین ومداخل و املاك شخصی موروثی خود به سایر مداخل ملکی و معدنی دولتی یا مالیات تبعه حق مداخله ودادوستد ندارد»[۱۷].

او تا آنجا که در نیرو داشته کوشیده توده را با شیوه‌های گوناگون حکومت قانونی به ویژه حکومت مشروطه‌ای که در پیش از آن سخن رفت آشنا سازد.

---

۹ و ۱۰ــ طالب‌اوف، عبدالرحیم‌ابن شیخ‌ابوطالب: مسائل‌الحیات، تفلیس، مطبعه غیرت، ۱۳۲٤ هـ. ق، ص ۱۰٤ و ۱۰۱.

۱۱و۱۲و۱۳و۱٤و۱۵و۱٦ ــ طالب‌اوف، کتاب احمد، ج ۲، ص ۸۱.

۱۷ ــ طالب‌اوف، مسائل‌الحیات، ص ۱۰۸.

به گفتگوی پیرامون حکومت مشروطه بسنده نکرده‌وبرای‌نمونه به مشروطه انگلیس ویکی دو کشور دیگر نیز پرداخته .

انگلیسی‌ها را می‌ستاید. از این رو که از نخستین کسان‌بوده‌اند که‌انجمن نماینده توده برپا کرده‌اند . می‌آورد« فضیلت تقدم این‌بنای مقدس یعنی مشروطه نمودن حقوق سلاطین مستقلا جقهٔ‌تاج افتخار ملت انگلیس است‌که اول مجلس مبعوثان را در سال ۱۲۹۵ میلادی تشکیل»[۱۸]دادند. می‌افزاید: «در سال ۱۶۸۸ بعد از جنگ سه سال و قتل پادشاه پارلمنت انگلیس نایل یك قدرت دائمی گردید که هیچ گونه حوادث داخله و خارجه ضعف وتغییر او را توانا نباشدوپادشاه انگلستان جز تخت‌وتاج و امضاء و اجرای فرامین واحکام پارلمنت وجهاً‌من‌الوجوه اختیاری و اقتداری ندارد»[۱۹] .

می‌گوید: «جزایر ژاپن بزرگترین جزایر آسیاست»[۲۰] درآن کشور «اداره دولتی تاسال ۱۸۸۸ حکومت مطلقه [بودولی] از آن تاریخ مطابق قانون اساسی، میکادوی حالیه حکومت خود را مقید ومشروط نمود»[۲۱]و اکنون این کشور «یکی ا زممالك متمدنه دنیا محسوب است ...[و] مال‌الصناعه مملکت‌ژاپن الان در پایتخت‌مملکت انگلیس فروخته میشود؛این طفل یك‌شبه ره صدساله میرود»[۲۲]و کسی نمیداندکه تا سی سال دیگر به «کجا خواهد رسید»[۲۳] می‌نویسد:از «امپراتور [ژاپن] یکی از مقربین سئوال کرد که چرا حق خود را مشروط نمودی. فرمود اولا اجداد من آزادی مردم را به وام‌گرفته گرفته بودند من چون [وارثی] حق‌شناس هستم قرض موروثی راادا نمودم. دوم‌چون معایب سلطنت مطلقه را فهمیدم ویقین کردم که‌تبعه مظلوم میشوند،اگر اصلاح [معایب] نمی‌نمودم البته‌قضای آسمانی

۱۸ ــ همان ، ص ۱۰۲ .
۱۹ ــ همان ، ص ۱۰۲و۱۰۳ .
۲۰و۲۱و۲۲و۲۳ ــ طالب‌اوف، عبدالرحیم ابن‌ابوطالب تبریزی : کتاب‌احمد، اسلامبول، مطبعه اختر، ۱۳۱۱ ، ج ۱ ،ص ۱۳۷ .

به معاونت مظلومین برمیخواست وبه‌اخلاف‌من کیفر بد می‌رسید»[۲۴].

در میان گفتار پیرامون ژاپن به چند چیز اشاره دارد که‌نباید از آن گذشت؛ این که از پایه مشروط کردن هر حکومت و مقید ساختن آن به‌قید قانون و انبازاندن توده در راه بردن کشور[۲۵] خود زمینه‌ای برجسته برای پیشرفت و گسترش است. دیگر آن‌که ملت‌ها یا توده‌ها از نخست و از پایه آزادند و اگر آزاد نیستند نه از این‌رو است‌که آزادی ندارند، از این رواست‌که آزادی آنها گرفته‌شده است و باز پس‌گرداندن آزادی هر ملت به آن، خودکاری سترگ‌است.یك مورد هم اینست که فرمانروای زمان را از نیروئی آسمانی برسانیده‌و با کیفری ناشناخته هشدار داده است.

در دادن نمونه هائی گسترده‌تر می‌نویسد «الان در اروپا اگر روسیه رانیز مشروطه بشماریم غیر از دولت عثمانی‌هیجده سلطنت با قانون اساسی‌اداره میشوند.یعنی قانون اساسی دول‌اروپاوجمهوریت‌های آمریکا ودولت ژاپون در آسیا اساساً در روی یك بنای محکم تحدید حقوق ساخته شده»[۲۶]است.

او برمی‌گردد به‌ایران و پشتیبانی ازمظفرالدین شاه، که در آستانه پذیرفتن مشروطیت بود، وبیدارکردن این اندیشه در او که کمتر از دیگران نیست، «از این‌رو یقین دارم‌که پادشاه جوان بخت پیر تدبیر ... هیچ امتیاز خارق‌العاده برای وجود مبارك نخواهد خواست. توزیع مناصب والقاب‌که حق پادشاه است، هم خودشئونات رامحدودوهم توزیع [آن] رامستقلا باز بشور وتصویب‌مجلس‌وکلاء وسنا محول خواهد فرمود و ذات اقدس را از (انتریك) درباری و (پروتشره)؟ و تملق خائنان آسوده خواهد داشت»[۲۷].

---

۲۴ ــ طالب‌اوف، مسائل‌الحیات ، ص۱۸ .

۲۵ ــ همان ، ص۱۰۲ . ۲۶ ــ همان ، ص ۱۰۱ .

۲۷ ــ طالب اوف ، میرزا عبدالرحیم : ایضاحات در خصوص آزادی ، ذیحجه ۱۳۲٤ ، ص ٦۹ و ۷۰ .

پ ــ جمهوریت

او پس ازفرمانروائی سلطنتی دوانجمنی می‌پردازد به‌حکومت جمهوری . گفتگوئی که ازاین‌گونه فرمانروائی دارد نیز درست‌مانند حکومت مشروطه برداشتی است از حکومتهای مانند آن در اروپای آن روز. می‌نویسد هرگاه کشور تخت و تاج نداشته باشدوپادشاهی هم از کسی‌به‌کس نرسد «در اینصورت ریاست ادارهٔ مملکت‌با مجمع (سناتو) ومجمع وکلاست»[۳۸] که این دو انجمن نخست «از میان خودشان به اکثریت آراء یك رئیس موقتی»[۲۹] برمی‌گزینند وسپس‌در یك کنگره ویژه برای کشور یك «رئیس به‌عدهٔ سه یا شش‌سال‌انتخاب می‌نمایند و او راپره‌زیدانت یا رئیس جمهور گویند»[۳۰]که به‌جای پادشاه کشور را راه می‌برد ولی تاج‌گذاری نمی‌کند و به تخت‌نمی ــ نشیند و جامهٔ ویژهٔ پادشاهان به‌تن نمیکند ودر زندگی روزانهٔخویش شکوه پادشاهان راندارد. به او«اعلاحضرت خطاب نمیشود»[۳۱]ومانند «یکی از افراد زندگی»[۳۲] میکند. در همه‌جا به اوارج ویژهٔ پادشاه را می‌نهند. پس ازپایان زمان‌کار اگر دیده شدازاندیشه‌هاو کارهایش به‌سود توده پیشرفت و به‌روزی و دارائی و بزرگی همگانی‌پدیدآمده «دوباره به وعدهٔ دیگر او را منتخب می‌نمایند وگرنه شخص دیگررا انتخاب میکنند ورئیس اول جای خود را تخلیه و از عمارت دولتی به خانهٔ خود تحویل مینماید [و]رئیس ثانی تایوم موعودمباشرریاست امور جمهور میگردد »[۳۳].

در گفتگو پیرامون این‌حکومت‌گویا از روشی‌که فرانسوی‌ها داشته‌اند دانائی زیادتری داشته. از روی نمونه رویه آنها را در نوشته‌هایش میآورد. می‌گوید: «از سال ۱۸۷۵ .... فرانسه‌ها پادشاه

۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ ــ طالب‌اوف ، کتاب احمد ، ج ۲ ، ص ۸۲ ــ ۸۱ .

ندارند [و] یکنفر را به عنوان (پریزدنت راسپوبلیك) یعنی رئیس جمهوری از میان خودشان به وعدهٔ هفت سال به همان‌شان و شروط که سلاطین مشروطه دارند انتخاب میکنند..... تفاوت [او] با سلاطین این است که تخت وتاج ندارد و از شکوه درباری عاری است.... اما شخصاً چون سلاطین مقدس و محفوظ است»[۳۴].

پس از اینکه با گفتگوهای زیاد به اینجا میرسد که درحکومت جمهوری رئیس کشور تنها یك جای تشریفاتی دارد و حاکمیت‌ملی از راه انجمن نمایندگان توده وبزرگان به کار میرود. از این رو کار رئیس جمهور «فقط صدرنشینی و امضای اوامر مجلس ملت»[۳۵]است.

ت ــ سلطنت ظالمهٔ مطلقه

در تمام این داستان‌ها کوشش بنیانی‌اش کوبیدن فرمانروائی بی‌چون‌وچراست.پابه‌پای این که‌به توده هشدار می‌دهد که‌فرمانروائی در فرنگ و یا درژاپن برچه منوال است وآنها چه توانائی‌های‌قانونی برای دگرگون کردن شیوهٔ فرمان روائی‌درکشور خود دارند، به ــ فرمانروائی بی‌چون و چراکه وی‌آن را«سلطنت ظالمه»[۳۶] یا«سلطنت مطلقه»[۳۷] می‌نامد سخت می‌تازد.

از دید او این‌گونه فرمانروائی دو گونه است: بی‌قانون وبا قانون. با قانون «آن است که ادارهٔ مملکت با قانونی است که [آن] را پادشاه وضع‌نموده ... تبعه اختیار تمرد ندارد ودر امور دولتی حق شرکت و سئوال برای احدی نیست... پادشاه مستقلا حاکم مال و جان تبعه‌است[و] وضع‌واجرای قانون‌هردو دریك دستگاه متعلق به‌پادشاه

۳۴ ــ طالب‌اوف ، مسائل‌الحیات ، ص ۱۰۵ .

۳۵ ــ طالب‌اوف ، حاجی‌میرزا عبدالرحیم ؛ سیاست طالبی ، تهران ، مطبعه شمس ، ذیحجه ۱۳۲۹ ، ص ۱۱۲ ــ ۱۱۱ .

۳۶ و ۳۷ ــ طالب‌اوف ، مسائل‌الحیات ، ص ۱۱۰ .

است مثل روسیهٔ قدیم و ممالك عثمانی»[۳۸]در این‌گونه فرمانروائی با آنکه قانون در میان است درست مانندآن‌است‌که هیچ چیز نیست ؛ چراکه این قانون شیوه‌هائی است که خود پادشاه‌می‌نهد و چیزی از سوی توده نیست که در آن برای همگان چیزی نهاده باشند ویا برای گردانندگان بداندیش وبدکردار آینده‌ای روشن با سزائی درخور آمده باشد. افزوده براین نابجائی دیگر این فرمانروائی این است که گذاردن قانون و به‌کار بردن آن هر دوبادستگاهی است‌که‌زیرفرمان پادشاه است واین سخت نادرست است.

در فرمانروائی بی‌چون و چرای بی‌قانون برآن است که در اینگونه : «شخص رئیس با هر عنوان که باشد در مملکتی تخت وتاج را موروثا مالك»[۳۹] میگردد و«برای ادارهٔ مملکت قانون»[۴۰]نمینویسد و «عواید قدیمه و یاآئین مذهبی اساس»[۴۱] راه‌بردن کشور می‌شودو «جزا و سزای هرکس موقوف به میل وحالت شخص حکام»[۴۲]خواهد بود «مانند عربستان و ایران و افغانستان و ختا»[۴۳] وی گویاپنداراین راکه‌کسی به جز بانام پادشاهی و یاغیر موروثی‌به‌این‌گونه پلیدکاری ها برخیزد به سر راه نمی‌داده، چون تنها میگوید «تخت و تاج را موروثا مالك»[۴۴] باشد و این پنداری بجاست ، چون هیچ فرمانروای بی‌قانون ستمکاری درآن روزها جزنام پادشاهی برخود نمی‌نهاده‌و این پادشاهی را نیز به هر شیوه بوده ویژهٔ خانوادهٔخود میساخته. نکته برجسته اینجاست که نتیجه این شیوه اندیشه او این نیست که‌پادشاهی موروثی با قانون را به پندار نمی‌آورده و یادر آن روزهاچنین‌چیزی نبوده ، یا او با رژیم پادشاهی مخالف بوده، چون به روشنی می‌بینیم

۳۸ ــ طالب‌اوف ، مسائل‌الحیات ، ص ۱۱۰ .
۳۹ ــ طالب‌اوف ، کتاب احمد ، ج ۲ ، ص ۸۰ .
۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ ــ طالب‌اوف ، مسائل‌الحیات ، ص ۱۱۰ .
۴۴ ــ طالب‌اوف ، کتاب احمد ، ج۲ ، ص ۸۰ .

به پادشاهی انگلیس ارج بسیار نهاده است .

در دنباله چگونگی فرمانروائی بی‌قانون مینویسد در این‌گونه فرمانروائی پادشاه «زمام اداره رابه چند نفر وزیرسپرده که وزرافقط درنزد پادشاه مسئول هستند و اجرای اوامر او رامی‌کنند . . . واختیار جان و مال تبعه در قبضه اقتدار اعلاحضرت او است . . . در چنین مملکت تبعه تنبیه هیچ تقصیر را قبل از صدور نمی‌دانند . گاهی‌آدم‌کشی را می‌نوازند، گاهی بیگناه را مقتول سازند . . . . . مالیات تبعه را به اجاره میدهند، اجرای اوامر موقوف به کثرت پیشکشی می‌شود، هرکس برای خود حق می‌تراشد، علما بیرون وظیفهٔ خود ریاست میکنند، مظلومین امکان زیستن در وطن مالوف خود نداشته به بلاد خارجه‌جوقه‌جوقه مهاجرت مینمایند، اقویابر ضعفا دست‌یازند، اجامر، اوباش به اسم نوکر باب و فراش به چاپیدن مردم می‌پردازند»[۴۵].

می‌دانیم اینها که او میگوید میتواند از ویژگی های هر فرمانروائی بی‌قانون خودکامه باشد،ولی در اینجا هرچه‌گفته‌ویژگی روشن آن روز ایران است، و آهنگش هم کوبیدن ودرهم‌نوردیدن شیوهٔ چیرهٔ براین‌کشور .

ث ــ نکوهش حکومت مطلقه

درنکوهش فرمانروائی خودکامه گفتگوهای بسیاری را پیش میکشد. از بدی‌های فراوان این شیوه یکی را نادان نگاهداشتن‌توده می‌داند،با این زبان‌که «چون در سلطنت مستقله نشر معارف‌وتشخیص حقوق و حدود در تبعه تولیداخساسات شرف‌شخصی ومراعات‌مساوات و آزادی می‌نماید از آن جهت اساس پولتیك چنین سلطنت این است که تبعه چیزی نفهمد، چشمش‌بازنشود، گوشش برآ واز حق نباشد ،

۴۵ ــ همان ، ص ۸۰ و ۸۱ .

زیرا هر قدر جهل تبعه بیشتر است تحملشان بیشتر وتبعیتشان بهتر است»[۴۶] .

برآن است که این نادانی همه گیر گوهر اندیشه بزرگان و سرجنبانان کشور را نیز آلوده کرده است به شیوه‌ای که بر هر کار خرده میگیرند و چون جنبنده‌ای بی‌اندیشه راه همیشگی می‌پویند . داستانی می‌پویند. داستانی می‌آورد که روزی سخن از پایه‌های بنیانی وزارتخانه‌ها «در میان بود. من نقشه‌ای چنان که میدانید . . . . به ــ دارالشوری تقدیم کردم. گرفتند نگاه کردند. یکی از آن میان که از مقربین است گفت : آقا، من ازاین دوایر شما چیزی حالی نمیشوم؛ اگر منظور شما دایره نشستن وزراست چه عیب دارد، برخیزیم‌بنشینیم و اگر منظور شما محدود نمودن وزارت است قبلهٔ عالم باز هر وقت به کسی‌شان وزارت مرحمت فرماید می‌دهد، دیگر این تضییع‌اوقات چرا؟ ! . . . . بعد یکی گفت این به کار ایران نمی‌خورد . ده هزار سال است اجداد ما همینطور وزارت کرد[ه‌ا]ند و خیلی هم خوب کرد[ه‌ا]ند»[۴۷] .

میگوید این سرجنبانان و گردانندگان « حکومتهای ظالمهٔ مستقله » در «ضیق‌افق نظری چون رجال سیاسی ایران مثل اطفال»[۴۸] خردسالی هستند «که چه از ره ندانند و زهر از تریاق نشناسند»[۴۹]و این‌کوته فکری ونادانی‌کار را به‌جائی کشیده‌که همه سراسربه‌بیراهه می‌روند و به‌جای پیش‌برد کار توده در اندیشه کوبیدن آن وچاپیدن خزانه همگانند، چون نیك به‌یاد دارد که روزی یکی ازوزیران‌ایران پیرامون درآمدهای کرسی سروزیری به وی گفته «اگر دو سال وی

---

۴۶ ــ طالب‌اوف ، سیاست طالبی ، ص ۶۹ .

۴۷ ــ طالب‌اوف ، مسالك‌المحسنین ، ص ۱۹۸ ــ ۱۹۷ .

۴۸ و ۴۹ ــ طالب‌اوف ، سیاست طالبی ، ص ۱۴ .

را صدراعظم نمایند»[۵۰] کار او وفرزندانش «ساخته و پـرداخته»[۱۵] خواهد شد.

طالب‌اوف سپس سخت در شگفت می‌ماند که چگونه است که‌در این کشورها هیچ گوهر انسانی نیست که ایستادگی کند و هیچ‌روان بجائی پیدانمی‌شود که‌درست‌بیاندیشد؛ «حکام [همه]ظالم‌ورشوه‌خوار [و] اکثر بی‌دین وعمـل»[۵۲] و«عجبا این همه مـردم زنـده که»[۳۵] می‌خوانند و می خوابند و می‌شنوند و نشست و بـرخاست دارنـد «نمی‌بینند که چه بساط وحشت و چه‌دستگاه غم‌انگیزومصیبت‌فزا[ئی] در این مملکت گسترده . . . . و نمی‌فهمند که نتیجهٔ این همه خودسری و استبداد و فساد بالاخره نفرت عمومی . . . [و] اغتشاش داخله و مداخله اجانب و فقدان استقلال و انقراض سلطنت چندین هزارسالهٔ ایران است»[۵۴].

از راه‌نیك خواهی وبرای یادآوری آنچه که بر بد کرداران آمده از این نکته نیز نگذشته که چه زیاد بودند فرمانروایان «مقتـدر بی‌شعور [که] از سوء استعمال ریاست ظالمانه جان . . . تبعه خود را به هدر تلف»[۵۵] کردند، درجائیکه می‌اندیشیدند تا ماه و خورشید و زمین می‌گردند زنده‌اند، ولی «امروزه فقط ذکری از مصائب سیئات آنها باقی است»[۵۶] سپس پند می‌دهد که: ای فرمانروا «خود رامحدود کن‌وبرای خود سرحدی قرار بده»[۵۷] و راهی چنان‌گزین تاکردارت نیك باشد و از هر گونه گزند دورت نگاه دارد.

او برای این پندهایش نمونه دارد. از ژاپن سخن میگوید؛ از پادشاهش واز کشوری، از کردارنیك پادشـاه و از دانش و آزادی

---

۵۰ و ۵۱ ــ طالب‌اوف ، مسائل‌الحیات ، ص ۱۳۰ .

۵۲ و ۵۳ و ۵۴ ــ طالب‌اوف ، سیاست طالبی ، ص ۶۳ .

۵۵و ۵۶و ۵۷ ــ طالب‌اوف، میرزاعبدالرحیم: پندنامه مارکوس، [ترجمه]، اسلامبول ، ۱۳۱۲ هـ . ق . ، ص ۳۲ ــ ۳۱ .

ژاپن .در داستان چگونگی برگشتن ژاپن به یك کشور بزرگ‌مینویسد این کار به دنبال «نفی غرض شخصی [پادشاه وبزرگان همگی]، و اثبات غرض نوعی»[۵۸] انجام شد. او ودیگران از آهنگهای گوهری خویش دست شستند وپیروآنچه که به سود همگان بودوتوده‌میخواست شدند. امپراتور ژاپن خود گفت که بدی‌های فرمانروائی خودکامه وآنچه راکه به‌بار می‌آورد، دانستم و پیش از پیش‌آمدهای بد به‌رفوکردن شکافها پرداختم[۵۹] ولی تزار روسیه به این گفتگوها پی‌نبردو هرکس در برابر فرمانروائی خودکامه او ایستادگی می‌کردبازندان ومرگ روبرو می‌گردید. نتیجه این شد که در جنگ‌روسیه و ژاپن «علم و آزادی [ژاپن‌بر] جهل و ظلم و سلطنت مطلقهٔ»[۶۰] روسیه‌چیره گردید .

می‌نویسد در شکافتن این گفتگو لرد سالیسبوری سر وزیر انگلیس گفت «مملکت بی‌قانون اگر چه مدتی از رقابت دول متنافعه می‌تواند وجود خود را حفظ نماید ولی بالطبع و بالخاصیه یا بحکم تقدیر هر طور بخواهید بفهمید باید چون درخت پوسیده بالاخره متلاشی گردد و از هم بپاشد. در مشرق زمین اشد مصائب اینست که حکمداران‌مملکت به‌فواید وقدرت قانون‌معتقد نیستند وهراستقراری که از روی عقیده نباشد منتج فواید و اقتدار نخواهد بود»[۶۱].

سپس در این باره به گفته‌ای ازرومیان و ایرانیان نیز دست می‌آویزد . می‌گوید رومیان میگفتند «بی‌نظمی داخله غلبه خارجه‌را تسهیل میکند»[۶۲] وبزرگان ایرانی میگفتند «کثرت ظلم و فسادداعی غضب خدا یعنی نفرت عمومی [است] وتولید نفاق میکند»[۶۳] وروشن

۵۸ ــ طالب‌اوف ، مسائل‌الحیات ، ص ۱۱۷ .
۵۹ ــ همان ، ص ۱۱۸ .
۶۰ ــ همان ، ص ۷۲ .
۶۱ ــ طالب‌اوف ، کتاب احمد ، ج ۲ ، ص ۸۹ .
۶۲ و ۶۳ ــ طالب‌اوف ، مسالك‌المحسنین ، ص ۲۶۸ .

است که سرانجام این کردار به «انقراض دولت و فقدان استقلال و اعدام ملیت»[٦٤] پایان خواهد پذیرفت. نه گفته نماند که دراین زمینه به گفته‌ای گوهر آهنگ طالب‌اوف همان گفته «والـتر رالاگ»[٦٥] است که درمقدمه‌ای مینویسد «حکومتهای استبدادی آسیائی که‌مردم در آنها آزادی ندارند تسلط خارجی را آسان و مسلم میگرداند»[٦٦]

ج ــ نیاز به قانون اساسی

در راه بردن‌کشور با قانون اساسی پافشاری بسیار میکند.قانون اساسی راهمه چیز کشورمی‌داند. ازدید او قانون اساسی جنگی‌همگانی است که درآن «حقوق پادشاه و رعیت [هردو] معین‌است»[٦٧]میگوید «ما باید قانون اساسی داشته باشیم»[٦٨]، قانونی‌که باآن «تعیین مخارج درباری، حق بقعه، حق مجلس و کلا ، حق سناتو، حق استقلال دستگاه عدلیه واضح [و] معین و مشخص»[٦٩] گردد.

با بیادآوردن آنچه که در آن روزها در اروپا می‌گذشت ودر آسیای‌دور در ژاپن در کار پدید آمدن بود به اینجا می‌رسیم که‌گروه زیادی از اندیشمندان نوگرای ایرانی‌که از آنهایند طـالـب‌اوف و آخوندزاده و ملکم و میرزا آقاخان کرمانی، ناخودآگاه و شایدهـم آگاهانه به شیوه‌ای که‌کسی نداند درپی پدیدآوردن‌یك «ناسیونالیسم» نیرومند و یك ملت یکپارچهٔ هم بسته بودند و این خواست خویش را از راه پشتیبانی از نوشتن و به کار انداختن یك قانون اساسی نویـن کار بر همه‌گیرنشان می‌دادند. زیرا بایك ژرف‌نگری باریك‌درمییابیم همهٔ آن‌اندیشمندان تنها خود قانون اساسی و فرمانروائی قـانون را

٦٤ ــ همان . ٦٥ ــ Walter Ralagh

٦٦ ــ آدمیت ، دکتر فریدون : اندیشه‌های طالب‌اوف ، سخن شماره ۷ ، سال ۱۳٤٥ ، ص ٦۹٤ .

٦۷ ــ طالب‌اوف ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ٥۳ .

٦۸ و ٦۹ ــ همان ، ص ٥٤ .

درخواست نداشتندواز آن‌چیزدیگری میخواستند. چرا؟چون‌هرجاکه آنها وهمچنین طالب‌اوف ازقانون اساسی گفتگو دارند از «ملت»و «دولت»و«وطن»و«ملك»و«استقلال» دم‌میزنند.طالب‌اوف میگوید «تاقانون‌نداریم ملت‌ودولت‌و وطن واستقلال‌درمعنی خود»[۷۰]نداریم. «بی‌قانون اساسی نه‌ملت است‌نه‌شرف وتکـریم [آن]، هرجا قانـون اساسی نیست تعبد کورانه، تقلید بی شعورانه ورعب وحشیانه است»[۷۱] «بی‌قانون نه ملك‌پاینده است ونه‌استقلال‌سلطنت تامینات‌آینده‌دارد»[۷۲] «اگرما قانون داشته باشیم آنوقت صاحب علم و ثروت ونظم‌واستقلال خواهیم بود»[۷۳]آنان‌که برای قانون «معانی نفرت‌انگیز می‌تراشند.... خائن دولت وملت و وطن‌هستند»[۷۴] «ماملت ایرانراست که گوش‌به‌ـ این نوع پیش‌آهنگان نکنیم»[۷۵]چون اگر بی‌قانون‌بمانیم دیری‌نمیپاید که «عمارت ملیت ما»[۷۶] ویران خواهد شد. وسخت خرده میگیرد و می‌تازد که چرا به گوهر واژه‌های «دولت» و «ملت» نمی‌اندیشیم‌و به وابستگی‌آنها به‌یکدیگر که درپایه هردویکیست پی نمیبریم و تنهـا «لفظ دولت [و] ملت را ردیف مسلسل به قالب می‌زنیم و می‌نویسیم‌و وظیفه یك روح در دو قالب را نمیدانیم»[۷۷].

برآن است‌که باید «معتقد باشیم‌که خانه بی بناناپایداراست»[۷۸] و آهنگش اینست که قانون چهار چوب بنیانی بنـای کشور است و برای داشتن یك کشور پا بر جای استوار یك پایه بندی سترگ چون قانون اساسی می‌خواهیم . در نوشته‌هایش پیکرهٔ در هم کاری‌هـای دورهٔ نخستین مشروطیت در ایران به چشم می‌خورد. پیداست کـــه

۷۰ ــ طالب‌اوف ، سیاست طالبی ، ص ۹۹ .
۷۱ ــ همان ، ص ۳۹ .
۷۲ ــ همان ، ص ۱۰۲ .
۷۳ ــ طالب‌اوف ، کتاب احمد ، ج ۲ ، ص ۸۸ .
۷۴ و ۷۵ و ۷۶ ــ همان ، ص ۸۹ .
۷۷ ــ همان ، ص ۱۰۰ .
۷۸ ــ طالب‌اوف ، سیاست طالبی ، ص ۹۹ .

نمایندگانی برای انجمن بزرگ ملی برگزیده شده بوده‌اند و انجمن وزیرانی هم گرد آمده بوده‌اندولی پیرو هیچ چیز نبوده‌اند. چون می‌بینیم می‌نویسد « در یك مملکت دو حکومت نمی‌شود، کوسه‌وریش پهن درعالم نیست، سلطنت مشروطه و استقلال ـ [که گویا همان خودکامگی‌دستگاه فرمانروائی روز بوده] داعی‌خنده داخله‌وخارجه است»[۷۹] «حقوق دولت یا شخص پادشاه به‌قرار سابق مبهم مانده .... حدود اداره وزرا که معلوم نیست از چه [قرار] است، یك وزیر در یك آن چگونه می‌تواند دو حکم جداگانه پادشاه و مجلس را اجرا نماید»[۸۰] پس بااین ماجرا «اول‌کاری که برای وکلای ملت واجب است تألیف قانون اساسی است»[۸۱] زیرا تا روزی که «این سند برقرار نشده نه وکلای ملت می‌توانند کاری بکنند [و] نه وزرا مسئول هستند»[۸۲].

طالب‌اوف هشدار می‌دهد و از همگان می‌خواهد که در این کار بزرگ به پشتیبانی برخیزند. راه پیش‌پا می‌گذارد؛ چون قانون اساسی پایه‌های بنای کشور است پس «اول باید پرده ازروی این مسأله . . . برداریم و [آن‌را] به معرض کشف و مقاوله بگذاریم. درحل [آن] مجلس ها بچینیم. کتابها بنویسیم. سخن هابسنجیم»[۸۳] این چیزی است که همگان باید در آن دست داشته باشند وشالودهٔ آن بر اندیشهٔ بیشتر توده باشد.«این یك تیزاب فاروق است که فورا درد و صاف را می‌نماید»[۸۴] چون اگر به تلاش برنخیزیم و سرانجام این راهی را که می‌رویم ندانیم ودر آن اندیشه نکنیم به همان جاخواهیم رسیدکه در هفتاد سال پیش بودیم. «میرزا جعفریان مشیرالدوله

۷۹ ــ طالب‌اوف ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ٥٤ .
۸۰ ــ همان ، ص ٥٣ .
۸۱ و ۸۲ ــ همان ، ص ٥٤ .
۸۳ ــ طالب‌اوف ، سیاست طالبی ، ص ۹۹ .
۸٤ ــ طالب‌اوف ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ٥٤ .

مرحوم ۷۰ سال قبل به محمد شاه دوم کتابچه[ای] مفید ورق مجله نموده تقدیم کرد. در صفحه اولش‌نوشته بود: قانون،قانون،قانون. امیرکبیر مرحوم در وضع و اجرای قانون چه زحمتها کشید[۸۵]. . . . مشیرالدوله های آخری . . . هیچ یك از لزوم وضع و اجرای‌قانون بی‌خبر نماندند. اما بی‌اثر ماند. قانون‌نامه میرزاملکم‌خان‌سی‌سال‌است در دست رجال ایران اسباب مسخره و استهزا است»[۸۶].

می‌گوید چرا به قانون رونمی‌کنید ؟ ! «اطمینان مال و جان، محبت عامه، مساوات‌تامه، انتشار معارف ، . . . . وطن‌دوستی،. . .ترقی صنایع، تزیید ثروت عمومی، رونق تجارت، پیشبندی نفوذ اجانب، سرحد وظیفه متنفذین، آفاق و انفس را منور می‌نماید و از سعادات اینهمه نتایج حسنه‌که شمردیم . . . آب‌رفته به‌جوباز آید و قبرستانها مبدل به گلستان گردد»[۸۷] وی بنابر گفته‌ای بر پایهٔ این گفتگوها که ازقانون دارد وسودی‌که بر آن بارمی‌کند «در توجیه فلسفه قانون‌به‌عقیده بنتام[۸۸]که مبتنی است بر تأمین خوشی و نیك‌بختی برای‌اکثریت هیئت اجتماع استناد می‌جوید »[۸۹] و به اینجا می‌رسدکه «هرجا قانون نیست اساس منافع نیست، و هرجاکه اساس منافع نیست تمدن نیست، هرجا تمدن نیست وحشت است، هرجا وحشت است سعادت و برکات نیست. پس هرجا قانون نیست سعادت‌و برکات نیست»[۹۰].

چ ــ حاکمیت با ملت است

در حاکمیت ملت و این‌که سرچشمهٔ همه نیروها دریك کشور

---

۸۵ ــ طالب‌اوف ، سیاست طالبی ، ص ۱۰۲ . ۸۶ ــ همان ص ۱۰۳ .
۸۷ ــ طالب‌اوف ، کتاب احمد ، ص ۸۰ .
۸۸ ــ (1748 - 1832) Jeremy Bentham فیلسوف و اقتصاددان و قانون‌دان مشهور انگلیسی .
۸۹ ــ آدمیت ، اندیشه‌های طالب‌اوف ، سخن شماره ۷ سال ۴۵ ، ص ۶۹۲ و طالب‌اوف ، کتاب احمد ، ج ۲ ، ص ۷۹ .
۹۰ ــ همان ، ص ۸۰ ــ ۷۹ .

توده است گفتگوی گستردهٔ استواری ندارد ولی در جاهای گوناگون و در گفتگوهای جدا از هم از گوهر گفته‌اش پیداست که روان و اندیشه‌اش از بزرگان اروپائی، درست مانند آخوندزاده وملکم‌ومیرزا آقاخان، رخنه پذیر گشته و نه راست وروشن ولی ناراست وازراههای گوناگون حاکمیت ملی را پذیرفته است.

درجائی می‌بینیم قانون را چنین تعریف میکند: «قانون یعنی فصول مراتب احکام مشخص حقوق و حدود مدنی و سیاسی متعلق‌به‌فردواجتماع‌ونوع»[۹۱]، وناچاریم به پذیریم که‌آهنگش‌اینستکه‌آنچه‌در یك کشور درهمه‌چیزها چیره‌است‌قانون است وآن‌قانون‌را هم بازبنابه گفته طالب‌اوف خود توده می‌نهد؛ چراکه می‌بینیم می‌گوید: «امروزه باید مشخص و معین و مبرهن باشدکه واضع قانون ملت است»[۹۲]وبا این گفته‌ها سرانجام به اینجا می‌رسیم که هر چه در هر کشور باید بشود و یا انجام پذیرد خود توده فرمانش رامی‌دهد، پس حاکمیت‌در هر کشور باملت است.

اوتنها این گفته‌ها را ندارد؛ در جای دیگر می‌آورد «علت اصلی ترقی مغرب زمین یکی»[۹۳] دانش است و«دیگر قانون ایشان است‌که خود ملت برای مصالح امور خود وضع»[۹٤] می‌کند، یا این‌که باز می‌نویسد پایه وبنیان قانون اساسی از ریشه‌بر«قبول عمومی نهاده شده [و] تفکیك دستگاه وضع قانون و هیئت مجریه، و انتخابی‌بودن مقننین از شرایط اصلی آن است»[۹۵].

درچگونگی چیره ساختن اندیشه‌های توده به راهی که‌از آن راه پندار توده با گرد آوردن انجمن بزرگ همگانی شنیده می‌شود

---

۹۱ ــ طالب‌اوف، مسالك‌المحسنین، ص ۹٤.
۹۲ ــ طالب‌اوف، ایضاحات در خصوص آزادی، ص ٥٥.
۹۳ و ۹٤ ــ طالب‌اوف، مسالك‌المحسنین، ص ۹٤.
۹٥ ــ طالب‌اوف، مسائل‌الحیات، ص ۱۱۱.

وزیر نام قانون چهره و پیکره پیدا می‌کند، همان گونه که سوبسی‌ها در کانتون‌ها می‌کرده‌اند، نمی‌رود. او به قانون‌گذاری دو پله‌ای می‌اندیشد و آن را از راه برگزیدن نماینده از سوی توده انجام پذیر می‌داند. می‌نویسد «ملت این وکلا را منتخب نموده که آنها بروند در مرکز مملکت بنشینند، در مصالح امور ایشان شور کنند [و] قوانین لازمه را وضع نمایند و اجرای قوانین را دردودستگاه‌جداگانهٔ وضع و اجرا . . . . میان وکلاو حکومت»[۹۶] زیردیدبانی داشته‌باشند.

در گفتگو پیرامون مرزی که برای گسترش دامنه حاکمیت توده میشناسد بسنده است بگوئیم ملت را همه چیز می‌شمارد و تاآنجا در این اندیشه پیش می‌رود که همهٔ نیروها و همه دستگاه‌های یک سرزمین را در برتری و چیرگی و حاکمیت ارادهٔ ملی می‌نگرد و می‌گوید «مملکت و ملت ودولت هر سه یکی است مدح یاذم هر یک از اینها راجع به هر سه میشود»[۹۷] و این گفتار وی نه از این‌رو است که از این واژه‌ها چیزی نمی‌داند، از این‌رواست که در پایه و گوهر، مایه و بنای این‌هرسه را همان ملت می‌داند، چون درنوشته‌هایش‌بارها می‌بینیم از این واژه‌ها گفتگوهای فراوان‌دارد و از آنجاکه‌سرچشمه نوشته‌هایش نیز گفته‌های اروپائیان است و دانش جدید آنها که‌ازراه روسیه به او رسیده، پس‌اندیشه‌ای نابجاست اگر وی را نادان ویا اشتباه کار پنداریم .

درکارهای بیرون‌کشور وجهانی هم توده راپاسخ‌گومیشناسد. نه پاسخ‌گو از پهلوی پاسخ به بازخواست، پاسخ‌گو از پهلوی در دست گرفتن سررشتهٔ کارهای خود. از توده می‌خواهد دست به‌کار بزرگی زند و نتیجه این کار بزرگ را به یك انجمن بزرگ‌جهانی ، که گویا در آن روزها در کار فراهم آمدن بوده،بدهد وپاداش گیرد.

۹۶ ــ طالب‌اوف ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ۲۸ .
۹۷ ــ همان ، ص ۴۷ .

زیاد روشن نیست که آهنگش یك سازمان جهانی به گونهٔ سازمانی که امروز فراهم آورده‌اند بوده یا یك کنگرهٔ بزرگ که در آن روزها از راهش پی درپی کشور می‌ساختندو فرو می‌ریختند؛ مانند کنگرهٔ برلن‌و وین. در این‌باره، می‌نویسد «ملت‌ما باید ... از روی عقیده‌عمل خیر وثوابی تحصیل نموده و تقدیم محاسبین محشر کبرای قریب ـ الوقوع منتظری عالم بکنند و بهشت آسودگی واستقلال وبی‌طرفی‌را جزا بگیرند. این عمل ثواب عبارت [است] از [رد] سلطنت مطلقه [و] وضع قوانین [و] دعوت (نیئوس) ؟ های متعدده بر سرادارهٔ وزارتخانه ها و سایر شعب ودوایر دولتی»[۹۹].

در این رشته گفتگوها از همه برجسته‌تر جائیست که دولت در اندیشه‌های او دارد، دولتی که در واژه برابر نیروی « مجریه » و «حکومت» می‌گذارند، نه دولتی که دردانش سیاسی امروز به جای واژه‌های «مملکت» و «کشور» به کار می‌رود. بر آن است که‌دولت نماینده و گمارده ملت است و هرچه به او از راههای بنیانی فرمان می‌دهند باید همان را انجام دهد و به گونه‌ای که در پیش گفتیم این همان اندیشهٔ «روسو» و«هابس» است.می‌نویسد «واضع قانون ملت است واجراکننده دولت»[۱۰۰] «قانون [را] خودملت . . . وضع‌میکند وحکومت اجرا می‌نماید »[۱۰۱] نمایندگان توده «قوانین لازمه را وضع»[۱۰۲] می‌کنند و حکومت اجرا می‌دارد به شیوه‌ای که «استقرار آمری اولی و ماموری دومی»[۱۰۳] سرتاسر با انجمن نمایندگان توده است .

پیرامون ریاست کشور یا مجریه یا دولت هم همان دید بالارا

۹۹ ــ طالب‌اوف ، سیاست طالبی ، ص ۵۰ .
۱۰۰ ــ طالب‌اوف ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ۵۵ .
۱۰۱ ــ طالب‌اوف ، مسالك‌المحسنین ، ص ۹۴ .
۱۰۲ و ۱۰۳ ــ طالب‌اوف ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ۲۸ .

دارد. با آنکه یك رشته ویژگی ها برای پادشاه می‌شناسد با این همه اورا هم نماینده ملت می‌داند. جائی که او دارد جائیست از سوی‌ملت، این‌جا، باید با سختی و بزرگی هر چه بیشتر نگاهبانی شود و اگر نشود از دست می‌رود. از این‌رو است که می گوید «ریاست حق‌مشترك ملت‌است که [آن] را به عنوان سلطنت به یك خانواده می‌سپارند[و] اگر[در] مرور ایام سلطان [به‌شیوه‌ای] ناقابل به عمل آن امانت [دست زند] از او می‌ستانند [و] به‌دیگری می‌دهند»[۱۰۴] .

ح ــ حکومت اکثریت

به دنبال سخن پیرامون حاکمیت گفتگویش‌میرسد به‌حکومت از راه برگزیدن نماینده. و از آنجا که سخت پابند خواستهای‌مردم است وآنها نیز خود نمی‌توانند بدون میانجی حکومت کنند اینست که اندرز می‌دهد از سوی خود نماینده بگمارند تا این کار را انجام‌دهد. از زبان بزرگی می گوید «امروز بیرق همهٔ ملل متمدن باطغرای انتخاب مبعوثین موشح است ، چون بیرق سلاطین مطلقه دارای این امتیاز نیست باید از سردر قصر ریاست کنده شود»[۱۰۵] ودر باز کردن بیشتر گفتگو می‌نویسد امروزه پایه وبنیان این است که «هر شخص بالغ هرکس راکه [به فرمان] قانون مسلوب‌الحقوق نباشد [اگر] لایق بداند مختار است او را به ادارهٔ امورات جماعتی انتخاب نمایدو جز اکثریت آراء مانعی در نفی انتخاب ورد منتخب او . . . . نباید بشود»[۱۰۶] .

در پشتیبانی بی‌چون وچرا از حکومت اکثریت روی‌شیوه‌های چیرهٔ درکشورهای اروپائی انگشت مینهد و آنچه آنان می کنندنمونه

۱۰۴ ــ طالب‌اوف ، مسائل‌الحیات ، ص ۱۱۶ .
۱۰۵ ــ همان ، ص ۱۱۳ .
۱۰۶ ــ همان ، ص ۹۸ .

می‌آورد. می‌گوید درانجمن بزرگ نمایندگان‌توده هر گروهی‌بیشتر نماینده داشت «پادشاه شخص اول آن هیئت را، که پیش از وقت‌خود اجزای آن فرقه با اکثریت برای خودشان رئیس قرار داده‌اند و تابع اقدامات وتکالیف او می‌باشند، صدرالوزرا تعیین میکند و سایر وزرا را همان همان صدرالوزرا انتخاب می‌نماید[که] اسامی آنهارا فهرست نموده به پادشاه تقدیم میکند و بی‌تحریف تصدیق وتعیین می‌شوند»[۱۰۷].

سروزیری را کار هر کس ودرخور هرآدم نمی‌داند. برای‌آن کس ویژگی هائی می‌شمارد. در گفتگو پیرامون این که چگونه‌کسی را درکشورهای پیشرفته سروزیر می‌گذارند می‌آورد «استحقاق صدراعظم دول متمدنه باید مسلم [همهٔ] آوروپا باشد یعنی از تألیف [کتب] مفیدهٔ عدیده [گرفته‌تا] تحصیل امتیازات [از] مدارس فضیلهٔ معروف آوروپائی»[۱۰۸] در هیچ زمینه نباید در اوکم بودی‌دیده شود. وتازه باداشتن «محبوبیت واستعداد واستحقاق‌ولیاقت»[۱۰۹] اگر نامزد سروزیری از پشتیبانی نمایندگان انجمن نمایندگان توده یا «پارلمنت» اطمینان نداشته باشد و نخست پیش از برگزیده شدن‌برای گرفتن‌رأی‌آنها گفتگوئی نکرده باشد «صدارت‌راقبول نمی‌کند»[۱۱۰].

او درپشتیبانی ازاین رائی‌که هریك تن دریك توده‌دارد میآورد «هیچ‌کس‌آزادی‌خود را نمی‌تواند بفروشد . . . و هیچ حکومت و ریاست‌حق نداردر[آن] تصرف ومداخله نماید»[۱۱۱]وبرآن‌است که‌هر کس‌که آزادی خواه و آزاداست «از مرگ نمی‌ترسد یعنی تابع

۱۰۷ ــ همان ، ص ۱۲۵ .
۱۰۸ ــ همان ، ص ۱۲۷ .
۱۰۹ ــ همان ، ص ۱۲۶ .
۱۱۰ ــ همان ، ص ۱۲۷ .
۱۱۱ ــ همان ، ص ۹۳ .

احکام سلب حقوق و استبداد نمی‌شود»[۱۱۲] .

طالب‌اوف نه تنها در برگزیدن دولت رأی اکثریت را می‌خواهد و نه همه را ــ بلکه در قانونگذاری هم بر رویهٔ گرفتن رأی اکثریت پابند است و همان را بسنده می‌داند. از همین‌رو است که می‌نویسد پایهٔ قانونگذاری باید بر «اکثریت آرای عموم ملت که قوانین برای سعادت ایشان وضع میشود»[۱۱۳] باشد.

بنابر گفته‌ای با این ماجراها برای او گفتگوی «ستمگری ــ اکثریت»[۱۱۴] از پایه بی‌بنیان است. و نه تعبیر «جان استوارت میل»[۱۱۵] ونه گفتهٔ دیگر کسانی که می‌گفتند و می‌گویند گردن‌نهادن به قانونی که با رأی اکثریت نهاده میشو د ندیده گرفتن رأی آنهاست که در اقلیت مانده‌اند و این خود گونه‌ای ستم است که از سوی «اکثریت» بر «اقلیت» روا می‌شود، برای او ارزشی ندارد. « شاید حق با اوست. چه سخن او در آئین دموکراسی خطاب به جامعه‌ای است که در آن زمان از اصول اولیه حکومت ملی محروم بوده، و بحث در «ستمگری اکثریت» [درآن] کمی تفنن آمیز بشمار»[۱۱۶] میرفته است. چراکه می‌بینیم گله می‌کند از این که در آسیا، سرزمینی که او در آن روی سخنش با مردم است، برگزیدن سروزیر ودولت «موقوف به‌میل ومرحمت‌سلطان است، اگر چه سی‌سال ازسن [نامزدسروزیری] نگذشته و هیچ زبان خارجه »[۱۱۷] هم نداند .

خ ــ حکومت حزبی

بر پایه گفته‌هایش در برگزیدن‌دولت ، و به دست‌آوردن رأی

۱۱۲ ــ همان ، ص ۹۴ . ۱۱۳ ــ همان ، ص ۸۴ .

۱۱۴ و۱۱۵ و۱۱۶ــ آدمیت ، اندیشه‌های طالب‌اوف، سخن شماره۷ سال ۴۵ ، ص ۶۹۳ .

۱۱۷ ــ طالب‌اوف ، مسائل‌الحیات ، ص ۱۲۷ .

اکثریت نمایندگان توده در انجمن بزرگ نمایندگان از سوی این دولت، و ماجراهائی که در کشورهای اروپائی می‌گذشته است،شخص بدون گفتگو یقین می‌کند که طالب‌اوف ازپیروان سخت حکومت حزبی است. ولی ناگهان بر می‌خورد به اندیشه هائی از او که شگفت‌انگیز می‌نماید. از این رو شگفت‌انگیز، که اندیشمندی مانند‌او که به همهٔ نکته‌های دموکراسی باختری چیره‌است وهمه را یک‌یک می‌شمارد چگونه است که این نکته را ندیده گرفته است؛ می‌گوید وزیران اروپائی در انجمن‌های نمایندگان توده یکی از کارهائی هم که دارند «مسئولیت فرقه‌بازی»[۱۱۸] است. یعنی مسئولیت حزبی.برای «وزرای هر فرقه که در سرادارهٔ دولت[هستند]فرقهٔ مخالف...اسباب چینی»[۱۱۹] می‌کند و به هزار افزار و راه‌دست می‌زند و «تدابیرلازمه برای تحصیل اکثریت مجلس و عزل وزرای حاضر بکار»[۱۲۰]می‌بندد مانند هنگام «وضع [قوانین] یاتغییر یک قانون یا مطالبهٔ وجهی»[۱۲۱] که در این هنگام رهبران حزب مخالف یااقلیت با کوششی که درپیش کرده‌اند، با گرفتن پشتیبانی گروه زیاد نمایندگان، پیشنهادخواسته دولت را نمی‌پذیرند ودر آن هنگام است که وزیران سرکارناچار از کنار رفتن می‌گردند[۱۲۲].

او با دانستن همهٔ این نکته‌ها سپس مینویسد «حمد خدا را [که] این مسئولیت یعنی فرقه‌بازی در مجلس ایران حالا و استقبالا نیست و نخواهد بود، ایران یک مملکت و یک ملت ویک‌مذهب‌است که احتیاج و منافعشان واحد است»[۱۲۳].

میتوان گفت او با دانائی از کنار این نکته گذشته است؛ با دانستن پیشینهٔ اجتماع ایران از کارهای گروهی و حزبی، درآن‌هنگام

---

۱۱۸ و ۱۱۹ ــ طالب‌اوف ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ۱۹ .
۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ ــ همان ، ص ۲۰ .

گفتگوی از این‌گونه کار سیاسی رابدون سود و حتی مایهٔ دردسر می‌دانسته است، یا نمی‌خواسته با پیش‌کشیدن گفتگوی حکومت‌حزبی و پشتیبانی از آن سررشته‌داران آن‌روز کشور را بترساند و از راهی که کم‌کم درآن افتاده بودند و در آن می‌رفتند برگرداند، یا در پایه می‌اندیشیده که گفتگو پیرامون این نکته زیادی است و هنگامی که حکومت براساس مشروطیت و گرفتن رأی اکثریت نمایندگان‌انجمن توده‌بنیان گرفت، خود بخود به راه حکومت حزب خواهد افتاد.زیرا پایه این هر سه گفته را در گفته‌ای که پیرامون آئین کار انجمن نمایندگان توده در انگلستان دارد به آسانی می‌توان یافت.در این‌باره می‌گوید «ملتی که در داخله هیچ اختلاف کلمه ندارد فقط انگلیس است. فرقهٔ مخالف «پارلمنت» را . . . . برای روز بدتشکیل کرده‌اند که وزرای سرکار هر وقت سهوی بکنند یا اقدام مضره‌ای نمایندفرقهٔ دیگر سرکار آیند و سهو وزرای مسئول را اصلاح نمایند، وگرنه در مسئله‌ای که مسلماً نفع ملت دراوست هرگز اختلافی در میان‌آنهانبوده و نیست، اگر چه جنگ افریقای جنوب و خسارت دو هزار کرور ثروت باشد»[۱۲۴] .

می‌خواهد بگوید بنیادکردن حزب و کشکمش حزب ها در انجمن نمایندگان نشان کشمکش بین گروههای گوناگون یك توده نیست، سود همه یکیست واگر حزبی می‌آید و حزبی می‌رود از این رو است که کار بهتر انجام شود.

این راهم ناگفته نباید گذاردکه اگر دلایل طالب‌اوف در پایه وریشه برای رد بنیانی آئین « حکومت حزبی » باشد و نه بر پایه خواست و پذیرش روز، استدلالی بی‌راه می‌نماید؛ زیرا نوشته‌اند «تشکیل احزاب سیاسی و به قول او «فرقه‌بازی»هیچ ربطی‌به‌وحدت

۱۲۴ ــ طالب‌اوف ، مسالك‌المحسنین ، ص ۷۲ ــ ۷۱ .

ملت و دین ندارد. سیستم حزبی از اصول حکومت پارلمانی و مایهٔ تقویت آن است، مرام احزاب نمایندهٔ خواسته‌های طبقات مختلف اجتماع وایدئولوژی سیاسی آنهاست. بعلاوه تغییر دولتها براساس سیستم حزبی‌روح تازه‌ای در دستگاه حکومت‌می‌دمد واز زنگ‌زدگی و فرسودگی چرخ گردش ادارهٔ مملکت جلوگیری میکند»[۱۲۵].

د ــ مسوولیت دولت

در مسوولیتهای پادشاه می‌گوید «شخص اعلاحضرت مقدس [و] خارج از تحت قضاوت و سیاست واستخفاف واستنطاق‌است»[۱۲۶] و آهنگش نه هر پادشاهی است، بلکه پادشاه مشروطهٔ سلطنتی است[۱۲۷].

باآنکه از پادشاه با چنین بزرگی یاد میکند در برابر او را به‌شیوه‌ای در بند قوانین نگاه‌می‌دارد. می‌گوید «ارادهٔ‌پادشاه‌به‌کابینهٔ وزرا، بعد ازشور وزرا، به مجلس مبعوثان تقدیم‌میشود. اگر وزرادر اجرای وظائف ماموریت از حقوق قانونی خودشان معتزل شوندیا امر نامشروع سلطان را اجرا کنند، در نزد مجلس ملت مسئولند[و] همین مسئولیت وزرا یك ترتیب اعتدالی است‌که پادشاه نمی‌تواند بی‌قانون حکم بکند و اگر بکند هیچ وزیر[ی] اجرا نمی‌نماید و استعفا می‌دهد»[۱۲۸].

جسورانه و بادلیری ویژه به شاهزاده‌هاکه آن روزها درهر گوشه آهنگی ناخوش سرداده بودند می‌تازد. گفته‌اش اینست: «اگر قانون اساسی ایران همهٔ شه‌زاده‌ها را غیر مسئول شناسدآنوقت [آن] را مرثیه حساب می‌کنیم نه قانون اساسی»[۱۲۹].

---

۱۲۵ ــ آدمیت، اندیشه‌های طالب‌اوف، سخن شماره ۸ سال ٤٥، ص ۸۱۷.
۱۲۶ و ۱۲۷ ــ طالب‌اوف، کتاب احمد، ج۲، ص ۸۱.
۱۲۸ ــ طالب‌اوف،مسائل‌الحیات، ص۱۰۷.
۱۲۹ ــ طالب اوف، ایضاحات درخصوص آزادی،ص۷۳.

در حکومت مشروطه سر وزیر و انجمن وزیران را برای‌همهٔ رویدادهای سراسر کشور پاسخ‌گومی‌شناسد؛ «صدراعظم‌دول‌مشروطه در همهٔ اقوال و افعال خود مسئول ملت است. برخلاف صدراعظم سلاطین مستقله‌که آنها در خارج دربار صورت نمایندهٔ پادشاه و در حضور، مشاور مقتدر اول سلطان هستند [و] هر ظلم و خلاف‌که [بکنند] نفعش سربسته عاید شخص صدر و وخامت سیئاتش سرگشاده به عهدهٔ پادشاه است»[۱۳۰] .

پس از سروزیر می‌پردازد به مسئولیت وزیران که «اگر. . . وزیر در دایرهٔ ماموریت خود خیانت کرد یادر اقدامات خود در حقوق [معین شده] افراط [کرد] یا تفریط نمود آن وزیر مسئول یعنی مقصر است[و] باید عزل شود و سایر هیئت وزرا نیز بواسطهٔ... او خودشان استعفا می‌دهند»[۱۳۱] ولی این پاداش «را نیز وابسته می‌داند به فرمان قانون؛ یعنی مجلس این مسئولیت را ... بعد ازوضع قوانین حق مطالبه دارد»[۱۳۲] و نه بدون قانون. و باز درجای دیگر دارد که وزیران برای «تمرد [از] احکام قانون و اجرای اوامر غیر مشروعه و خیانت وانحراف از وظیفه» [۱۳۳] در «محضر مجلس مبعوثان»[۱۳٤] بازخواست میشوندکه «بعد ازتحقیق‌تحت‌مجازات»[۱۳۵] گرفته خواهند شد.

ذ ــ تربیت ملی ضامن دموکراسی است

به روی یکی از تکان‌دهنده‌ترین نکته‌های تاریخ اجتماعی همه کشورها و از آن میان ایران انگشت نهاده است: چه چیزی حکومت آزاد توده را نگهبانی میکند؟ باورداشتن وخودرانگهداری کردن. گله میکندکه «ضعف ایمان آئینهٔ وجدان [ملی] مارا مکدر

۱۳۰ ــ طالب‌اوف، مسائل‌الحیات ،ص ۱۲۷ .
۱۳۱ و ۱۳۲ ــ طالب‌اوف ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ۱۸ .
۱۳۳و۱۳٤و۱۳۵ ــ طالب‌اوف، کتاب احمد،ج۲،ص۸۱ .

نموده. از این رو احساس علویت ما یکجا محو و نابود گشته و در واقع زندهٔ مرده، یا جماد متحرك شده‌ایم . . . [و] مبتلای اینهمه نکبت و ذلت[و] ظلم و پامالی استبداد»[۱۳۶] گردیده‌ایم. باید کاری کنیم، باید تکانی بخوریم ، باید خود و آنچه را به‌دست‌آورده‌ایم (آهنگش مشروطیت است) نگاه داریم، «اگر به حس نیائیم و زنده نشویم قابل حفظ آزادی خود نخواهیم بود و این موهبت کبری به‌همان سهولت که آمده . . . به همان سهولت»[۱۳۷] از دست خواهد رفت. از سررشته‌داران کشور کار می‌خواهد و ازخود گذشتگی . برآن است که کشور با «اغراض نفسانی وبی‌کفایتی رجال‌خائن»[۱۳۸] به‌جائی نمی‌رسد، ایران سالهای سالست سررشته‌دار فداکار راستین نداشته و آن یکی دونفری هم که داشته «مغلوب‌اکثریت‌غاصبین»[۱۳۹] ولگدمال «ارجل ظالمین»[۱۴۰] شده‌اند. می‌گوید «ادارهٔ ملت مشکل نیست، تربیت ملت مشکل است»[۱۴۱] و تربیت هم آدم می‌خواهد. از ژاپنی‌ها نیکی بسیار می‌گوید به ویژه از امپراتورشان. می‌نویسد از خودگذشتگی و نیك‌خواهی و راست‌اندیشی سررشته‌داران این کشور بود که چنان شیوهٔ حکومتی پسندیده و بستر سیاسی آزاد را برای آنان فراهم آورد.. هر پادشاه نیك‌اندیشی که روزی کشور وتوده خویش رامی‌خواهد باید آنها را به‌همکاری و همیاری درراه بردن کشور بخواند و اگر نکند باشد که «بی‌دعوت درآیند[و] آنوقت نغمهٔ دیگری سرایند»[۱۴۲] می‌گوید «دعوت ملت به معاونت دولت و وضع قانون که می‌گویم پس چیست؟»[۱۴۳]، انبازاندن همه درکار راه‌بردن کشور تنها راه‌چاره است تانگذارندکه «آشوبی احداث شود [و]

۱۳۶ و ۱۳۷ ــ طالب‌اوف ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ۴۱ــ۴۰ .
۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ ــ طالب‌اوف ، مسائل‌الحیات ، ص ۱۰۰ .
۱۴۱ ــ همان، ص۱۱۷ .
۱۴۲ ــ همان، ص۱۲۱ .
۱۴۳ ــ همان ، ص ۱۳۱ .

آتشی بسوزد»[۱۴۴].

ر ــ برخاستن در برابر خودکامگی حق است

با سود جستن از گفته‌ای از ولتر از اندیشهٔ گروهی بنام ازاندیشمندان جهان‌که بر پا خاستن وایستادگی دربرابرفرمانروائی خودکامه را حق می‌دانند پیروی می‌کند. این گفته او است :پاسخ سلاطین مطلقه و اعوان بی‌لجام ایشان ... بازبان شمشیر است[۱۴۵] در جای دیگر می‌نویسد این درست نیست که هر ستمگری‌بیایدوحقوقی که داریم از مابگیرد ومادر برابر بردباری کنیم و به نیایش‌پردازیم و یزدان را داور کنیم. فرستادگان یزدان ما را به کوشش وتلاش‌پند داده‌اند ولی گفته‌اند ستمگران و تجاوزکاران تنها پاسخشان«جنگ وپرخاش» [۱۴۶] است. نباید فراموش کرد که تلاش درفراهم آوردن زندگی از افزارهای هستی است که اگر آن نباشد زندگانی نیستو اگراینهم نباشد «حقوق خودشناسی»[۱۴۷] در مانیست .

با این گفتار اندرز نبرد با ستمکاران و خودکامگان رامی‌دهد و برخاستن در برابر آنان. وروی آوردن به نیروی آسمانی ونیایش و مویه را در برابر این فشارها از ریشه بی‌بنیان و بی‌پایه می‌شناسد .

ز ــ حکومت جهانی و سازمان ملل

دیدی گسترده و جهانی دارد. تنهابه‌یك تکه‌خاك‌نمی‌اندیشد. آدمی دوست است. میخواهد همه جهانیان چون یك خانواده به هم یاری دهند وبه جنگ وستیزبرنخیزند و این نیروها را درراه‌آبادانی جهان و به روزی همه آدمیان بکار برند. می‌نویسد «فرض بکن

۱۴۴ ــ طالب‌اوف، ایضاحات درخصوص آزادی ،ص ۴۱ .
۱۴۵ ــ طالب‌اوف، مسائل الحیات،ص۱۱۴ .
۱۴۶و۱۴۷ ــ همان ، ص ۶۳و۶۴و۶۵ .

همهٔ عالم یك شهر بزرگیست و همهٔ مخلوق بی‌استثناء متمدن‌یاسکنه مساوی»[۱۴۸] آن. پیش بینی می‌کندکه گسترش دامنهٔ شهری‌گری و فرهنگ و پیدایش قانونهای جهانی گفتگوهای گسترده‌ای را پیش می‌آورد و بنیادهای گوناگونی پدیدارخواهد ساخت. برآن است‌که هرکشوری و یا هرتوده‌ای «کیفر کردار خود را می‌کشد. مگر این که مللی که خود را متمدن می‌نامند ... از بلند پروازی ودست درازی [به] ملل ضعیف صرفنظر نمایند، انسان بشوند، حق را در معنی خود بشناسند ... و متفقا اساس روابط خود را با ملل آسیا و مسلمان به راستی و صداقت و رضایت طرفین و مردم دوستی بگذارند»[۱۴۹].

از چیز هائی‌که او می‌داند بنیان خواهد یافت‌سازمانی‌همانند سازمان ملل امروز و دیوان داوری جهانی و یك سازمان خلع‌سلاح همسان‌و نزدیك به همین دستگاهی است که از سال ها پیش پدیدار شده. از زبان سفیر انگلیس که با سفیر روس گفتگو دارد می‌گوید تا بخواهید بجنبید کشورهای بزرگ کارهائی خواهند کرد ومی‌افزاید «دورنیست که از برکت انتشار واستقرار قوانین تمدن‌وتعمیم معارف روی زمین این بساط وحشت‌انگیز [امروزی] را وقتی برچینند»[۱۵۰] و «قوانین حقوق بین‌الملل را توسیع دهند»[۱۵۱] وبا بنیادکردن یك «کونفرانس‌کبیر»[۱۵۲] همهٔ «ممالك بی‌قانون رابه‌وضع قانون اساسی مجبور»[۱۵۳] سازند ودریك «نقطهٔ ممالك بی‌قانون رابه

۱۴۸ــ طالب‌اوف، پندنامهٔ مارکوس، ص۱۷ــ۲۶؛ به‌نقل‌ــآدمیت، اندیشه‌های طالب‌اوف، سخن شماره ٦ سال ٤٥، ص٥٦٣.

۱۴۹ ــ طالب‌اوف، مسائل‌الحیات، ص ۹۱ــ۹۰.

۱۵۰ ــ طالب‌اوف، کتاب احمد، ، ج۱، ص ۱٤٤.

۱۵۱ ــ همو، سیاست طالبی، ص ٥٤.

۱۵۲ ــ همو، مسائل‌الحیات، ص ۹۰.

۱۵۳ ــ همان، ص ۹۱.

وضع قانون اساسی مجبور»[۱۵۳] سازند ودریك«نقطهٔمرکزی دنیا»[۱۵۴] مانند «قاآقا [۱۵۵] یا نقطه»[۱۵۶]ای دیگر «عمارتی بزرگتر از همهٔ عمارات عالیهٔ با شکوه عالم به‌اسم (دربار عالی فیصل امور جمهور) برافرازند [و] گونگره تشکیل دهند»[۱۵۷] در آن هنگام «روی کرهٔ زمین و مللعالم‌یك فدراتسیون‌کبیری به عنوان جمهوریت سرخ تشکیل می‌کند و ۱۵۰۰ کرور سکنهٔ دنیا به مثابه یك اهل بیتی‌می ــ شوند»[۱۵۸]و از همهٔ طوایف و ملل اعضائی انتخاب میکنند ومسائل متنازعهٔ بین‌المللی را در آن محضر عدل‌وداد حل‌وتسویه‌نمایند»[۱۵۹] و«قرار محکمی به خلع سلاح»[۱۶۰]گذارند و این همه «لشکر که‌الان در یکماه تا چهل کرور حاضر به میدان جنگ میشوند و نصف این عدد که دائماً در سربازخانه‌ها مقیم و منتظر صدور امر خرابی و ویرانی عالم هستند مشغول تکثیر ثروت طبیعی از کشت‌کاری و آبیاری صحراهای لم‌یزرع»[۱۶۱] شوند.

ژ ــ با فرمانروائی آئینی روی خوش ندارد

به آزادی طبیعی انسان معتقد است همانگونه که روسو ورنان بودند. می‌گوید «هیچ کس آزادی خود را نمی‌تواند رهن بگذارد یا به دیگری ببخشد . . . زیراکه [آن] چون ودیعهٔ طبیعی مصون از تصرف وتغییر»[۱۶۲]است.

۱۵۴ ــ طالب‌اوف ، کتاب احمد ، ج ۱ ، ص ۱۴۴ .
۱۵۵ ــ لاهه .
۱۵۶ ــ طالب اوف ، سیاست طالبی ، ص۵۴ .
۱۵۷ ــ همو ، کتاب احمد ، ج ۱ ، ص ۱۴۴ .
۱۵۸ ــ همو ، مسائل الحیات ، ص ۹۱ .
۱۵۹ ــ همو ، کتاب احمد ، ج ۱ ، ص ۱۴۴ .
۱۶۰ ــ همو ، سیاست طالبی ، ص ۵۴ .
۱۶۱ ــ همو ، کتاب احمد ، ج ۱ ، ص ۱۴۴ .
۱۶۲ ــ همو ، مسائل‌الحیات ، ص ۹۳ .

از زبان ارنست رنان می‌نویسد «تنظیمات طبیعی بشریت برادری و برابری و آزادی است . . . برادریم به علت‌اینکه همه‌اولاد آدمیم، برابریم به‌جهت اینکه امتیازی درولادت ووفات‌نداریم، آزادیم به جهت اینکه کسی بفرماید یا خودمان بخواهیم که نشنویم، نبینیم، نفهمیم، نمیتوانیم . پس . . .آزاد و از تحت‌ریاست خودودیگری»[۱۶۳] بیرونیم .

با نام ولتر و با آوردن گوهر گفتهٔ بنام او که پادشاهان خودکامه و بزرگان آنان نمی‌توانند از آدمیان سواری گیرند، گفتگوی برابری آدمیان و رد ریشه وبنیان پیمانی ارزشمندی‌دنیائی و اجتماعی را پیش می‌کشد[۱۶۴] .

در کوبیدن پایهٔ باوربه نیروهای بیرون از توان آدمی که برخی برای مردان خدا می‌تراشند گفته‌هائی بسیار نزدیک به گفته‌های ولتر و رنان دارد. از ریشه به این گفتار پراکنده و این داستانهای سینه به سینه بدبین است و آنها را چیزی جزافزار تیره روزی آدمیان نمی‌شمارد. می‌نویسد رنان گوید خود پیامبر گفته «من بشری‌چون شمایم،در هیچ جا»[۱۶۵] مدعی‌داشتن نیروی‌فوق‌العاده نمی‌شود. سپس باز می‌آورد «رنان . . . می‌گوید من بطبقه روحانی کار ندارم،زیراکه آنها در میان هرملت هستند[و]خودشان‌راوکیل خدا ساخته‌اند . . . من با پیروان دیوانه آنها کار دارم که... چرا هادی و مضل را نمی‌شناسند؟ [و] به چه دلیل آن هیکل[های] وکیل بی‌سند خدا را از من وخود شریفتر می‌دانند و نزدیکتربه‌خدا می‌شناسند؟ . . . اگر آنها روحانی هستند با تعلقات جسمانی چکار دارند؟»[۱۶۶] .

---

۱۶۳ ــ همو ، مسالك‌المحسنین ، ص ۱۸۵ .
۱۶۴ ــ همو ، مسائل‌الحیات ، ص ۱۱۴ .
۱۶۵ ــ همان ، ص ۱۸۴ .
۱۶۶ ــ طالب اوف ، مسالك‌المحسنین ، ص ۱۸۴ .

برای رد نظریهٔ چیره در بیشتر کشورهای آن‌روز که‌فرمانروا یا «سورن» نیروی فرمانروائی یا «سورنته» را ازسوی نیروئی در آسمان یا پروردگار بکار میبرد و نمایندهٔ او است پس هیچ کس‌نباید چون و چرا در آن‌کند، از گفتهٔ با نام و پر گوهر ولتر سودمی‌جوید؛ می‌گوید «والتر می‌نویسد سلاطین مطلقه . . . . حق در سواری و حق در سواری وبار گیری [از] تبعهٔ مظلومهٔ خود ندارند اگرمتملقین به لزوم این هیئته کثیفه اقامهٔادله نمایند وروابط آسمانی نشان‌بدهند جوابش با زبان شمشیر است»[۱۶۷].

بازدر جای دیگر داردکه «مگر سلاطین عالم را طغرای سلطانی از آسمان نازل شده، مگر خدای بزرگ صد سایهٔ بی‌وجود دارد ، مگر از تاریخ نمی‌دانی»[۱۶۸]که شیوهٔ کار آنها چگونه بوده است ؟

وی‌در همهٔ این گفتگوها در برابر پیروان حاکمیت الهی می‌ایستد و از ریشه گفته‌های آنان‌را رد میکند .

بازبرکی از زبان‌سفیرانگلیس درایران می‌نویسد «چون‌اساس معلومات سلاطین‌آسیا موهومات‌است... خودشان‌را پسرآسمان یاسایهٔ خدا می‌دانند»[۱۶۹]. ازاین‌رو بامردم گفتگو نمیکنندو «صدراعظم»[۱۷۰] برمی‌گزینند تااو «درییرون‌سلطنت نماید»[۱۷۱] و خود آنها در درون می‌مانند. البته این‌کنایه‌ای است بس کوبنده و نیشداربه شیوهٔاندیشه آن روزکه سرنخ نهائی فرمانروائی را به آسمان پیوسته میدانستندو آن را مذهبی می‌پنداشتند. در اینجا طالب‌اوف این اندیشه راازریشه می‌زند و به شیوه‌ای با میرزا فتحعلی و میرزا آقاخان همداستان‌است.

---

۱۶۷ ــ همو،مسائل‌الحیات، ص۱۱٤

۱۶۸ ــ همو، مسالك‌المحسنین ، ص۱۲۷ .

۱۶۹ و۱۷۰و۱۷۱ ــ همو، مسائل‌الحیات، ص۱۲۸ .

گفتار پنجم

میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله *

الف ـ حکومت قانون

در کار راندن سررشته‌داران کشور به سوی حکومت قانون و آوردن عللی که حکومت قانون را لازم می‌سازد می‌نویسدتمامیت «ممالك وسیعه ایران که وطن اصلی وخانه واقعی شاهنشاه‌اسلام‌است، به عقیده کافه سیاسیون، در محل خوف و خطر است. زیرا ترقیات شدیدالسرعه همسایگان وافعال و اغفال خودسرانه وبی‌باکانه[سرـ کردگان درون] قوای چندین هزارسالهٔ دولت ایران را»[1] دچار ناتوانی سخت نموده و «عقیدهٔ حکما و سیاسیون جمهور ملل متمدن براینست»[2]که «رفع خطرات و چارهٔ اشکالات ایران [با] همین دوکلمه»[3]کنارنهادن گذشته و چیره ساختن قانون برهمهٔ کارهاانجام پذیر است زیرا از این راه‌با «وضع قانون وتنظیمات در مملکت»[4]

---

* پسر حاجی میرزا کاظم‌آقا تاجر تبریزی است که سالها در وزارت‌خارجه و دادگستری کارهائی بزرگ داشت . این بزرگ‌مرد وارسته در ۱۳۱۳ با سختی زندگی رابدرود گفت .

۱و۲ ـ کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان،ج۱، نامه سال ۱۳۰۶مستشارالدوله به مظفرالدین میرزا ولیعهد ، ص ۲۰۶ .

۳و۴ ـ همان،ص ۲۰۷ـ۲۰۶ .

«جمیع شرایط و انتظامات معمول بها که به‌امور دنیویه تعلق»[۵] دارد و «دولت وامت معاً کفیل بقای»[۶] آن هستند شناخته خواهد گردیدو «مامورین دوایر دولتی ... از عالی ودانی و بزرگ وکوچک در [همهٔ] اعمال و افعالی که در خور ماموریت ایشان است خود رابه‌ـ انقیاد و اطاعت[از] مواد و احکام قانونیه مکلف»[۷] خواهند دیدو آنگاه روشن خواهدشدکه «این الفاظ مزخرف»[۸] که در ردوزیانهای قانون و فرمانروائی قانون دراین کشور برزبان برخی رانده‌می‌شود درهیچ یك از «دربار[ها] و ادارات دول کنستی توسیون وزن‌و قیمتی ندارد الا در نزد دول آسیا»[۹] که هم اکنون پادشاه عثمانی‌هم به‌آن پی‌برده ودربرگشت از فرنگ خیلی‌کارهاکرده واز آن‌میانست «ترتیب مجلس منتظم موسوم به شورای دولت»[۱۰].

درسودهای حکومت قانون ودادن نمونه‌ازآنچه‌که‌درکشورهای اروپائی‌آن‌روز می‌گذشته می‌گوید «چون دستورالعمل آنها قانون است... اتصالا جلو می‌روند»[۱۱] و این قوانین که برای روشن کردن تکالیف و حدود عموم اهالی» [۱۲] است و «شاه‌وگدا ورعیت‌ولشکری دربند آن مقید هستند واحدی قدرت مخالفت»[۱۱] با آنها را ندارد «به اقتضاء وقت [وروز] مواد[ش] تغییر»[۱۴] پیدا می‌کند وهرساله «طبع ودر میان احاد و افراد ملت حتی دهقانان و بزرگران به‌توسط اوراق و اخبار منتشر»[۱۵] می‌گردد.

می‌خواهد بگوید حکومت قانون در نخستین پله زمامداران

۵و۶ ــ مستشارالدوله، میرزا یوسف‌خان :یك‌کلمه، تحریرجمعه ۲۰ ذیقعده ۱۲۸۷ درپاریس ، ص۸ .

۷ ــ کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان ، ج،۱،ص ۲۰۶ .

۸و۹ ــ همان، ص ۲۰۷ .

۱۰ ــ آدمیت، فکر آزادی، نامه ۲۴ جمادی‌الثانی ۱۲۸۶ مستشارالدوله از پاریس ، ص ۱۸۵ .

۱۱ و ۱۲ ــ کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، ج ۱ ، ص ۲۰۷ .

۱۳ ــ مستشارالدوله ، یك کلمه ، ص ۸ .

۱۴و۱۵ ــ کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان ، ج، ص۲۰۷ .

کشور را ناچار ازپیروی از فرمان ودستوری روشن و شناخته‌شده می‌کند وازسوی دیگر برای توده مرزی می‌گذاردکه تاکجامی‌تواند پیش رود و تاچه‌اندازه باید برای کشور کار کند و این دستورها و فرمان‌ها هم همیشه برابر روان و خرد راستین آدمی باپیشرفت روز به‌روزدگرگونه می‌شودتاسود توده‌رادربرگیرد وکشوررا به‌پیش‌راند و همهٔ اینها از آئینی است که در کشورهای پیشرفته اروپائی دارای قانون اساسی [کنستی توسیون] چیره است و خود بنیانی بزرگ و گرامی است .

ب ــ تفاوت قانون و شریعت

درآن روزها گفت و شنودی شگفت‌انگیز در ایران درگیر بودکه قانون همانهاست که پیامبر و جانشینان وی به نام «شارع» نهاده‌اند و به آئین و فرمان نوین نیازی نیست. از این‌رو مستشارالدوله دلایلی همه پهلو در دیگر بودن قانون از فرمانهای «شرع» به دست دادتا توده به آنچه دارد وبه‌آن باور می‌داردوآنچه که‌بایدداشته‌باشد وازآن‌چیزی نمی‌داند، وگوناگونی‌آن‌دوآشناشود.

می‌نویسد قوانین «به قبول دولت و ملت نوشته شده ونه‌به‌رای واحد»[۱۶] ودیگر چیزی نمی‌گوید . و نیك روشن است که‌در جایگاهی نبوده که بتواند بی‌پروا بگوید فرمانهای شرع‌یکجانبه‌است وبدون رایزنی با توده‌که مایهٔ بنیانی فرمان بر از این دستورهای شرعی است، فراهم آمده. او بازبانی رسا می‌گوید که قانون بایدبر پایهٔ پذیرش آنها که در برابر آن سرفرمانبرداری فرود می‌آورند نهاده شود و قوانین شرع چنین نیست و شگفت‌انگیز گفته‌ای‌است‌این گفته؛ سنگین، تکان دهنده و بنیان‌کن .

دیگر اینکه قانون موضوعه «همهٔ قوانین معمول بها را جامع

۱۶ ــ مستشارالدوله، یك کلمه، یك. ص۸ .

است و از اقوال غیر معموله و آرای ضعیفه و مختلف فیها عاری و منقح است اما کتب فقیههٔ اسلام اقوال ضعیفه را نیز حاوی استوهر قولی اختلاف کثیر دارد به‌نحوی‌که تمیز دادن صحیح از ضعیف دشوار است»[۱۷] .

وی برای اینکه سرجنبانان کیش را در برابر این شیوهٔاندیشه نیاغالاند و آنان را به راههای نوین قانونگذاری بکشاندپیشنهادمی‌کندکه «به‌مفاد فرمان جلیل»[۱۸] کتاب آسمانی، بزرگان کیش گرد هم آیند و فرمان‌های شرع را از هم جدا سازند و آنها راکه به کار روز می‌خورد و همه درآنها یك زبانند بنویسند ودستینه گذارند و فرمان دهند تا همگان از آن پیروی کنند .

سپس گوید قوانین امروز «به زبان عامه نوشته شده است[و] معانی و مقاصدش به سهولت مفهوم می‌شود و شرح و حاشیه احتیاج ندارد»[۱۹] در اینجا هم با زیرکی ویژه از کنار یك مشکل بزرگ گذشته بدون آنکه آن را بازکند. می‌گوید زبان شریعت پیچیده و درهم است و هرکس می‌آید و برآن «شرح وحاشیه»[۲۰] می‌نویسد تازه باز هم آنچه باید از آن دستگیر نمی‌شود. درجائی‌که به‌پیروی از فرمان آسمانی «البلاغ‌المبین»[۲۱] کتاب قانون باید «بدون اغلاق به‌زبان معمول این زمان»[۲۲] باشد تا هرکس «از خواندن آن بهره‌مند شده تکلیف خود را»[۲۳] بداند .

باز آنکه قوانین موضوعه روز «فقط مصالح دنیویه راشامل است چنانکه به‌حالت هرکس ازهر مذهب وملت که باشدموافقت‌دارد وامور‌دینیه»[۲۴] راکتاب‌ویژهٔدیگریست. ولی«درکتاب شرعی‌مسلمانان مصالح دنیا با امور اخرویه »[۲۵] به هم آمیخته است و برای «سیاست‌عامه ضرر عظیم دارد چراکه ملل غیر مسلمه ازساکنان ممالك اسلام به خواندن کتاب»[۲۶]مسلمانان دلبستگی نشان نمیدهندو

۱۷تا۲۲ ــ همان ، ص۹ .
۲۳ تا ۲۶ ــ همان ، ص ۱۰ .

از آن فرمان نمی‌برند. حال آنکه «در سایر احکام که به‌امور دنیا تعلق دارد تکلیف رعایائی‌که از مذاهب مختلفه در تحت‌اختیاردولت واحده هستند»[۲۷] یکیست. پس این چه قانونیست که برای گروهی سودمند و برای دسته‌ای بیگانه است؟! پس بزرگان کیش مانند بزرگان نخستین ناچارند قوانین را ازهم‌جداسازندوبرای هر گفتگو جنگی جدا سرنویسند تا آنهاکه بسته به مسلمانان است ویژهٔخودشان باشد وآنهاکه همگانیست در سراسر کشور به‌کار برده شود.

دوری دیگر قوانین نوشته روز از قوانین شرعیه اینست که جنگ نخستین «قوانین عرضیه و عاریه را»[۲۸] نیز در بردارد، در صورتیکه قوانین دومی چنین نیست. قوانین بایدهمه چیز را روشن کنند و از آنهاست آنچه که در عرف و عادت ودرسینه‌هاست. و اگر نشود، به همان‌گونه که در قوانین شرع نشده، «وقوع مظالم بی‌شمار به‌اسم عرف و عادت»[۲۹] به آسانی پیش می‌آید و این با دستور شرعی «المعروف عرفاًکاالمشروط شرعاً»[۳۰] برابری نمی‌کند. می‌رساندکه شارع اسلام با آنچه‌که در عرف و عادت ازآن پیروی‌می‌شودمخالفتی نکرده و او همان را خواسته‌که توده‌ها می‌خواهند و اگر نارسائی وتناقضی دیده می‌شود اشتباه متاخرین است‌که باید برداشته شود.

پ ــ حکومت قانون مخالف اسلام نیست

با آوردن داستانهای بالا و نزدیك ساختن قوانین شرعی با قوانین موضوعه آهنگش اینست‌که بگوید قوانینی که فرنگیان‌دارند در پایه و مایه و گوهر همانهاست‌که در شرع اسلام نهاده شده پس‌در فرجام حکومت قانون مخالف اسلام نیست. و این‌کم‌وبیش نزدیك همان چیزیست‌که ملکم هم خواسته به مغز سرجنبانان آن‌روز کشور فروکند. به مظفرالدین میرزا ولیعهد می‌نویسَد «قسم به ذات پاك

۲۷ ــ همان . ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ ــ همان ، ص۱۱ .

احدیت یاد می‌کنم که وضع قانون هرگز منافی مذهب حقهٔ اسلام نیست و خلل و نقصی به دین اسلامیان نمی‌رساند بلکه بواسطهٔاجرای قانون، اسلام واسلامیان به فواید غیرمترقبه نائل می‌شوندوازدستبرد اجانب خلاص و آسوده ... در انظار اهل عالم به عظمت و بزرگی زندگی می‌نمایند»[۳۱]و به او اطمینان می‌دهد و پافشاری می‌کند که «پیر غلام شاید به قدر کفایت از احکام قرآن مجید و احادیث‌نبوی اطلاع داشته باشد [که بداند] شریعت مطهرهٔ اسلام ابداًمنافی‌قوانین عادلانه نیست »[۳۲] .

ویژگی این مرد در همین است که افزوده بر برخورداری‌از اندیشه‌ای بزرگ و یك از خود گذشتگی ستایش‌انگیز، سخت‌درتلاش بودکه هرچه آئین برجسته در فرنگستان آن روز بود، با قوانینی‌که شارع اسلام نهاده و همان روزها در این‌کشور سخت تا ژرفنای اجتماع ریشه دوانده بود، و بر همه چیز حکمفرمائی داشت، نزدیك سازد و یك این همانی ووابستگی معنوی بین آندو بنیاد کندوراه‌را برای چیرگی حکومت قانون دراین کشور همواره گرداند.این‌است که در پی این اندیشه تاجائی پیش رفته که می‌گوید دوستی داشته است‌که پس ازآوردن داستانها پیرامون چگونگی پس‌افتادگی‌کشور، «ختم‌کلام به اینطور»[۳۳] کرده که : اگر به قوانین «فرانسه و سایر دول متمدنه عطف نظر کنید خواهید دیدکه تداول افکارامم وتجارت اقوام عالم‌چگونه مصدق شریعت‌اسلام اتفاق‌افتاده‌وخواهید فهمید که آنچه قانون خوب در فرنگستان هست وملل آنجا به‌واسطه عمل کردن به آنها خود را به اعلی درجهٔ ترقی رسانیده‌اند پیغمبر شما هزار ودویست و هشتاد سال قبل از این برای ملت اسلام معین

---

۳۱ ــ کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، ج۱، ص۲۰۹ .

۳۲ ــ همان، ص۲۰۸ .

۳۳ ــ مستشارالدوله ، یك کلمه، ص۱۵ .

و برقرار فرموده »[۳۴] آنگاه خود می‌افزاید که پس از گفتگوی با این دوست به پژوهش در پایه‌های قوانین فرانسه برخاسته و با «تدقیق و تعمق همهٔ آنها را بمصداق لارطب ولایابس الافی کتاب مبین باقرآن مجید مطابق»[۳۵] یافته و جای بسیار شادی است که «شرع مبین. . . [پس] از تجربه‌های هزارودویست وهشتاد سال بیهوده نگشته‌وزهی حبل‌متین که پس از ترقی علوم و تقدم فنون فرسوده»[۳۶] نشده‌است.

او به اینها بسنده نمی‌کند و پابه پای تلاش فراوان برای‌نشان دادن اینکه هیچ یك از قوانین فرنگیان مخالف پایه ها و فرمانهای قرآن نیست از گفتن این گفتهٔ بنیادی نیز فروگذار نمی‌نماید که «به‌حکم عقل وانصاف وتجربه این راانکارنمیتوان کرد که اینهمه‌ترقیات و استیلای ملل ودول خارجه از اهتما[ما]ت فوق‌العاده آنهاست در امورتمدن و عقل معاش وتسهیل امور دنیویه وتجهیز لشکر وآبادی کشور و نظم ممالك و آسایش رعایا»[۳۷] و با این میرساند که درست است که قوانین فرنگیان به شیوه‌ای همان قوانین قرآن است ولی‌این ما را از کارهای بزرگ دانش امروز ودگرگون ساختن فرمانهای قرآن درراه پیشرفته‌ترکردن آن بی‌نیاز نمی‌سازد.

ت ــ بنیاد حکومت قانون از روی اجبار

به‌اینجا رسیده بود که پیشرفت سخت دانش و فرهنگ وشهریگری درباختر وهمراه آن چیرگی قانون در همه لایه‌ها و رویه‌های زندگی کشورهای پیشرفته، چون جوهری که در برگ آب‌خشك کن میدود، همه جا رافرا خواهدگرفت و براثر فشار نادیدنی این دگرگونیها، کشور مانیز دگرگون خواهد گردید. می‌گوید « بااین

۳۴ ــ همان .

۳۵و۳۶ ــ همان ، ص۱۶ .

۳۷ ــ تبریزی، آقا محمد طاهر : اختر اسلامبول، سال ششم، شماره۲۲،سوم جمادی‌الاخر ۱۲۹۷، نوشته‌ای از مستشارالدوله ، ص ۱۷۴ .

ترقیات فوق‌العاده اروپائیان چندی نخواهد گذشت [که]موقع‌حال اهالی ایران مقتضی آن‌خواهد شدکه لابد و لاعلاج دولت ایران‌در سخت‌ترین‌روزگار در عداد دول کنستی توسیون»[۳۸] درآید و با گفتگوئی گسترده دلیل می‌آوردکه «این فقره از واضحات است که بعدها هیچ‌یك‌ازاقوام وملل[اعم‌از]مسلم‌وغیرمسلم بدون‌قانون‌زندگی نمی‌توانند بکنند و هرگاه خود[مان] اقدام به نشر قانون ننما[ئیم] به‌طوری‌که در ماده صربستان و غیرها دیگران دولت عثمانی راباآن قدرتی‌که داشت مجبور کردند، ما را نیز آسوده نخواهند گذاشت‌و مجبور خواهند کرد»[۳۹] وهمهٔ دستگاههای کشوررا به زیر فرمان قانون درخواهند آورد.

در این زمینه به نیکی روشن است که درست همان آمیغ را باز می‌نماید که ملکم باز می‌نمود و به زبانی همداستان وهم‌اندیشهٔ او است؛ گفتهٔ هردوشان هم راست درآمد.

در نامه‌اش به مظفرالدین میرزا می‌آورد که من همهٔاینهارا میدانم و پیش بینی می‌کنم، «چون پیش‌آمدکار ازآینده خبرمی‌دهد، لهذا به‌شخص حضرت‌اعظم والا روحنافداه واجب ومتحتم است‌که... شاهنشاه اسلام را [از] عرایض صادقانه»[۴۰] اینجانب آگاه‌سازند.

از چیزهائی که در این تلاش بزرگ اوبه‌چشم می‌خوردهمان اندیشهٔ سترگ و برجسته‌ای است که در کارهای آخوندزاده و ملکم و میرزا آقاخان وطالب‌اوف هم دیده می‌شد. گفتیم که‌آنهاازحکومت قانون با زبانی یك کشور و یك تودهٔ یکپارچه استوار و سنگین و و بهم بسته را می‌خواستند ودنبال پی افکندن یك«ناسیونالیسم» نیرومند بودند. مستشارالدوله هم در جستجوی همین است. او پس از بر شمردن همهٔ نکته‌ها ورویدادهائی که سرانجام به‌حکومت‌قانون

۳۸ ــ کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج۱، ص۲۰۸.
۳۹ ــ همان، ص ۲۰۹.
۴۰ ــ همان، ص۲۰۸.

می‌کشد می‌نویسد در ایران چیرگی قانون و حکومت قانون اساسی بر کشور «نتیجهٔ معتنابه حاصل می‌کند [و] این ممالك وسیعه و اهالی و ملل متبوعه را ... به یك اسم ویك چشم درتحت بیرق‌وطن‌پرستی می‌آورد و احکام عادلانه حریت افکار و مساوات حقوقیه را جاری»[۴۱] می‌سازد.

افزوده براین وی در این گفتار همان معنی راکه طالب‌اوف از دو واژهٔ «مملکت» و«ملت» می‌خواست، می‌خواهد؛ یعنی از «مملکت» استان یاایالت واز «ملت» تودهٔ جایگزین در استان و ایالت را ؛چراکه می‌گوید «این‌ممالك وسیعه واهالی وملل‌متبوعه»، وچون می‌دانیم ایران چند مملکت و ملت نبوده وتنها در واژه‌آن‌را «ممالك محروسه» میخوانده‌اند، پس گفتگوئی نمی‌ماند که دیدش همان دید طالب‌اوف است.

ث ــ تفکیك قوا

در «یك کلمه» از قوه مقننه بنام«قدرت تشریح»[۴۲]و ازقوهٔ مجریه بنام «قدرت تنفیذ»[۴۳] یاد می‌کندو به پیروی از پایه‌های‌علمی حقوق که در فرنگستان آن روز به دیده می‌گرفتند، به ویژه پایه‌هائی که مونتسکیو دردانش فرمانروائی نهاده بود، باروشنی جداکردن قوهٔ مقننه و مجریه را از یکدیگر باز می‌نماید. درجای دیگر می‌نویسد باید «دو اختیار را از هم تفکیك‌کنند، یعنی اختیار وضع قانون و اختیار اجرای قانون. بدون تفریق‌این دو اختیارکارایران پریشان خواهد بود»[۴۴] می‌گوید «مقصود ا زاین سخن آنست که وضع وتنظیم قوانین در اختیار مجلسی باشد وتنفیذ و اجرای آن‌در

۴۱ ــ همان.
۴۲ و ۴۳ ــ مستشارالدوله ، یك کلمه ، ص ۱۸ .
۴۴ ــ مفتاح‌الملك ، میرزا محمودخان : مفتاح‌الرموز ، تهران ، ۱۳۲۰ هـ. ق، ص۱۰۸؛به‌نقل‌ــآدمیت ، فریدون : اندیشه ترقی ، تهران ، خوارزمی،۱۳۵۱ ص۲۰۰ .

دست مجلس دیگر»[۴۵] و آهنگش از این واژهٔ «مجلس» یکی انجمن نمایندگان توده و دیگری انجمن وزیران است. برآنست که این‌دو انجمن ودو نیرو به همان‌گونه که کارشان جدا از هم انجام می‌شود دایره کاربرد کارهاشان هم باید جداسر باشد، به شیوه‌ای که «هر یك‌از دو مجلس ودیعهٔ خود را بااستقلال وآزادی تمام‌حفظ»[۴۶] کند. پافشاریش این است که این دو نیرو هیچ یك نتوانند بردیگری رخنه‌کنند و از این راه ستونهای بنیادی قانون و حقوق کشوررا به تکان آورند؛ قوهٔ مجریه افزار فشار بیرون از قانون قوهٔ مقننه نشود و قوهٔ مقننه زیر فشار قوهٔ مجریه نیاید. می‌نویسد چنانچه در سودهای «تفریق دو اختیار مذکور صد جلد کتاب نوشته شود باز هزار یك فواید آن را شرح نمیتوان داد. الان هرگونه ترقی و قدرت و قوت وثروت ومعموریت وتجارت دردول فرنگستان دیده می‌شود از نتایج جدائی دواختیار است وهرقسم بی‌نظمی و بی‌پولی و عدم قدرت و نکث در صنایع و تجارت وزراعت درمشرق زمین مشاهده می‌شود»[۴۷] ازبه هم‌آمیختگی این دو نیرو است. در این زمینه می‌افزاید که همهٔ خردمندان‌جهان «ازروی تحقیق و تجربه گفته‌اند در دولتی که دو اختیارمخلوط هم استعمال بشود ممکن نیست»[۴۸] کار به خرابی واز هم پاشیدگی نیانجامد.

وی برای استوار گردانیدن پایهٔ این رویهٔ حقوقی که به‌بهروزی زندگی‌همگانی می‌کشد باز به پیشینه‌های اسلامی یا شرعی دست می‌آویزد. باور او این است که «این قانون مستحسنه فرنگستان نیزاز قوانین قدیمهٔ اسلامیه است. چنانکه درایام پیشین مجتهد و مفتی در وظیفهٔ خود»[۴۹] درچهرهٔ «قدرت تشریح» و «والیان و محتسبان»[۵۰]

---

۴۵ و ۴۶ و ۴۷ ــ مستشارالدوله، یك کلمه، ص ۴۸.
۴۸ و ۴۹ و ۵۰ ــ همان، ص ۴۹.

در چهرهٔ «قدرت تنفیذ» از هم جدا سرمی‌بودند، گرچه این هر دو نیرو ازریشه و بنیان به«مرجع واحدیعنی‌به‌وحدت‌امامت مربوط»[۵۱] می‌شده‌است. آنگاه در پشتیبانی از این اندیشه با گفته‌ای از شیخ‌علی کرکی در شرح شرایع در کتاب امر به معروف پیرامون دگرگونه بودن «حکم» و«فتوی»[۵۲]، گفتگوی را پایان می‌دهد.

ج ــ حاکمیت ملت

گفته‌اند از نخستین کسانی است در ایران که «منشأ قدرت دولت» را تنها ارادهٔ توده دانسته؛ با این گفته که «اختیار و قبول ملت اساس همهٔ تدابیر حکومت است»[۵۳] ولی چیزهائی بسیار نزدیك به‌همین از آخوندزاده و ملکم وطالب‌اوف هم داریم که می‌توان گفت همان گفتهٔ مستشارالدوله است اما نه به این سرگشادگی.

نیك روشن است که آهنگش ازواژه‌های «اختیار» و«قبول» و «همهٔ تدابیر» این است که در یك کشور هرچه می‌شود ناشی از خواست توده است و دربارهٔ این رویه می‌نویسد این «از جوامع الکلم است و درنزد صاحبان عقول مرتبهٔ صحتش‌را حاجت تعریف نیست»[۵۴] در پشتیبانی از این اندیشه به سراغ آیه‌ای از سورهٔ آل‌عمران می‌رود که «اگر بودی تو درشت خوی و سخت‌گوی هرآینه پراکنده شدندی اصحاب تو از گرداگرد تو»[۵۵] وهمچنین آیهٔ«وامرهم‌شوری‌بینهم»[۵۶] که پوشیده نیست که آیهٔ آل‌عمران از پایه به چیره ساختن ارادهٔ توده در همه کارهای کشور هیچ پیوند و بستگی پیدا نمی‌کند و کم وبیش بیرون از گفتگو است و آیهٔ دوم نیز در سودمندی رایزنی و سگالش است در کارهای همگانی. به هرترتیب با این نوشته‌ها به مغز اندیشه‌

۵۱ ــ همان.
۵۲ ــ همان، ص ۵۰ــ۴۹.
۵۳ ــ همان، ص ۱۸.
۵۴ ــ همان، ص ۳۸.
۵۵و۵۶ ــ همان، ص ۳۹.

هایش پی می‌بریم و اینکه به همهٔ پایه‌هائی که در چهارچوب پایه‌های قانون اساسی فرانسه سفارش می‌کند ، باور می‌داشته ، ولی ناچار برای پذیراندن آنها به آیه‌هائی روی کرده که بیشتر از آن قوانین دورند تا نزدیك .

در استوار نشان دادن اندیشه «حاکمیت ملت» به ماجرای برگزیدن نماینده از سوی توده و انجمن کردن آنان و زیر دیده‌بانی گرفتن کارهای دولت نیز می‌پردازد . می‌گوید آنان با برگزیدن نماینده در «بحث و تدقیق افعال حکومت مداخلهٔ عظیم»[۵۷] می‌کنند و این نمایندگان که «به اصطلاح فرانسه دپت»[۵۸] نامیده می‌شوند «با شروط معلومه و معینه در کتاب قانون»[۵۹] برگزیده می‌گردند و انجمنی که در آن گرد هم می‌آیند «کورلژیسلاتیف»[۶۰] یا « مجلس قانونگذار »[۶۱] است . و برای اینکه این رویه را هم‌آئینی و آسمانی جلوه دهد می‌آورد این هم «در شریعت مطهرهٔ اسلامیه بباب مشورت راجع است و مشورت از قوانین اعظم اسلام است»[۶۲] و از همین رو است که پروردگار به‌فرستادهٔ خود می‌فرماید «وشاورهم فی‌الامر»[۶۳] وپس از داستانهائی چند می‌افزاید علی‌علیه‌السلام نیزفرمود «لاصواب مع ترك المشوره»[۶۴] .

در اندیشهٔ گفتگو و بازبینی و بازرسی در کارهای دولت از سوی توده چنان نیرومند است که تاتوانسته از گفته های آئینی و آسمانی سود جسته و این می‌رساند بیم فراوان داشته‌که این پیشنهادها به نام پیشنهادهائی فرنگی و ناپذیرفتنی رد شود . بنابراین با اینکه آشکارا می‌گوید نیروی فرمانروائی ناشی از خود توده است و این توده است که بابرگزیدن نمایندگان و بازرسی در کار دولت برگزیده شدهٔ از سوی خودش همهٔ سررشته‌های زندگی خود را در دست دارد،

۵۷ تا ۶۱ ــ همان .
۶۲ و۶۳ ــ همان، ۴۰ .
۶۴ ــ همان ، ص۴۱ (گفته‌ای است نامی ولی در قرآن نیست) .

باز از آوردن این نوشته نامی که «مشورت اصلی است از اصول دین و سنت خداوند است برعالمیان و آن حقی است برعـامهٔ خلق‌اله از رسول [اکرم] گرفته تا ادنی خلق»[۶۵] ، کوتاهی نمی‌کند و این نشان بزرگی است که از دید او در هرحکومت قانونی و آئینی سرچشمهٔ همهٔ نیروها توده است .

از این نگذریم که او در این گفتگو به پرسشی بزرگ نیـز پاسخ می‌دهد و آن این است که در این جهان از ریشه به«نحواطلاق» چه کسی حاکم است و سرچشمهٔ حکومت از کجاست ؟ پاسخش بـا پیش‌گفتاری به‌اینجا میانجامدکه «دردنیا [هیچ] فردی ازآفریدگان از شاه و گدا و رعیت و لشکری ... حق حکم ندارد یعنی حاکم نیست بلکه محکوم و مکلف است»[۶۶] و بر آن است که آنان را هم که «حاکم می‌نامند برسبیل مجاز است نه حقیقت»[۶۷] و می‌افزاید اینکه « حاکم کیست یعنی مبداءحکم [از] کیست»[۶۸] باید گفت از دید شریعت‌اسلام و بزرگان دانش در اروپا که هردو بـاهم برابر و یکیست «حـاکم [مطلق] حضرت یزدان است»[۶۹] کـه گفته شده «الیس اله بـاحکم الحاکمین»[۷۰] .

وی‌دراینجا بایك باریك‌بینی شایسته ستایش ازگوشهٔ‌گفتگوئی برجسته می‌گذرد بدون آنکه راه دهد اندیشهٔ گروهی از بزرگـان کلیسیائی اروپا در گفته‌هایش رخنه کند. سنت اگوستن وسن‌توماد کن و چند تن دیگر که پیش از این هم نام برخی از آنها رفت از پیروان سخت حاکمیت الهی بودند ولی گروهی می‌گفتند به کار بردن این «نیرو» به پادشاهان و برخی برآن بودند که به بزرگان و سرجنبانان دین سپرده شده و در واژهٔ آئینی ید آنها متلقی معنوی از یزدان است. و این درگذشته نابسامانیهای فراوان پیش می‌آوردکه جای‌گفتن آنها

۶۵ ــ همان .
۶۶ ــ همان ، ص۶۲ .
۶۷تا۷۰ ــ همان ، ص ۶۳ .

نیست . مستشارالدوله دراینجا برای‌جلوگیری ازآغالاندن سرجنبانان دین اندیشه‌ای را می‌آورد اما در همان زمان این نیرو را نه به دست پادشاه و نه به دست بزرگان دین ، به دست هیچ یك ، نمیدهد .

چ ــ نفی حکومت مطلقه

در گفتار پیرامون نادرست دانستن فرمانروائی خودکامه مغز نوشته‌اش این است که در فرنگستان هیچکس « مطلق التصرف »[۷۱] نیست وخود رائی وخودسری دیده‌نمی‌شود وهیچ‌فرمانی‌رانده‌نمی‌شودمگرآنچه‌که‌قانون نهاده است‌وهمه «سربسته‌اند به‌رشتهٔ‌قانون»[۷۲] و همه نیك می‌دانیم که در چنین کشور هائی «هرکس به قانون معین وظیفهٔ خود [را می] داند و شغل خود [را می] شناسد لامحاله ستم نکند و ستم نه‌بیند زیرا هرچیزی‌راکه خارج ازقانون است»[۷۳] می‌داند و در برابرآن «مدافعه»[۷٤] می‌کند چون جاودانگی قانون «عین بقای جان و مال جماعتست»[۷۵] او پندش این است که در برابر بی‌قانونی ایستادگی باید کرد ، و نه بیچارگی ، و این اندرزی بزرگ است ودر خور آفرین . می‌افزاید در پایه پشتیبانی از قانون و نگهبانی آن با «دولت و امت»[۷٦] هردو است و چون نیز از باورهای او است که ماندگاری قانون درست مانند جاودان نگاهداشتن جان و مال توده است ، پس نه به دستگاه فرمانروائی و نه به‌خود توده راه نمی‌دهد که خودسری کنند و برهردو می‌داند که در زیر یك پوشش برجسته که همان‌قانون است همکاری وهمیاری‌داشته‌باشند. اومی‌خواهدپندارها را از هرگونه اندیشه ناراست آزاد سازد و این را می‌خواهد بگوید که درست است که حاکمیت از توده است ولی همین توده بربنای همین گفته در انجمنی بزرگ هم کار جدای از قانون نتواند کرد و هرچه می‌کند باید برپایه قانونهای پذیرفته شده و نهاده شدهٔ پیشین باشد .

۷۱تا۷٦ ــ همان ، ص ۱۳ .

ح ــ مسوولیت حکومت

می‌گوید «هر مأمور و حاکم در تصرفش مسئول است»[۷۷] این آغاز گفتگوی او است در این زمینه ولی در پی چیز دیگری است؛ در پی اینکه آنها هم که از «مأمور و حاکم» جایگاهی بالاتر دارند نیز باید در کارهاشان پاسخگو باشند. برای هراندیشه‌ای که می‌پندارد برایش دشواری پدید خواهد آورد به‌گفته‌ای از کتاب آسمانی رو می‌کند و این گفتگوهم ازهمان اندیشه‌هاست. می‌آورد نباید پنداشت که این رویهٔ پاسخگوئی بزرگان و سررشته‌داران بی‌ریشه است، نه، «این قاعده نیز از شریعت اسلام است زیرا که درقرآن عظیم هرتکلیفی به صیغهٔ جمع آمده: اطیعوا واتوا . . . و خطاب عام کرده»[۷۸] تاجائی که پیامبر را هم «از تکلیف استثنا ننموده»[۷۹] پس هنگامی که می‌بینیم پیامبر اسلام ازدایرهٔ پاسخگوئی بیرون‌نیست چگونه می‌توانیم «حاکم و امیر»[۸۰] را آزاد گذاریم که هرکار می‌خواهند بدون پاسخگوئی انجام دهند. می‌بینیم برای جلوگیری ازهرگونه پرخاش‌نخست پیامبر را پیش می‌کشد و سپس می‌افزاید که این رویه همگانیست وهیچ‌کس از دایرهٔ آن بیرون نیست و آنگاه به واژه «حاکم و امیر» میرسد که آنها هم آزاد نیستند و آشکارا پیداست که از این گفتگوها می‌خواهد پادشاه را نیز برای کارهایش در برابر مرزهای قانون یا دایرهٔ قانون و تاآنجا که قانون زنهار می‌دهد نگاهدارد، و بار اینهمه پیچ وخم‌ها را در گفتارش تنها برای رساندن همین اندیشه بردوش کشیده‌است. در پایان این گفتگو می‌آورد بابدیده گرفتن این‌ها گفتهٔ شرعی زیربن هم پشتیبان اندیشهٔ پاسخگو بودن همه از امیر گرفته تا پائین‌ترین کس است: «کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته»[۸۱] و با این گفتار

۷۷ ــ همان، ص ۱۸.
۷۸تا۸۰ ــ همان، ص ٤۷.
۸۱ ــ همان، (این حدیث است).

میرسد به اینجا که همه در برابر رعیت پاسخگو هستند ، بدون اینکه بشمارد و یك یك بیاورد که از این واژهٔ «همه» چه کسانی را درپندار داشته است .

خ ــ حکومت ضامن فرهنگ و آموزش ملی است

در گفتگوی آموزش و فرهنگ توده از راهی بسیار باریك پیش آمده ، چون برابر همان رویه‌ای که در بالا به میان آمد تلاشش همه‌جا این است که از آئین کمك گیرد و همین کارش را دشوار کرده است . در اینجا پرسش درآمد و در رفت کشور و به‌دور داشتن دستگاه سررشته‌داری را از دریافت پول بی‌حساب از توده بااینکه دستگاه فرمانروائی باید توده را به آموزش و فرهنگ شایسته رهنمون باشد به هم آمیخته .

می‌نویسد «احسن سیاست آنست که براخلاق حسنه مؤسس باشد [و] این کلام ارسطاطالیس است و به فعل و نقل مطابق»[۸۲] از این رو اندرزش این است که به هر کاری دستگاه فرمانروائی دست میزند ناچار است پیرو رویه‌ای باشد که بدآموزی وژاژخواهی وسیاهکاری از هر رو ازآن دور باشد. فراهم کردن سیاهه درآمد ودررفت سالیانهٔ کشور را نمونه می‌آورد و می گوید فراهم کردن این سیاهه وآگاهی دادن به توده که در رفت سال دستگاه چه اندازه است و هریك ازآنان چه اندازه باید بدهند از دور و پایانی نیك دارد ؛ یکی آنکه دستگاه از دشواری بزرگی می‌رهد ودیگر آنکه توده ازستم ناشی ازبی‌حسابی آزاد می‌شود و می‌داند چه باید بکند و به آن خو می گیرد و بادستگاه به همکاری و همیاری برمی‌خیزد . او گرچه یکی از نکته‌های برجستهٔ آموزش ملی را که درستکار انگاشتن و ارزشمند پنداشتن یك یك‌توده از سوی فرمانروائی است ، و این خود از پایه از بزرگترین ارزشها

۸۲ ــ همان ، ص ۴۵ .

در میان توده‌هاست ، به میان نمی کشد ، ولی می‌بینیم باآوردن اینکه ، «پس واجب است که تدابیر دولت به تغییر اخلاق تبعه و اهالیش سبب نباشد بلکه به تهذیب و تزئین اخلاق آنها اسباب عمده شود»[۸۳] ، بـد زبانی از اینهم غافل نمانده و اگر ناراست به این پرداخته چاره‌ای جز پیش آوردن آن با این شیوه نداشته است .

برآن است که «اکثر تدابیر سیاسیه فرنگستان در تهذیـب و تحسین اخلاق اهالی مدخلیت عظیم دارد»[۸۴] واز این، این‌رامی‌خواهد که دستگاه فرمانروائی هیچ کاری نمی کند مگر آنکه در آن آموزش و فرهنگ همگانی توده سخت پیش بینی شده باشد حتی اگر ایـن کار فراهم کردن سیاههٔ درآمد ودر رفت کشور برای گرد آوردن آن از میان توده باشد.

وی این آگاهی دادن به توده و آموزش آنـان را بر پایـهٔ حدیث «فلیبلغ‌الشاهد منکم‌الغائب»[۸۵] استوار می‌سازد ومی‌افزایـد حضرت پیامبر «در اکثر خطبها درپی‌هرجمله‌هل‌بلغت فرمودی[و] اگر مستمعان نعم گفتندی . . . حضرت به جمله آخر گذشتندی»[۸۶].

۸۳ و ۸٤ ــ همان .
۸۵ ــ همان ، ص ٤٤ (حاضران شاهد به غائبان آگاهی دهند) .
۸٦ ــ همان ، ص ٤٥ .

گفتار ششم

میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم *

الف ــ کوشش برای پی‌افکندن انجمن وزیران

از همان روزها که در اسلامبول در چهرهٔ نماینده در بارایران به کار گمارده شد و کارهایش به آگاهی شاه رسید برای پی‌افکندن انجمن وزیران که خود پیش درآمدی بزرگ برای پدیدار شدن حکومت قانون در این کشور بود به تلاش برخاست. او که از برکشیدگان میرزاتقی‌خان امیرکبیر، از مردان بزرگ تاریخ ایران، بود بر خود می‌دید و از ژرفنای دل می‌خواست کاری کند ونخستین کارش هم همین پیوند دادن و به رشته درآوردن دستگاه‌های فرمان‌روائی در ایران بود. پابه پای دهها نوشته در یکی از نوشته‌های برجسته‌اش از اسلامبول نوشت فرنگیان یکی از کارهائی که با ایستادگی از رهبران عثمانی میخواهند «وضع مجلس شورای دولت»[1] است که فرانسویان به آن «کونسیل‌دتا»[2] می‌گویند. و از این نوشته وریزه

* ــ فرزند میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی است که در ۱۲۴۳ هـ . ق . زاده شد . در جوانی به فرنگستان رفت . در برگشت به‌کارهای بزرگی از کنسولی تا وزارت مختار و سفارت‌کبری گماشته شد . با پشتکار به سپهسالاری و صدارت اعظم رسید . در ۱۲۹۸ در خراسان از این دنیا رخت برکشید .

۱ ــ مشیرالدوله سپهسالار اعظم ، میرزا حسین‌خان : نامه اول صفر ۱۲۸٤ هـ. ق ؛ به‌نقل ــ آدمیت ، فکر آزادی ، ص ٦۱ .

۲ ــ Conseil d' Etat

کاری‌های دیگری که دارد روشن است که به روند کشورداری فرانسوی گرایش بیشتر دارد[۳].

برای مشیرالدوله پی‌افکندن انجمن وزیران بدون پیشینه و پشتیبانی سیاسی و ملی بی‌ارزش می‌نمود. او درپی کاری‌سترگ بود. سازمانی می‌خواست برابر نمونهٔ علمی فرنگی آن. اینست که در گزارش برجستهٔ دیگری در سال بعد پیرامون رویدادهای نوین عثمانی و سخن‌رانی سلطان عبدالعزیز و گشوده شدن انجمن نمایندگان توده در آنکشور از اسلامبول نوشت سلطان «به عبارت اخری دولت عثمانی را مثل دول مشروطهٔ فرنگستان که به اصطلاح خودشان کونستیتوسینل می‌نامند، قرارداد»[٤].

اوهمیشه این خواستها را دراندیشه داشت و چه در سرکار و چه کنار برای ایجاد سازمان‌هائی که می‌خواست پافشاری می‌کرد. زیرا پیشینه نشان می‌دهد که در یك برکناری موقت هم از کاردست نکشید ودر نامهٔ دیگری به شاه نوشت که « دعوای فیمابین فدوی و نظام‌الدوله[٥] و سایرین منحصر به فرد است. فدوی می‌گویم دولت آنها می‌گویند اشخاص. فدوی نظم می‌خواهم، آنها اختلال، ... دومنظور در دنیا دارم اولا رضا[ی] ... شاهنشاهی ... ثانیا انتظام این دولت و بیرون آمدن از این ذلت. واله‌باله‌تاله به‌تاج وتخت و نمك مبارك همایونی قسم است به اشد رضا راضیم که در حبس انبار در کمال‌خفت وحقارت محبوس باشم لیکن در اینجا بشنوم که امورات دولت علیه مثل سایر دول، منتظم و منقح شده است و استحقاق اطلاق لفظ‌دولت منظم را تحصیل نموده است»[٦].

---

۳ ــ Through Persia By Caravan : A, Arnold . لندن ، ۱۸۷۷ ، ج ۱ ، ص ۲۱۹ ؛ به نقل ــ آدمیت ، اندیشه ترقی ، ص ۱۵۷ .

٤ ــ مشیرالدوله ، گزارش مورخ ۱۵ صفر ۱۲۸۵ از اسلامبول به تهران .

٥ ــ وزیر دارائی ، معیرالممالك ملقب به نظام‌الدوله .

٦ ــ مشیرالدوله ، میرزا حسین‌خان : شکوائیه‌بی‌تاریخ به شاه در ۱۲۹۰ هـ. ق؛ به‌نقل‌ــ فرهاد معتمد، محمود: سپهسالاراعظم ، تهران، علی‌اکبرعلمی‌وشرکا، ۱۳۲۵، ص ۱۲۰

به‌کنایه سخن می‌گوید و با آنکه به دنبال یك دولت کنستیتوسیونل است ودر پیش هم از پیدایش آن در عثمانی به‌شاه آگاهی‌داده نمیخواهدروشن بگوید که‌درچهارچوب‌دانش سیاسی‌منظورش‌ازدولت «منتظم» یا «منقح» یا «منظم» چیست؟ولی‌بابه دیده گرفتن‌اوضاع‌واحوال آنروز، واینکه او در بیشتر کشورهای بزرگ آن روزگار درچهرهٔ نماینده سیاسی کارکرده، و از بیشتر دانش‌های سیاسی روزتوشه گرفته، و با چشم دست‌آوردهای دانش سیاسی و آنچه را که گوناگونی های اندیشه در آن روزها به پیش آورده و به یکپارچگی و بهم پیوستگی توده‌هاوبیدار شدن وجدان ملی وبازبانی دیگرملی گری‌یا ناسیونالیسم انجامیده ، دیده است، به اینجا می‌رسیم که آگاه و ناآگاه درپی‌بیداری توده و گردآوردن آن در زیر یك رشته قانون و یکپارچه ساختن‌آن بوده وبدون پیش آوردن واژه‌هائی که در ایران ایستادگی‌وهراس پدیدار کند از واژه‌هائی مانند«دول‌منتظم» یادول«منقح» یا«دولت منظم» سود می‌جسته ودر زیانهای نبودن آن ، به شاه می‌نوشته«عامهٔ اهل ایران به هزار زبان می‌توانند معروض دارندکه ازاین‌عیب‌بزرگ چقدر ضرر و چقدر خرابی دیده‌اند»[۷] .

داستان کوتاه، او به هر شیوه که بود به کمی از آنچه که‌می‌اندیشید رسید و خود ازسوی شاه گمارده شد تا هرچه می‌داند بکند. اینست‌که در ذی‌القعدهٔ ۱۲۸۹ به فرمان او به همگان‌آگهی داده‌میشود که«نیت صدراعظم همه اینست ... که چنانکه در جمیع دول متمدنه صورت‌کلیه و هیاتی ثابت و برقراراست... در دولت علیه ایران نیز رسم وصفت هیات دولت که به اصطلاح فرانس‌ها کابینه می‌گویندداير و برقرار شود و به عبارت‌اخری، وزارتهای مستقله و مجلس مشورت خاصی که مرکب از وزرای فخام باشد مرتب ... گردد تا دولت را صورت کلیه و هیاتی که نظیرآن در تمامی دول منتظم موجود است

۷ ــ مشیرالدوله ، نامه به شاه ، ربیع‌الاول ۱۲۸۹ .

حاصل گردد»[۸] و بر پایهٔ همین کوششها نامش برای این تلاش بزرگ در تاریخ بجای ماند. زیرا نوشته‌اند «... ایجاد قاعدهٔ هیات وزرا که در ممالك فرنگ آن را کابینه می‌نامند به تلقین مرحوم حاج میرزا حسین‌خان قزوینی صدراعظم [در] سنه ۱۲۸۹ ... از جلوس همایون [گذشت و] این هیات رادر ایران به عنوان دربار اعظم»[۹] بنیاد کردند.

ب ــ بنیاد کردن دربار اعظم

برای‌این واژهٔ دربار اعظم‌را به‌میان می‌آورد که پی‌افکندن انجمن وزیران‌را که همان دربار اعظم باشد کاری درراه‌نیرومندتر ساختن‌دستگاه پادشاهی‌جلوه دهد ونه تنها شاه‌را نیاغالاندونیانگیزاند، بلکه او را پشتیبان این‌کار کند. و همین کار را هم کرد. او پس از فراهم آوردن پیش‌درآمدهای این کار بزرگ که از آن‌میان‌آگاه کردن توده از چنین جنبشی بود پیش نویسی در پیکر یك گزارش و جنگ قانونی به شاه داد که پذیرفته شد و همان سنگ زیرین بنیان‌گذاری انجمن وزیران در ایران گردید.

در این گزارش نوشت خود پادشاه بارها از سود دربار اعظم سخن گفته‌اند از این‌رو «این دولت ابد مدت بایدحکماً یك‌هیئت‌رسمی داشته باشد»[۱۰] زیرا که «فواید چنان هیئت رسمی با منظورات جدیدهٔ شاهانه ازبرای دولت علیه ایران محسوس‌است»[۱۱] به‌ویژه آنکه‌پادشاه آهنگ سفر فرنگستان دارند و «در غیاب همایون زیاده از حد لازم است که دولت ایران یك هیئت رسمی و یك صورت باعظم‌وشکوهی»[۱۲] را دارا باشد و نوید داد که «بنائی ساخته شود که نام نامی شاهنشاهی

۸ــ دولت ایران : رونامهٔ ایران ، شماره ٤ ذی‌القعدهٔ ۱۲۸۹ .

۹ ــ اعتمادالسلطنه ، محمد حسنخان : المآثر والاثار ، تهران ، دارالطباعهٔ خاصهٔ دولتی ، ۱۳۰٦ هـ . ق ، ص ۱۲۸ .

۱۰ تا ۱۲ ــ صنیع‌الدوله ، محمد حسن‌خان : مرآت‌البلدان ناصری ، (این جلد جای چاپ ندارد) ، ربیع‌الثانی ۱۲۹٦ ، ج ۳ ، ص ۱٦۳ .

را تا انقراض تواریخ مایهٔ تشکر ملت ایران»[۱۳] سازد.

سپس می‌نویسد پادشاه «کل امور دولت رادرمیان نه‌وزارت»[۱۴] که کشور و خارجه وجنگ و دارائی وداد گستری و علوم و فوائد و بازرگانی ودربار هستند و «صدارت عظمی»[۱۵] بخش می کند و به‌کاربردن همه فرمانهای پادشاه وراه‌بردن کشور و «ادارهٔ کل امور دولت»[۱۶] با این نه وزرات است ورهبری این وزارتخانه‌ها هم «محول به صدارت عظمی»[۱۷] است و «درباراعظم عبارت است ازهیات اجتماع این ده‌وزارت»[۱۸].

آنگاه واژه‌های «دولت» و«درباراعظم» را به‌هم می‌آمیزد و هر دورا یکجا به‌کار می‌برد و هنگامی که می گوید «صدراعظم شخص اول دولت و رئیس درباراعظم ... ورئیس مجلس وزراست»[۱۹] روشن می‌شودکه از دید او دولت ودربار اعظم هردویکیست و واژهٔ دربار اعظم را با به‌حساب آوردن ادارهٔ صدارت عظمی یا نخست وزیری‌به‌جای یك‌وزارتخانه با آهنگی ویژه به میان‌کشیده و گفتار پس‌ازآنهم که‌درآن می‌آورد«عزل ونصب صدراعظم منحصروموقوف‌به‌ارادهٔ»[۲۰] پادشاه است ولی «عزل و نصب سایر وزرا به حکم اقدس همایون شاهنشاه و موقوف به تعیین صدراعظم»[۲۱]، پشتیبان همین اندیشه‌است.

این دربار اعظم یا انجمن وزیران سرانجام با پاسخ شاه‌در ذیل پیشنهاد که: «جناب صدراعظم این تفصیل وزرا ودربار[را] که نوشته‌اید بسیار بسیار پسندیدم»[۲۲] در بیستم ماه شعبان ۱۲۸۹ باپذیرش شاه روبرو شد و سازمان آن فراهم آمد.

پ ــ سازمان دربار اعظم

مشیرالدوله می‌نویسد نخست انجمن وزیران یا می گیردچون

۱۳و۱۴ ــ همان.
۱۵تا۲۱ ــ همان، ص ۱۶۴.
۲۲ ــ همان، ص ۱۶۳.

«هر وقت مجلس وزرا موافق این اصولی که وضع شده قرار یافت دربار اعظم نیز»[۲۳] بنیاد یافته است. آنگاه گویدسپس با گفتگوی وزیران با هم قوانین وابسته به سازمان دادن وزارتخانه ها فراهم میآید زیرا «روح دربار اعظم همین مجلس مشورت وزراست»[۲۴] و «وضع این قواعد [هم] موقوف به مشورت» آنها[۲۵] و بااین گفته می‌خواسته برساند که آهنگ بنیادی ازسازمان دادن وپایه‌ریزی کردن انجمن وزیران گوهر و ارزشمندی رایزنی کسانیست که کشورراراه می‌برند، و نه‌چیزی دیگر. سپس می‌آورد چون «هر وزارت بایدیك وزارتخانه مخصوص داشته باشد»[۲۶] از همین رو از راهی که گفته شد برای «هر یك از این نه وزارتخانه [نیز] یك قاعدهٔجداگانه وضع خواهد»[۲۷] گردید و این همان هنگام است که «سایر امور دولت»[۲۸] ایران هم مانند کشورهای دیگر که دولت سازمان‌یافته‌دارند «بتدریج انتظام خواهد یافت»[۲۹] زیرا این همان «قاعدهٔ هیئت وزرا [است که آنرا در] اصطلاح فرنگی‌ها کابینه می‌نامند»[۳۰] پس بایددر پیروهمین قوانین کارمندان هر یك از این وزارتخانه‌ها با گزارشی که‌وزیر وزارتخانه «به صدارت عظمی»[۳۱] می‌دهد و «به تصدیق صدراعظم وبه امضای»[۳۲] پادشاه می‌رسد به کارگمارده شوندوشماره وماهیانه و«مناصب وتکالیف جمیع عمال‌وزارتخانه‌ها»[۳۳] بااین‌روش «به حکم مشورت وزرا معین»[۳۴] گردد.

ت ــ مسؤولیت دولت

اختیاراتی که برای شاه می‌شناسد همانست که در دولتهای

۲۳ تا ۲۵ ــ همان، ص ۱۶۶.
۲۶ ــ همان، ص ۱۶۵.
۲۷تا۳۰ ــ همان، ص۱۶۶.
۳۱ تا ۳۴ ــ همان، ص ۱۶۵.

مشروطه دیده میشود. او ازشاه می‌خواهدکه سلطنت کند،نه‌حکومت. البته روشن‌است‌که به هیچ ترتیب پروای این را نمی‌کرده که به‌شاهی مانند ناصرالدین‌شاه که با گذشت زمان چون سنگی بزرگ برته‌آب جای بازکرده بود خرده بگیرد ولی‌ناراست می‌کوشیده او را ازدست آزیدن به‌کارهای حکومت باز دارد ودر پیروی از همین روش‌است که در «دستورالعمل کارگذاران دولت» که پیش از رفتن به فرنگ به دستینه خود شاه می‌رساند نایب‌السلطنه را که جانشین شاه بود از کارهائی منع می‌کند و می‌نویسد «نایب‌السلطنه می‌باید بدون اطلاع نواب ... معتمدالدوله ــ که به جای وزیرنخست و رئیس دربار اعظم گمارده شده بود از جزئی و کلی هیچ حکمی نفرمایند و به نحوی که سرکار اعلیحضرت . . . جمیع امور را . . . راجع و محول به‌صدارت عظمی می‌فرمایند رفتار نواب . . . نایب‌السلطنه هم در امور با نواب معتمدالدوله به همین منوال»[۳۵] باشد .

می‌گوید درباره کارهای دولت «مسئولیت‌کل ادارات‌دولتی برعهدهٔ صدراعظم است»[۳۶] به‌این شیوه‌که «صدراعظم باید مسئول کل‌باشد در حضور مبارك همایون»[۳۷] زیرا «اجرای جمیع اوامر پادشاهی و ادارهٔ‌کل امور دولت بر عهدهٔ»[۳۸] وزارت «صدارت ــ عظمی»[۳۹]است. از دامنهٔ نیروئی‌که وزیر نخست در دست دارد آگاه است وهم‌چنین مرزی را که باید تا آنجا از این‌نیرو سود جست . اینست‌که برای آرامش شاه، روان و خرد انسانی خویش را به‌گرو می‌گذارد و به شاه می‌نویسد نیروئی‌که به‌من داده شده «سوء استعمال

---

۳۵ ــ ناصرالدین شاه و مشیرالدوله : دستورالعمل کارگذاران دولت وقرار مشاورات مجلس دربار اعظم ، مصوب اول صفر ۱۲۹۰ ، (خطی) ؛ به نقل ــ آدمیت ، اندیشه ترقی ، ص ۲۱۲ .

۳۶ ــ صنیع‌الدوله ، مرآت‌البلدان ، ص۱٦٤ .

۳۷ ــ همان ، ص ۱٦٦ .

۳۸ و ۳۹ ــ همان ، ص ۱٦٤ .

نخواهم کرد و از حد خود تجاوز نخواهم نمود»[۴۰] و این نمائی‌همه پهلو از اندیشهٔ او است پیرامون مسوولیت وزیر نخست ودولت‌او. آنگاه می‌آورد «کلیات امور دولت راجع به مجلس وزرا وحضور صدراعظم است»[۴۱]می‌خواهد بگویدوزیرنخست هم به‌تنهائی‌نمیتواند هرکارکه می‌خواهد بکند و باید با وزیران رایزنی کند ورای‌آنان رانیزبگیرد. این معنی از دستورکار انجمن وزیران در هنگامی‌که با شاه به فرنگ رفت هویداست؛ پیرامون دایره کار معتمدالدوله‌که درنبودن‌خود مشیرالدوله رئیس دربار اعظم‌گماشته‌شده بود مینویسد «مدارکار ورفتار خود را به موجب دستورالعمل و فصول آتیه‌مقرر خواهند داشت»[۴۲] و «بدون مشورت دربار اعظم و امضای وزرای درباری»[۴۳] هیچ فرمانی نخواهند داد.

از اینها گذشته از مسوولیت وزرا هم گفتگوهائی دارد و برای آنان سه مسوولیت می‌شمارد؛نخست اینکه هر یك «درمحضر صدارت عظمی مسئول امور وزارتی خود»[۴۴]هستند و «جمیع وزرا و شعبات سپرده به [آنها] مسئولند در نزد صدراعظم»[۴۵] دیگر آنکه از جهت عضویت در دولت پاسخگوی‌کارهائی هستندکه‌دولت‌میکند که آنرا مشیرالدوله چنین آورده است: «کل وزرا درشور کلیهٔ امورات دولتی شریك اعمال یکدیگر[ند] و عموما مسئول امور دولت»[۴۶]اند. مسوولیت دیگر آنان را نیز در کار نداشتن به کار یکدیگر می‌داند، با این گفته که «هر وزیری در امور وزارت‌خود

---

۴۰ ــ مشیرالدوله ، نامه به‌شاه ، مورخ ۱۲۸۹ (این تاریخ حدسی است).

۴۱ ــ مستوفی ، زندگانی من ، ج ۱ ، ص ۱۶۴ .

۴۲ و ۴۳ ــ ناصرالدین‌شاه و مشیرالدوله ، دستورالعمل‌کارگذاران دولت و قرار مشاورات مجلس دربار اعظم .

۴۴ ــ مستوفی ، زندگانی من ، ج ۱ ، ص ۱۶۵ .

۴۵ ــ همان ، ص ۱۶۶ .

۴۶ ــ همان ، ص ۱۶۵ .

مسلط است»[۴۷] ودر برابر «هیچ وزیری عملا حق مداخله به امور وزارت دیگر [را] ندارد»[۴۸] سپس فرمانهائی هم دارد همگانی‌برای همهٔ وزارتخانه‌ها به‌اینکه «هیچ وزیری‌نمی‌تواند بدون‌اجازهٔ‌مجلس (انجمن وزیران) منصب تازه اختراع نماید»[۴۹] و باز«هیچ وزیری مادون نیست‌که عدد اجزاء وزارت خود را بدون اجازه‌صدراعظم در مجلس مشورت زیاد و کم»[۵۰]کند و همان وزرا نمی‌توانند«بدون اجازهٔ صدراعظم یکی از اجزاء وزارت خود را ازنوکری‌اخراج»[۱۵] کنند و نباید «مواجب مناصب را تغییر»[۲۵]دهند.

ث ــ دولت شش نفری

مشیرالدوله پس از بنیادکردن دربار اعظم به کارهائی‌سترگ برخاست، که یاد او را در تاریخ ایران همیشه زنده نگاهمیدارد؛ولی در نبودن شاه و خود او دردیدار نخست ناصرالدین شاه از فرنگ، گروهی که از آن میان ملایان و شاهزادگان هم بودند و سودشان‌با کارهای قانونی‌مشیرالدوله سپهسالار اعظم از بین رفته بود توطئه کردند و توده را برآغالانیدند و ناچار شاه دربازگشت از فرنگ‌او را از کاربرداشت و پایه‌های دربار اعظم به‌تکان آمد.

مشیرالدوله از پای ننشست و به هر رویه‌ای بود سودهای فرمانروایی قانون را همیشه به گوش شاه خواند تا شاه در نخستین روزهای سال ۱۲۹۱ هـ . ق ششتن راکه مشیرالدوله‌هم از آنان‌بود برای راه‌بردن کشور و انجمن دربار اعظم به نام وزرای «ستهٔ . . . مختار دربار اعظم»[۵۳] برگزید. او نوشته‌ای به دستینهٔ خویش فراهم کردکه: «از اعضای دولت و اعضاء مملکت شش‌نفر روسای ادارات

۴۷ و ۴۸ ــ صنیع‌الدوله ، مرآت‌البلدان ، ج ۳ ، ص ۱۶۴ .
۴۹ تا ۵۲ ــ همان ، ص ۱۶۵ .
۵۳ ــ صنیع‌الدوله ، محمد حسن‌خان : منتظم ناصری ، (جای چاپ ندارد) ، ۱۳۰۰ هـ . ق ، ج۳ ، ص ۳۳۴ .

مهمه دولتی را ... انتخاب فرموده وزرای مختار دربار اعظم لقب دادیم... به این معنی که هیات مجتمعهٔ مزبوره که وزارت مختار دربار اعظم نامیده شده است از این تاریخ . . . از جزء و کل امور مملکت ایران مسئولیت دارد»[۵۴] شاه بااین نوشته گفتگوهای بسیاری راروشن کرد. ناصرالدین‌شاه کارهای این گروه را چنین بر شمرد: «تکالیف این مجمع و مجلس . . . تطبیق جمع وخرج و انتظام‌قشون ورفع هرگونه اختلال داخله و تعدی حکام ولایات ومباشرین‌دیوانی [و] وصول وجوه حواله و انتقال [وجوه] بروات [و] اجرای بعضی مقاصد عالیهٔ همایونی است»[۵۵] وبرای اینکه همکاری‌وهمیاری آنان و همراه اینها بازرسی و بررسی همه کارهای کشور را به‌زیر دید یك انجمن تنها و یکی که همان انجمن این شش وزیر باشد بیاورد و مستوفی‌الممالك را، که درویشی می‌کرد و می‌پنداشت درویشی بی‌کاری و پوچ دانستن کارهای این جهان و قانون است، به‌بند قانون بکشد و یك گروه را جانشین او که وزیر نخست شده بود، کند، نوشت: «این اعضای شش‌گانه کنفس واحده هیات متحده دارند ودر رای ورویت آنها ذره[ای] اختلاف نخواهد بود»[۵۶] و افزود بنابراین «کلیات امور ملکیه راکه منفردا به عهدهٔ هریك از آنهاست مستقلا به ذمهٔ این مجلس و مجمع گذاشتیم»[۵۷] و سخن کوتاه کرد که «خلاصهٔ این حکم اینست که از این تاریخ به بعدکل امور دولت راجع به وزرای مختار سته است لاغیر و اینها نفس‌واحده هستند . . . [و] از این تاریخ به‌بعد مسئولیت کل امور به عهدهٔ وزرای»[۵۸] شش‌گانه است.

در این فرمانی که ناصرالدین‌شاه داد پایهٔ دو اندیشه پدیدار است. نخست اینکه مستوفی‌الممالك تنها رها نشود و کار راه بردن

۵۴و۵۵و۵۶و۵۷ ــ همو، مرآت‌البلدان ، ج ۳ ، ص ۱۹۳ .

۵۸ ــ همان ، ص ۱۹۴ .

کشوررا به هرشیوه‌ای که شده زیر دیده‌بانی یك گروه یکی ووابسته بیاورند. دیگر آنکه در زیر بنای این گروه یك انجمن بزرگترکه کم وبیش کار انجمن نمایندگان توده راکند ودر ایران با گذشت زمان جای این انجمن را باز نماید بنیاد گردد. چون می‌بینیم ناصرالدین شاه باز درجای دیگر فرمان خود می‌گوید: «سایروزرای دربارکه به لفظ مختار اختصاص ندارند اعضای مجلس عمومی خواهند بود»[۵۹] حال اگر این اندیشه ها باهمه‌کوششهای‌مشیرالدوله از روی فشار به اقتضای شرایط روز این چنین درآمده واوچیزهای دیگری می‌خواسته که انجامش میسر نشده گفتگوی دیگری است ولی در یك چیز گفتگو نیست و آن اینکه فشار برای گروهی‌اداره کردن کشور و نگاهداشتن باز مانده وزیران دربارا‌عظم در چهرهٔ «مجلس عمومی» و جدا سردانستن این وزرای شش‌گانه در همان زمان که ناچارند هر شش تن با هم رایزنی‌کنند و فرمان دهند،بدون هیچ‌گفت و شنود از مشیرالدوله است. چه می‌بینیم‌که چهارتن‌ازاین شش تن همه این فرمانها را از سوی مشیرالدوله می‌دانستندومیگفتند هیچ‌گفتگو نیست‌که فرمان شاه همه دستورمشیرالدوله‌است[۶۰]افزوده براینها به‌روشنی هویداست که ناصرالدین‌شاه پیرامون نیروی این انجمن شش نفری درست همان چیز هائی را که مشیرالدوله همیشه می‌خواست ، می‌گوید. او می‌نویسد «وزرا[ا]ت مختار دربار معنی یك قدرت و یك اثر قوی ظاهر خواهد نمود که هیچ‌کس تعددوزرا را به تصور نیاورده‌که صورت متحده و منفرده به بینند. و این‌وزرا که به‌این مقام اختصاص یافته‌اند بـه مواحدت و معاضدت و اتفاق با یکدیگر قدرتی راکه به‌آنها افاضه فرموده‌ایم حفظ»[۶۱] می‌کنند.و درجای دیگر در پشتیبانی از یکی بودن روح این انجمن شش‌گانه

۵۹ ــ همان .
۶۰ ــ مستوفی ، زندگانی من ، ج ۱ ، ص ۱۸۵ .
۶۱ ــ صنیع‌الدوله ، مرآت‌البلدان ، ج ۳ ، ص ۱۹۳ .

می‌آورد «رجوع ولایات کلیته به این مجلس خواهد بود و جواب‌از مجلس صادر می‌شود»[۶۲] ونه یك یا چند وزیر انجمن شش‌گانه .

ج ــ مجلس تنظیمات

مشیرالدوله همراه کارهائی که در لایهٔ بالائی کشور برای چیره ساختن قانون در همهٔ زمینه ها می‌کرد لایه‌های پائین را نیز فراموش نکرده بود. او پابه‌پا، یا پس از ماجرای انجمن شش‌گانه، برای کوتاه‌کردن دست بیدادگری فرمانروایان استانهاوسرپرستهای وزارتخانه‌های جنگ و دارائی و دادگستری و بازرگانی و فواید عامه، قانونی فراهم کرد که بسیار پیشرفته بود.

در استانها انجمنی بنیاد کرد بنام «مجلس تنظیمات»[۶۳] که تجسم قانونی انجمن آزمایشی پیشین یعنی «مجلس شورای‌حکومت» بودکه در سال ۱۲۸۸ در چند استان پی‌افکند .

برابر قانونی که مشیرالدوله فراهم کرد «مجلس تنظیمات» را «مستوفی یا سررشته‌دار»[۶۴] که همان نماینده وزارت دارائی یا خزانه داراست و نماینده وزارت جنگ که امروزه فرمانده لشکر نامیده می‌شود و «امین وظایف واوقاف»[۶۵]که ماهیانه‌هارامیپرداخت و به کار اوقاف می‌رسید و «امین تجارت»[۶۶] که درکار برابر داور دادگاه بازرگانی و سرپرست داد و ستد بود و «امین‌دیوانخانه»[۶۷]که کار داور دادگاههای همگانی را می‌کرد، و دبیر که نویسندگی را بر دوش داشت، تشکیل می‌دادند .

درکار اعضای «مجلس تنظیمات» قانون مربوطه می‌گوید «آنچه مستوفی یا سررشته‌دار است تکلیفش دادن سرخط ورسیدن به عمل مالیات است. مامور وزارت جنگ تکلیفش رسیدگی به‌امور

۶۲ ــ همان ، ص ۱۹٤ .

۶۳ تا ۶۷ ــ ناصرالدین‌شاه و مشیرالدوله : قانون تنظیمات حسنه ، برابر فرمان مورخ صفر ۱۲۹۱ ه . ق .

عسگریه است و امین وظایف تکلیفش تعیین مستمریات و وظایف و رسانیدن تنخواه درباب وظایف است ورسیدگی به امور موقوفات. امین دیوانخانه تکلیفش رسیدن به مطالب رعیت است. امین تجارت هم تکلیفش رسیدگی به امور تجار است. منشی تکلیفش‌نوشتن‌احکام احکام صادره از مجلس وروزنامه است»[۶۸].

با بیاد آوردن اینکه ایران آن روز تاچه مرزی با کارهای گروهی دنیای پیشرفته هماهنگی داشته، آنچه‌در این قانون برجسته می‌آید فرمانی است که برای همکاری همهٔاعضای «مجلس تنظیمات» باهم واخذ تصمیم یکجا پیرامون دشواریها و گفتگوها داده شده و اعضا از اینکه حتی در دشواریهای ویژهٔ کار خودشان به‌کار جداسر بدون آگاهی دیگران دست‌زنند برحذر شده‌اند. در قانون مزبور پیش‌بینی شده که «اجزاء باید کنفس واحده دراجرای‌قواعدتنظیمات مداخله نموده مشغول باشند و نمی‌توانند هر یك از این اجزاء خودسر عمل اختصاصی خود را بدون استحضا آن دیگری مجری سازند. [مسائل] از جزئی و کلی باید در مجلس تنظیمات بگذرد و کل‌اجزاء مطلع باشند»[۶۹].

از ویژگی‌های این «مجلس تنظیمات» این بودکه‌نامش‌مجلس بودیعنی در عرف جائی که در آن کنکاش می‌کنند و هم‌چنین،چیزی در چهره و قالب یك انجمن استان یا یك‌دولت محلی بود.زیرا تاآنجا به آن نیرو داده شده بود که حاکم در توان نداشت خود سر اعضای آنرا از کار برکنار کندو این خود داستانی بزرگ می‌نمود.

فرمان قانون این بودکه«اگر حاکم از اجزای‌مجلس‌تنظیمات راضی نباشد وشکایت کند، عدم رضایت حاکم مطلقا موجب عزل و تنبیه اجزا نخواهد شد. بلکه باید تقصیرات واقعه را عرض کند و دیوان تحقیق کرده پس از تحقیق عرض حاکم مرتکب به اندازهٔ

۶۸ و ۶۹ ــ همان.

تقصیر موردمواخذه و عزل وغیره‌خواهدشد واگرازخارج‌معلوم‌واین مطالب محقق شودالبته تکلیف دولت درتنبیه ومواخذهٔ ازآنهاست»[۷۰]

چ ــ مشورتخانه دولت یا مجلس شورای وزرا

با پایه‌ریزی دربار اعظم کم‌کم این اندیشه به مغز همگان رخنه داده شدکه تنها یك انجمن وزیران بدون تکیه‌گاه نیرومند و خالی از مرز و دایرهٔ روشن‌کار، نمیتواند همه‌کارهای کشور را انجام‌دهد و باید ناچار بندهائی آن را مهار کند. و چون بسیار زود بود که اندیشهٔ برگزیدن یك انجمن نمایندگان توده پیشنهاد شود این بودکه در کار بنیادکردن گروه وزرای شش‌گانه به بازماندهٔ وزرا دو کار دادند؛ نخست اینکه درچهرهٔ یك وزیر پایهٔدوم وزیردیده‌بانی‌وزرای شش‌گانه به کارهای وزارتخانه‌های خود رسند. دوم اینکه در چهرهٔ یك نمایندهٔ دولتی در مجلس دربار اعظم گروه رایزنی آن انجمن‌را تشکیل دهند. و این پیش‌درآمدی بود برای جداکردن کار انجمن وزیران دولت از گروه رایزنی که درسال‌های آینده باید مجلس ــ شورای ملی می‌گردید.

طرح کار وزرای شش‌گانه با کارشکنی‌های بزرگ به ویژه‌از سوی مستوفی‌الممالك روبرو شد. ولی مشیرالدوله از پای ننشست و پا به پای وزیر استخوان‌دار پیرکه سال‌ها جابرای خود باز کرده بود پیش‌آمد. او ناصرالدین‌شاه را برانگیخت تا کار تازه‌ای‌کند؛شاه پس از چندی که کار وزرای شش‌گانه به پوچی گرائید روزی به انجمن نیم‌بند وزرا رفت و گفت : «امروز خودمان به این مجلس آمدیم‌تا افتتاح مشورتخانه دولت را خودمان کرده باشیم. با اینکه فی‌الحقیقه در این مدت هم مجلس وزرا ترك نشده بود لیکن با آن ترتیب [به]

۷۰ ــ همان .

نتیجه منظوره»[۷۱] نمی‌رسیدیم. او می‌خواست بگوید کار گروهی که به وزرای شش‌گانه سپرده شده است انجام نمی‌شود پس کار تازه‌ای می‌کنیم. وی پیشنهاد کرد: «دراین اطاق که از سابق به مجلس وزرا و دارالشوری اختصاص دا[شته] هفته[ای] دو روز شنبه و سه‌شنبه مستمراً بدون تعطیل باید مجلس شوری منعقد شود»[۷۲] و برای‌استوار نشان دادن این اندیشه افزود «در سایر دول [هم] این‌مجلس‌در کمال قوت ودوام برقراراست و باید علاوه بر تکلیف دولتی به حکم مذهب و تاکیدات شرع شریف مشاورهٔ در امور و حفظ مجلس شوری‌رانظیر واجبات بدانیم . . . این همان مجلسی است‌که در هرجابه اصطلاحات مختلف تسمیه کرده‌اند و ما دارالشوری و مجلس را می‌گوئیم»[۷۳].

در این بخش از گفتهٔ شاه به روشنی پیداست که از این انجمن دو چیز می‌خواهد؛ یکی کار دولتی ودیگر کار رایزنی که از پایه وریشه با انجمن نمایندگان توده است و این کار مشیرالدوله‌است که با دست خود شاه پایه‌های انجمن نمایندگان توده را کم‌کم می‌ریزد تا با گذشت زمان استوار گردد.

ناصرالدین‌شاه پس از آن گفت: «روزهای معین از صبح تا غروب مجلس با حضور تمام اعضاء برقرار خواهد بود و امین‌الملك (میرزا علیخان امین‌الدوله که از سوی شاه ناظم گماشته شده بود) از هیچ یك عذر تاخیر یا ترك حضور»[۷۴] نباید بپذیرد. او با برجسته نشان دادن این نکته و ایستادگی ویژه افزود «اجزاء از اینکه حاضر است کمتر نخواهد شد ولدی‌الاقتضا بر عدد خواهیم افزود. اساس مجلس به کمال راستی ودولت خواهی وترك هر قسم ملاحظات لغو است و باید مجلس را دائمی و مستحکم و دارای[۷۵] حقوق و حدود معتبر دانست»[۷۶] می‌خواهد بگوید چون این انجمن رایزنی است با

---

۷۱ ــ صنیع‌الدوله، مرآت‌البلدان، ج ۳، ص ۲۰۶.

۷۲و۷۳و۷۴و۷۵و۷۶ ــ همان.

پیدا شدن کسان برجسته آنها هم به آنجا فرستاده خواهند شد.

شاه به این ماجرا بسنده نکرد و پس از این کوشش نوشته‌ای به نام امین‌الملك که ناظم «مجلس شورای وزرا»[۷۷] بود فرستاد و چگونگی و دایره ومرزکار این‌انجمن راروشن ساخت: «امین‌الملك ـ انعقاد این مجلس چنانکه مکرر شفاهاً و به نوشته حکم و مقرر شد از لوازم امور عالیه دولت است و کمال میل را به ترقی و انتظام آن داریم . . . بعضی فرمایشات تازه به‌نظر آمد که لازم شد مجددا حکم بشود در مجلس قرائت شده جز و تنظیمات و قرارداد مجلس بشود (یعنی قانون شود) اولا چون فرمایشات زیاد و مطالب دولتی‌روزبه روز در ازدیاداست هفته‌ای دو مرتبه انعقاد مجلس را کافی نمیدانیم باید هفته[ای] سه روز مجلس بشود شنبه و سه‌شنبه و پنج‌شنبه ثانیا اهالی مجلس در گفتگو و حرف آزاد هستند و هر چیزی‌رابایدبدون شائبه[و] هیچ غرضی یابدون هیچ ترس و واهمه تقریرنمایند»[۷۸] شاه سپس در بازکردن داستان واینکه بدون ترس باید گفتگوها پیش‌آید و در ویژه‌نشان دادن کار این انجمن، که به آن شیوه که شاه می‌گفت کارش بسیار نزدیك به کار انجمن نمایندگان توده در کشورهای باختری می‌شد، افزود «فی‌المثل از صف فعال اگر شخصی برخیزد [و] بروزرای بزرگ ایرادی وارد بیاورد و بگوید تو فلان‌کار را نفهمیده کرده[ای] به این دلیل نباید آن وزیر کدورتی حاصل کند بلکه هیچ حق ندارد و باید کاری که می‌کند جواب این شخص را موافق قاعده یا ردنماید یا اذعان نماید»[۷۹] . .

در این فرمان چیز دیگری هم که آمده و بسیار برجسته‌است پیدایش چیزی است که آن را می‌توان سایه قانون یا شبح قانون نام داد. شاه فرمان داد که «آنچه‌آرای مجلس به‌یك امری از جزئی‌و کلی

۷۷ ــ مستوفی ، زندگانی من ، ج ۱ ، ص ۱۹۵ .
۷۸ ــ صنیع‌الدوله ، مرآت‌البلدان ، ج ۳ . ص۲۰۷ و ۲۰۶ .
۷۹ ــ همان ، ص ۲۰۷ .

قرار گرفت باید به نوشته و مهر تمامی اهل مجلس باشد»[۸۰] و افزوده براین رویه‌ای بسیار نزدیك به‌رویه‌ای که در کشورهای پیشرفته‌برای برگزیدن‌کسان برجسته بکار می‌رفت وهنوز هم می‌رود،پیشنهادکرد وگفت «حتی حکامی‌که بعد از این به ولایات تعیین می‌شوند یا یك نفر ممیز به جائی می‌رود ... باید به تصدیق ورای اهل مجلس»[۸۱] برسد، گوئی که این انجمن کنگرهٔ امریکاست و می‌خواهد برگزیدن سفیر یا افسر برجسته‌ای را تصویب کند.

ح ــ رهبری سه نفری یا ترویکا[۸۲]

در برابر بی‌جانی و بی‌حسی و بی‌رمقی بزرگان کشور که‌به‌هیچ‌شیوه‌ای‌تن به‌پیشرفتهای نونمی‌دادندواپسین کوشش مشیرالدوله انبازاندن کامران میرزا نایب‌السلطنه در کار راه بردن کشور بود. مستوفی از یك سو به کارهای درون کشور و دارائی پرداخته بود و مشیرالدوله از سوی دیگر به کارهای بیرون کشور و لشکری‌می‌رسید وهر دو جداسر بودند و این درست مانند این بود که کشوردو وزیر نخست داشته باشد.

این بود که شاه پس از دیدار دوم از فرنگستان درسال ۱۲۹۵ ه . ق کامران میرزا نایب‌السلطنه راهم به همکاری بامستوفی‌الممالك و مشیرالدوله گماشت و همهٔ کارهای کشور را بین این سه تن که میشد گفت باهم یك شورای صدارت عظمی سه نفری پی‌افکنده‌بودند، بخش کرد .

در اینکه در این کار نو باز مشیرالدوله دست داشته یا نه، نوشته‌اند «تصور نمی‌رود ناصرالدین‌شاه بدون نظر او مبادرت به‌این [کار] کرده باشد. البته مشیرالدوله فکر می‌کرده که شاهزاده

۸۰و۸۱ ــ همان .

۸۲ ــ (سه نفری ــ سه اسبه) Troika

جوان است و به اقتضای سنش باید تجددپرور هم باشد [پس] وجود او از یکطرف آقا (مستوفی‌الممالك) را مطیع میکند و از طرف‌دیگر با تجدد پروری [خویش]. . . به‌خیالات سپهسالار [هم] کمك‌خواهد کرد»[۸۳].

شاه در فرمان گماشتن و انبازاندن‌کامران میرزا نایب‌السلطنه در کارهای کشور یا بنیادکردن انجمن رهبری سه نفری فرمان داد: «من‌بعد هیچ‌کس حق ندارد به شاه عرضه کند، باید هرکس کار خود را به یکی از این سه مرجع بفرستد. . . هفته‌ای دو روز دوشنبه‌وپنج شنبه سایر وزرا را هم خبر کنند انجمن رایزنی بر پاکنند تا در مهام امور با حضور وزرای سه‌گانه مشورت شود. فرستادن مکاتبات مختلف قدغن است، وزرای سه‌گانه کارهای خود را به توسط وزیر رسائل به عرض خواهند رساند. . .»[۸۴].

خ ــ حاکم فرمانبردار قانون

همان بندهائی که برای جلوگیری از بیدادگری وبدکاری وزیران و هم پایه‌های آنان به کار انداخته بود برای حکام جزءهم به کار برد. در دستگاه فلسفه سیاسی مشیرالدوله نیروئی که حاکم داشت درست مخالف معنائی بودکه نام او به دوش می‌کشید. حاکم در معنی حاکم برامور نبود محکوم به فرمانبرداری از قانون بود؛او حکمرانی نمی‌کرد خدمتگزاری می‌کرد.

میرزا حسین خان کوشش بسیار کردتا برابر هر چه که در چهارچوب بدی و بدکاری وبیدادگری و خودکامگی قرارمیگرفت به ایستد و ایستاد!

در استوار ساختن هر چه بیشتر پایه‌های این سیاست به‌قانون

---

۸۳ ــ مستوفی، زندگانی من، ج ۱، ص ۲۰۲.

۸۴ ــ همان، ص ۲۰۱.

۴۷ ماده‌ای تنظیمات که در ماه صفر ۱۲۹۱ فرمان اجرایش داده شد بخشی هم پیرامون کارهای حکام افزود که از جهت معنی و مفهوم بسیار شگفت‌انگیز است و نشان می‌دهد از مغزی برجسته وروشن و خدمتگزار و دلسوز ومردم‌دوست تراویده است. ازاین‌کوشش اویکی از تاریخ نویسها چنین یادمی‌کند: «محض مزید نظم و انتظام امور دولت ورفاه وآسایش حال رعیت جناب سپهسالار اعظم بامشاور علیه مولوکانه قانونی برای‌تعیین حدود حکام وروسای قشون که در ولا[یات] ممالك محروسه هستند نوشته و به امضای مولوکانه موشح داشتند»[۸۵].

در این بخش مقرر است که حکام باید «به مواجب وحق ــ الحکومه دیوانی»[۸۶] بسنده کنند و «دیناری علاوه از آن از ولایت ورعیت»[۸۷]نخواهند ونگیرند.افزوده براینها حکام ازنایب‌الحکومه‌ها و کدخداها «دیناری پیشکش و تعارف نباید»[۸۸] دریافت کنندوبهمین ترتیب ماموران آنها که به کارهائی گمارده می‌شوند حق ندارند «خدمتانه‌وقلق»[۸۹] و چیزهائی نزدیك به اینها از مردم بگیرندونمی‌توانند از مالیاتی که رعیت می‌دهد بنابر عادت ورویه پیشین مبالغی کسر کنند و مانده را رسید بدهند. حاکم موظف است از این‌درآمدها چشم بپوشد و «حق صندوقدار و تحویلدار همان مواجبی است که از دیوان اعلی یا حاکم می‌گیرد و حقی به رعیت ندارد»[۹۰]ونمیتواند از او چیزی بگیرد .گذشته از همهٔ اینها حاکم نمی‌تواند «در تنبیه مقصر و احقاق حق ملهوفین و رفع ظلم مظلومین خود را مختار»[۹۱] شمارد ا وباید «تابع رای [و] قرارداد اهل مجلس»[۹۲] تنظیمات‌باشد. حاکم در نتیجه حق ندارد «به سلیقه و میل خودش کسی را تنبیه»[۹۳] کند. او تنها وظیفه دارد که «جانی و ضارب»[۹۴] را دستگیروتحویل

۸۵ ــ صنیع‌الدوله ، منتظم ناصری ، ج ۳ ، ص ۳۴۳ .
۸۶ ــ ناصرالدین‌شاه و مشیرالدوله ، قانون تنظیمات حسنه .
۸۷تا۹۴ ــ همان .

دهد. در اختلافات ودعاوی وامور شرعی و عرفی نیز اوحق‌هیچگونه دخالت ندارد و باید همه را به«مجلس تنظیمات رجوع‌نماید»[۹۵]حکام در کارهای مربوط به تجارت و اوقاف و مستمری و گمرك و وظیفه نیز باید پیرو مجلس تنظیمات باشند. آنها نه تنها وظیفه دارندچیزی ازکسی نگیرند بلکه لازم‌نیست«چیزی هم‌علاوه برمالیات‌به‌دیوان»[۹۶] بدهند.

د ــ تفکیك سیاست از دین

میرزا حسین خان در عین‌اینکه مانند برخی از هم اندیشان و هم گامان خویش دست داشتن سرجنبان کیش را درکار فرمانروائی نمی‌پسندیده جانب دور اندیشی را نیز از دست نمی‌داده. در کم‌جائی دیده شده که وی آشکارا پیرامون این گفتگو فرمانی داده باشد یا به به کاری برخاسته باشد. تا آنجا پیش‌رفته که ملایان را کنارنگاهدارد بدون آنکه آنان را بیازارد و یا بیاغالاند.

دلیل‌اینکه ازریشه به‌دخالت‌آنها اعتقادنداشته‌بخشی‌ازنوشته‌ای‌از او است به شاه. در این نوشته که در زمان برکناری موقت برای شاه فرستاده پس از گفتگوهائی پیرامون ملایان می‌گوید که در زمان صدارت عظمی خود«مداخله در اموررا به‌ایشان تجویز نمی‌کردم»[۹۷] و این می‌رساندکه کسی نبوده‌که در کار فرمانروائی برای‌سرجنبانان کیش جایگاهی ویژه قائل باشد.

از دوراندیشی او در این گفتگو نیز کسی ناآگاه نیست.

در نامه‌ای که جنبه تبادل نظر داشته به مستشارالدوله‌می‌نویسد «اعتقاد من دربارهٔ حضرات ملاها براین‌است‌که ایشان راباید درکمال

۹۵و۹۶ ــ همان.

۹۷ ــ مشیرالدوله، نامهٔ به شاه، مورخ ۲۷ رجب ۱۲۹۰.

احترام و اکرام نگاه‌داشت»[۹۸] و به آنها امکان داده کارهائی را که مربوط به خودشان است «از قبیل نماز جماعت و موعظه»[۹۹] تاجائی که به‌دولت زیان‌وارد نسازندخودشان از پیش برند و نباید «به‌قدرذره‌ای در امورات حکومتی آنها را مداخله داد»[۱۰۰] و نباید به هیچ‌روی آنها را «واسطهٔ فیمابین دولت و ملت مقرر کرد، والا وسیلهٔ بی انتظامی‌ها می‌شود، چنانچه شده است»[۱۰۱].

ذ ــ برخاستن در برابر بیدادگری حق است

بخش بزرگی از آنچه که در عثمانی روی می‌داد چیزهائی بود که وی سربسته آنها را آرزو می‌کرد. از این‌رو بود که بهره‌های برجستهٔ آنها را به‌ایران گزارش می‌داد.

در یکی دو گزارش بزرگی که در زمان گشوده شدن انجمن نمایندگان توده در عثمانی به ایران فرستاد پایه های بنیادی حکومت و فرمانروائی را گنجاند و به کنایه و با زیرکی از زمامداران ایران خواست به این رویدادها با دیدهٔ باز بنگرند. از چیز هائی که هیچ‌گاه پروا نمی‌کرد از زبان‌و ازسوی خود بنویسد ودراین زمان بهانه‌برای نوشتنش‌یافته‌بوداینست که‌از زبان سلطان عبدالعزیز نوشت ایشان درگفته های خود «تصریح کردند که مرجع تبعه، باب عدالت است و نه حکومت. به این معنی که اگر حکومت عادل نباشد، تبعه حق خواهد داشت، از [آن] اعراض نمود و ... حکومتی که دارای عدالت باشد، به جهت خود انتخاب نماید»[۱۰۲].

---

۹۸ تا ۱۰۱ ــ مشیرالدوله،میرزا حسین‌خان ، نامه به‌میرزا یوسف‌خان‌مستشارـ الدوله ، مورخ ۱۶ جمادی‌الاول ۱۲۸۲ .

۱۰۲ ــ مشیرالدوله ، میرزا حسین‌خان ، گزارش به وزارت خارجه ، مورخ ۱۵ صفر ۱۲۸۵ .

در این گفته چهار واژهٔ «حق» و «اعراض» و «عدالت» و «انتخاب» چشم‌گیر است. چه پس از آمیختن آنها بهم چهارچوب یکی از گفتگوهای با پیشینه‌ای که قرنها مورد پرسش و پاسخ اندیشمندان و فلاسفه بوده، نمایان می‌شود؛ برخاستن در برابر بیدادگر. به این شیوه که می‌گوید اگر دستگاه فرمانروائی دادگر نباشد این «حق» مردم است که از آن دستگاه «اعراض» کنند و روی برتابند و به‌فرمان آن نروند و دستگاهی را که می‌اندیشند «عدالت» دارد برای خویش «انتخاب» کنند. با این گفتگو نظرش به این معنی برمی‌گردد که حکومت دستگاهی است که از سوی مردم برگزیده میشود و در گوهر آن است که دادگر باشد و این حق توده است که اگر دادگری ندید در برابر آن برخیزد و حکومتی دادگر برگزیند و این اندیشه کم و بیش چیزی است که آن روزها به پیروی از افکار فیلسوفان نواندیش قرن ۱۸ و ۱۹ از جمله روسو در بیشتر قوانین اساسی روز گنجانیده شده بود و از راه فرنگ و عثمانی به گوشه‌های نکته‌سنج مغز مشیرالدوله هم رسوخ پیدا کرده بود.

مشیرالدوله پس از آنکه به صدراعظمی رسید نیز این حق را برای مردم می‌شناخت. وی بیشتر فرمانداران و استانداران و والیان را که به نام حاکم شناخته می‌شدند نیز بر پایهٔ همین فلسفه از کار می‌انداخت. می‌نویسند که بیشتر حکم‌هائی که برای برکناری این فرمانروایان کوچك بیدادگر می‌داد با کمی دگرگونی به‌این شکل بود که چون به حقوق مردم متعدی بوده‌ای «بموجب این حکم از حکومت معزول بوده، اهل شهر به اخراج شما ماذون‌اند و هیچ جای عذری نیست»[۱۰۳].

۱۰۳ ــ صدرالتواریخ، خطی، ص ؟؛ به‌نقل آدمیت، اندیشهٔ ترقی، ص۲۳۳.

ر ــ دولت پزشك و آموزگار توده

برای دستگاه فرمانروائی نقشی برجسته قائل است. از سوئی آن را همتای یك پزشك بزرگ می‌شمارد و ازسوئی دیگر آن‌رابه‌یك آموزگار مانند می‌کند .این پندار در دیدی ساده اندیشه‌ای نخستین به شمار می‌آید، درجائی که با یك بررسی ژرف روشن می‌شود که چندان هم بی‌پایه وبی‌وزن نیست و سرشار است از شیرهٔ فلسفه و شان بنیان گذاری دولت . او با پزشك و آموزگار دانستن دولت کاری سترگ از آن می‌خواهد. پزشك توده نیروئی است که ازرویه‌ای‌جان توده دردست او است و آموزگار توده کسی است که روان آن را می‌سازد وبه آن وزن و شخصیت می‌دهد. درپایه و بنیان مشیرالدوله‌با این شیوه اندیشه‌ای که از دولت ارائه می‌دهد همه کارهائی را که‌در یك کشور برای راه بردن‌تندرست‌توده بایسته است درکف دولت‌مینهد و این خود در آن روزگار اندیشه‌ای بزرگ و کم مانند بوده است. می‌گوید. «... هر دولتی مثل طبیبی می‌ماندکه به‌اقتضای‌احوال‌یومیهٔ مریض باید دوا»[۱۰۴] بدهد. نمی‌گوید که دولت چه باید بکندوبرنامه آن چه باید باشد. اوضاع و احوال را به دیده می‌گیرد. جان گفته‌اش اینست که توده چون بیماری از رویدادها و شرایط گوناگون متاثر می‌شود و این با دولت است‌که با داوری استادانه و ماهرانهٔ خودوبا بدیده‌گرفتن‌اوضاع واحوال روز واحتیاجات آن به‌درمان دست‌زند. نباید فراموش کرد که آنسوی ماجرا هم ازدید مشیرالدوله‌اینست‌که توده خود چاره‌کار خویش را نمی‌شناسد و نیروئی که چاره‌گراست دولت است و این به آن معنی نیست که توده حاکم بر خویش نیست بلکه به آن معنی است‌که هنگامی که توده‌کار راه بردن خودرابه‌دست

---

۱۰۴ ــ مشیرالدوله ، میرزا حسین‌خان : نامه به وزارت خارجه ، مورخ ۱۹ ذی‌القعدهٔ ۱۲۸۳ .

کارشناس شناخته شده‌ای که دولت و نمایندهٔ خود او است واگذاشت پس از این دیگر پاسخگوی همهٔ دردها و گرفتاریها همان کارشناس برگزیده شده است و نه دیگری. وی در تکمیل این شیوه اندیشه،هم چنین می‌نویسد «وکلا و اولیای هر دولتی شباهت به معلمی دارند که تربیت اطفال متعدد به امانت آنها سپرده باشد. معلم لازم است ... [که] درصدد تربیت آنها برآمده متدرجا علوم نفیسه وعالیه‌به‌اطفال بیآموزد»[۱۰۵] و آهنگش از این گفتار هم آشکار است. توده چون شاگردی است که با همهٔ ریزه‌کاری‌های زندگی توده‌ای بیگانه‌و ناآشناست. نیروئی است روان و پرخروش که اگر زیرمهار آموزش نیاید راه خویش گم می‌کند و به بیراهه می‌رود .این دولت است که بر عهده دارد برای آن راههائی ویژه و شناخته شده بیابد و آن رادر همان راهها راه‌برد و از نیروی بزرگی که پدید می‌آید به سودتوده زیانها را از میان بردارد .

این شیوه اندیشه شیوه‌ای بود در همه دنیای پیشرفته آن روز چیره .در آن هنگام درکار دیده می‌شد که دولت آموزگار و پزشك توده است واین که می‌بینیم مشیرالدوله از چنین چیز هائی سخن میراند به‌این آهنگ‌است که بخشی از اندیشه پیشرفته‌آن‌روزگاررادر این کشور بپراکند وتوده را و هم‌چنین زمامداران را به اندیشه وادارد .

۱۰۵ ــ همان .

بخش سوم

قوهٔ مقننه

این بخش ویژهٔ قوهٔ مقننه است .

بررسی قوهٔ مقننه از دید شش تنی که گفتگویم از اندیشه‌های آنهاست به گسترش بررسی قوهٔ مجریه در بخش پیش نیست.

همانگونه که در لایهٔ علمی گفتگو هم دیده می‌شود، از بنیان پرسشهائی که به قوهٔ مجریه پیوستگی پیدا می کند خیلی بیش از قوهٔ مقننه است زیرا به زمینه‌های گوناگونی بر می‌خورد که بخش‌بزرگی از پهنه علوم سیاسی را در برمیگیرد و کسان مورد گفتگوی من هم از این ویژگی متاثر شده‌اند و گفتگوهای چند پهلوئی دارند که آوردم.

ولی قوهٔ مقننه چون در موردهای بسیار کمی باشیوه‌ای‌جدا سرپیش کشیده شده و از بنیان هم گوهری ویژه دارد که در بیشتر موردهاهمراه‌قوهٔ مجریه می‌آید، اینستکه در گفتگوی تنها،زمینه‌های فراوانی را در بر نمی‌گیرد و از همین رو است که در اینجا هم که من کوشیده‌ام آنرا از قوه مجریه جدا سازم ، زمینه‌های گسترده‌ای برای گفتگو به‌آن روندکه قوهٔ مجریه داشت، ندارد.

پس اگر در این بخش گفتگوها به گستردگی بخش پیش نیست، از روی ناچاری است، و نه چیز دیگر .

گفتار نخست

میرزا فتحعلی آخوندزاده

الف ــ مقننهٔ دو انجمنی پارلمانی

اوباآنکه پیرامون فرمانروائی قانون زیاد چیزنوشته‌ازانجمن نمایندگان توده و شیوهٔ کار آن واینکه درکار راه بردن کشور چه جایگاهی دارد و از ریشه چگونه نیرو می‌گیرد و پیشینهٔ تاریخی و سیاسی و فلسفهٔ پیدایش آن چیست گفته‌ای ندارد ودر این باره‌به‌هیچ گفتگوی سیاسی یا فلسفی نپرداخته. تنها در دو سه جا نوشته‌هائی‌دارد که از آنها تا مرزی می‌توان به ریشهٔ اندیشه‌اش پی‌برد.

سخت پیرو بنیادکردن مقننه دو انجمنی پارلمانی یا به گفتهٔ همان روزها مقننه به شیوهٔ انگلیسی بوده. چه‌در گفتگوهایش داردکه «دولت انگلیس مرکب از دو پارلمنط است»[1] و گذشته از اینکه‌واژهٔ «دولت» را کمی‌نابجا و همگانی به کاربرده ازروح گفته‌اش‌برمیآید که به این شیوه دلبستگی داشته و از آن در پیکر یك نمونه یادکرده‌و آهنگش نیز از «دو پارلمنط» یکی انجمن نمایندگان توده‌یا«مجلس عوام» و دیگر انجمن بزرگان یا «مجلس لردان» بوده.

می‌دانیم که سازمان قانونگذاری در انگلستان که پس ازسالها

---

۱ ــ آخوندزاده ، الفبای جدید و مکتوبات ، از نامه به محرر روزنامهٔحقایق، از تفلیس در سنهٔ ۱۲۹۰ ، ص ۳۰۳ .

در فرانسه و ایتالیا هم پیدا شد به شیوه‌ای است که در آن اعضای دولت و نخست وزیر از میان نمایندگان انجمن توده برگزیده‌میشوند وبه شیوهٔ پارلمانی شناخته می‌شود و از دید دانشمندان حقوق از شیوه‌های برجسته‌ای است که نه به بهترین سبك بلکه تا مرزی دور، در آن‌ن فرمانروائی مردم بر مردم به دیده گرفته می‌شود.

اندرزش‌این بوده که تنهاراه‌بردن کشور باقانون بسنده‌نیست. او چیرگی قانون را نمی‌خواسته، خود قانون و گوهر آن وچگونگی پیدایش آن در یك کشور برایش ارج بسیار داشته. آنچه که‌دراندیشه داشته این بوده که قانون‌وفرمان همگانی کور چیرهٔ برهمه‌رویدادهای کشور از سوی توده و از راه دستگاهی قانونی که برگزیدهٔ‌خودتوده باشد ناشی گرددو این دستگاه را هم همان انجمن های نمایندگان‌توده وبزرگان می‌دانسته که باید با همان سبك انگلیسی و با سبکی نزدیك به آن ویا به دیده گرفتن پیمانهائی، ازسوی‌توده ودستگاه‌فرمانروائی برگزیده شوند.

در پشتیبانی از همین سبك فکر است که می‌نویسد «پارلمان عبارت ازدو مجمع است که در یکی وکلای رعایا ودر دیگری‌وکلای نجبا جالس می‌باشند»[۲] و از همین رواست که ازبن «شورای وزرا» راکه در سال‌های ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ هـ . ق از سوی شاه ایران در زیر دیده بانی‌میرزا جعفرخان مشیرالدوله بنیان‌یافت و سازمانی نیمه ــ قانونگذار بود و یا «مصلحت خانه عامهٔ دولتی» راکه پس از آن‌پیدا شد و یا «مجلس دربار‌اعظم» راکه پس از روی کارآمدن سپهسالار در ۱۲۸۹ هـ . ق بنیان یافت به گفته نمی‌آورد و به آنها دلبستگی‌نشان نمی‌دهد وبجای ستودن این دستگاهها که با فشارملکم‌خان ناظم‌الدوله و میرزاحسین خان مشیرالدوله سپهسالار دوستان ودمسازان خودوی بنیاد یافته، می‌نویسد بر پادشاه است که انجمن ها بر پا نماید و با

۲ ــ آخوندزاده ، سه مکتوب (مکتوبات کمال‌الدوله) ، ص ۱۰ .

«مداخلهٔ ملت قوانین وضع کند و پارلمان مرتب سازد و به اقتضای قوانین»[۳] پیش رود.

ب ــ اعمال حاکمیت ملی

در پافشاری در اینکه حاکمیت از راه انجمن نمایندگان توده ودر شکل فراهم آوردن‌قوانین حاکم بر همهٔ‌اجتماع بادست‌نمایندگان توده به‌کار می‌رود، می‌آورد «کل قوانین سلطنت در مجمع اولی ترتیب یافته و به ملاحظهٔ مجمع ثانی پیشنهاد می‌شود»[٤] او با این‌گفته اندیشهٔ سترگ ویژه‌ای را پیش می‌کشد. با به‌کاربردن واژهٔ «کل» نظرش همهٔ قوانین است و با آوردن «قوانین سلطنت» آهنگش‌قوانین حکومت، و می‌خواهد بگوید همهٔ قوانین حتی قوانین حکومت نیز در انجمن نخست که همان انجمن نمایندگان توده است فراهم می‌آید و سپس به انجمن دوم پیشنهاد می‌شود و با این گفته که قوانین به‌ـ انجمن دوم‌پیشنهاد می‌شود از گونه‌ای از قوهٔ مقننه گفتگو می‌کندکه در آن تراشیدن نخستین سنگ‌های زیر بنای قانون با خود توده‌است و انجمن دوم که قانون پیشنهادی را می‌گیرد تنها جایگاه رایزنی دارد که چیز ساخته شده‌ای را می‌گیرد تا پیرامون آن نظر دهد؛ او شیوهٔ مقننه‌ای را در نظر دارد که در آن کانون قانونگذاری انجمن نمایندگان است وانجمن بزرگان کارهای ویژه‌ای‌دارد وتشریفاتیست و جایگاهش در پلهٔ دوم.

آخوندزاده در دنباله گفتار می‌افزاید که پس از به کار بستن نکته های بالا قانونی که فراهم آمده «در صورت موافقت این دو مجمع»[٥] با گذشتن از گذرگاههائی ویژه جان میگیرد وقانون‌میشود، و نمی‌گوید اگر از انجمن بزرگان نگذشت چه میشود.

۳ ــ همان، ص ۷۱ مکرر.

٤و٥ ــ همان، ص ۱۰.

وی در اینکه «هیات اجتماع ملی» سرچشمه هرگونه نیروی قانونی در یك کشور است و این نیرو قانونی و حق است هیچ شکی ندارد. از او است که «هیات مجتمعه [آدمی] صاحب هرگونه اراده و قابل انجام هر نوع امور معظمه خواهد بود [زیرا] اجتماع نفوس و اتفاق قلوب برای هرگونه اراده در هر ایامی که تشکیل پذیرفته [و] متحد شده» است «کانه هوآن ارادات مقدور ومصور گردیده»[۶].

این گفتار دو چیز را در یك زمان روشن می‌کند؛ نخست‌اینکه در برابر همبستگی توده هیچ نیروئی پایداری نتواند کرد ودیگر اینکه خوداین همبستگی و یگانگی که در چهرهٔ «هیات اجتماع‌ملی» خود نمائی می‌کند نیروئی است قانونی و به حق که هر کارمی‌تواند کرد.

پ ــ پرداختن قانون اساسی

یکی از بهانه‌هائی که برای اندرز به توده و فراخواندن‌آنان به گرد آمدن به دور یکدیگر وتشکیل هیات اجتماع ملی و یا انجمن بزرگ توده دارد، داد است. نیك‌می‌داند که برای توده‌ای درآنچنان موقعیت فکری و فرهنگی سخن‌راندن ازحقوق‌انسانی‌ونیروی‌سترگ ارادهٔ ملی وحاکمیت بی‌سوداست این است که پی ساده‌ترین گرفتاری روز توده که تا ریشه جان یك‌یك آنان را می‌سوزانده و همگان به ــ دردش گرفتار بودند می‌رود؛ بیدادگری.

دراین زمینه می‌گوید «اجرای عدالت ورفع ظلم [تنها] در صورتی امکان‌پذیر است که... ملت... خودش‌صاحب بصیرت‌وصاحب علم شود»[۷] او از توده می‌خواهدکه دیده را بازکنند وبه دور خود نگرند و به سوی دانائی روند، تا از آن راه بتوانند «وسایل اتفاق[و]

۶ ــ آخوندزاده، تمثیلات، یوسفشاه، ص ۴۵۵.

۷ ــ آخوندزاده، آثار میرزا فتحعلی آخونداوف، ج ۲، [انتقاد بریك‌کلمه]، ص ۳۱۶ ــ ۳۰۸.

یکدلی را کسب»[۸] کنند و «بعد از آن مطابق اوضاع زمانه قانون وضع [نمایند] وکونستیتوسیون»[۹] بنویسد و آن رادستور کارخویش سازند. آخوندزاده در این پند همبستگی و یکدلی و گرد آمدن‌همه را و سپس شناختن ویژگی‌های روز و از آن میان پیشرفتهای‌برجسته باختر را که گرمایش به گونه‌های زرد ایرانیان رسیده بود ازنخستین گامهای‌راه فراهم‌آوردن قانون اساسی ویابه‌گفته‌خودکونستیتوسیون می‌شمارد و درست هم می‌گوید. در همین زمینه باز دارد که اگر بیدادگری برجا ماند و چاره‌اش نشود مردم به ستوه می‌آیند و «اتفاق کرده . . . به جهت آسایش و سعادت خود قانون وضع [می] کنند... [و] موافق عقل آئین تازه»[۱۰] برمی‌گزینند. اینجا رویش باگیرندهٔ نامه است ولی آهنگش توده است و برانگیختن آن به برخاستن‌وبرابر خرد وروان تندرست قانون اساسی نهادن؛ چه بی‌گمان از «آئین‌تازه» همان قانون اساسی را در اندیشه دارد.

آخوندزاده یکجا ودوجا به آغالاندن توده برنخاسته. هرچه دارد خرده‌گیری برآنان و برانگیختن آنان بر برخاستن و نهادن پایه‌های بنیادی نظم نوین در پیکر قانون اساسی است. می‌نویسد ای‌ایرانی‌اگرتواز «حقوق انسانیت خبردار می‌بودی»[۱۱]ـ چه‌همانگونه که در پیش دیدیم بارها از آنان خواسته بود دیدهٔ خویش بازکنند و از حقوق انسانی خود آگاه شوند ـ «فراموشخانه ها [می] گشادی [و]مجمعها بنا می‌نمودی [و] وسایل اتفاق را دریافت می‌کردی... وخود را از [بند] عقاید پوچ و ظلم»[۱۲] می‌رهاندی.

در آگاه کردن توده و خواستن قانون اساسی از آن از نام دانشمندان بزرگ باختری نیز یاری گرفته و اندیشه‌هایش را

۸و۹ ـ همان.

۱۰ ـ آخوندزاده، مکتوبات کمال‌الدوله، ص ۵.

۱۱و۱۲ ـ همان، ص ۶۰.

برگفته‌ها و اندیشه‌های آنان‌نهاده وداستان و ماجرا وپیشینهٔ‌چگونگی فراهم آمدن قوانین اساسی باختر وبنیاد یافتن شیوهٔ فرمانروائی بر پایه‌های این قوانین را هم آورده. به‌مستشارالدوله می‌نویسد«انبیادر ترك ظلم بهشت وعده کرده [و] دراصرارش ازدوزخ تهدیدکرده‌اند و حکما ظلم را باعث زوال دولت دانسته عدل را موجب دوامش گفته‌اند»[۱۳] و پس از گفته‌هائی می‌رسد به اینجاکه«پس قریب‌به‌اوایل قرن‌حال حکما وفیلسوفان وشعرا وفصحا وبلغا وخطبا...درفرنگستان مثل ولتر وروسو و مونتسکیو و میرابو و غیر هم فهمیدند که ... به‌ـ مظلوم باید گفت که ای خر ، توکه‌درقوت‌وعدد ومکنت ازظالم‌به مراتب بیشتری ... چرا متحمل ظلم میشوی؟ از خواب غفلت بیدار شوگور پدر ظالم رابسوز»[۱۴] آنگاه گوید هنگامی‌که «مظلومان[به] این‌گونه افکار عقلا واقف گشتند به یکباره همت‌کرده اظهار حمیت نمودند و ظالم را از میان برداشته برای آسایش و حسن احوال و اوضاع خودشان قوانین وضع‌کردندکه هرکس ... مباشراجرای‌همان قوانین بشود [وکسی] اصلا به زیردستان یارای ظلم کردن»[۱۵]نکند، و سپس به این فرجام می‌رسدکه «الان اداره و سلطنت قونسی توتسی که دراکثر ممالك»[۱۶]اروپا دیده می‌شود نتیجه‌اندیشهٔ همین‌دانشمندان است .

ت ــ حکومت مردم بر مردم

اینها تنها نوشته‌هائی است که پیرامون قوهٔ مقننه آورده‌وبا آنکه بسیار کم و بسیار کوتاه است گوهری سنگین و سرشارازمعنی دارد و آنچه راکه باید می‌رساند و شیوهٔ اندیشهٔ نویسنده را که پیرو رویه‌های سخت وتند و خشونت‌آمیزاست ودرست در جایگاهی برابر

۱۳ ــ آخوندزاده ، الفبای جدید و مکتوبات، نامه به‌میرزا یوسف‌خان مورخ ۲ آپریل ۱۸۷۱، ص۲۱۶ .
۱۴ و ۱۵ و ۱۶ ــ همان ، ص ۲۱۷ .

ملکم و مستشارالدوله قرار گرفته به روشنی نشان می‌دهد. از دیدهٔ اوقوهٔ مقننه جایگاه انجمن نمایندگان توده و افزار نخستین وبرجستهٔ شیوهٔ مقننهٔ دو انجمنی پارلمانی و تنها مرجع قانونگذاری و یگانه وسیلهٔ اعمال حاکمیت ملی وبه زبان کوتاه پایهٔ بنیانی کشورداری دموکراتیك یا حکومت مردم برمردم است.

گفتار دوم

میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله

الف ــ زمامداران انجمن نمایندگان نمی‌خواهند

همه‌جا فریادش اینست که یکی از سدهای برجستهٔ راه‌برپا کردن انجمن نمایندگان ایستادگی زمامداران است. آهنگش اینست که آنها به هیچ شیوه نمی‌خواهند انجمنی برپا شود که کارشان‌رازیر دیده‌بانی گیرد. در گفتگوی با وزیری می‌آورد که وزیر گفت: «من اینقدر بی‌شعور نیستم که ... خود راتابع فلان مجلس سازم»[1] «توقع دارید که من از پنجاه شصت هزار مداخل خود بگذرم ووزارت خود را منحصر به این کنم که هر چه قانون بگوید من همان را مجری بدارم»[2] یعنی «بیایم ریشم را به‌دست چند نفر جهال بدهم [که]هر قانونی می‌خواهند»[3] بگذرانند و مرا وادار سازند برابر آن رفتار کنم؟! شاه اسمعیل که «با هفت سوار اسلامبول راگرفت»[4] چه‌داشت که ما امروزه نداریم؟! چرا «حالا بیائیم مستقلا فرنگی بشویم‌ومجلس»[5] بگذاریم ؟! .

بااین گفته‌ها شیوهٔ اندیشه‌وبرداشت زمامداران‌روزرا روشن‌میکند

---

۱ ــ ناظم‌الدوله، اصول تمدن ، رفیق و وزیر ، ص ۸۳ .

۲ ــ همان ، ص ۸۷ .

۳و٤و٥ ــ همان ، ص٩٤و٩٥ .

سپس برای پیش‌آوردن سبك اندیشهٔ خودش درجای دیگر بااندرزوپند مینویسد «جناب‌وزیر! وضع یاسای تازه برای ملت‌ومملکت کاری است بسیارسخت وپرخطر، سهل‌نشمارید درهردولت و ملت که خواسته‌اند وضع قانون کنند»[۶] و انجمن بیآرایند و «یاسای بدرا به نیك مبدل گردانند سالها [کار] به طول انجامیده و خونها ریخته‌شده است»[۷] پس این کاری ساده نیست و باید برای خونریزی در راه آن نیز آماده شد.

ب ــ مجلس تنظیمات

از نوشته‌هایش پیداست که در روزهای نخست پروای آن را نمی‌کرده که گفتگوی انجمن نمایندگان توده و چیزهائی نزدیك به آن را پیش کشد. از چند نیرو هراس داشته؛ شاه، وزیران، ملایان و تودهٔ نادان. از همین‌رو است که می‌بینیم نخست برپا کردن چیزی نزدیك به انجمن وزیران رازیرنام «مجلس تنظیمات» پیشنهادمی‌دهد و می‌افزاید این به سود شاه است و نه‌به‌زیان نیروی پادشاهی، چون «وضع مجلس‌تنظیمات به جهت مزید قدرت پادشاه است و نه به جهت تحدید تسلط سلطنت»[۸] و با بنیاد یافتن آن «وضع قوانین بر عهدهٔ مجلس تنظیمات»[۹] قرار خواهد گرفت به این شیوه که «به محض ظهور»[۱۰] هرگونه خواسته‌ای از سوی شاه، «در باب اجرای آن‌قانونی می‌نویسند و به اقتضای عدم مداخله وبی‌غرضی خود در این عمل‌شب و روز مواظب می‌شوند که میل پادشاه تا به نقطهٔ آخریش مجری بشود»[۱۱] می‌گوید «بنیان ادارهٔ قانونی رابه‌مجلس تنظیمات‌می‌گویند،

---

۶ و ۷ ــ ناظم‌الدوله، مجموعهٔ آثار، نوم و یقظه، ص ۱۷۲.
۸ ــ همان، انتظام لشکر، ص۱۱۲.
۹ ــ همان، کتابچهٔ غیبی، ص ۲٤.
۱۰و۱۱ ــ همان، انتظام لشکر، ص۱۱۲.

باید مجلس تنظیمات برپا کرد»[۱۲] ودرباز کردن هر چه‌بیشتر گفتگو، می‌نویسد که «دستگاه تنظیمات منبع نظم دول است و نجات دولت ایران بسته به احداث دستگاه تنظیمات است. مادام که این دستگاه اصلی در ایران ناقص است جمیع زحمات پادشاه و وزرا بی‌حاصل خواهد بود ... باید بلادرنگ به مقام تاسیس این‌دستگاه برخیزند»[۱۳] «ادارهٔ قانونی [یعنی] تحدید اختیار عمل، مزید تسلط پادشاه ، انتظام کل ایران ... جمیع آن خیالات بزرگ که سابقا عرض کرده‌ام در همین مجلس تنظیمات است»[۱۴].

می‌آورد که «مجلس تنظیمات مرکب است از اعلیحضرت شاهنشاهی ، سه نفر شاهزاده، پانزده نفر مشیر، هشت وزیر»[۱۵]وچون در گفتهٔ پیشین قانون نویسی را سر راست به‌این انجمن واگذارده‌است ودر اینجا هم گذشته از خود شاه، سه شاهزاده و پانزده مشیر را هم به وزیران افزوده است و می‌گوید «حضور وزرا در مجلس‌تنظیمات اختیاری»[۱۶] خواهد بود و می‌خواهد «جمیع قوانین دولت ... در مجلس تنظیمات به اتفاق جمیع اجزای مجلس نوشته شود»[۱۷]پس‌هیچ گفتگو نمی‌ماندکه این انجمن ، انجمن وزیران نیست وملکم‌باپیشنهاد بنیادکردن آن آهنگش فراهم کردن زمینه برای برپاکردن انجمن بزرگ نمایندگان توده و قانونگذاری نوین بوده است چراکه باز می‌بینیم درجای دیگر برای آگاهی کسانی که در «مجلس تنظیمات» انبازانده میشوند و پیرامون کارآنان می‌گوید «کار شما منحصر به نوشتن قانون و مواظبت اجرای قانون است »[۱۸] و با این رویه«شما باید به‌هیچ وجه درعمل دیوان مداخله نکنید»[۱۹]وبرای آنکه‌وزیران

۱۲ ــ همان ، ص۱۰۸ .
۱۳ ــ همان ، کتابچه غیبی ، ص۲۱ .
۱۴ ــ همان ، انتظام لشکر، ص ۱۱۶ .
۱۵و۱۶و۱۷ ــ همان ، کتا بچهٔ غیبی ، ص ۲۷ .
۱۸ ــ همان ، انتظام لشکر ، ص ۱۰۹ .
۱۹ ــ همان،ص ۱۱۰ .

عضو مجلس تنظیمات بدانند چه می‌کنند روشن‌تر می‌نویسد «اجرای قانون و ادارهٔ امور حکومت بر عهدهٔ مجلس وزراست»[۲۰]، «هر عملی که اجزای تنظیمات [می‌کنند] وزرا درآن شریك هستند، امااجزای تنظیمات در عمل وزارات هیچ شراکتی ندارند»[۲۱] و این نیز آئینی نزدیك به آئین‌کار وسازمان مجلس عوام انگلیس است وهمانگونه که در پیش هم آمدبا نام شیوهٔ پارلمانی شناخته میشود ودرآن‌وزیران هر یك‌از جائی به نمایندگی برگزیده می‌شوند ودر همان زمان که عضو مجلس‌اند کار وزارت دارند واگر نماینده نباشند وزارت هم نمی‌توانند کرد. افزوده براین می‌بینیم این همان شیوه‌ای است که آخوندزاده بسیار تاریك از آن پشتیبانی می‌کرد.

سخن کوتاه ملکم برای آنکه خودکامگان و مخالفان‌ونادانان را نهراساند می‌گوید « آنچه وزرای ما تصور می‌کنند . . . مجلس دیگری است که آن را مجلس وکلا و پارلمنت ومجلس ملی‌می‌گویند و هیچ مناسبتی به مجالس تنظیمات ندارد»[۲۲].

نکته‌ای‌که باید بیادداشت اینست‌که رشته‌های‌برجسته وستون‌های بنیانی پیشنهادهای ملکم برای بر پاکردن «مجلس تنظیمات»که از راه کتابچه غیبی در ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۶ ه . ق به شاه داده شد درآئین بنیاد «مصلحت خانهٔ عامهٔ دولتی»که در ۱۲۷۶ فرمانش داده شد به‌خوبی پیدا وروشن است و این خود نکته‌ای برجسته بشمار می‌رود.

پ ــ آئین کار مجلس تنظیمات

چیز دیگری که به این اندشه نیرو می‌دهد که ملکم دست‌اندر کار پایه‌ریزی بنیاد کردن انجمن نمایندگان توده بوده آئینی است که برای همین مجلس تنظیمات نهاده . می‌نویسد : «اعلیحضرت

۲۰ ــ همان ، کتابچهٔ غیبی ، ص ۲٤ .
۲۱ ــ همان ، انتظام لشکر ، ص ۱۱۰ .
۲۲ ــ همان ، ص ۱۱۲ .

شاهنشاهی به جهت انتظام درونی مجلس تنظیمات از میان مشیران ــ و نه از میان وزیران ــ یك نفر را رئیس مجلس قرار خواهند داد»[۲۳] که‌نامش «صدرالمشوره»[۲۴] خواهد بود. و همه می‌دانیم که این واژه بسیار نزدیك به واژهٔ « رئیس مجلس شورای ملی » است. از سوی دیگر می‌آورد «به جهت وضع هر قانون و اختیار هر قرارداد کلی باید وزرا به اتفاق اهل مصلحت‌خانه گفتگو نمایند و هرقانون‌و قراریکه به اتفاق کل مقبول شد اجرای آن باید منحصراً بر عهدهٔ وزرا باشد و اگر وزرا منکر قراردادی باشند باید قرار مزبور رادر همان مجلس قانون به حکم دلیل رد نمایند نه‌اینکه بروند خارج از مجلس‌قانون هم‌مدعی، [هم] حاکم،هم مقنن وهم‌مجری کن واقع بشوند»[۲۵] وبرای به‌دست دادن‌کار هریك از اعضا و نیروئی‌که دارند می‌گوید از بنیاد «رسم مشورت ترتیب و قواعد معین دارد. وقتی در ابتدای مجلس اجزاء جمع می‌شوند اول‌کاری که می‌کنندتعیین قواعد مشورت است. مثلا اول قرار می‌دهند کی‌و کجا جمع‌بشوند ، بچه ترتیب حرف بزنند، حکم مجلس را چطور مشخص نمایند .هریك از این فقرات یك قاعدهٔ مخصوص لازم دارد ... این قواعد رافرنگیها مشخص کرده‌اند »[۲۶] آنگاه می‌افزاید که «جمیع مشیران مجلس‌هم‌شان هستند»[۲۷] و «اجزای این مجلس هرکدام بالمساوی حق حرف دارند، هیچ کس ماذون نیست که حرف دیگری را قطع کند. ترتیب گفتگوبا رئیس‌مجلس تنظیمات‌است. دراین‌مجلس‌هرکس‌مختارالرای خواهدبود»[۲۸] و«اظهار آراء به‌دوقسم... مخفی وظاهر»[۲۹] و«حکم مجلس‌مرکب‌خواهد بودازنصف‌بیشترآراء [و]درصورتیکه‌آراءمختلفه

۲۳و۲۴ ــ همان ، کتابچهٔ غیبی ، ص۲۷ .
۲۵ ــ همان ، دفتر قانون ، ص ۱۲۵ .
۲۶ ــ همان ، انتظام لشکر. ص ۱۱۰
۲۷ ــ همان ، کتابچهٔ غیبی، ص ۲۷ .
۲۸و۲۹ ــ همان ، انتظام لشکر ، ص ۱۱۱ .

مساوی باشند رای غالب درسمت رای رئیس خواهد بود»[۳۰] وپیرامون اینکه چگونه به گفتگوها می‌رسند و چه چیزها باید مورد رایزنی قرار گیرد برآن است که «موافق‌رسم شورا[ها]ی فرنگ فهرست مطالب مجلس را [همیشه] یك روز پیشتر معین»[۳۱] خواهند کرد و «در این مجلس خارج از فهرست مطالب ابداً گفتگو»[۳۲] نخواهدشد. روزهای کار انجمن را هم همه روزه می‌داند و می‌گوید مشیران و کسان دیگر «به غیر از روزهای تعطیل باید همه روزه اقلا سه ساعت در مجلس تنظیمات حضور داشته باشند»[۳۳].

این آئین‌درست دارای ویژگی و روح آئین‌نامه‌ها و شیوه‌های کار درونی پارلمانهای آن روز و حتی امروز باختر است و نیك پیداست که بی‌کم و کاست از فرنگیان گرفته شده. ناگفته نباید گذارد که این خود پیشینه‌ای بزرگ‌است برای اینکه بدانیم ملکم‌خان ناظم‌الدوله در آوردن سازمانها ودستگاههای نوین به‌این کشور تا چه مرزی تلاش کرده است.

ت ــ پارلمان ، مجلس عالی، مجلس مشورت، مجلس قوانین

این واژه‌ها را باواژه‌های دیگری برای پراکندن اندیشه و روح پارلمانتریسم در ایران در گفته‌های گوناگون به کاربرده‌است.

ادوارد براون می‌نویسد ملکم در شمارهٔ ۲۳ مارس ۱۸۹۰روزنامه قانون از سوی مردم و از زبان آنها برای وضع قوانین درخواست بنیادکردن یك پارلمان انتخابی را دارد و می‌گوید «عدهٔ اعضای شورای سلطنتی که ظاهرا با پادرمیانی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار به کار آغاز کرده بود کافی نبوده، و باید به حدکافی انجمن [مذکور] توسعه یافته و دانشمندان ، علما ،ملایان فهیم ، و

۳۰ ــ همان .
۳۱ و ۳۲ ــ همان ، ص ۱۱۲ .
۳۳ ــ همان ، ص ۱۱۱ .

سران هر استان، و جوانان خردمند در این شورا شرکت کنند»[۳۴].

در پشتیبانی از این اندیشه که این انجمن باید دارای آئینی استوار و ستونهائی پایدار باشد می‌نویسد «وضع قوانین کار همه کس‌نیست. تاسیس قوانین باید در یك مجلس عالی [و] به شرایط مفصل و برطبق اصول صحیحه باشد»[۳۵] و باز با سودجوئی از رویهٔ همیشگی خود که انبازاندن سرجنبانان دین در هرجنبش بزرگ‌است، آئین‌های فرنگ را در بنیادکردن انجمن بزرگ نمایندگان توده‌با آئین‌هائی که در کیش اسلام داریم یکی می‌کند، با این رویه که در « اصول قوانین فرنگستان . . . انعقاد مجلس مشورت به همان نظم و همان ترتیب و همان شروطی که در شرع خودتان مقرراست»[۳۶] دیده می‌شود.

به دستور تاریخ فرمان می‌دهد و می‌انگیزاندکه«بایددرمرکز دولت مجلس قوانین براساس معتبر برپاکرد»[۳۷] و سپس گوید «هر دولتی که بخواهد . . . زنده بماند باید حکماً یك مجلس قوانین‌داشته باشد . . . ترتیب یك مجلس قوانین ، هم به اقتضای تمدن، هم به‌حکم شرع‌مقدس‌اسلام ، در ملت ایران از همه جا. . . واجب‌ترشده است»[۳۸] گفتم به دستور تاریخ از این‌روکه این واژهٔ «باید» او که آن رادر زمینه‌های ویژه به کار می‌برد روشن کنندهٔ این است که هیچ راه دیگری به جز این نمی‌شناخته و آهنگش هم این بوده که توده رابا این‌نکتهٔ فلسفهٔ تاریخ که پیشرفت زمان ناچار دگرگونی‌پیش‌می‌آورد و این دگرگونی بدون گفتگو در «جهت تعالیست» آشنا سازد.

پابپای «مجلس قوانین» از سازمان دیگری به نام «دستگاه

---

۳۴ ــ براون، ادوارد : انقلاب ایران، (ترجمه احمد پژوه)، تهران،معرفت، ۱۳۳۸ ص۳۶ .

۳۵ ــ ناظم‌الدوله ، اصول تمدن ، حرف غریب ، ص ۶۱ .

۳۶ ــ ناظم‌الدوله ، رسالهٔ غیبی (خطی . کتابخانهٔ ملی ۵۰۰/ف)،ص۶.

۳۷ ــ همو، اصول تمدن ، حرف غریب ، ص۴۴ .

۳۸ ــ همو، مجموعهٔ آثار ، ندای عدالت ، ص۲۰۳ .

قانون» هم گفتگو می‌کند، که بی‌شك همان مجلس قوانین یاپارلمان است. می‌نویسد «نظم این دستگاه ممکن نیست مگر به واسطه ترتیب قوانین، [و] وضع قوانین ممکن نیست مگر به واسطهٔ ترتیب‌دستگاه قانون. پس به جهت نظم و رفاه ایران اول کاری که داریم اینست که یکدستگاه قانون فراهم بیاوریم»[۳۹] و برای اینکه رهبری کند که‌به‌کدام سو باید رفت و از کجا باید این دستگاه را گرفت می‌آورد«در ایران هرگز دستگاه قانون نبوده است. ترتیب این دستگاه شرایط و قواعد مخصوص لازم دارد [که] این شرایط وقواعد را حکمای فرنگ درکمال وضوح مشخص کرده‌اند»[۴۰] و باید از آنها گرفت. آنگاه پیرامون کار این دستگاه گوید که گروهی می‌گویند «قانون آن حکمی است که از دستگاه حکمرانی صادر شود»[۴۱] در جائی که «این قسم تعریف قانون باعث اشتباه جمعی شده است»[۴۲] زیرا تنها «هرحکمی‌که موافق قرار معین از دستگاه قانون صادر شود آن حکم را قانون می‌گویند»[۴۳] پس «لازمهٔ قانون اینست که حکماًازدستگاه قانون صادر شود»[۴۴] وبا دانستن این ماجراها برمی‌گردیم به جان گفتگو که از همه اینها گذشته «به جهت داشتن قانون اول‌بایددستگاه قانون داشته باشیم»[۴۵].

با آنکه از واژه‌هائی گوناگون در گفتارهایش سودمی‌جوید با این‌همه‌برای آنکه‌گفتگوئی‌نماند، از ساده‌ترین‌آنها نیز نمی‌گذرد؛ «کارخانه قانون»[۴۶]. آهنگش دستگاه قانونگذاری یا همان قوهٔ مقننه است. پرسش را این چنین به میان می‌کشد: همانگونه که «شعرحاصل نمی‌شود مگر ازکارخانهٔ عقلی، نظم نیزحاصل‌نمی‌شود مگرازکارخانه قانون. در ایران کارخانهٔ قانون نداریم وبدون این کارخانه، نه‌نظم خواهیم داشت و نه دولت»[۴۷].

۳۹و۴۰ ــ همان، دفتر قانون، ص ۱۵۰.
۴۱و۴۲و۴۳و۴۴ ــ همان، ص ۱۳۸.
۴۵و۴۶و۴۷ ــ همان، ص۱۳۹.

در این بخش هم ، به پیروی از رویه همیشه‌اش از شاه کمک می‌خواهد؛ هم به او اندیشهٔ نو می‌دهد و هم او را برمی‌انگیزاند . می‌نویسد هر کس که در ایران «معنی این حقیقت بزرگ را درك نموده باشد او قابل آقائی ماست و هر وجودی که در ایران این‌معنی را معمول بدارد او محیی ایران و اول شخص آسیاست»[۴۸] و می‌افزاید «ما جمیع شقوق نظم را از شخص پادشاه توقع داریم، می‌خواهیم که پادشاه هم معلم قانون باشد هم . . . حتی منتظر هستیم که مجلس مارا خود پادشاه نظم بدهد»[۴۹] .

ث ــ نقش سرجنبانان کیش

ملکم همیشه نیروی کیش و سرجنبانان آن را به یاد داشت . این بود که در هر زمینه از این نیروها یاری می گرفت . دربرپاکردن انجمن نمایندگان توده نیز ملکم آنان را به سان نیروئی بزرگ‌به‌شمار آورد تا از این راه فناتیزمی راکه‌آگاهانه یا ناآگاهانه همراه گفتگوهای کیشی بود به سود آهنگ خویش به کار گیرد.

در «نوم ویقظه» می‌نویسد «مکرر گفته‌ام و باز هم می گویم [که]ملاحظهٔ فناتیك اهل مملکت لازم است، برای پیشرفت این امر عظیم جوانان فرزانه و دانشمند می‌بایست که از علوم مذهبیه ما و قوانین فرانسه وغیره و وضع ترقی آنها استحضارکامل‌داشته‌باشند»[۵۰] «این قوانین به طور اکمل در قرآن مجید هست ولی افسوس [و] هزار افسوس که به هیچ یك آنها عمل نمیشود»[۵۱] خرده می گیردکه این انجمنها که درست کرده‌اند بسنده نیست و باید «بحد کافی‌انجمن توسعه یافته و دانشمندان، علما، ملایان فهیم.. .در این‌شوراشرکت»[۵۲]

۴۸ ــ همان . ۴۹ ــ همان ، ص۱۲۱ .
۵۰ ــ همو ، مجموعه آثار ، نوم‌ویقظه ، ص ۱۷۳ .
۵۱ ــ همو، اصول تمدن ، رسالهٔ غیبیه ، ص ۷۱ .
۵۲ ــ براون ، انقلاب ایران ، ص ۳۷ .

ورزند و «روحانیون و رجال دولت . . . باید در شئون‌نیازمندی‌های وقت . . . با این انجمن همکاری»[۵۳] کنند زیرا «تحول واصلاح‌نسل ایرانی، بسته به وضع قانون و وضع قانون بسته به مقتضیات زمان و اختیار این انجمن»[۵۴].

گفتگوئی که دراین زمینه به‌میان می‌آورد پرمایه است.پرسش و پاسخ می‌رسد به اینجا که هنگامی که «می‌گوئیم تشخیص معروف و منکر از برای اهل ایران مشکل خواهد بود براین حرف می‌خندند و می‌گویند ماموریت علمای اسلام در مجلس قوانین ازبرای همین تشخیص است»[۵۵] ولی نمی‌دانندکه این تنها نیست، «همین که‌مجتهدین داخل مجلس قوانین شدند، خودشان خواهند دید که علاوه بر فقه و اصول رسمی به حکم . . . امر به معروف باید دایرهٔ علوم خود را به سمت معارف دنیا وسعت بدهند و آنوقت»[۵۶] می‌بینیم که «فضل محیط ایشان مشعل‌انوار عدل و اقوی محرك ترقی»[۵۷] خواهد شد. سپس می‌گوید سرجنبانان کیش در ایران که مانند سرجنبانان کیش در فرنگ نیستند، «عموم رهبانان عیسوی وخارجی باتمام قوت‌خود منکر قوانین دول بوده و حالا هم همه جا بدترین دشمن احکام علمی هستند و[لی] برخلاف آنها علمای اسلام ماموریت خود را تماما براساس علمی وبر ترویج وتکمیل کل قوانین دنیا»[۵۸] استوار ساخته‌اند و «یك خبط بزرگ وزرای ایران اینست که از چنان ماموریت علمای اسلام هیچ فایده نبرد[ه‌ا]ند . . . باید فضل و تدین علمای اعلام را در مجلس قوانین حامی حقوق ملت و قوت اوامر دولت قرارداد»[۵۹] .

۵۳و۵۴ ــ همان .

۵۵ ــ ناظم‌الدوله ، مجموعهٔ آثار ، ندای عدالت ، ص ۲۰۷ .

۵۶و۵۷ ــ همان ، ص ۲۰۸ .

۵۸ ــ همان ، ص ۲۰۳ .

۵۹ ــ همان ، ص ۲۰۴ .

ج ــ و شاورهم‌فی‌الامر، فرمان آسمانی

در برابر هر بهانه‌ای که برای پی‌افکندن انجمن نمایندگان توده گرفته می‌شود می‌ایستد و به رویه‌های گوناگون به پاسخ برمی‌خیزد. از جمله می‌گوید «از بعضی اشخاص شنیده‌ام می‌گویند هنوز وقت این کارها نیست و ملت تربیت نشده و استعداد بهم نرسانیده که وکلا از جانب خود انتخاب نمایند ودولت از روی قانون با آنها رفتار کند»[۶۰] وشگفتی فراوان نشان می‌دهد که این چه چیز است که می‌گویند، «اینگونه حرفها در حقیقت مثل اینست که کسی قرآن را رد کند و منکر دین محمدص باشد»[۶۱].

در رد اینکه «تربیت ملت» و نادانی آن سد راه نمی‌تواندباشد درست‌دیدی مخالف دیدآخوندزاده و تامرزی‌میرزا آقاخان‌کرمانی دارد، چه آخوندزاده پیش از همه چیز پراکندن دانش و پیشرفتهای نوین را در میان توده اندرز می‌داد ولی ملکم‌بر آن است که باید ملت را به راه آورد و برای بالا رفتن دانش همگانی نبایدایستاد،چون همهٔ ملتها این زمینه را که قانونهای استوار به خود ببینند و برابر قانون از دادگری برخوردار شوند، دارند و این نیاز به گسترش فرهنگ در میان آنان ندارد، «به دلیل آنکه یکهزار و سیصد سال قبل خداوند عربهای بی‌تربیت راقابل این‌نعمت دیده به واسطهٔرسول خود قانونهای محکم [از راه] قرآن برای آنها»[۶۲] نهاد و از همه برجسته‌تر اینکه پیامبر خود را برپایهٔ فرمان‌آسمانی «شریفهٔوشاورهم فی‌الامرحکم به‌مشورت فرمود»[۶۳] پس امروزه که «اهل ایران...از همه جای دنیا با خبر و آگاه هستند چگونه می‌شود قابل آن نباشندکه با آنها با قانون احمد مختاررفتار شود؟»[۶۴].

۶۰و۶۱ ــ همو ، اصول تمدن ، رساله غیبیه، ص ۷۹ .

۶۲و۶۳و۶۴ ــ همان ، ص ۸۰ .

در اینجا به روشنی پیداست که ملکم اگر هم دانش و فرهنگ همگانی را از پله‌های راه پیشرفت قانون و بنیادکردن پارلمان یا انجمن نمایندگان توده می‌دانسته، در آن موقعیت پیش‌کشیدن آن‌را سودمند نمی‌پنداشته‌ودر سراندیشهٔ پایه‌گذاری‌انجمن‌بزرگ‌نمایندگان توده را می‌پرورانده، چه می‌بینیم «اهل ایران [را] مردمان با عقل ودرایت و از همه جای دنیا با خبرو آگاه»[۶۵] شناسانده است و این خود واقعیت نداشت، پس ملکم برخی از داستانها را به درست یا به‌دروغ تنهابرای‌انگیزاندن مردم به‌کاری بزرگ آورده نه‌آنکه‌به‌آنها باور داشته باشد.

از پرسش و پاسخ‌های دیگری در این باره اینست که‌دربیشتر کشورها زیاد به دانش و فرهنگ‌توده نمی‌اندیشند و به آنها قانون می‌دهند، از آن میان است «دولت روس [که] ارامنه و گرجی‌ها و قزلباشهای‌کوه وصحرا... راقابل دانسته... وباآنها موافق‌قانون موضوعهٔ خود رفتار می‌کندوو کلای رعیت ازمیان آنها بانتخاب‌خود رعایاقبول می‌کند»[۶۶] ولی شما می‌گوئید در ایران «هنوزاهالی‌قابل ومستعدآن نشده‌اند که باآنها موافق‌قانون خداکه درقرآن‌شریف‌داده شده رفتار بکنند»[۶۷] و این بس‌جای شگفت دارد.

۶۵و۶۶و۶۷ ــ همان .

گفتار سوم

میرزا آقاخان کرمانی

الف ــ پارلمان دو انجمنی

گفتگوئی که پیرامون پارلمان دارد درست مانند گفتگوی آخوندزاده است. اینهم مانند آخوندزاده می‌گوید «پارلمان عبارت از دو مجمع است»[1]؛ یك مجمع را همان انجمن نمایندگان توده گرفته که در شناساندن آن می‌نویسد در آن «وکلای منتخبهٔ رعیت که سرآمد اهالی و جواهر مردم آن مملکت‌اند»[2] انجمن می‌کنند، و در آن برای نمایندگان دو ویژگی شمارده است. یکی اینکه از سوی توده برگزیده شوند و دیگر اینکه از مردمان برجسته و سرآمد باشند. درباره مجمع دیگر نیز می‌آورد در اینجا «وجوه اعیان واکابر دولت مجمع»[3] می‌کنند و نمی‌گوید که این افراد ازسوی چه‌نیروئی گمارده ویا برگزیده می‌شوند.

با این تعاریف روشن می‌شود نظر میرزا آقاخان هم پیرامون قوهٔ مقننه، یك سیستم دو انجمنی متشکل از نمایندگان توده‌وبزرگان است که رویهم از دید او پارلمانی را می‌سازندچون گوید «این‌مجلس از این دو طایفه تشکیل می‌یابد»[4]، یعنی دو گروه نمایندگان توده

---

۱ و ۲ و ۳ و ٤ ــ کرمانی، سه مکتوب، ورق ٥.

و بزرگان .

ب ــ حاکمیت با توده است

پیرامون کار انجمن نخست می‌گوید «در مجلس اول به‌مشورت و صلاحدید وکلای ملت از برای نظم و آسایش رعیت یا ترقی و پیشرفت مملکت و افتخار و شرف ملت قانونی طرح و مذاکره می‌شود»[۵] و نهادن قانون برای «نظم» و «پیشرفت» و «شرف ملت» را به این انجمن وا می‌گذارد و می‌افزاید که «بعد از ترتیب و انتخاب آن قانون که آنهم شرایط بسیار دارد آن صورت قانون منتخبه و برگزیده را به »[۶] انجمن بزرگان می‌برند. چون با این گفته انجمن بزرگان را از قانونگذاری مستقیم کنار گذارده و به‌آن جایگاه‌رایزنی داده، گفتگوئی باقی نمی‌ماند که حاکمیت را با توده می‌داند که از راه انجمن نمایندگان خود آن‌را اعمال می‌کند؛ به‌ویژه آنکه درجای دیگرمی‌افزاید که « پادشاه [هم] شخصا [تنها] حق اجرای قانون را دارد و بس»[۷] و به هیچ روی «قدرت [کار] برخلاف قانون را ندارد و خود را . . . پدر مهربان رعیت می‌داند و مواجبی درخور لوازم خود از خزانهٔ دولت می‌گیرد و یك دینار اضافه از حق‌خویش یا یك ذره انحراف از تکلیف خود نمی‌تواند»[۸] در این صورت در شیوه‌ای که آقاخان می‌پسندد پادشاه پادشاهی می‌کندو انجمن‌بزرگان در جای ریش سفیدان جای رایزنی دارد و این تنها انجمن‌نمایندگان توده است که هر چه باید در یك کشور بشود مشخص و معین‌میسازد.

نکته‌ای دیگر در پشتیبانی از همین معنی اینست که می‌گوید «گمان ندارم که مردم مشرق زمین که [فرمانروا] را واجب‌الاطاعه وظل‌الله و پسر آسمان می‌دانند هرگز اینطور . . . حکمفرما که قادر

---

۵ و ۶ و ۷ و ۸ ــ همان .

بر ذره[ای] اجرای هوسات خود در حق رعیت نتواند شدتصور کنند وبفهمند»[۹].

پ ــ پیدایش قانونگذاری

او در زمرهٔ اندیشمندانیست کـه همهٔ گفتگوها را تا ریشـه دنبال می‌کند و چونی و چندی آنها را روشن و بازجلو دیـده‌هـا می‌آورد.

او گفته‌های زیادی پیرامون چگونگی پیدایش دولت‌وقانون و نیروی قانونگذاری و سازمانهائی در همین پایه دارد.

می‌نویسد پس از آنکه انسانهای نخستین با تشکیل خانواده‌ها و گروهها، طوایف و جمعیتهای بزرگ را ساختند، زندگانی پر از دشواری شد، زیرا این «طوایف و جمعیتها درباب معاملات‌ومعاشرات خود ناچار محتاج به یك قرار و قانون و نظم و حکمی مقـرر »[۱۰] گردیدند. از این‌رو از همان روزهاکه «قرار و حکم در میان یـك طایفه معمول شد قرارگذار . . . در ایشان پیدا گردید»[۱۱] البته‌آهنگ میرزا آقاخان از «قرارگذار» یك مفهوم کلی شامل‌پادشاه‌یافرمانروا یا حکمرانیست که پا به پای رسیدگی‌به‌کارهای توده، خود قرارهاو قاعده‌هائی می‌نهاده و برپایهٔ آنها دشواری‌ها و گفتگوهای مردمان رامی‌سنجیده وکارهارا می‌گذرانیده است و هیچ گفتگو نیست که‌در همین قرارگذاریهای فردی بخش بزرگ خواستها و عادات‌ورسوم مردمی راکه برآنها فرمان می‌رانده بدیده می‌گرفته. وآهنگ‌آقاخان نیز اینست‌که پس از نخستین جنبشی‌که در جریان احتیاج به‌یك‌قاعده وفرمان ودستور شناخته شده و معین پیدا شدقرارگذاری به صورت فردی و شکل بسیار ابتدائی‌اش پدیدار گشت. و همین قانونگذاری فردی وابتدائی پس از گذشت سالها به قانونگذاری در شورای‌پیران

۹ ــ همان.

۱۰ و ۱۱ ــ کرمانی، صد خطابه، خطابه دهم، ص ٤٤.

طوایف، وگروهی و پس از آن قانونگذاری گروه برگزیده ازسوی توده انجامید.

ت ــ قانونگذاری عقلی و شرعی

قوانین آئینی‌را زیاد نمی‌پسندد. در برابر به قوانین نهاده شده از سوی انجمن های نمایندگان سخت پابند است. زیرا برآن است که این قوانین بر پایهٔ ویژگی‌های روز و بربنیان خرد تندرست آدمی و بسیار چیزهای دیگر فراهم می‌آید و این خود برای راه‌بردن‌یك مردمی بسنده است و به قوانین دیگر، که از همان میان است قوانین آئینی، نیازی نیست. در نیرو دادن به این اندیشه می‌آورد «حسن و قبح اشیاء عقلی است و هرکس خیروشر را از هم»[۱۲] بازمی‌شناسد و هرکس می‌داند و می‌بیند که آدم تاآن مرز نیروی بازشناسائی‌وخرد دارد که همهٔ کارهای زندگانی خویش را به رشتهٔ راست آوردوبه‌ـ اینهمه پیشرفت در دانش ودر صنعت ودر فن دست‌یابد ودر نهادن وفراهم آوردن برخی«نوامیس و احکام تکلیفیه هم عاجز»[۱۳] نماند. پس با این ماجرا توده می‌تواند «احکام وتکالیف خود را به‌اجماع عقول»[۱۴] خویش تعیین نماید بدون‌اینکه به‌سرچشمه‌دیگری‌دست‌آزد.

می‌نویسد امروزه کشورهای اروپائی را می‌بینیم که بر همین پایه برای راه‌بردن خود قوانین سترگی فراهم آورده‌اند و این پیشرفت آنان ناشی ازدوسه پایه است. نخست اینکه‌قانونگذاران‌کیشی را کنار نهاده‌اند و از «وجود حکما و اهل علم»[۱۵] سود می‌جویند. دوم اینکه «می‌گویند علم به مراتب اشرف از اعتقاد است»[۱۶] چه دانش پایگاهی ویژه دارد و «اعتقاد» جائی شناخته شده.ودرسومین پله‌براین آمیغ دست می‌گذاردکه «فهمیدن بهتراز باورکردن»[۱۷] است

۱۲و۱۳و۱۴و۱۵و۱۶و۱۷ ــ کرمانی ، حکمت‌نظری ، ص؟ ؛ به نقلـ آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، ص ۱۰۷ .

گفتار چهارم

میرزا عبدالرحیم طالب‌اوف

الف ـ پارلمان کاخ داد

باآنکه برای آماده کردن توده ایران برای پذیرفتن شیوه مقننهٔ پارلمانی به هزار در می‌زند و چنانکه خواهد آمد راه‌های فراوان نشان می‌دهد گفته‌ای دارد از همه‌برجسته‌تر که ازآن نمی‌توان گذشت زیرا از جانش برخاسته و نشان می‌دهد سخت دلبسته‌به روح آنست‌وآن گفته اواست پیرامون‌شیوهٔ پارلمانی‌انگلیس‌واین‌باین‌اندیشه نیرو می‌دهد که همهٔ اندیشمندان آن روزهای این تکه خاور از این شیوه متاثر شده بوده‌اند و این طبیعی است و عادی چراکه در آن زمان‌تنها انگلیس بودکه دشواریها وتوفانهای توده‌ای را پشت‌سر ـ گذارده بود و برکشتی آرام و سنگین شیوهٔ پارلمانی آغازبه‌پیشرفت کرده بود.

طالب‌اوف از روی دلبستگی گفتگویش را می‌کشد به پرسشها و پاسخهای پارلمان انگلیس و خرده گیری های گلادستون[1] رهبر اقلیت در برابر بیکونسفیلد[2] و پاسخ او و سرانجام از زبان‌بیکونسفیلد می‌آورد که «معترض دیروزی مانمی‌داند که ادارهٔ ما . . . باقانون

---

۱ ـ William Ewart Gladstone (1809 _ 1898)

۲ ـ Benjamin Disraeli Beaconsfield (1804 - 1881)

اساسی است، و چنان قائم ومستدام است که هیچ [چیز آن را] . . . متزلزل نمی‌کند. پارلمنت انگلیس مشورتخانهٔ روم قدیم نیست»[۳] این «پارلمنت . . . خانهٔعنکبوت نیست . بنای عالی و دارالعدالهٔ [محکمی] است که از باد و باران نیابد گزند»[٤] .

در این پاسخ غیر مستقیم افزوده بر دلبستگی او، ویژگی‌های این شیوه راهم که ستر گی، استواری ونابودی ناپذیری استازدیدگاه او می‌بینیم چه بازدرجائی دیگر از شیوه‌ای همسایهٔ با این شیوه گفتگو می‌کند ومی‌گوید «پارلمنت فرانسه عبارت ازدو اطاق یاتالاراست که یکی را مجلس سناتو ودیگری را تالار مبعوثان»[٥] می‌نامند .

ب ــ انجمن نمایندگان و خیر عامه

کوشش دارد این‌معنی را بپروراند که اگر از توده خواسته می‌شود به شیوهٔ مقننه پارلمانی رو کنند این به سود آنهاست؛ چراکه در این انجمن تنها دربارهٔ آن چیزهائی گفتگو می‌شود که خیر عامه در آن ملحوظ است. می گوید «کونسرواتور»ها و «مونارخیست»ها و «سیتسوالیست»ها و «آنارشیز»ها و «سیتسوال دیموکرات» ها و «رادکال»ها در کشورهای باختری از راه کتاب وروزنامه اندیشه‌ها و پیشنهادهایشان را به دولت می‌دهند اگر «مطالب آنها نایل اکثریت ملت»[٦] گردد، «مقبول می‌شود وگرنه مردود می‌ماند »[۷] تکیه‌اش براینستکه پیشنهادهای این گروهها در انجمن نمایندگان توده که جایگاه پرسش و پاسخ به چیزهای وابسته به خیر عامه است بررسی می‌شود و اینجا جایگاهی است برای همین کار و می‌افزاید امروزه

۳ ــ طالب‌اوف ، مسالك‌المحسنین ، ص ۲٦٦ .
٤ ــ همو، سیاست طالبی ، ص ۱۷ .
٥ ــ همو، مسائل‌الحیات ، ص ۱۰٥ .
٦و۷ ــ همان ، ص ۱۲٤ ــ ۱۲۲ .

سخنرانان درپارلمانهای دنیا ساعتهاسخن میرانند و «یك کلمه [از] صلاح شخصی نمی‌گویند [و] هر چه می‌گویند یا معلومات مفیده [و] یا مطالبهٔ اصلاح امور جمهور است»[۸].

پ ــ قانون تنها باید در پارلمان نهاده شود

می‌نویسد «وضع قوانین واجرای [آن] به‌حکم قانون اساسی در یك دستگاه است که در آنجا پادشاه و تبعه مشترکا ومتحدا کار می‌کنند و اسم آن دستگاه را به اسامی مختلفه ولی عموما پارلمنت گذاشته‌اند»[۹] این گفته دو بخش است. نخست اینکه قانون بایددر دستگاهی ویژه نهاده شودو نام آنهم پارلمان است‌که درست است و گفتگوئی نیست. دیگر اینکه در همین دستگاه هم پادشاه دستی داردو قانون را به موقع اجرا می‌گذارد، که این بخش کمی تاریك استو گمان می‌رود این را یا از این رو گفته که پادشاه با گذاردن دستینه خویش در زیر قانون به آن نیروی قانونی می‌بخشد و به عنوان‌پادشاه دستور اجرایش رامی‌دهد، یا ازاین‌رو که نخواسته پادشاه راباآغالاند و کوشیده با میان کشیدن نیاز به بنیادکردن انجمن نمایندگان،به‌این اندیشه نیز جان بخشد که با پیش آمدن دستگاه قانونگذاری‌بازپادشاه در نهادن قانون و اجرای آن انباز است و به نیرویی پوچ وبیهوده و بیکار تبدیل نخواهد شد؛ زیرا آشکارا می‌بینیم که از جدا بودن دو قوهٔ مقننه و مجریه نیك آگاه است ودر پشتیبانی ازاین شیوه زبان به ــ خرده‌گیری گشوده و از روسیه گفتگو به میان آورده که چون‌دراین کشور سرچشمهٔ دستگاه قانون و اجرا از یکجاست «دستگاه قانون اگر هم جداست از یك منبع مستقیم تعمیر می‌شود از این جهت روز دوم اجرا معایب و بی‌مناسبتی خود را می‌نماید»[۱۰].

۸ ــ همو، مسالك‌المحسنین، ص ۷۶ــ۷۵
۹ ــ همو، مسائل‌الحیات، ص ۱۰۴.
۱۰ ــ همو، سیاست‌طالبی، ص ۵۲.

با این ها به این می‌رسیم که پیرو جداسربودن دو قوهٔ مقننه و مجریه بوده و جان گفته‌اش اینست که قانون تنها باید در پارلمان یا انجمن نمایندگان نهاده شود و از همین رواست که می‌آورد«قانون باید در مجلس شورا مطرح [و] مقاوله گردد»[۱۱] یا می‌نویسد «احکامی که در طباع عموم سکنه تاثیر خاص داشته باشد باید... از دستگاه قانون برآید و در دستگاه مخصوصی اجرا شود»[۱۲].

پافشاری او در این اندیشه منحصر به گفته‌های بالانیست‌چرا که بازمی‌گوید «می‌خواهند در ایران به اسم یاسای مظفری قانون وضع نمایند . . . جداً او (منظور شاه است) اصرار فرمود که مجلس شورای کبیر به زودی [برای این‌کار] تشکیل شود»[۱۳] و آهنگش اینست که شاه توجه دارد که قانونی که می‌خواهند بگذرانند بایددر یك انجمن بزرگ نهاده شود. افزوده براین از پذیرفتن پیشنهادنهادن قانون در یك «شورای کبیر»[۱۴] آگاهی می‌دهد و می‌نویسد «آنچه ماذون به گفتن و افشای [آن] هستم اینست که در شورای کبیر ... متفقا وضع و اجرای یاسای مظفری قبول وامضا گردیده . سببی‌ساز خدایا که پشیمان نشوند»[۱۵].

ت ــ جایگاه قانونگذار

اگر درباره قانونگذاران درجاهای دیگر نظری جز این‌داشته باشد در ایران برآنست که «مقنن باید اولوالعزم باشد»[۱۶] و این حکایت دارد از شرایط اجتماعی آن روز کشور که از مردابی پر از نادانی و خودپرستی‌و پس‌ماندگی و هزاران بدی دیگر پوشیده بود،

۱۱ ــ همان .
۱۲ ــ همو ، احمد ، ج ۲ ، ص ۸ .
۱۳ ــ همو ، مسالك‌المحسنین ، ص ۲۸۱ .
۱۴ و ۱۵ ــ همان ، ص ۲۶۲ .
۱۶ ــ همو ، سیاست‌طالبی ، ص ۱۱۱ .

چون چیزی که طالب‌اوف می‌خواهد خصیصهٔ رهبری، و صاحبنظری و از خودگذشتگی است زیرا می‌گوید این «مقننن باید . . . خود را برای سعادت ابنای نوع خود مقید و محدود بکندو اگر بکنـداو را باید موید و اولوالعزم شمرد»[۱۷] و می‌افزاید این‌کار «شخصی نیست، ملی است، ودر این مسائل [باید]وسعت نظر به حدی برسد که غیـر از مصالح سکنه [حتی] هوا، آب، خاك، نبات، اشجار و حیوان ایـن مملکت نیز زنده یعنی مفید و مسعود»[۱۸] گردند.

دیگر اینکه می‌خواهد «واضع قانون»[۱۹] یانماینده انجمن‌بزرگ توده «از محل خود مطمئن باشد[و] در مواد راجع به امور دولت‌جز تقصیر و خیانت وتمرد از هیچکس نترسد»[۲۰] زیرا در روسیه جـز اینست و این درد سربارآورده است و «اگر سنا طور یا اجزای شورا خلاف رای رئیس بگویند البته ضربت می‌خور[ند] و سخت‌مـی ــ خور[ند]»[۲۱] در جائی که همه می‌دانیم که «درمشاوره مجالس‌قانون اساسی (به‌گمان آهنگش کشورهای برخوردار ازشیوهٔ کنستیتوسیونل است) نیز اختلاف و طرفداری هست اما منتـج عداوت شخصـی»[۲۲] نمی‌شود .

برآنست که نماینده انجمن توده باید «در مصالح امـور»[۲۳] افزوده برآزادی که در بالا گفتیم «مطلق و معتبر»[۲۴] نیز باشد. در این باره گوید «آنچه با اکثریت افراد و جدانا کنفس واحده‌متحدو ملتزم [هستند] نفع ملت ــ سعادت ملت ــ تنویر ملت ــ دیانت ملت ــ وتربیت‌ملت‌است، هرچه[بکنند] بایددراین دایره باشد وهرچه‌دراین دایره [بکنند] ملت چنانکه گفتیم باید آن قول و فعل را حجت‌بداند

۱۷ ــ همان .
۱۸ ــ همو ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ۳۲ .
۱۹ و ۲۰ ــ همو ، سیاست‌طالبی ، ص ٥٤ .
۲۱ و ۲۲ ــ همان ، ص٥۳ .
۲۳ و ۲٤ ــ همو ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ۳۲ .

و اطاعت [آن] را واجب شمارد»[۲۵] .

ث ــ رأی اکثریت

به رای اکثریت چه در هنگام گذراندن قوانین و چه در ماجرای برگزیدن نمایندگان انجمن نمایندگان یا انجمن‌قانونگذاری و چه در هر کار بزرگ اجتماعی دیگر سخت پای‌بند است. گله‌میکند که‌در روسیه با آنکه قوهٔ مقننه و مجریه بر پایه‌های نوین سرگرم کارند بخاطر فشار «درهیچ مشاوره‌اکثریت آراء اساس مسئله‌نمی‌شود و نمی‌تواند شد»[۲۶] و هرچه رئیس بگوید باید همان‌کار را بکنند. از کار پیامبر اسلام نمونه می‌آورد که در جنگ خندق «مجلس‌مشاورهٔ بزرگی تشکیل فرموده از تحصن و مقابله و مدافعه با کبرای اصحاب شورا نمود، اکثریت آراء در تحصن ودفاع سنگری مقبول پیغمبر افتاد»[۲۷] و از این داستان می‌خواهد سود جوید برای پذیراندن‌اینکه پیامبر خدا نیز به مشاوره پابند بوده و به رای اکثریت ارج می‌نهاده.

بر همین پایه می‌گوید پس از آنکه بزرگان هر توده در هر روزگاری برای‌نگاهداری ناتوانان ازچشم زخم‌نیرومندان‌برخاستند «چون در وضع قوانین یعنی تشخیص حقوق و تعیین حدود،بازهمان بشریت با اختلاف طبایع و تباین افهام خودش در میان بود... عقل انسانی . . . اساس وضع قانون را به اکثریت آراء عموم ملت که‌قوانین برای سعادت ایشان وضع می‌شود مخصوص نمود چنانکه در هر جا حقوق طرف قلیل با طرف کثیر تصادف بکند حقوق قلیله محو می‌شود»[۲۸] واین روشی نیکو است .

سپس در خصوص سودی که براین شیوه بار است استدلال‌میکند

۲۵ ــ همان .
۲۶ ــ همو ، سیاست‌طالبی ، ص ۵۳ .
۲۷ ــ همو ، نخبهٔ سپهری ، اسلامبول ، ۱۳۱۰ هـ . ق ، ص ٦٦ .
۲۸ ــ همو ، مسائل‌الحیات ، ص ۸٤ .

که برپایه رای گیری و اینکه هر که رای بیشتر آورد پیروز است،در کشورهای پیشرفته«هر وقت که تبعه انتخاب مبعوثان مجلس‌پارلمنت را می‌نماید [با] تمام شدن انتخا[بات] از اسامی منتخبین معلوم است که از کدام فرقه چند نفر منتخب شده»[۲۹] وروشن است که «هر فرقه که بیشتر انتخاب شده [دارد] در مجلس همیشه اکثریت»[۳۰]راخواهد داشت چون نمایندگان بیشتری دارد و آراء بیشتری .

ج ــ قانونگذاری برابر ویژگی‌های زمان

می‌گوید از نکته‌های برجسته‌ای که باید در قانونگذاری‌به‌ـ دیده‌گرفته شود ویژگی‌های زمان‌است، چون هرروزگار ویژگی‌های شناخته شده‌ای دارد که با روزگاران دیگر فرق بسیار می‌کند.ازاین رو اگر پابه پای دگرگون شدن روزگار، قانون هم دگرگون‌نشود نه تنها هیچ سودی نخواهد داشت بلکه زیانمند نیز خواهد بود. در این باره گفتگوی قوانین شریعت رادر یك پرسش وپاسخ پیش‌کشیده و در پاسخ پشتیبانان شریعت گوید این قوانین را برای«هزارسال‌قبل بسیار خوب و بجا درست‌کرده [و] بهترین قوانین تمدن وشرایـع ادیان دنیا بوده و هست . ولی به عصر ما که هیچ، [نسبتی] به صـد سال قبل [هم] ندارد . . .واضح است‌احکام هر عصر متعلق‌به‌زندگانی معاصرین ، و [بر] طبق سهولت معیشت آنها وضع شده ، آنچه‌درعصر خلفای عباسی لازم بود، در این عصر ترقی از حیز انتفاع افتاده»[۳۱].

در بازکردن ماجرا سخنش چنین است‌که قوانین هزار سالـه با ویژگی‌های زمان ما «نسبت بینا و کور و ظلمت و نور»[۳۲] رادارد. رویه همیشه اینست که قوانین شریعت راکه «ازکثرت کاروامتداد

۲۹ و ۳۰ ــ همان ، ص ۱۲٤ .
۳۱ ــ همو ، مسالك‌المحسنین ، ص ۹٤ .
۳۲ ــ همان ، ص ٤۳ .

هزاران سال، و تغییر زمان پیر و علیل وخسته شده آسوده می گذاریم واحکام‌جدیده و مقتضیه را به کار کردن وامی‌داریم. اخلاف مـا می‌آیند، بر طبق اقتضای عصر خود، احکام بیوجه موضوعی مـا را آسـوده در مخزن می‌چینند، می گذارنـد و از آن خـودشـان را وضع و اجرا می‌نمایند»[۳۲] و این از روی ناچاری و خرد هر دو است. چون اگر نکنیم «باید سی‌هزار مسالهٔ جدید [به‌آن] بیفزائیم تا ادارهٔ امروزی را کافی باشد»[۳۳] پس «آنها را باید همانطور بگـذاریم و متمم آنرا، آنچه امروز لازم است، وضع نمائیم»[۳۴] زیرا «بدیهی‌است که عالم حادث است و کل حادث متغیر»[۳۵].

چ ــ قانونگذاری و تقلید از فرنگ

می‌نویسد شگفت‌انگیز است که ما دستگاه نو از فرنگ تقلید کرده‌ایم ولی شرایط و لوازم مربوط به آن را نمی‌پذیریم؛این‌آقایان نمایندگان انجمن توده «آنچه [که] مناسب حالت ایشان نیست قبول نمی‌کنند»[۳۶] و هر چیز را برابر پایه‌های سودمندی‌اش برای‌خودشان می‌سنجند . اینان «تقلید فرنگی را جایز نمی‌دانند ولی قانون اساسی می‌خواهند»[۳۷] و هیچ‌کس نیست به ایشان « بگوید که مجلس وکلا [مگر] از صنایع کدام کارخانه است [و] قانون اساسی از کـدام زبان ترجمه شده [و] این‌بساط که ما چیده‌ایم مگر»[۳۸] از فرنگستان نگرفته‌ایم؟که شما بخش بزرگ شرایط و قواعد راه‌بردن انجـمن‌را «با حدس وقیاس و تخمین ساخته و پرداخته[اید] ؟»[۳۹] و از میـان

۳۲ مکرر ــ همان .
۳۳ ــ همان ، ص ۹٤ .
۳٤ ــ همان ، ص ۹۵ .
۳۵ ــ همان ، ص ٤۳ .
۳٦ ــ همو ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص ۱٦ .
۳۷ و ۳۸ ــ همان ، ص ۱۷ .
۳۹ ــ همان ، ص ۱٤ .

اینهمه «پس چرا [تنها] تعیین محل نطق وترتیب ناطقی تقلید می‌شود؟»[۴۰] در جائی که کاری کرده‌اید که «این نظامنامهٔ مجلس بی‌نظیر و خارج از تحت تالیفات مجالس دنیاست، همانطور وکلای مجلس خارج از وظیفهٔ خودکار می‌کنند یعنی بیکار می‌مانند یا مباشر امورات بی‌دخل می‌شوند»[۴۱] ما همیشه از نادانی ها پیروی کرده‌ایم وبیدانشی ، «هزار سال گمراه تقلید جهالت بودیم حالا اگر تقلید علم نمائیم چه ضرر به جهل ما خواهد » زد[۴۲] .

ح ــ قانونگذاری شرعی و عقلی

درهمان زمان که توصیه می‌کند از قوانین شریعت یکهزار و اندی سال پیش برای کشورداری و امور سیاسی امروز نمی‌توان سود جست و باید قوانینی نو نهاد، از قوانین شریعت از بن بدنمی گوید،و بودن آن را سودمند می‌شمارد؛ به این شرح که برای قوانین شرعی‌در یکجا و برای قوانین موضوعهٔ عقلی در جای دیگر جایگاهی ویژه می‌شناسد و از نخستین بنام قوانین روحی واز دومین بنام قوانین جسمی یاد می‌کند؛ چرا که «بدیهی است که حق و حد بنی نوع‌بشر دو قسم است [که] یکی راجع به روح و یکی راجع به جسم آنهاست. قوانینی که راجع به روح است واضع آنها انبیای هر عهد است که بطور روحی و الهام به اسم شرع به امت خود تبلیغ نموده‌اند .[ولی] قوانینی که راجع به جسم است عبارت از تعیین حقوق و حدوداست که عقلا و حکمای یك ملت [بر] طبق اقتضای وقت و حیثیت ملیه و هیئت جامعهٔ خود به‌عنوان مدنی و سیاسی وضع می‌کنند»[۴۳]درپیوند دادن منطقی این دوگونه قانون و لزوم وجود هر دو در یك جامعه

۴۰ ــ همان ، ص ۱۷ .
۴۱ ــ همان ، ص ۱۵ .
۴۲ ــ همان ، ص ۱۷ .
۴۳ ــ همو ، احمد ، ج ۲ ، ص ۷۹ .

و نقشی که دارند می‌نویسد «چگونه که روح و جسم به هم مربوطند و وجود یکی بی‌دیگری محال است ، شرع و قانون نیز در خواص و ارتباط مثل مرجع خود می‌باشند»[۴۴] و شریعت و قانون موضوعه چون آئینه‌ای هر یك به جای خودنشان دهندهٔ رویدادهای معنوی و مادی‌اند پس « همهٔ تغییرات شرع و قانون نیز از تعلقات فطری ارواح‌و اجسام است [و] مقیاس طبیعی حفظ وترکیب ارواح‌واجسام [هم] فقط شرع است و قانون و از حفظ ترکیب ارواح و اجسام تولید شرع و قانون می‌شود»[۴۵] .

خ ــ مسؤولیت نمایندگان

فراموش نکنیم که در جائی گفته است نمایندگان انجمن توده «در مصالح امور آزاد و معتبر و مطلق»[۴۶] هستند و دارد که در این صورت «ملت . . . باید قول و فعل [آنان] را حجت بداند و اطاعت [آنها] را واجب شمارد»[۴۷] و این نمایندگان هم « آنچه در مصالح امور ملت می[کنند] باید از روی یقین معتقد [باشند] که‌این صلاح است و ممکن‌الاجراست [و] صعب نیست»[۴۸]

این گفته‌ها همه نیروی فراوانی برای یك نمایندهٔ انجمن نمایندگان توده می شناسد تا جائی که هنگامی که طالب‌اوف می گوید این«۱۶۲ نفر مبعو[ثند] که سی کرور مرده را زنده [و] فقیر را غنی [و] جاهل را عالم[و] عبدراحر»[۴۹] کنند هیچ گفتگو نمی‌ماند که اختیارات این نمایندگان را مرزی نیست و هیچ نیروئی آنان را نمی‌تواند مهار کند و سررشتهٔ همهٔ اختیارات توده در دست آنهاست .ولی این نکته سرخود رهانشده و طالب‌اوف با شناختن چنان پهنه‌گسترده‌ای برای فعالیت‌نمایندگان،

---

۴۴ و ۴۵ ــ همان .

۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ ــ همو ، ایضاحات در خصوص آزادی ، ص۳۲ .

در برابر می‌نویسد که درست است«که ماقانون اساسی داریم»[۵۰] وبر پایهٔ آن هر کاری که با نمایندهٔ توده است می‌توانیم کرد و«درمطالبه و استقرار حقوق ملی»[۵۱] آزادیم، ولی «درنزد مسوولیت ملت محدود می‌باشیم»[۵۲] و آهنگش اینست که از جهت مسوولیتی که در برابر توده داریم محدودیم و هر کاری که بخواهیم نمی‌توانیم کرد و پاسخگوئیم و برای همین «همه در یکجا در محضر هیات خودمان که حکم شخص واحد دارد باز محدود و مسئولیم»[۵۳] که در این گفته هم انجمن نمایندگان توده را با اینکه از نمایندگان تشکیل شده در جمع و یکجا یك شخصیت حقوقی جدا سر از یك‌یك نمایندگان‌عضو می‌داند و نمایندگان را به اعتبار اینکه در برابر توده پاسخگویندر برابر انجمن مسوول می‌شناسد.

د ــ حاکمیت ملی

از گفتارهائی که چند جا به دست داده برمی‌آید که سررشته رهبری ملی و فرمانروائی را در دست خود توده می‌داند؛ به‌قراری که گوید «ودیگر قانون ... است که خود ملت برای مصالح خود وضع میکنند»وحکومت«تنهاآنرا اجرا مینماید» وازاین واژهٔ«خودملت» آهنگش چیزی جز نمایندگان انجمن نمایندگان توده نیست که قانون حاکم بر سرنوشت خویش را خودشان می‌نهند و برابر همان کشور را راه می‌برند.

وی از حاکمیت که‌در عمل به اختیار تصمیم در همهٔ شئون کشور تعبیر می‌شود زیر نام آزادی گفتگو می‌کند و به پیروی از گفته بالا به این اندیشه جان می‌دهد که این اختیار همیشه متعلق به توده است واگر دیده می‌شود ملتی از اعمال این اختیار به دست خود محروم است نه آنست که این اختیار را دارانیست ، این اختیار

۵۰ تا ۵۳ ــ همان ، ص ۳۵ .

ویژهٔ خود توده است، ولی در روزگارانی به جهاتی اعمال آن را به کف یك فرمانروای خودکامه سپرده است تا در موقع مقتضی آن را باز پس ستاند یا به جهاتی اعمال آن را به‌زور ازآن‌گرفته‌اندتاهرگاه که نیرومندی وتوانائی پیدا کرد آن را پس‌گیرد.

در همین زمینه در توجیه اوضاع و احوالی که آن روزها در ایران پدیدار شد می‌گوید « این ثروت . . . حریت از اجداد ما [به] ارث مانده [بود] ودر خزانهٔ سطوت شخص متدینی محفوظ بود»[۵۴] ولی امروزه آن‌را «تحویل گرفتند ودر خزانهٔ ملت»[۵۵] گذاشتند و برای نگاهداری این «ثروت ، ملت ایران ازمیان‌خودشان ۱۶۲ نفر مستحفظ انتخاب نمود[ند] و به مرکز وطن »[۵۶] گسیل داشتند و نام این «مستحفظین را [هم] وکلاء ومجمع ایشان‌رامجلس شورای ملی نهادند »[۵۷] .

برای نگاهداری این اختیار که به توده برگردانده شده و بازشناساندن جایگاه آن و از همه برجسته‌تر اینکه این از گوهر چگونه سپرده‌ای است، با توجه به اینکه خود از تبریز برگزیده شده بود، به نمایندگان اندرز می‌دهد که «در این صورت‌اولین تکلیف ملی ما اینست که حق مسترد خود را حفظ نمائیم [و] اگر شخصی‌یا جمعی بخواهد [آن] را از ما بگیرد یا در [آن] خیانت بکندبامال و جان و اولاد خودمان دفاع نمائیم و یقین بکنیم که اگر [آن] را دوباره از ما گرفتند مادام‌الدهر اخلاف مادر . . . ذلت ابدی»[۵۸] خواهد ماند .

---

۵۴ ــ همان ، ص ۳۷ .
۵۵ ــ همان ، ص ۳۸ .
۵۶ و ۵۷ ــ همان ، ص ۱۳ .
۵۸ ــ همان ، ص ۳۸ .

گفتار پنجم

میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله

الف ــ سیستم تقنینی

در پراکندن این اندیشه که از بن در یك جامعه سیستم‌تقنینی چه سودهائی دارد تلاش فراوان کرده . گوهر گفته‌اش دراین‌زمینه می‌چرخد که‌بدون قانونگذاری از راه درست، کشور به هیچ جانمی‌رسد وتوده هم هیچ چیز نخواهد شد. می‌نویسد «در افواه منتشر است که دولت ایران در خیال نظم وترتیب دوائر دولتی است »[1] ولی خردمندان در این مورد برآنند که «بدون توضیع قوانین»[2] این یك کوشش بی‌هوده است چرا که چسبیدن به شیوهٔ پیشین د رایران کار را از ریشه خراب خواهد کرد و راه اینست که وزرا و «خیرخواهان دولت نظر به تکالیف واجبهٔ خود دو دست دیگر [هم]عاریه نموده شروع به تاسیس قوانین و تنظیمات [باهم] نمایند»[3] و برای رسیدن به این منظور «هفته‌ای یك روز [دست کم] به مفادایهٔ کریمهٔ وشاورهم‌فی‌الامر. . . به‌اتفاق یکدیگر از روی حقیقت در تصفیه‌امور دولت و ملت شور»[4] کنند.

---

۱ و ۲ ــ کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، ج ۱ ، از نامهٔ ۱۳۰۶ مستشارالدوله به مظفرالدین میرزا ولیعهد ، ص ۲۰۷ .

۳ و ٤ ــ همان ، ص ۲۰۸ .

پافشاری می‌کند که‌این تنها راه‌است زیرا ازاین‌دام جستن واز این‌مرداب‌رهیدن‌لازمه‌اش داشتن‌سیستم تقنینی‌است چون«این‌دایگان مهربان تر از مادر و این گرگان مرغابی صفت و این خیـراندیشان خانمان براندازتا دولت مقننه نشود چشم از منافع»[۵]خویش‌نمی‌پوشند ودست بر نمی‌دارند و برای این «جنبش موشی گربه‌های چند می ـ رقصانند»[٦] .

ب ـ کنستیتوسیونالیسم و فشار زمان

بر واژه‌هائی مانند «ترقیات محیرالعقول این زمانه »[۷] یـا «مقتضای عصر»[۸] یا «احتیاج زمان»[۹] زیاد تکیه دارد. از این واژه‌ها آهنگش اینست که سیستمی که داریم ـ و بیرون از کنستیتوسیونالیسم است ـ و «اقدامات دولتیان در اصلاح حال اهالی و زیردستان‌بدون قانون،باترقیات محیرالعقول این زمانه مطابقت »[۱۰]نداردوخردمندان همگی برآنندکه«دوام و بقای ...ایران راتنها تشویق‌برگذشتگان»[۱۱] نمی‌توان کرد و اندرز می‌دهد ومی‌خواهد که «مامورین سیـاسی‌و ملکی ... بروفق مقتضای عصر واحتیاج زمان‌رفتار»[۱۲]کنندوسیستمی تقنینی برپا دارند و همان کنند که دیگران می‌کنند چرا که«با این ترقیات فوق‌العادهٔ اروپائیان چندی نخواهد گذشت [که] موقع حال اهالی ایران مقتضی آن خواهد شد که لابد و لاعلاج دولت ایـران در سخت‌ترین روزگار در عداد دول کنستی توسیون»[۱۳] درآید .

او برای جریانهای فکری و پیشرفتهای علمی و صنعتی که‌در باختر در آن روزگار درکار پیش‌آمدن بود جایگاهی بزرگ‌میشناسد تابه‌مرزی که می‌گوید این دگرگونی‌ها با فشار دولت ایران راوادار خواهد کرد در سخت‌ترین موقعیت و شرایط سیستم خود رابرگرداند

---

۵ تا ۱۳ ـ همان .

و پیرو همان چیزهائی گردد که در باختر پیش آمده بود و این‌شیوهٔ اندیشه با بدیده گرفتن آنکه جنبشهای مشروطه خواهی هنوز درآن زمان در نطفه بود آگاهی و بیداری و چیرگی این مرد را می‌رساند؛ چه همانطور که گفته بود پس از او چندی نپائید که جریانهای‌فکری باختردربدترین شرایط وروزگارمشروطیت را دراین‌کشورجایگزین مونارشیزم خودکامه بی مسوولیت کرد.

پ ــ ناسیونالیسم و کنستیتوسیونالیسم

مانند بیشتر اندیشمندان و خردمندان آن روزگار از قانون خواهی وچیره ساختن قانون بر همهٔ روابط جامعهٔ آن روزنتیجه‌هائی بسیار بزرگتر و سترگتر از آنچه‌که اندیشه می‌شود می‌خواسته؛او از دگرگون کردن یك مونارشیزم خودکامهٔ بدون مرز و برگرداندن آن به یك سیستم تقنینی پارلمانی در رویای رسیدن به شرایط وآب‌و هوای سیاسی و اجتماعی آن روز باختر بوده. هنگامی نتیجه‌ای‌فرجام کار است و هنگامی همان نتیجه افزارکار. در اندیشه‌هاو کوششهای مستشارالدوله کنستیتوسیونالیسم پارلمانی فرجام نیست بلکه او درپی چیزی دیگراست و آن همبستگی یکپارچهٔ ملی است که در آن‌روزها و حتی همین امروز نیز از آن با ملحوظ کردن زوائد یا کاهش‌هائی بنام ناسیونالیسم یاد می‌کنند، ناسیونالیسمی‌که ریزه‌کاری‌های مسلك انسان دوستی یا هومنیسم[۱۴] وویژگی‌های سودمند مکتب‌آزادیخواهی یا لیبرالیسم[۱۵] و کمی از سوسیالیسم[۱۶] راهم دارا باشد؛چه می‌دانیم ناسیونالیسم یا هر مسلك سیاسی دیگر چون رنگی سفیدکه باواردشدن رنگهای گوناگون به آن به پیروی از نوع رنگ میهمان تغییر کلیت می‌دهد، با پذیرفتن ویژگی‌هائی می‌تواند به گونه‌های زیاد بخش

۱۴ــ Humanism
۱۵ــ Liberalism
۱۶ــ Socialism

شود. و این ویژگی‌ها که‌برای ناسیونالیسم ناخودآگاه‌مستشارالدوله شمردیم از شوق و حرارت و شیوهٔ کار وزندگی او به روشنی پیداست و حتی از این نوشتهٔ او که می‌گوید «ایران . . . در عداد دول کنستی توسیون برمی‌آید و به اقتضای ملك و مملکت و مناسب وضع وطبایع مواد قانون را مجری می‌نماید و نتیجهٔ معتنابه حاصل می‌کند [و] این ممالك وسیعه و اهالی و ملل متبوعه را ـ که آهنگش استانهاوایلهای گوناگون آن روز است ـ در اجرای قانون به یك رسم و یك چشم‌در تحت بیرق وطن‌پرستی می‌آورد و احکام عادلانهٔ حریت افکار و مساوات حقوقیه را جاری نموده دیگر گوش به سخن های واهی نمی‌دهد . . . »[۱۷] .

ت ـ شیوهٔ گردآوری قانون

تلاشش تنها دراین جهت نیست که‌کشوربا قانون‌رهبری گردد، بلکه می‌کوشد این قانون افزوده براینکه در یك انجمن قانونی‌بنیاد شدهٔ در یك سیستم تقنینی گذارده شود، دارای ویژگی‌های‌برخوردار از قانونگذاری علمی و نوهم باشد.

برای گرد آوردن قانون چند خصیصه قائل است؛ نخست‌اینکه باتوجه وبدیده‌گرفتن‌کلیات قوانین وقواعد همهٔ اقوام وملل‌برگزیده شود. اینست که می‌نویسد «من نگفتم که‌کود* فرانسه یاسایر دول‌را برای خودتان استنساخ کرده معمول بدارید»[۱۸] زیرا می‌توانید«همهٔ کتب معتبرهٔ اسلام را حاضر و جمله کودهای دول متمدنه را جمع»[۱۹] کنید ودر زمانی کوتاه جنگی همه پهلو گردآورید «چون کتابی چنین مقبول عقلای ملت نوشته شود و به دستخط همایون شاهنشاه

۱۷ ــ کرمانی ، تاریخ‌بیداری ایرانیان ، ج ۱ ، نامه مورخ ۱۳۰۶ به‌مظفرالدین میرزا ولیعهد ، ص ۲۰۸ .

۱۸ و ۱۹ ــ مستشارالدوله ، یك کلمه ، ص ۱۴ .

* ــ منظور از کد (code) قانون است که اینچنین نوشته .

برسد و حفظ آن به عهدهٔ مجلس مخصوص مستقل سپرده شود لامحاله وظیفهٔ دولت و ملت اطاعت»[۲۰] از آن خواهد بود. ویژگی دیگر را در گردآوردن قانون گرد آوردن «قوانین لازمه»[۲۱] ــ و نه‌ناسودمند و بیرون از نیاز ــ و «قوانین . . . سهل‌العباره»[۲۲] که با نوشته‌ای آسان باشد و «قوانین . . . سریع‌الفهم»[۲۳] که هر کس در نخستین‌دید از آن سردرآورد و از همه برجسته‌تر « قوانین . . . مقبول‌ملت »[۲۴] یا قوانینی که برابر خواست و پذیرش توده باشد، می‌داند. از اینها گذشته نکتهٔ دیگری را که در گردآوری قانون در نظر داشته این بوده که این کار با دست کسان کاردان و ویژه کار انجام شود. چه گوید «ممکن است خصوصاً در دیوانی که اجزای آن از رجال دانش و معرفت و ارباب حکمت و سیاست باشند»[۲۵] قوانینی فراهم آید و برای اینکه هرگونه گفتگو را در اینکه این گردآوری قوانین و قانونگذاری را در جایگاهی به جز انجمن رایزنان نمایندهٔ توده می‌داند از میان بردارد، به پشتیبانی از بر پاکردن یك انجمن رایزنی همگانی ــ که آهنگش از آن همان انجمن نمایندگان توده است ــ وپیشینهٔ تاریخی این رویه میپردازد و می‌آورد«تدوین‌چنین کتابی... بر وجه مذاکره و مشاوره در نزد اسلام نامسبوق نیست. در کتب‌اخبار ثبت است که در اوائل اسلام اصحاب پیغمبر ص قوانین تجنیهٔ لشکر و تدوین دیوانها را از قانون فرس قدیم اقتباس کردند»[۲۶] و افزوده بر این همهٔ جهانیان آگاهند که «شاه عالمگیر از سلاطین هندبه‌جمع علماء و کبراء فتاوی مشهوره و منقحه را به وجود آورد»[۲۷].

ث ــ دیوان وکلای ملت

سخنش را در این زمینه بر پایهٔ آنچه که در «فرانسه و سایر

---

۲۰ تا ۲۵ ــ همان .

۲۶و۲۷ ــ همان ، ص ۱۵

دول متمدنه»[۲۸] می‌گذرد بنیان می‌کند و آهنگش از پیش‌آوردن گفتار از این راه اینست که پیشنهادهای او چیزهائیست که در کشورهای پیشرفته هم به‌دیده گرفته می‌شود و گفتگوهائی نیست که او آنهارا آغاز کرده باشد.

آگاهی می‌دهد که در این کشورها «گذشته از قانون غالب امور دیوانی . . . [و] امور و مصالحی . . . که در اکثر احوال‌موجب شکایتها تواند شد [نیز] به دیوان وکلای ملت اعلام»[۲۹] می‌گردد و در این انجمن‌ها «تدقیق و مباحثهٔ وکلای ملت [با] فرمان عالی فاعتبرو یااولی‌الابصار مطابقت تمام دارد»[۳۰] و همه می‌دانیم که«حسن این ترتیب در عقول سلیمه محل انکار نمی‌تواند شد»[۳۱].

با چنین گفتار هرگونه چون و چرا را ازمیان برمی‌دارد که پیرو شیوهٔ قانونگذاری در انجمن نمایندگان توده است ومی‌افزاید در فرانسه این نمایندگان که به آنان «دپت»[۳۲] می‌گویندبرابر «کتاب قانون»[۳۳] برگزیده می‌شوند ودر انجمن «کورلژیسلاتیف»[۳۴] یا «مجلس قانونگذار»[۳۵] گرد می‌آیند و هم در اینجا و هم‌درکشورهای پیشرفتهٔ دیگر توده‌ها «بواسطهٔ وکلای خود از حق و ناحق مباحثه و گفتگو [می]کنند [و] هرتکلیفی راکه قبول نمایندظهوراختلاف وعدم‌مطاوعت [درآن]محال‌میباشد»[۳۶]ودربرابراین چرائی که‌چگونه است که هنگامی که انجمن نمایندگان توده قانونی نهادیا چیزی‌را پذیرفت کسی سرپیچی نتواند کرد، پاسخ می‌دهد «چونکه خود بر خود حکم کرده‌اند»[۳۷] که با این گفته دو چیز را آشکار می‌کند. نخست اینکه این انجمن‌ها مانند خود توده‌اند و رای آنها رای توده است. دیگر آنکه حاکمیت ملی از طریق آنها اعمال می‌گردد.

مستشارالدوله در این چند گفته کوتاه دو سه گفتگوی‌برجسته

---

۲۸ تا ۳۱ ــ همان ، ص ۱۲ .
۳۲ تا ۳۵ ــ همان ، ص۳۹ .
۳۶ و ۳۷ ــ همان ، ص ۱۲ .

را باکمك گرفتن از یك گفتهٔ کتاب آسمانی به میان آورده، بدون آنکه پیشنهادش به جائی برخورد کند، به ویژه آنکه پادشاه ودیگر بزرگان را نیز به برگزیدن این روش برانگیخته است؛ می‌گویددر این شیوهٔ قانونگذاری «ذات امپراطور [یا] پادشاه نیز ایمن[اند] زیرا که از عذر ارباب نفوذ و از فتنهٔ اهل‌فساد به‌این طریق‌فارغ‌البال میشو[ند] و هر چه فرما[یند] مخالفی را تصادف نکند وامرا و ارکان دولت نیز آسوده و فارغند»[۳۸] زیرا که درهمهٔ پرسشها «آرای عامه را استحصال»[۳۹] می‌کنند ودیگر بر «دولت وامت... غایله و هایله»[۴۰]ای نخواهد ماند.

ج ــ دیوانخانهٔ سنا

از این انجمن که من همه جا انجمن بزرگانش خوانده‌ام گفتهٔ زیادی ندارد جز آنکه آن‌را«دیوانخانهٔ سنا»[۴۱] یا «مشورتخانهٔ ــ کبری»[۴۲] می‌نامد و از نمایندگی آن زیر نام «منصب سناتری»[۴۳]یاد می‌کند که گوید «یعنی [از] اعضای دیوانخانهٔ سنا بودن»[۴۴] و روشن نکرده است که این نمایندگی یا بگفتهٔ او «منصب سناتری» ازکجا سرچشمه می‌گیرد و این کسان از دید او باید برگزیدهٔ از سوی توده باشند یا از سوی نیروئی گمارده شوند. و شاید با اینکه می‌نویسد«این منصب سناتری . . . ابدی است»[۴۵] این را میخواهد برساند که این نمایندگان باید از سوی دستگاه فرمانروائی گمارده شوند.چه خردمندانه نمی‌آید که نمایندگی از سوی توده ابدی وتادم مرگ‌باشد زیرا این خلاف گوهر اقتضا وفلسفهٔ گزینش نماینده از سوی‌اجتماع است. به هر منوال در سودمندیهای همیشگی بودن این نمایندگی‌نیز می‌آورد «اینها در اعمال مشکله تجربه حاصل»[۴۶] می‌کنند و «درکار

---

۳۸ و ۳۹ و ۴۰ ــ همان.

۴۱ تا ۴۶ ــ همان، ص ۵۰.

دولت و ملت بی‌غرض»[۴۷] می‌شوند زیرا به «دوام وبقای در منصب مطمئن هستند [و] محتاج نمی‌شوند که از کسی حمایت بخواهند و در مقابل به قبول »[۴۸] سفارش ناچار گردند.

پیرامون «دیوانخانهٔ سنا» چیز دیگری که دارد اینست که‌در دریافت پیش‌نویس‌های قانونی در پلهٔ نخست قراردارد مگر آنکه این پیش نویس‌ها دربارهٔ گرفتاری‌های وابسته به دارائی کشور باشد که نخست به انجمن نمایندگان توده فرستاده می‌شود.

چ ــ گذراندن قوانین

در این زمینه بدون آنکه گفتگوی امکان فراهم‌آوردن‌پیش‌نویس یا پیشنهاد قانون را از سوی نمایندگان توده رد کند این کار را با قوهٔ مجریه می‌داند، همانگونه که در بیشتر روشهای تقنینی دو انجمنی دیده می‌شود. این را با این گفته می‌رساند که «بالجمله هر وقت که ذات امپراطور یا پادشاه وضع قانونی را اراده نماید»[۴۹] پیش‌نویس آن را برای سگالش و بررسی به‌انجمن‌بزرگان‌ونمایندگان توده می‌فرستد.

در اینجا می‌بینیم که او برای انجمن بزرگان یا «دیوان‌سنا» نیز در کار قانونگذاری نیروئی کم وبیش مانند انجمن نمایندگان‌یا «دیوان وکلای ملت» شناخته است چه می‌گوید پیش‌نویسهای‌قانونی را قوهٔ مجریه «اول به دیوان سنا یعنی مشورتخانهٔ اعظم ارسال‌می‌[کندو] بعد به‌دیوان وکلای‌ملت»[۵۰] ولی این‌در گفتار است که‌چنین برمی‌آید ودر کار در بیشتر کشورهائی که از این روش پیروی‌می‌کنند انجمن بزرگان در کار گذراندن قوانین جایگاهی به‌برجستگی جایگاه انجمن نمایندگان توده ندارد و از رای آن نیز گفتگوئی‌در

۴۷ و ۴۸ ــ همان ، ص ۵۰ .

۴۹ و ۵۰ ــ همان ، ص ۱۱ .

میان نیست ، وتنها از جهت سود بردن از آزمودگی‌های نمایندگان بزرگان که معمولا سال‌ها د راین کارها پیشینه دارند و پـالـودن پیش‌نویسها و پیشنهادهای قانونی است، که نخست طرحها را به‌آنجـا می‌فرستند، واز همین رواست که پذیرفتن فرجامی قانون و گذراندن آن را بـه انجمـن نمـایندگـان سپـرده‌انـد و نکتـهٔ پشتـیبان این نظر نیز رویه‌ای است که برای گذراندن قوانین وابسته‌به‌دارائی کشور دارند. چه در این موارد اگرپیشنهاد قانونی«به مالیات‌وخراج متعلق . . . باشد اول [آنرا] به‌دیوان وکلای ملت می‌فرستند [و] بعد به سنا»[۵۱] چرا که قوانین مالی که به دارائی کشور وابستگی دارددر پلهٔ نخست بخاطر گوهر ویژه‌اش نیازی به رد شدن از راه پـالایش قوانین که همان انجمن بزرگان است ندارد ودر دومین پله‌گفتگوئی است که برای توده بدهی می‌آفریند و جایگاه رسیدگی و پذیرش آن هم همان انجمن نمایندگان متعهدین راستین است.

۵۱ ــ همان .

گفتار ششم

میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم

الف ــ نیاز به بنیاد کردن پارلمان

در راه انگیزاندن زمامداران کشور و سرجنبانان آئین وخود توده به برپا کردن انجمن نمایندگان به یك یك ریزه‌کاری‌هامی‌رسد و همه را بررسی می‌کند. گمان می‌رود که ازاین کار این را می‌خواسته که همهٔ لایه های علمی واجتماعی و سیاسی گفتگو ازهرروی برای همگان باز شود تا مگر اندیشه را از بن و از دل بپذیرندو این پیشنهاد و کوشش نیز به دنبال صدها کار تازه‌ای که آغاز شدو سر نگرفت دچار نابودی نگردد. از زبان مصطفی‌پاشا نوهٔ محمد علی‌پاشا می‌گوید او برای از میان برداشتن همهٔ نابسامانیهائی که در عثمانی دامنگیر توده است پیشنهاد می‌کندعثمانیان تنها درراه«تشکیل‌مجلس پارلمنت و جمعیت مبعوثان ملت»[1] گام بردارند. به بهانهٔ جنبشی که در عثمانی برای رسیدن به «مجلس پارلمنت» پدیدار شده بوده و کوشش‌هائی‌که از سوی نیروهای گوناگون بکار می‌رفته زمامداران ایران را می‌آگاهاند که ا زهنگامی که برگردان نامهٔ مصطفی پاشا «به اطلاع عامهٔ اهالی داخله و خارجه در اسلامبول رسید[ه]، اذهان

---

۱ ــ مشیرالدوله ، گزارش به وزارتخارجه ، مورخ ۱۹ ذی‌القعدهٔ ۱۲۸۳ ؛ به نقل ــ آدمیت ، فکر آزادی ، ص ۶۳ .

و افکار عمومی زیاده از حد تغییر نموده، و همهٔ مردم»[۲] اندیشه‌های او را پذیرفته‌اند. از خود نظر می‌دهد که این روزها در عثمانی «روزنامه‌جات به عبارات مختلف مسالهٔ لزوم [تشکیل] پارلمنت را بیان»[۳] می‌کنند و «اذهان را به حرکت می‌آورند»[٤] و این جنبش وتکان همگانی تا آنجاست و «به قدری مسالهٔ انعقاد و تشکیل مجلس پارلمنت در اذهان تبعهٔ عثمانی جا گرفته و حواسها [را] مشغول [کرده] است که احتمال شورش وبلوا»[٥]ی همگانی می‌رود.

همراه گفتگوهائی دیگر وترسیم وتجسم آب و هوای سیاسی و اجتماعی و فکری روزهای دگرگونی عثمانی می‌نویسد توده مسلمان درعثمانی، این روزها «میل خود را به‌انعقاد مجلس پارلمنت»[٦] پنهان نمی‌کنند، با این استدلال که «سلاطین عثمانی درهیچ عصر و ایام مردمان عاقل [و] مدبر[ی] که از عهدهٔ مملکت‌داری توانند برآیند نبوده‌اند»[۷] پس باید کار به دست انجمن نمایندگان «ملت» سپرده شود.

او همیشه این سبك اندیشه را داشت واز بیرون آگاهانه به‌کار سرگرم بود. از جمله باز در چهارچوب گزارشی دیگر ازدگرگونی‌های عثمانی گفت شورای دولت را «به طوری که معلوم می‌شودنزدیك به مجالس پارلمنت سایر دول قرار خواهند داد زیرا از جای موثق شنیدم که ازوجوه و متقربین ولایات‌هم درآن مجلس اعضا»[۸]خواهند گمارد و آهنگش این بود که اندیشهٔ برپاکردن پارلمان یا دست‌کم برگرداندن شورای دولت را ــ که در ایران از ۱۲۷٦ ه. ق پیشینه داشت ــ به چیزی نزدیك به پارلمان، زنده نگاهدارد و راه پیش‌پای

۲ ــ همان.
۳ و ٤ و ٥ ــ همان؛ به نقل ــ آدمیت، اندیشهٔ ترقی، ص ۱۳۲.
٦ ــ همان؛ به نقل ــ آدمیت، فکر آزادی، ص ٦۳.
۷ ــ همان، ص ٦٤.
۸ ــ مشیرالدوله، نامه به وزارتخارجه، مورخ شش ذی‌حجه ۱۲۸٤.

سرجنبانان ایران گذارد کـه شاید آنها هم به کاری برخیزند و بـا افزودن کسانی بهشورای دولت به آن چهرهٔ ویژه‌ای دهند و نیمـه‌ـ انجمنی برای رایزنی در امور کشور بنیاد کنند.

وی همهٔ اینها را می‌نوشت و اینهمه نمونه می‌آورد و کنایـه می‌زد تا افزاری فراهم آید که سرجنبانان ایران به هوش آینـد و روشنفکران مجالی پیدا کنند تا دست کم یکی از سازمانهای پیشرفته دموکراسی نوباختر را در ایران پایه ریزند؛ انجمن نمایندگان یـا «پارلمنت».

ب ــ انجمن نمایندگان مغز اندیشه‌گر کشور

چیره ساختن توده بر یکایك تاروپود گفتگوهای کشور و راه دادن به‌آن برای برگزیدن هر راهی که خود باز می‌شناسد نیـز از چیزهائی است‌که مشیرالدوله به آن می‌اندیشید. در این زمینه‌نیز باز به راه آگاهانیدن زمامـداران کشور، چنانکه گوئی می‌خواهد روی سخن خود را به دریافت کنندگان گزارش خود کند، و ازآنها هم چنین پرسشهائی کند، می‌پرسد توده عثمانی برآنند که به «عوض اینکه ادارهٔ شصت‌کرور عباالله و سرنوشت همهٔ آنها درید قـدرت چهارپنج نفروکلا»[۹] باشدبهتر وخردمندانه‌تراین‌نیست‌که این‌سرنوشت را به «دست سیصد . . . چهارصد نفر مبعوثان ملت»[۱۰] بدهند؟.

او از «سرنوشت شصت کرور عباالله» سخن می‌گوید ونظر می‌دهد خردمندانه اینست که آن را به دست «مبعوثان ملت» بدهند و این در یك پژوهش گسترده‌تر هیچ مفهومی جز اینکه مغزمتفکر کشور و نیروی راه‌بر آن باید انجمن نمایندگان توده باشد ندارد.

در نیرو دادن به همین مفهوم ودر روشن کردن گرفتاریهائـی که عثمانیان از جهت گوناگونی‌های ویژهٔ کشوری داشتند، داردکه

۹و۱۰ ــ مشیرالدوله، گزارش به وزارتخارجه، مورخ ۱۹ماه ذی‌القعدهٔ۱۲۸۳.

اگر همهٔ عثمانیان از یك آئین می‌بودند «از تشکیل مجلس‌پارلمنت منافع کلیه به دولت و ملت عثمانی می‌رسید»[۱۱] چه، عقول برجستهٔ ویژهٔ خویش را در آن بهم پیوسته و یك کاسه می‌کردند. ولی چون «همهٔ هیات تبعه عثمانی مرکب از ملل و مذاهب مختلفه است»[۱۲] هنگامی که امر دایر شود که «مبعوثان ملت مجتمع شوند»[۱۳]، نمیتوان از غیر مسلمانان برای برگزیدن نماینده در آن انجمن جلوگیری کرد و مسیحیان به این انجمن راه خواهند یافت و آنگاه «چون‌علم واطلاع و پولیتیك ذاتی تبعهٔ مسیحی برتبعهٔ مسلمان عثمانی تفوق کلی دارد، دراندك زمانی زمام اختیار، کلیتا به دست تبعهٔ مسیحی خواهد افتاد»[۱۴] و پاسخ این پرسش که چرا او «علم و اطلاع وپولیتیك‌ذاتی» مسیحیان را از زبان عثمانیان باعث افتادن «زمام اختیار کلیتاً» به‌دست آنها می‌داند جز این نیست که: انجمن نمایندگان را به پیروی ازرویهٔ نو آن روز باختر جایگاه ویژه گردآمدن عقول ویژهٔ کشور برای زیر مهار داشتن همهٔ کارها می‌داند و می‌گوید عثمانیان هم از همین می‌ترسند که نکند مسیحیان با دانش و آگاهی خود از آن راه همهٔ کارها را زیر پر خود گیرند.

پ ــ انجمن نمایندگان و بازخواست از دولت

در روند سیاسی نوآن روز یکی از کارهای برجسته انجمن نمایندگان هرتوده سگالش و وارسی کارهائی بوده که دولت انجام می‌داده و این وارسی از جهت چندی یکی از نکته‌هائی است که مشیرالدوله سخت به آن دلبستگی داشته. بر آن بود که‌در دستگاه فرمانروائی از نخستین کس تا پایان هیچ کس به هیچ روی نمی‌تواند درگذشتن از راهی که از سوی قانون نهاده شده دچار لغزش شود، هر کس هرکاری که دارد کار همگان است و این را نیز کم ارج

۱۱ تا ۱۴ ــ همان گزارش.

نمی‌توان گرفت . می‌خواست هر کار دستگاه فرمانروائی درترازوی سود و خشنودی و بهروزی همگانی به سنجش گذارده شود تا اگر خرده پذیراست‌ازآن خرده گیری کنندواگر ستایش‌انگیز است به آن ارج نهند. این بودکه به پیروی از رویه‌های مرسوم روز در باختر تنها انجمن نمایندگان را نیروی بازخواست کنندهٔ ازدولت‌میشناخت وبرداشت نوشت که می‌گویند باید «وکلای دولت»[۱۵]ـ که همان وزیران انجمن وزیرانند ـ «در نزد مجلس پارلمنت مسئول و مواخذ باشند»[۱۶] و درارزیابی کارهای دولت نیز افزود مردم می‌خواهند «افعال [دولت] ایشان محل ایراد یا تحسین عمومی واقع شود»[۱۷].

پیش کشیدن گفتگوی خرده‌گیری یا ستایش کارهای دولت از سوی انجمن نمایندگان می‌رساند که گویا به رائی که مجلس نمایندگان در پشتیبانی یا دریغ‌کردن پشتیبانی خود ازدولت‌برگزیده شده می‌دهد و به رای اعتماد و استیضاح موسوم است توجه داشته‌وهم چنین می‌خواسته خرده‌گیری از دولت یا استیضاح‌و انداختن آن‌به‌ـ عنوان حقی از حقوق ملت در پیکر افزاری از افزارهای گسترش آزادی و فرمانروائی مردم برمردم بنیان یابد. ولی به‌گمان‌موقعیت را به‌گونه‌ای می‌دیده‌که نمی‌توانسته باز و آشکار دراین زمینه‌گفتگو کند یا موقع را مقتضی پذیراندن چنین پیشنهادهائی نمی‌یافته و این کم و بیش از گفتهٔ دیگرش پیداست؛ چه تنها می‌آورد در بررسی کارهای دولت در انجمن نمایندگان چنانچه دیده شد «وکلای‌دولت ... خطائی کرد[ه‌ا]ند این دسته [که برسرکارند] معزول و دستهٔ دیگری روی کارآمده مشغول خدمت دولت و ملت گردند»[۱۸] و این مغز مفهوم «رای اعتماد» و «استیضاح» و ازکارانداختن دولت‌سست کار از سوی انجمن نمایندگان است‌که مشیرالدوله آن را آشکار به‌ـ

۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ ــ همان گزارش .

خامه نیاورده .

ت ــ گرفتن آراء همگانی

گفتگوی گرفتن آراء همگانی و ارج نـهادن به رای گـروه بزرگتر توده یا اکثریت یکی ازروندههائی بوده که دردموکراسی ــ های باختری زیر نام قاعدهٔ طلائی دموکراسی برای چرخاندن چرخ ــ های کشور برگزیده شده وخود به تنهائی گفتگوئی بزرگ رادرخور اسـت . مشیـرالـدولـه هم بـدون هیـچ کـم و زیـاد آن را پذیرفته و ایـن نشان اینسـت کـه از کسانـی بـوده که تاسیسات سیاسی و اجتماعی پیشرفتهٔ باختر را که از آنها پیروی میشده چـون برپایهٔ خردراستین و تندرست آدمی ایستاده بوده مانند ستونهای علمی و تجربی و انسانی استواری بشمار میآورده و این برجستگی اندیشه ودلبستگی به حقوق انسانی را در او میرساند؛ در سخـن پیرامـون دگرگونیهای نو در عثمانی آرزو میکند خیلی «خوب میشد که این قاعدهٔ حسنه در دولت ایران هم جاری میگردید»[۱۹] که زمـامداران این کشور نیز مانند همهٔ زمامداران کشورهای پیشرفته « خدمات و زحمات»[۲۰] خویشرا پیش پیش برای آگاهی آنهاکه درجهت همبسته و یگانه نگاهداشتن اجتماع محکوم به اجرا و استفادهٔ از این تلاشها هستند در «معرض افکار عمومیه قرار میدادند .»[۲۱] در این پیشنهاد آنچه که در نخستین دید کاستیاش را مینماید اینست کـه از واژه «قانون» یا «تصمیمهای بزرگ» که معمولا موضوع بنیانی مراجعه به آراء همگانی است اثری نیست ولی نباید فراموش کرد که خـود میرزا حسینخان این را نیك مـیدانسته و با دانش و زیرکـی این واژهها را به میان نیاورده چه با خرد برابر نمیآید که کسی با ایـن

۱۹ تا ۲۱ ــ مشیرالدوله ، گزارش به وزارتخارجه ، مورخ ۲۱صفر۱۲۸۷ ؛ به نقل ــ آدمیت ، اندیشهٔ ترقی ، ص ۱٤۲ .

روشنی اندیشه بخواهد و ایستادگی کند که «خدمات و زحمات» زمامداران در «معرض افکار» همگانی گذارده شود و نه قوانین . و اگر هم نظرش آگاهی دادن به مردم از کوششهای نیکی که دولت برایشان می‌کند باشد باز این نیز بی‌وجه می‌نماید چه از هر تلاش دولت ، توده در فرجام هنگام کار آگاه می‌شود و آگاهی دادن به‌آن پیش از اجرای «خدمات و زحمات» سودمند همگانی گامی بی‌پایه خواهد بود ؛ پس آهنگ مشیرالدوله از «خدمات و زحمات» همان گرده‌های قانونی و تصمیمهای همگانی است که احتمالا ممکن است به گروهی نیز زیان رساند به ویژه آنکه می‌بینیم بدنبال این گفته‌ها که از قانون سخن به میان می‌آورد باز نیز پروا نمی‌کند آشکارا بخواهد قوانینی اگر در دست است پیش از تصویب و اجرا به آراء همگانی گذارده شود و می‌گوید «قانون های جدید نافع را اگر گذرانده‌اند»[۲۲] خوب می‌بود « به اطلاع اهالی داخله و خارجه می‌رساندند»[۲۳] و از این نیز پیداست که در همهٔ این گفته‌ها آهنگش گرفتن داوری توده در مورد قوانین وتصمیمهای همگانی است بااین شیوه که از یك پهلو قانون برای آنکه نیروی اجرائی پیدا کند باید پیش از اجرا به آگاهی همگانی برسد و برایش وقت تعیین گردد و از پهلوی دیگر قانون هنگامی قانون است که پیش از جان گرفتن، آنها که محکوم به اجرایش هستند ویژگیهای آن را بدانند تا از فرصتهائی که لازمهٔ نگاهداری و پشتیبانی ازحقوق انسانی است سود برند .

روند اکثریت را نیز همه رویه در انجمنی که به نام «مجلس دربار اعظم» بنیاد کرده بود به کار برد ؛ اینجا هم با دور اندیشی و بدون به میان کشیدن واژهٔ اکثریت درآئینی که برای کار این انجمن فراهم آورد برای هریك تن یك رأی نهاد که «هریك از اعضا در

۲۲ و ۲۳ ــ همان .

هر کاری رایی خواهند داشت»[۲۴] و در برابر بودن رأی همهٔ اعضا نوشت «آرای اعضا نسبت به‌مجلس‌حکم مساوات دارد»[۲۵] ودرآوردن شیرهٔ روند اکثریت قرار گذارد «آرا منحصر شود»[۲۶] به چهارگونه به این ترتیب «رای مطلق ، رای اغلب ، رای متساوی ، رای اقل»[۲۷] که «رای اقل را بکلی مردود»[۲۸] دانست و «رای اغلب»[۲۹] را «شرعاً و عرفاً پسندیده و در جمیع دول معمول به»[۳۰] شمارد و گفتگو را باز کرد که این گونه رای آن است که «اگر از نصف زیادتر ، اگرچه یك نفر باشد [باید انجمن] بریك رای اتفاق نمایند»[۳۱] ولی هنگامی که دو گروه هردو یك اندازه رای داشته باشند نوشت آنسوی که رئیس انجمن باآنهاست برنده هستند چون «رای‌رئیس مجلس به‌جای دو نفر»[۳۲] می‌باشد .

ث ــ جدائی مقننه از مجریه

از ویژگی‌های برجستهٔ مقننه در کشورهائی که دربست پیرو سیستم علمی و سیاسی تقنینیه پارلمانی هستند جداسر بودن آن استاز دو نیروی دیگر به ویژه نیروی مجریه . این نکته نیز از چیزهائی است که از دید سپهسالار دور نمانده ؛ چه این قاعده‌ای بی‌پایه نیست و از ستونهای بنیانی شیوه‌های پارلمانی است و اگر قرار باشد مقننه زیر تسلط مجریه بیفتد فایدهٔ وجودی مقننه از نظر فلسفهٔ سیاسی از میان برخواهد خاست ؛ ویژگی بنیانی مقننه در این است که جداسر باشد از هرنیروی دیگر جامعه .

مشیرالدوله رعایت این قاعده را پا به پای گفتگوهائی دیگر «به اقتضای مصلحت وقت و موافق حالت زمان حاضر [در جهت] تعدیل و اصلاح کارهای دولت و مملکت و تنظیم و ترتیب قوانین

۲۴ تا ۳۲ ــ ناصرالدین‌شاه و مشیرالدوله ، قرار مشاورات مجلس دربارا‌عظم؛ به نقل ــ آدمیت ، اندیشهٔ ترقی ، ص ۲۰۶ .

معدلت آئین از امور اهم و الزم»[۳۳] می‌شمارد وبرای پذیراندن آن به شاه و دیگر سردمداران دستگاه خودکامهٔ روز باآرامی آن‌را پیش می‌کشد. سرنوشت این پیشنهادها روشن نیست ولی از پهلوی روشن کردن اندیشهٔ میرزا حسین خان و میرزا یوسف خان مستشارالدوله که گویا طراح اصلی بوده بسنده است زیرا آشکارا می‌گوید «برای ترتیب قوانین شریعت ... و وضع بعضی قواعد و انتظامات که لازمهٔ سیاست‌مدن‌است‌مجلسی»[۳۴] بگذارند، که‌آهنگ‌همان‌انجمن‌نمایندگان یا انجمن قانونگذاری است، و «برای اجرای قوانین مزبور [هم] مجلس جداگانه‌ای»[۳۵] که این هم همان انجمن وزیران یاگروهی است که کار نیروی مجریه را زیر دیده‌بانی دارد.

این نکته فراموش نشود که واژهٔ «قوانین شریعت» در اینجا مانند همهٔ مواردی‌که در دوران پیش ازمشروطیت دیده شده نام‌ورود یا جواز گفتگو یا باج‌آئینی یاداروی آرام‌بخش پیش کشیدن‌پرسش‌هائی بوده که از باختر ریشه می‌گرفته، تا نکند که با چوب کفر از این درنیامده از آن در رانده شود. زیرا در جاهای دیگر دیدیم که مشیرالدوله بسیار کم به آوردن گفتگوهای آئینی در زمینه‌های سیاست علمی برابر بافلسفه سیاسی روز گرایش نشان می‌داد. او به واژگون سازی هرچه کهنه بود برخاسته بود نه ته‌نشین کردن و نگاهداشتن کهنه‌هائی که هیچ چیز برای ملت نگذاشته بود.

در تاکید جدائی مقننه از نیروهای دیگر در همان نوشته‌ای که به‌دستینهٔ شاه‌باید میرسید ــ و نرسید ــ می‌افزاید «هریك ازمجالس دوگانهٔ»، «اجرای قوانین» و «وضع ... قواعد و انتظامات»، «بی‌مداخلهٔ به‌کار یکدیگر تکالیف خود را باید مجری بدارند»[۳۶] و

---

۳۳ ــ مستشارالدوله، میرزا یوسف‌خان: طرح قانون اساسی خطی؛ به نقل‌ــ آدمیت، اندیشهٔ ترقی، ص ۱۹۷.

۳۴ و ۳۵ و ۳۶ ــ همان، ص ۱۹۸.

در اهمیت بدیده گرفتن این قاعده و فرجام بی‌پایه انگاشتن آن نیز می‌آورد «تفریق این دو مجلس از امور عمده و اهم دولت است و بدون آن از هیچ یك ازامور دولتی ومملکتی نتیجهٔ نیك عایدنبودنش از تجربیات چندین سالهٔ سلطنتمان مبرهن است»[۳۷].

ج ــ دارالشورای کبری

چند ماه بیش از آمدن مشیرالدوله به پایتخت و راه بردن «وزارت عدلیه و ... وظایف و موقوفات»[۳۸] نگذشته بود که درآغاز سال ۱۲۸۸ه.ق شاه ناگهان برآن شدکه انجمنی زیرنام «دارالشورای کبری»[۳۹] پی‌افکند و این با پیشینه‌ای که از میرزا حسین خان سراغ داریم بی‌گمان بدون توصیهٔ او یا دست‌کم آگاهی او نبوده زیرا که در این هنگام سخت به شاه نزدیك می‌شد. به ویژه آنکه خود او هم همراه گروهی دیگر از سوی شاه در این انجمن انبازانده شد و معتمدالملك هم بنام «ناظم ... مشورتخانه»[۴۰] سرپرست گردید.

شاه فرمان داد که این کسان هفته‌ای دو روز در این انجمن «در مهام ملکی مشاوره نمایند»[۴۱] با بدیده داشتن اینکه «گذشته از این‌دوروز اگرامر مهمی‌روی‌نماید به‌موجب اخبارجناب معتمدالملك که ناظم امر مشورتخانه مبارکه است در دارالشوری حاضر شوند و فرمایشات ملوکانه را اجرا نمایند»[۴۲].

این انجمن مایهٔ نخستین و نیمه جان شورای بزرگ یا انجمن نمایندگانی بود که سالها مشیرالدوله در پی آن بود. اینك اگر مستقیم یا غیر مستقیم بانی پی‌افکندن آن شده بود یا حتی اگر بدون فشار او هم بنیاد یافته بود چیزی بود که دست‌کم خود وی در آن

---

۳۷ ــ همان.

۳۸ ــ صنیع‌الدوله، مرآت‌البلدان، ج ۳، ص ۱۳۳.

۳۹ تا ۴۲ ــ همو، منتظم ناصری، ج ۳، ص ۳۱۹.

بود و می‌توانست آن را پله‌ای برای کارهای دیگر سازد ، که ساخت .

دارالشورای کبری با ویژگی‌هائی که دارد به‌گمان می‌آید به جز شورای دولت بود که شاه سالها پیش و پس از انداختن میرزا آقاخان نوری فرمان سازمان دادنش را داده بود. به‌این انجمن افزوده بر «دارالشورای کبری» ، «مشورتخانهٔ مبارکه» هم نام دادند . همچنین همانگونه که دیدیم کارش این‌بود که در «مهام‌ملکی‌مشاوره» کند و نیروی اجرائی برای آن نگذاشته بودند . از اینها گذشته برای آن‌همانگونه‌که برای‌انجمن نمایندگان اداره‌کنندهٔ نشست‌می‌گذارند، «ناظم» گمارده بودندکه میرساندااین عنوان به‌گونه‌ای که ازمفهومش پیداست نه زیر نام رئیس و نه زیر نام سرپرست هیچ نیروی اجرائی نداشته . همراه اینها فرمان داده بودند که کار این انجمن این است که تنها «فرمایشات ملوکانه را اجرا» کند و هیچ برنامهٔ دیگری برایش در نظر نگرفته بودند . از همه برجسته‌تر اینکه کسانی که شاه به آنجا فرستاده بود آمیغی بودند از چند تن از شاهزادگان ووزیران و بزرگان و خردمندان که نمیشد گفت برای کار اجرائی گمارده شده‌اند . این کسان اینها بودند : «نواب والا مویدالدوله ـ نواب والا ملك‌آرا ـ نواب والا اعتضادالسلطنه وزیر علوم ـ نواب والا نصرت‌الدوله وزیر جنگ ـ مجدالدوله ـ جناب موتمن‌الملك میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ـ جناب میرزا حسین خان مشیرالدوله وزیر عدلیه و وظایف و اوقاف ـ نظام‌الملك ـ قوام‌الدوله ـ غلامحسین خان سپهدار ـ جناب دبیرالملك ـ دوستعلی‌خان معیرالممالك ـ جناب علاءالدوله ـ پاشاخان امین‌الملك ـ جناب ناصرالملك ـ جناب حسنعلی خان وزیر مختار»[۴۳] و می‌دانیم که تاآن روز انجمنی به بزرگی این آنهم برای رایزنی در امور زیر نام «دارالشورای‌کبری»

۴۳ ـ همان .

که بسیار به«مجلس شورای‌ملی» نزدیك‌است درایران زمان قاجاریان پیشینه نداشت .

این شورا بااین سازمان زیاد کارش نپائید چون بسیار ساده‌بود افزوده براینکه میرزاحسین‌خان به‌صدارت عظمی رسید و در روزنامهٔ ایران پابه‌پای روشن کردن برجستگی کار نخست وزیری به‌آگاهی همگان رسید که «در دولت انگلستان ... قریب ششصد نفر اجـزا در پارلمان ... جلوس می‌کنند»[۴۴] و این نیز زمزمه‌ای بود از هزاران زمزمه برای برپا کردن سیستم کنستیتوسیونل و نبرد با زمامدارانی کـه به هیچ روی تنگ شدن دایـرهٔ نیرومندی خویش را نمی ـ پسندیدند .

چ ــ انجمن قانونگذاری نیمه دولتی یا دو چهره

این همان «مجلس دربار اعظم» است که در بخش مجریه زیر نام انجمن وزیرانی که مشیرالدوله بنیاد کـرد از آن گفتگو شد و پایه‌اش همان دارالشورای کبری بود و چون با زمینه سازی هـائی ، گوناگونی‌هائی در آن پدیدار گردید ، از آن بجـای یك شورای قانونگذاری و رایزنی نیز سود جستند .

بااین داستان آهنگ از دوچهره نامیدن یانیمه دولتی‌خواندن آن آشکار می‌شود چرا که هـم شورای وزیران بود و هـم شورای قانونگذاری و کسانی هم که در آن انبازانده می‌شدند برگزیدهٔ توده نبودند از سوی شاه و وزیر نخست گمارده می‌شدند .

منظور از این طرزکار هم این بودکه پایه‌هائی برای دوانجمن جداسر قانونگذاری و وزیران در همین انجمن دو چهره نهاده شود و سپس با به دست آمدن کمی آزمودگی و آشنائی، سرجنبانان مغرور و عاصی روز به دو انجمن جداسر بخش گردند ، همان دو انجمنی که

۴۴ ــ دولت ایران ، روزنامه ایران ، سرمقالهٔ هشتم رمضان ۱۲۸۸ .

در بخش پیش گفتگو از جدائی‌شان بود .

خواستهٔ مشیرالدوله افزوده ازپیکر سازمان ودستگاه «مجلس دربار اعظم» و گذشته از شیوهٔ کار آن و آنچه از آن خواسته شده‌بود از گریزهائی که می‌زد نیز هویدا بود ؛ چه در کار و چه در فراهم آوردن زمینه و چه در نوشته‌هائی که به‌دستینهٔ شاه میرسانید . از آن میان است دستوری که در پیکر آئین کار «مجلس دربار اعظم» در نبودن شاه و خودش هنگام دیدار نخست ناصرالدین شاه از فـرنگ فراهم آورد . می گوید «شرایط مجلس شوری زیاده از اینهاست که به‌تمامه مثل مشورتخانه‌های سایر دول منتظم‌باشد»[۴۵] در این گفته سه نکته اندیشه‌انگیز است: نخست اینکه انجمنی را که به آن نام «مجلس دربار اعظم» داده‌اند «مجلس شورا» می‌خواند . دیگر اینکه برای رد هرگونه گفتگو از واژه «مشورتخانه» سود می‌جوید . سوم آنکه آگاهی می‌دهد برای داشتن انجمنی مانند انجمن‌هائی که کشورهای پیشرفته ــ از منتظم اینجا آهنگ اینست ــ دارند ، آئین‌هائی خیلـی بیش از این باید داشت .

۴۵ ــ ناصرالدین شاه و مشیرالدوله ، قرار مشاورات مجلس دربار اعظم .

بخش چهارم

قوهٔ قضائیه

همانگونه که در پیش‌گفتم در این نوشته‌ها از نخست پژوهش در اندیشه‌های قانونخواهانه را ازسوئی که بیشتر به زمینه‌های سیاسی قانون برخورد می‌کند بدیده داشته‌ام و از همین روی به‌بررسی در بخش مجریه که‌ازپهلوئی همان‌حکومت‌یادستگاه فرمانروائی‌است‌جای زیادی دادم ولی چون قوهٔ مقننه هم ازسوئی‌در بخشهائی به‌زمینه‌های سیاسی قانونخواهی برمی‌خورد آن را نیزآوردم .

اکنون به قضائیه می‌رسیم ؛ گفتم که این قوه بیشتر به‌داوری بین توده وگه‌گاه بین توده ودستگاه فرمانروائی یا دوبخش‌ازدستگاه فرمانروائی پیوستگی پیدا می‌کند وازجنبه‌های حقوق سیاسی‌مردمان خالیست. اما با تمام اینها از این نکته نمی‌شود گذشت که اززاویه‌هائی نه‌راست بلکه از راه رسانه‌هائی برخی از حقوق سیاسی توده رانیزدر برمی‌گیرد . از این روی برای ازدست ندادن این بخش‌از گفتگوهای قوهٔ قضائیه نیز بررسی آنرا از دیدشش‌تنی که از آنها گفتگو داشته‌ام می‌آورم .

گفتار نخست

میرزا فتحعلی آخوند زاده

الف ــ دادرسی بنام شاه است

چون در این گفتگو نوشتهٔ فراوان با پهنه‌ای از او نداریم نمی‌توان گفت ریشهٔ این اندیشه که به‌یك سیستم سیاسی ویژهٔ آن روز غرب وابستگی دارد از کجا وچگونه در دستگاه فلسفه سیاسی اندیشهٔ او آغاز به رویش کرده . زیرا می‌دانیم که این دادرسی بنام شاه که در سیستم‌های گوناگون سلطنتی روز اروپا همه‌جا معمول بود خود سرچشمهٔ تاریخی و عملی و سنتی زرف و گسترده‌ای دارد و گمان زیاد اینست که آخوندزاده در پشتیبانی همه سویه از یك سیستم سیاسی کنستیتوسیونل پارلمانی سلطنتی این سبك دادرسی را ــ که‌در همین سیستم به‌کار می‌رفته و میرود ــ تشویق می‌کند ؛ نه آنکه بخواهدتنها به‌خاطر دشمنی با ملایان چنین پیشنهادی دهد . چون هیچ‌کس نیست که آگاه نباشد که درایران آن روزسرجنبانان کیش با تکیه‌برپشتوانهٔ سنگین و کهن «کتاب و عقل و اجماع و سنت» کار دادرسی را دربست در زیر دیده‌بانی منحصر آئینی خود داشتند و به‌گفتهٔ آخوندزاده « در حقیقت عمال [دستگاه] نسبت به علما بمنزلهٔ

چاکرا[نی بودند] که باید احکام ایشان را مجری»[۱] می‌داشتند .

به هر تقدیر چه آگاه از ریشه سیاسی و تاریخی این روش بوده و چه ناآگاه از آن ، آنچه از او می‌دانیم اینست که به‌جهاتی سخت کوشش داشته کار دادرسی یا قضا بنام شاه انجام شود و نه زیر نام دیگر .

در نامه‌اش به مستشارالدوله به بهانهٔ تبریك رایزنی وزارت دادگستری او می‌گوید «امر مرافعه [از] اعظم شروط سلطنت است » .[۲] یا در داستان یوسف‌شاه می‌نویسد « امر مرافعه . . . ازعمدهٔ لوازم سلطنت است».[۳] یا باز در همان نامهٔ پیشین به میرزا یوسف‌خان می‌آورد پادشاه باید «خودش تنها مرجع ملت گردد ».[٤]

با به دیده گرفتن چگونگی همه سویهٔ نوشته‌هائی که این گفته‌های کوتاه را در آنها آورده به‌نیکی روشن میشود که آهنگ وی از این اشاره‌ها یك دادرسی قانونی راستین است نه آنکه بخواهد خود فرمانروا رأساً و شخصاً هر زمان که خواست و فرصت داشت مانند خان لنکران دادخواهان را یك‌یك زیر فشار ودیده‌بانی صدها نگهبان به‌پذیرد و برپایهٔ هوس شخصی و اقتضای مزاج میان مردمان دادگری کند .

از دید او دادرسی بنام سلطان از آن روی است که سلطان به‌نمایندگی از سوی توده این کار را زیر دیده‌بانی دارد . چه‌می‌بینیم در آنجا که می‌گوید پادشاه باید «خودش تنها مرجع ملت» شود می‌آورد زیرا «نهایت منافع ملت و آبادی مملکت و وطن مقتضی آنست که در میان ملت و سلطنت اتحاد والفت پیدا شود و سلطنت

۱و۲ــ آخوندزاده، الفبای جدید و مکتوبات ، نامهٔ ۲۵ مارت۱۸۷۱ ازتفلیس به میرزایوسف خان ، ص ۲۰۱ .

۳ ــ همو ، تمثیلات ، یوسف شاه ، ص ٤٤٤ .

٤ ــ همو ، الفبای جدید و مکتوبات ، ص ۲۰۱ .

استقلال باطنی و ظاهری حاصل کند».[۵]

و در پشتیبانی از همین معنی و اینکه شاه بنمایندگی از توده کار دادرسی را در سازمانی جدا سرو ویژه متمرکز کند به‌میرزا یوسف‌خان می‌نویسد او و آخوند ملااحمد حسین‌زاده شیخ‌الاسلام قفقاز «چنان صلاح [می‌بینند] که امر مرافعه را در هر صفحه[ای] از صفحات ایران بالکلیه . . . وابسته به وزارت عدلیه »[۶] کنند. یا اینکه در جای دیگر می‌گوید «محکمه‌ها و مجالس امور مرافعه . . . وابسته به‌وزارت عدلیه»[۷] شود .

پیرامون اینکه در این سازمان نیز دادرسی بنام شاه ، با دست دادرسان آزموده و ویژه کار انجام پذیرد دارد که «امر مرافعه را [باید] به صلحای ارباب مناصب واگذار»[۸] کنند به این شیوه که « در ابتدای کار از علما و فقهای ملت با وظیفه و مواجب»[۹] در دادگاههای «وابسته بوزارت عدلیه»[۱۰] سودجویند .

افزوده براینها پافشاری سخت دارد که اینها که گفت همهٔ کار نیست و هنگامی این دگرگونیها تمام‌است که دستگاه فرمانروائی از هیچ رسانه‌ای برای نگاهبانی حقوق و حدود توده کوتاهی نکند. اینست که می‌گوید باید «سلطنت بنوعی دقت و اهتمام داشته باشدکه از عمال آن در امور مرافعه غایت عدالت و راستی و حقانیت معمول گردد . . . »[۱۱] و کسانی که کار دادرسی را در دست دارند تا آنجا که در توان دارند بکوشند تا بزه‌کاری بی‌کیفر نماند و ناتوانی یك جو از دست ندهد .

---

۵ ــ همان .
۶ و ۷ ــ همان ، ص ۱۹۹ .
۸ ــ همو ، تمثیلات ، ص ٤٤٤ .
۹ و ۱۰ ــ همو ، الفبای جدید و مکتوبات ، ص ۱۹۹ .
۱۱ ــ همان ، ص ۲۰۱ .

ب ــ سرجنبانان کیش دادرسی نکنند

در این زمینه ایستادگی همهٔ سویه دارد . استدلالش از آنجا ریشه می‌گیرد که آئین را در کار هیچ‌یك ازقوای سه‌گانه کشور نقشی نیست .

می‌گوید اینکه تودهٔ ما «کل ارباب مناصب . . . را اهل ظلمه میشمارند » [۱۲] از این روی است که خود «علما مرجع‌ناس‌شده‌اند»[۱۳] واین رهبری هم از آنجا به‌دست آمده که کار دادرسی «دردست ایشانست و حوایج مردم از علما رفع میشود و [دستگاه فرمانروائی] امر[ی] عارضی»[۱۴] شده و سرجنبانان کیش «در امزجه وطبایع‌مردم آنقدر تصرف دارند که مردم بلابحث و ایراد به‌حرف ایشان گوش می‌دهند » [۱۵] . برآنست که «مادامی که این اعتقاد درنیت ملت باقیست مغایرت باطنی فیمابین ملت و [دولت] جاوید است»[۱۶]واین خود «باعث [چنان] مفاسد عظیمه[ای] است که به‌تعداد نمی‌گنجد و دفعش از واجبات است»[۱۷] .

پیشنهاد می‌کندکه شاه «علما را درامور اداره [از هیچ‌روی] شریك خود نسازد»[۱۸] ودر سرتاسر ایران کار دادرسی از بن «ازدست علمای روحانیه بازگرفته»[۱۹] شود واز هیچ راهی «علمای روحانیه هرگز به‌امور مرافعه مداخله نکنند» [۲۰] مانند «علمای روحانیهٔ دول یوروپا»[۲۱] . آنگاه گوید باشد که از این راه «ملت از بابت مرافعه خود را محتاج علما نپندارند»[۲۲] و امید دارد که با این دگرگونی

۱۲ ــ همان ، ص ۲۰۰ .
۱۳ و۱۴ــ همان ، ص۲۰۱ .
۱۵ تا ۱۷ ــ همان ، ص ۲۰۰ .
۱۸ ــ همان ، ص ۲۰۱ .
۱۹ تا ۲۱ ــ همان ، ص ۱۹۹ .
۲۲ ــ همو ، تمثیلات ، ص ٤٤٤ .

«به‌مرور ایام مغایرت از میان ملت»[۲۳] و دولت کم کم برخیزد.

پ ــ برابری در دادرسی‌ها

برابری‌های حقوق آدمی را در زمینه‌های گوناگون آورده و در فرصتهائی از اینکه در دادرسی‌ها باید برابری هم بدیده گرفته شود نیز گفتگوهائی دارد. اینکه در «وزیر خان لنکران» باز و آشکار و عریان و ساده هیولای دخالت مقامات غیر کارشناس ناظر را در کار دادرسی می‌کوبد و اینکه به‌تصمیم خان در بدیده گرفتن سفارش یکی از اطرافیان می‌تازد و اینکه نمی‌خواهد این مردمان یك گناهکار را چون پزشك است بر یك مرد عامی برتری دهند، همه نشان اینست که از دادرسی و شیوهٔ دادرسی و ویژگی‌های آن و به‌ویژه برابری مردمان در دادرسی‌ها اندیشه‌هائی والا و گسترده داشته؛ ماجرا را چنین می‌آورد که حکیمی خون مردی را گرفت ودر دم او را بکشت واز برادر بازماندهٔ او دست‌لاف خواست به‌این دلیل که شش‌ماه برادر او را زودتر آرام ساخته و کسانش را از هزینه بی‌مورد رهانیده. دادخواهی را نزد خان‌لنکران بردند. در این زمان مردی از اطرافیان خان به‌میان جست که «قربان سرت. احترام طایفهٔ حکما واجب است. به‌کار مردم می‌خورند. بفرمائید این مرد یك خلعتی هم به‌او بدهد، راضیش کند. خصوصاً [این‌که] این حکیم را بنده می‌شناسم حکیم حاذقی است»[۲۴]. در اینجا خان گفت «حالا که آشنای شماست همچو بشود. به‌حرف شما عمل کنند»[۲۵]. سپس فرمان داد بروند از دادخواه عامی چیزی بگیرند وبه‌حکیم بیمارکُش بدهند تا دلگرم شود.

در این بخش می‌خواهد بگوید در یك دادرسی پیشرفته نه

۲۳ ــ همو، الفبای جدید و مکتوبات، ص ۲۰۱.
۲۴ و ۲۵ ــ همو، تمثیلات، وزیرخان لنکران، ص ۶۷.

دادرسی با خان است و نه چنین بی‌پایه است و نه داشتن دوست درمیان اطرافیان خان ارزشمند است و نه‌دارای عنوان‌بودن؛و همه در دادرسی برابرند.

آخوندزاده در کوبیدن نابرابری در دادرسی‌ها از «شریعت» هم شکایت سخت می‌کند. به‌شیوه‌ای که این‌اندیشه راپیش می‌آورد که همهٔاین‌نابرابری‌ها ازآموزش‌ها ورویه‌های‌آئینی‌است. درخرده‌گیری سترگی بر«یك‌کلمه» مستشارالدوله‌که‌کوشش‌کرده فرمانهای آئینی اسلام را با قوانین فرانسه تطبیق دهد به‌وی می‌نویسد «شما در باب اجرای عدالت به‌احکام شریعت تمسك کرده‌اید... اگر شریعت چشمه عدالت است باید اصل اول از اصول کونستتسیون[را] که مساوات در حقوق است... مع مساوات در محاکمات [نیز] مجری‌بدارد»[۲۶].

یك‌یك تکه‌های کوچك دادرسی‌های‌آن روزها راکاویده. واز اینکه‌گواهی‌برخی را میپذیرفتند وگواهی‌برخی دیگر را رد میکردند گله میکند. میگوید«خداوندا، این چه‌قانون‌است، [و]این چه‌دیوان است»[۲۷]که دادرس گواهی همگان را بی‌فرق‌گذاری نمی‌پذیرد در جائیکه «مساوات در محاکمات»[۲۸]یکی از پایه‌های بنیانی دادگری نوین است.

ت ــ کیفرها انتقامی نیستند

یکی از چیزهائی‌که برای پذیراندنشان زیادکوشیده یکی همین است‌که در حقوق پیشرفته و نوین و به‌پیروی از این حقوق درکشورهای باختری از ریشه‌کیفرهائی‌که به‌بزه‌کاران می‌دهند برای انتقامجوئی نیست. بلکه‌تنبیهی‌است وبرای‌بازداشتن بزه‌کاران‌ازدست زدن دوباره به‌بزه. در این زمینه هم داستان شیرینی‌که در همان

۲۶ و۲۷ و۲۸ ــ همو، آثار آخوندزاده، ج ۲، نامه ۸ نوامبر ۱۸۷۵ به مستشارالدوله، ص۳۱۶ ــ ۳۰۸.

نمایشنامهٔ وزیرخان لنکران دارد از صدکتاب تندتر و گویاتر است ؛ می‌گوید اسب مردی می‌گریخت . از مردم درخواست کمك کرد . مردی که می‌خواست با پرتاب سنگ اسب را از رفتن باز دارد یك چشم اسب را کور کرد . کشمکش را نزد خان لنکران بردند . گفت « ای مرد که ، تو هم برو بزن یك چشم اسب این [مرد] را کورکن . السن بالسن والعین بالعین والجروح قصاص . اینکه کار مشکلی نیست ! صمد بیك ، فراش را روانه‌کن برود آنجا باشد تا آن شخص قصاص خود را بگیرد ! »[۲۹].

چه‌کوبنده می‌گوید و چه سخت می‌تازد و چه آشکار به‌سخره می‌گیرد؟به‌دنبال دشمنی‌باپیشینه‌اش بافرهنگ دادگری‌تازی این‌چنین ترسناك این‌گفته بنام را مورد حمله قرار میدهد و می‌خواهد این آموزشها دگرگون شود . می‌گوید همه سنتهای کیفری تعبدی که در این‌کشور بکار می‌رود هم وحشیانه است و هم ظالمانه . می‌نویسد«در دنیا هیچ [نعمتی] عوض حیات نیست و آن‌را به‌هر جزویات ، به مقتضای عدالت تام ، از احرار نمی‌توان گرفت»[۳۰]. تلاشش دراینست که این را برساند که به‌جای جان ، جان را نمی‌گیرند و برای چشم ، چشم در نمی‌آورند ودر برابر دزدی دست قطع نمیکنند . زیرا نسبت دادن برخی گفته‌ها به‌این مبداء سترگ«شایسته شأن الوهیت نیست»[۳۱]. می‌آورد شما خیال میکنید که با کمك همین حرفها « کونستتسیون فرانسه را در مشرق‌زمین مجری میتوان داشت ، حاشا و کلا»[۳۲]. و می‌افزاید «قتل نفس و قطع اعضا و چوب زدن صفت طوایف»[۳۳]درنده است . این روزها «برای سیاست مجرمان و آسایش مردم در یوروپا تدابیر دیگر معمول است زیراکه به‌تحقیق فیلسوفان انگلیس به‌ثبوت رسیده است‌که قتل نفس دیگر نه اینکه این قسم جرم را . . . رفع

۲۹ ــ همو ، تمثیلات ، وزیرخان لنکران ، ص ٦٥ .

۳۰ و۳۱ و۳۲ و۳۳ــ همو ، آثار آخوندزاده ، ج۲ ، ص ۳۱٦ــ۳۰۸ .

نمی‌کند بلکه کم هم نمی‌کند »[۳۴]، از این رو در اروپای امروز «نادر اتفاق می‌افتد که به‌قتل مجرمی فتوی»[۳۵] داده شود .

ث ــ بی‌قانون رسیدگی نکنند

می‌خواهد قوهٔ قضائیه از هر روی تمام عیار باشد . در نامه‌ای می‌نویسد آنچه من می‌گویم بد فهمیده شده ، من کــه «دشمن دین و دولت نیستم ، من جان‌نثار و دوستدار ملت و دولتم »[۳۶] چیزی که من می‌خواهم « رفع جهــالت است . . . و سایر جهات از قبیل عدالت و . . . آزادیت برای ملت»[۳۷]. واز این واژه‌های «عدالت» و «آزادی» و «رفع جهالت» و غیره در پی پــایه‌ریزی همهٔ موازین پیشرفتــه حکومت نوین قانون از هرجهت واز آن میان بدیده گرفتن قانون در دادرسی‌هاست .

می‌دانیم که بخش بزرگی از خواسته‌هایش را در پیکر داستانی تکان‌دهنده بنام یوسف شاه به خامه آورده که ضمن آن از سفــارش رسیدگی قانونی نیز فروگذار نکرده . در این جــا پا به‌پــای شمردن کارهائی که یوسف شاه کرد می‌گوید فرمان داد «به‌تمامی ولایت و حکام ، اعلام نامه و حکم موکد بفرستند که بعد از این هرگز بدون تجویز . . . مسلمانی را به‌مورد مواخذه نیاورند [و] محض هــوای نفس کسی را جریمه نکنند [و] از حکم به‌قتل و گوش و دماغ کردن و چشم کندن ، احتراز نمایند»[۳۱] و آهنگش از اینکه «بدون تجویز» هیچ کس را مورد پرسش قرار ندهند اینست که برابر یك فرمــان و رویه و زمینه و قانون ، دادخواندگان و متهمین بازخواست شونــد و

---

۳۴ و ۳۵ ــ همان .

۳۶ و۳۷ ــ همو ، الفبای جدید ومکتوبات ، نامه به‌علیخان مشیرالوزاره کنسول ایران در تفلیس به‌تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۸۷۰ ، ص ۱۷۹ ــ ۱۷۸ .

۳۸ ــ همو ، تمثیلات ، یوسف شاه ، ص ۴۴۲ ــ ۴۴۱ .

برابر فرمان قانون درباره آنها داوری شود و هیچ‌کس را از روی میل فرد یا افرادی به‌دادرسی نکشند و کیفر ندهند.

در جای دیگر برای از بین بردن هرگونه شك در اینکه دادرسی‌ها و رأی‌ها باید برپایهٔ قانونهای فراهم آمدهٔ ازپیش باشد و پیشینهٔ رسیدگی‌های مدنی و کیفری و آراء برای همگان در همهٔ دادرسی‌ها در پیکری روشن و یکسان و یگانه و شناخته شده درآید و به همه امکان داده شود از حقوق خویش آگاه باشند و از پیش بدانند چه کارهائی بزه وچه‌کارهائی غیر بزه وچه اقداماتی شامل‌مسوولیت حقوقی و چه چیزهائی بیرون از آنست، پیشنهاد می‌دهد «کتابی هم که به جهت امور مرافعه (آئین دادرسی مدنی و کیفری) و حدودات (قانون کیفر همگانی) وضع خواهد شد باید از اختلاف اقوال عاری بوده در هرطرف به یك نسق وبه‌یك فتوی معمول به‌عموم ملت‌باشد»[۳۹]. در اینجا این نکته فراموش نشود که تاکید دارد که قوانینی که گرد می‌آید باید از آنها باشد که «معمول به عموم ملت» باشد و این درمفهومی مخالف بدین معنی است‌که قوانین جدای ازدارابودن همهٔ ویژگی‌های لازم برپایهٔ آداب ورسوم وسنن وپیشینهٔ عملی‌فراهم می‌گردد.

ج ــ توده باید خود دادگری بخواهد

برخلاف گروهی از اندیشمندان و نویسندگان که ریشه‌های پس‌افتادگی و بدبختی هر توده را بیرون از خود آن توده‌می‌دانند آخوندزاده هر نابسامانی که توده دارد از خود آن می‌داند.

وی یکجا و یك کاسه نظرش اینست که از میان بردن بیدادگری و بی‌قانونی تنها از دو راه ممکن است؛ نخست اینکه به‌دامن بیدادگر قانون‌شکن دست آزند واز هرراه شده از وی‌بخواهند

۳۹ ــ همو، الفبای جدید ومکتوبات، ص ۲۰۱ ــ ۲۰۰.

دست از کار خود بردارد و دوم اینکه نه ، زور دیدگان وآنها که کار ناراست بیدادگران به‌آنان بازورخورانده میشود یك دست ویك‌بانك و بهم پیوسته خودشان بی‌قانونان را از میان بردارند و پی‌برپا کردن یك سازمان قانونی دادگر راست‌کار برخیزند .

این ماجرا را چنین‌بـه‌خامه آورده : «رفع ظلـم . . . بسته براینست که یاظالم ترك ظلم کند ویامظلوم متحمل ظلم نشود[زیرا] به‌تصدیق عقلی در دفع ظلم به غیر از این دو طریق راه دیگر[ی] متصور نیست »[٤٠] .

آنگاه گوید راه نخست را «مدت ده‌هزار سال جمیع‌انبیا و حکما و شعرا »[٤١] دنبال کردند و با «وعظ و نصیحت گفتن. . .اعتقاد خودشان را دراین‌مدت مدید هر یك بطوری ازقوه به‌فعل»[٤٢]آوردند ولی در پایان «با تجارب کثیره مبرهن گردید ... که جمیع زحمات این صنف اشرف بشری در اعدام ظلم در مرور دهور بی‌فایده‌وبی‌ثمر بوده ... و وعظ و نصیحت »[٤٣] برای از میان برداشتن آن بـه کار نمی‌خورد .

سپس به‌راه دوم‌می‌پردازد که «قریب به اوایل قرن حال‌حکما و فیلسوفان و شعرا ... در فرنگستان ... فهمیدندکه به‌جهت رفع ظلم از جهان اصلا به ظالم نباید پرداخت ، بلکه به مظلوم»[٤٤] باید گفت‌که «متحمل ظلم»[٤٥] نشود .

آخوندزاده پیرامون راه دوم می‌نویسد این راه به‌نتیجه رسید و هنگامی که «فیلسوفان فرنگستان تصورات جدیدهٔ خـودشان را به‌مردم فهمانیدند»[٤٦] آنها بیدار شدند و «بیکباره همت کرده اظهار حمیت نمودند و ... برای آسایش و حسن احوال و اوضاع خودشان [قوانینی] وضع کردند»[٤٧] تا از بن هیچ‌کس «بزیردستان یـارای

٤٠ تا ٤٣ ــ همان ، نامه به‌میرزا یوسف‌خان بتاریخ ۲ آپریل ۱۸۷۱ ، ص ۲۱٦.
٤٤ تا ٤٧ ــ همان ، ص۲۱۷ .

ظلم کردن»[۴۸] نداشته باشد.

پیرامون ایران سخت دست به شکایت و گله زده و پیداست دلی پر داشته؛ می‌گوید ولی در «ایران مگر کسی به‌نصیحت گوش می‌دهد»[۴۹]. واز مستشارالدوله می‌پرسد «آیا ملت شما قادر است که به‌ظالم»[۵۰] سخنی از گل بالاتر بگوید؟؛ اشاره‌اش به‌دستگاه روز است که چون هیولائی بزرگ در راه پیشرفت قانون به‌توده ایران دندان نشان می‌داد.

پس به‌آخرین پیشنهاد می‌رسد و می‌گوید هرچه باید بگوید گفته است و می‌نویسد خلاصه کلام اینست که «اجرای عدالت و رفع ظلم در صورتی امکان‌پذیر است که در بالا ذکر کردم یعنی ملت باید خودش صاحب بصیرت و صاحب علم شود و وسایل اتفاق و یکدلی را کسب کند»[۵۱] و «به‌ظالم رجوع»[۵۲] کند و او را بیرون راند و «مطابق اوضاع زمانه قانون وضع نماید»[۵۳] وبرابر آن زندگی اجتماعی خود را راه برد.

او مانند همهٔ موارد در اینجا نیز گلهٔ خود را از توده ایران برمی‌گرداند به‌اندیشه‌های آئینی و می‌نویسد دلش می‌خواست «که در مزرع ضمیر ملت او نیز مانند [ملل دیگر] تخم غیرت و ناموس . . . و عدالت و مساوات کاشته شود و نفاق مبدل به‌اتفاق گردد»[۵۴] و اندوه میخورد ازاینکه حیف که این «آرزوتیسر نخواهد پذیرفت مگر به‌هدم اساس [برخی افکار] که پرده بصیرت مردم شده و ایشان را از ترقیات در امور . . . مانع می‌آید»[۵۵].

---

۴۸ ــ همان.

۴۹ تا ۵۳ ــ همو، آثار آخوندزاده، ج۲، ص۳۱۶ ــ ۳۰۸.

۵۴ و ۵۵ ــ همو، الفبای جدید و مکتوبات، نامه ٤ فوریه ۱۸۶۹ به حاجی شیخ محسن‌خان وزیرمختار ایران در لندن، ص۱۳۹.

گفتار دوم

میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله

الف ــ در رد بیدادگری

بیدادگری را ریشه تباهی‌های گوناگونی می‌شمارد و از جنبه‌های چندی بدی‌های آن را آشکار می‌کند ودر همان زمان راه نشان می‌دهد.

در نمایاندن بیدادگری گوید « آنچه خلاف حق است ظلم است »[1] ودر زبانی که میزند می‌نویسد « ظلم مخرب دنیاست »[2] و پیرامون آثار سوء اجتماعی آن می‌آورد «آدم بایدآنقدر شعور داشته باشدکه بفهمد هرظلمی که در یك ملك به‌یك نفر وارد می‌آید ممکن نیست آن ظلم به‌کل آن ملك راجع نشود و آنچه راجع به‌کل یك ملك است ممکن است که بالمآل راجع به هریك از اهالی آن ملك [هم] بشود[3]».

نشانه‌های بیدادگری سهمگینی را در ایران آن روز سراغ می‌کند و برپایهٔ آگاهی بالا می‌آورد این بیماری هراس‌انگیزیست که گوهر اخلاق انسانی را به‌نیستی و تباهی می‌کشاند. از این روی است که می‌گوید «استعلای ظلم چنانکه مشهود علم عالیست روح بینش

---

۱ و ۲ ــ ناظم‌الدوله، اصول تمدن، اصول آدمیت، ص ۲۷۸.
۳ ــ همان، ص ۲۸۰.

را در این ملك خفه کرده است »[۴] ومی کوشد به‌توده بپذیراندکه‌اگر در پی برانداختن ریشه‌های خفقانند آغازش کار بـرای بنیان‌کنی ریشه‌های بیدادگری از همان راهی است‌که او پیش پا می‌گذارد و می‌نویسد «خوب می‌دانید که مطلب را باید از کجا شروع نمائید»[۵].

در زمینه چاره سازی نیز همان گفته‌های آخوندزاده را دارد چه درواقع آخوندزاده گفته‌هایش را پیرامون براندازی بیدادگری از ملکم گرفته؛ ریشه کنی بیدادگری را از دو راه می‌داند. فروتنی و زاری در برابر بیدادگر را رد می‌کند و دست آزیدن به زور را در برابر بیدادگری و بیدادگر می‌ستاید. دربازکردن ماجرا می‌نویسد دانشمندان اروپا «تصورات جدیده خود را [در نبرد با بیدادگری] به‌مردم فهمانیدند»[۶] و در فرجام مردم بپا خاستند و «ظالم را از میان برداشتند و برای آسایش خود قوانین وضع کردند»[۷].

نبرد با بیدادگر و بیدادگری را از بایسته‌های همگان‌میشمارد و برایش انگیزه‌های گوناگون میتراشد؛ می‌نـویسد «آدمیت هفت تکلیف دارد»[۸] و از آن میانست « رفع ظلم »[۹]. سپس در توجیه آن می‌آورد «آدم باید دشمن ظلم باشد ودر هرجا که ظلم به‌بیند بـاید به‌تمام قدرت خود به مقام رفع آن ظلم برآید»[۱۰]. زیراکه «آن‌ظلمی که بر تو می‌کنند و آن ظلمی که به‌دیگری وارد می‌آورند هردویك معنی دارد»[۱۱].

اخلاق آن روزگار ایرانیان را کوبیده و اینکه سرمان همیشه پائین است و این اندیشه که در ما پیـدا شده که به کار دیگران و بیدادگری کسی برکسی و یا بدبختی ناشی از بیدادگری کسان‌کاری نداریم نشانهٔ تیر خرده‌گیری او قرار گـرفته؛ پس می‌آورد «ظلـم

۴ و۵ ــ همان، توفیق امانت ، ص۲۵۵ .
۶ و۷ ــ همو ، مجموعه آثارملکم ، کلمات متخیله ، ص۱۸۰ .
۸ و ۹ ــ همو ، اصول تمدن ، اصول آدمیت ، ص ۲۷۶ .
۱۰ و ۱۱ ــ همان ، ص ۲۷۸ .

نکردن برای آدم هنر نیست . هنر آدم در اینست که نگذارد دیگری هم به‌دیگری ظلم کند»[۱۲] یا اینکه «من ظلم نمی‌کنم کافی نیست . حرف آدم باید این باشد که می نمی‌گذارم ظلم بکنند»[۱۳]. در واقع با این گفته از یکی ازویژگی‌های برجسته اندیشه‌های سیاسی نوآن‌روز اروپا سخن به‌میان آورده؛ با این زمینه که «سکوت در ظلم منتهای نامردی است . از برای آدم کافی نیست که دوست نیکی باشد . آدم باید حکماً دشمن بدی و ظلم باشد . آدم باید اقلا زمانی بفهماند که منکر ظلم است ، کسی که [نسبت] به ظلم عداوت نداشته باشد چهل مرتبه از حیوان پست‌تر است»[۱۴] .

به پیروی از اندیشهٔ بالا تنها چشم‌پوشی در برابر بیدادگری را از سوی کسی که بیدادگری دیده روا می‌داند در حالی که درهمان زمان‌نبرد باآن بیدادگری‌را بایستهٔ همهٔافراد ودیگر اجتماع‌میشمارد. در این باره نیز گوید «ظلمی که بتو وارد می‌آید مختار هستی ... عفو کنی اما ظلمیکه به دیگری وارد»[۱۵] می‌آورند نمی‌توانی «عفو بنمائی»[۱۶] و تا «شرف آدمیت در وجود تو باقیست باید در رفع آن ظلم و در تلافی مظلوم باتمام قدرت»[۱۷] بکوشی .

ب ــ دادگری پایهٔ بهروزی همگانیست

گفتارش دراین زمینه براین پایه می‌چرخدکه یکی ازبنیانی‌ترین چیزهاکه دریك‌اجتماع نقشی‌برجسته بازی‌می‌کند امنیت مالی‌و جانیست. برهمین‌پایه می‌نویسد «امنیت‌مالی وجانی اولین‌اساس‌آبادی دنیاست»[۱۸]. سپس‌می‌آورداین‌امنیت‌ازپایه‌های‌برترین جنبش‌های‌مادی و داد وستد همگانی درون و بیرون کشور است که خود ازبزرگترین

۱۲ ــ همان .

۱۳ تا ۱۷ ــ همان ، ص ۲۷۹ .

۱۸ ــ همو ، اصول تمدن ، ص ۳۰ــ۲۹.

آخشیخ‌های بهروزی همگانی‌اند ، چرا که «در ممالکی که امنیت مالی و جانی نیست مردم سرمایهٔ خودرا به‌قدر امکان پنهان ومعاملات خود را به قدر قوه محدود»[۱۹] می‌سازند و همه از نیروئی ناپیدا که همان بی‌امنیتی جانی و مالی است همیشه درواهمه وترس بسرمی‌برند از این روی است که می‌بینیم که در «کل فرنگستان... جمیع مدرسه‌ها و جمیع اختراعات ... و پـولیس عدالت راجع به تـولید امتعه و داد وستد»[۲۰] است .

درتطبیق این مفاهیم براوضاع روز ایران می‌گوید رودرروی این آمیغ‌ها در ایران ما امنیت مالی و جانی نیست واین ناشی ازنبودن دادگری در رهبری کشور است زیرا «امنیت مالی و جانی [وابسته] به عدالت اداره»[۲۱] میشود. وبرای آنکه به سبك همیشگی مرزکارهای شاه و دیگر رهبران کشور را روشن کند واورا به‌ماجرای بیدادگری چیرهٔ برکشور نکشاند و بفهماند که این گناه از او نیست ، می‌نویسد این بی‌امنیتی‌ناشی ازبیدادگری یادادگری خود پادشاه نیست، «عدالت شخصی پادشاه اصلا دخلی به ادارهٔ»[۲۲] کشور ندارد . سپس می‌افزاید بیدادگری در رهبری کشور هم بخاطر نبودن دستگاهی است کـه دادگری را نگهبانی می‌کند ، زیرا که «عدالت اداره در هـر جـا عدالتخانه لازم دارد»[۲۳] و ما عدالتخانه‌ای نداریم تا دادگری را پاس دارد و بیدادگری را کیفر دهد و نیك می‌دانیم «بدون عدالتخانه ... و ضمانتهای صریح ، حصول امنیت مالی و جانی محال است»[۲۴] . پس ناچار «از برای استقرارات مالی و جانی باید در جمیع ولایات‌ایران دیوانخانه‌های منظم برقرار کرد»[۲۵] و برای آن «یك پولیس قـوی

۱۹ ــ همان .
۲۰ ــ همان ، ص ۱۹ .
۲۱ و ۲۲ و ۲۳ ــ همان ، ص ۲۹ .
۲٤ ــ همان ، ص ۳۰ــ۲۹ .
۲۵ ــ همو ، اصول تمدن ، حرف غریب ، ص ٤٤ .

ترتیب داد»[۲۶] . بعد به اینجا میرسد که تازه هنگامی که عدالتخانه بنیان کردیم «عدالتخانه قوا[نینی] لازم»[۲۷] دارد درجائی که می‌بینیم «هیچ یك از قوانین ... در ایران نیست»[۲۸] .

می‌نویسد می‌گویند «ایران فقیر است ، ایران مفلوك است»[۲۹] و این نیست مگر اینکه «ایران عدالت قانونی ندارد»[۳۰] . بخاطر اینست که «وزرای ایران نتوانستند قبول بکنند که علاوه برعقل شخصی ایشان از برای ترقی دول چه نوع کرامات علمی در دنیا ظاهر شده»[۳۱] . برای اینست که نتوانستند بفهمند که «ترتیب یك‌دولت‌عادل که سرآمد صنایع بشری است هرگز ممکن نمی‌شود مگر به‌آن علوم صریحه که آنهمه اقالیم دیگر را مملو حیات تازه ساخته»[۳۲] . آخر «در عهدی که قوانین آبادی اکناف عالم را مملو آبادی کرده است، وزرای ما به چه روی اعتراف می‌کنند که دولت شاه عباس و دولت نادر شاه از ادنی ولایت فرنگستان فقیرتر و بیچاره‌تر شده»[۳۳] . در فرجام می‌گوید بااین مراتب چون برای گسترش داد وستد وبهروزی توده برپا کردن انجمن‌های بازرگانی نیز از بایسته‌های بنیانی است و«ترتیب کمپانی، قوانین و دیوانخانه‌های مخصوصی لازم دارد»[۳۴] و ما قانون و دادگاههای ویژه نداریم پس «با اوضاع حالیهٔ ایران ترتیب کمپانی»[۳۵] برای بازرگانی گسترده آسان نیست مگر آنکه مشکلات را از میان برداریم زیرا همه می‌دانند «در هرملکی که حقوق و تکلیف کمپانی‌ها مبنی برقوانین دولتی نباشد هیچ‌کس به کمپانیهای آن ملك اعتماد نخواهد کرد»[۳۶] و پیوستگی‌های مالی و

---

۲۶ ــ همان .
۲۷ ــ همو ، اصول تمدن ، ص ۳۰ــ۲۹ .
۲۸ ــ همان ، ص ۳۷ .
۲۹ تا ۳۱ ــ همو ، مجموعهٔ آثار ملکم‌خان ، ندای عدالت ، ص ۲۱۲ .
۳۲ ــ همان ، ص ۲۱۳ .
۳۳ ــ همان ، ص ۲۱۲ .
۳۴ و ۳۵ و ۳۶ ــ همو ، اصول تمدن ، ص ۳۷ .

انجمن‌های بازرگانی از پایه از میان برخواهد خاست و خـزائن و منابع طبیعی بی‌سود خواهد ماند و بی‌جنبشی و ناتوانی پولی و مالی گستردهٔ همه سویه توده را به سوی نیستی خواهد برد .

پ ــ خواست توده پایهٔ بنیانی دادگری است

این ماجراکه هرچه‌توده بخواهدمیتواند داشت در نوشته‌های آخوندزاده پرتوان‌تر است ولی ملکم نیز بااینهمه که بسیار زیرکانه و بسیار محتاطانه می‌نوشته از این سبك اندیشه کنار نمانده .

او در آوردن این داستان که چگونه میتوان به‌دادگری‌همگانی رسید به سه عامل تکیه می‌کند ؛ نخست دانش و سپس شایستگی و در فرجام اتفاق . و معتقد است چنانچه توده بخواهد از راه این سه به دادگری دست میتواند یافت .

پیرامون دانش می‌گوید به «هیچ وجه جای این توقع نیست‌که آحاد صنوف ایران را جامع کمالات دولتی بسازند ، چیزی که لازم است اینست که شعور مردم را همینقدر بیدار بکنند که بتوانندبگویند مـا هم آدم هستیم و ما هم مـی‌خواهیم عدالت داشته بـاشیم»[۳۷] و بسیار جای شگفت است کـه « مـرشدین اسلام و هنرمندان ایـران از جوهر خلقت خود باید چقدر بی‌خبر باشند که نتوانند این دو کلمه را ورد زبان جماعت بسازند ؟»[۳۸] . آگاهی می‌دهد که هیچ راهـی نیست جز اینکه «باید معتقد باشیم که به اقتضای حکمت ربانی نجات ما در دست خودمانست و آنچه از ترحم دیگران می‌خواهیم باید از شعور آدمیت خود بخواهیم»[۳۹] و جای هیچ بگومگو نیست که به‌آن خواهیم رسید. زیرا «وضع تغییر نخواهدیافت مگر به‌نشر معارف»[۴۰].

---

۳۷ و ۳۸ ــ همو ، مجموعه آثار ملکم‌خان ، ندای عدالت ، ص ۲۱۶ .
۳۹ ــ همان ، ص ۲۱۵ .
۴۰ ــ آخوندزاده ، الفبای جدید ومکتوبات ، نامه ۲۷ شهر مایس فرنگی ملکم به میرزا فتحعلی ، ص ۴۱۰ ــ ۴۰۹ .

چون «در ملکی که عامهٔ خلق سواد ندارد در آن ملك هیچ نخواهد بود مگر حماقت و ظلم»[۴۱] . و او سرتاپا اطمینان دارد که در فـرجام «این حقیقت بزرگ را اهل وطن ما خوا[هند] فهمید ، اما حیف که خیلی دیر»[۴۲] به‌آن خواهند رسید .

در شایستگی توده برای دادگری می‌آورد این مردم «غافل از این ندای حق»[۴۳] هستند «که آفتاب عـدالت در یك ملك طلـوع نمی‌کند مگر وقتی که اهل آن ملك به حفظ حقوق آدمیت خود را مستحق عدالت شناخته باشند»[۴۴] ؛ او این استحقاق را راستین و دراین می‌داند که همهٔ زمینه‌های به وجود آوردن یك جامعهٔ برخوردار از دادگری از پیش از سوی همان توده که درآن زندگی می‌کنند فراهم آمده باشد . اینست که در مقام خرده‌گیری و سرزنش می‌پرسد «ما در این ملك چه کرده‌ایم که مستحق چنان سعادت باشیم ؟»[۴۵] ما «جمیع حقوق زندگی‌را بدیگران تسلیم کرده‌ایم وبه‌امید یك‌آسودگی خیالی، کفر «بمن چه» را اختراع کرده‌ایم»[۴۶] و از هرگونه جنبشی خود را کنار می‌کشیم و هرکاری را به گردن دیگران می‌اندازیم و خود را از این توده نمی‌دانیم و فتوت و شرف و حمیت را در خود کشته‌ایم . هنگامی که کار «گمراهی یك ملك بجائی رسیده باشد که ادنی حق زندگی خود را از ترحم دیگران گدائی بکند، درآن ملك چه توقع عدالت [و] چه امید زندگی»[۴۷] میتوان داشت ؟

پس از این خرده‌گیری‌ها میرسد به همبستگی همگانی که از آن باواژهٔ «اتفاق» نام می‌برد . شیوهٔ گفتارش در این باره این است که «در این عصر مطلبی که مسلم جمیع حکمای دنیاست این است که در هیچ زمان رفع ابتلای ظلم ممکن نبوده و ممکن نخواهد بود مگر به احیای این مراسم اتفاق که اهل حق به هزار حکمت خفیه تا به این

۴۱ و ۴۲ ــ همان .

۴۳ تا۴۷ ــ ناظم‌الدوله ، مجموعه‌آثار ملکم‌خان ، ندای عدالت ، ص ۲۱۵ .

عهد»[۴۸] رسانیده‌اند . او در این گفته باز به زبانی همان ایستادگی در برابر ظلم را تبلیغ می‌کند که در پیش از آن گفتگو شد ، ولی در اینجا چاشنی دست داشتن «اهل حق» ، و قائم بودن این همبستگی یا اتفاق همهٔ توده را بر «هزار حکمت خفیه» ، به آن افزوده و جان کلامش اینست که هرتوده اگر آن زندگی را که دارد نخواهد هیچ نیروئی را یارای تحمیل آن زندگی برآن نیست وهرچه جز این گویند پوچ و توخالیست .

ت ــ دیوانخانهٔ اعظم

در همان روزها که کتابچه غیبی یا دفتر تنظیمات ملکم برای تسلیم به شاه به دست میرزا جعفرخان مشیرالدوله رئیس دارالشورای دولتی رسید فرمان بنیان یافتن سازمانی بنام « دیوانخانه اعظم پادشاهی»[۴۹] در روزنامهٔ «وقایع اتفاقیه» پراکنده شد بااین زمینه که «چون رای جهان آرای اقدس همایون ... براین شده که دیوانخانه‌های عدلیه در هریك از ممالك محروسه برقرار و امور دعاوی مردم بی‌مداهنه از روی انصاف و عدالت گذشته و رفع وتعدی و اجحاف از میان آحادالناس بشود لهذا ریاست دیوانخانهٔ اعظم پادشاهی را . . . به عهدهٔ کفایت‌امیر الامرا العظام معتمدالدوله العلیه واگذارفرمودند»[۵۰]. و این گذشته از تقارن زمان پراکنده شدن چون در واژه‌ها وپایه‌های بنیانی و مفهوم باآنچه که ملکم در کتابچهٔ غیبی زیر نام «قانون سی وپنجم برترتیب دیوانخانه» آورده بسیار نزدیك است گمان زیاد می‌رود که از رخنهٔ فکری ملکم خالی نبوده . و بااین ماجرا نیك پیداست که این‌همگونی وهمرنگی بین‌دوطرح بسیار سخت می‌توانسته اتفاقی و دور از هم باشد . زیرا درمقایسه‌ای تطبیقی به‌روشنی آشکار

۴۸ ــ همو ، اصول تمدن ، توفیق امانت ، ص ۲۶۳ .

۴۹ و ۵۰ ــ دولت ایران : وقایع اتفاقیه ، تهران ، یازده ربیع‌الثانی سال ۱۲۷۵ ، شماره ۴۰۷ .

می‌شود که واژه‌های «دیوانخانهٔ عدلیه» و «دیوان عدلیه» و «مصلح» و «امین» و «دیوان بیگی» و «فراش»[۵۲ ــ ۵۱] و اینکه هر یك از ولایات یك دیوانخانه خواهد داشت واینکه‌راه بردن این دیوانخانه‌ها زیر دیده‌بانی یك گماردهٔ از سوی شاه خواهد بود ، در هردو قانون یکیست ، به ویژه آنکه همانگونه که ملکم برای راه بردن دیوانخانه‌ها به فراهم کردن آئینی اشاره کرده[۵۳] ، در زیر فرمان نوشتهٔ در «وقایع اتفاقیه» نیز ، سی عنوان که مربوط به یك آئین دادرسی آمیختهٔ چند رویه است گنجانیده شده .

ث ــ دیوان مظالم

از هرکوششی که در راه بنیان کردن دستگاهی سازمان یافته برای رسیدگی به دادخواهی‌های همگانی میشده سخت پشتیبانی می‌کرده .

اگر این کوششها کم‌توان بوده او به آنها توان می‌بخشیده ، مانند هنگامی که به فرمان ناصرالدینشاه دستگاهی بنام «دیوان مظالم»[۵٤] بنیان کردند و باآنکه بسیار نخستین بود او به پشتیبانی از آن برخاست و نوشت چنانچه «از اسناد تملق نمی‌ترسیدم می‌گفتم ... بالاتر از دیوان مظالم چه بنائی میتوان تصور کرد. اگر اولیای‌دولت ما صاحب علم بودند همین بنا را! می‌توانستند بهترین اسباب رفاه ایران»[۵۵]سازند .

اگر از دیدهٔ او این سازمانها کم بود داشته در همان زمان که پشتیبانی می‌کرده پیشنهاد اصلاحی می‌داده . از جمله پیشنهاد اوست پیرامون همین «دیوان مظالم» ؛ می‌گوید «دیوان مظالم نیز جزو تنظیمات عارضی محسوب میشود . چنانکه اگر خدای نخواسته روز

۵۱ ــ همان .
۵۲ و ۵۳ ــ ناظم‌الدوله ، مجموعه آثار ملکم‌خان ، کتابچه غیبی ، ص۳۸ــ۳۷.
۵٤ و ۵۵ ــ همو ، مجموعه آثار ملکم‌خان ، دستگاه دیوان ، ص ۸۳ــ۸۲ .

یکشنبه از برای مزاج بندگان اقدس شاهنشاهی جزئی تکسری‌حاصل شود این بنای بزرگ به‌کلی مختل می‌ماند . سلاطینی که مؤسس نظم دول بوده‌اند هرگز خودرا مشغول این نوع تنظیمات موقتی‌نساخته‌اند [و] همت ایشان همیشه مصروف نظامات مدامی بوده است . حال اگر اعلیحضرت ... همت خودرا فی‌الجمله وسعت بدهند این قرار عارضی را می‌توانند مبدل به‌چنان بنای محکم فرمایند که آثار این نظم بانام نامی ایشان تاابد باقی بماند»[۵۶] . البته ناگفته نماند که کوشش دارد کاری کند که سازمانی که شاه در یك فرصت اتفاقی داده تنها برپایهٔ وجود خود او نایستد و سازمانی شود که در پیکر یکی از سازمانهای بنیانی و همیشگی کشور وجودی معنوی پیدا کند و آمد و شد کسان حتی خود شاه به بنیان آن گزندی نرساند همانگونه که سازمانهای دادگستری کشورهای پیشرفته بوده‌اند وهستند .

ج ــ دیوان قضا

می‌گوید در ایران باهرکه گفتگو می‌کنید می‌پندارد همینکه تنها قانونی وجود داشته باشد بسنده است درجائی‌که نمی‌دانند «قانون مرکب است از خطوط بیروح . اگر ما احسن قوانین روی زمین را قبول کنیم و اگر صد سال برضد آن عمل نمائیم قانون مزبور ابداً نه حرکت خواهد کرد و نه به صدا درخواهد آمد . دول فرنگ به قوانین خود جان و زبان داده‌اند»[۵۷] . هنگامی که این را می‌گوئید «اولیای دولت ما شرح این مطالب را به تمسخر گوش می‌دهند»[۵۸] و نمی‌دانند که «سهو عظیمی میفرما[یند] . فواید این قوانین اگر هم هزار مرتبه بیشتر از اینها باشد ممکن نیست که بتوانند یکی ازفقرات آن را مجری بدارند . ما خیال می‌کنیم که اجرای قانون موقوف به

۵۶ ــ همان ، ص ۸۳ .
۵۷ ــ همان ، دفتر قانون ، ص ۱۵۱ .
۵۸ ــ همان ، ص ۱۴۵ .

میل روسای دولت است ولیکن اینطور نیست . اجرای این نوع‌احکام در هیچ دولت میسر نمی‌شود مگر به واسطهٔ آن ترتیب حیرت‌انگیز که دول فرنگ به‌جهت اجرای این نوع احکام خود اختراع کرده‌اند. ما می‌خواهیم بی‌آنکه به ترتیب دول فرنگ ابداً اعتنائی نمائیم آن ترتیب را جاری بسازیم و این از قوهٔ بشری خارج است»[۵۹] . می‌آورد با این داستان چاره‌ای نیست جز «تنظیم دیوان‌خانه‌ها»[۶۰] ومی‌افزاید «علی‌العجاله باید از اجزای مصلحت خانه یك دیوان مخصوص قرار بدهند به‌اسم دیوان قضا ومأموریت این دیوان منحصر باشد به‌مواظبت و محصلی اجرای احکام و قوانین دولت»[۶۱] . آنگاه راه نشان می‌دهد و با فرض کار را پیش می‌برد چون که پروای پیشنهاد یك راست در خود نمی‌بیند . می‌نویسد «فرض بفرمائیدکه فردا ازجانب اعلیحضرت شاهنشاهی اینطور حکمی صادر شود : تو وکیل قانون هستی ، تو میرقضا هستی ، شما حکام دیوان قضا هستید . هریك از چاکران‌دولت که خلاف حکم و قانون نمایند نظام‌الدوله فی‌الفور مراتب‌را به‌موجب سند به میرقضا اعلام نماید و یا رسماً تکلیف کند که شخص مقصر را بگیرد . میرقضا به‌حکم سند وکیل قانون باید شخص مقصررا فی‌الفور بگیرد و به حضور حکام قضا بیاورد و حکام قضا پس از اثبات تقصیر تنبیه آنرا حکم نمایند . وزیر عدلیه حکم مزبور را به حضور شاهنشاه بیاورد [و] پس از امضای همایون وکیل قانون شخص مقصر را بتوسط کلانتر بجزای خود برساند . [البته] مواظبت نظم این دیوان به‌عهدهٔ وزیر عدالت ومجلس قانون است»[۶۲] .

در استوار نشان دادن بنیان این سازمانی که پیشنهاد داده می‌افزاید «هرگاه دیوان قضا را درست نظم بدهند دیگر کیست که بتواند خلاف حکم دولت حرکتی نماید»[۶۳] و روی می‌کند به شاه

۵۹ ــ همان . ۶۰ ــ همان ، ص ۱۵۲ .
۶۱ و ۶۲ ــ همان ، ص ۱۵۳ــ۱۵۲ .
۶۳ ــ همان ، ص ۱۵۳ .

که پایگاه همیشگی اوست و می‌گوید «اعلیحضرت ... که شب و روز مشغول اصدار حکم هستند ... هرگاه از اوقات شریف فقط یك روز را صرف ترتیب این دستگاه می‌فرمودند هم برعمر خود صد سال می‌افزودند و هم به دولت ایران روح تازه می‌بخشیدند»[۶۴] .

چ ــ وزارت عدلیه

پیشنهاد های جداسر دیگری هم مفهوماً برای بنیان کردن پایه‌های فکری دادگستری نوین دارد که با به دیده گرفتن نکته‌هائی که در آنها می‌آورد آشکار می‌شود بی‌پایه نیست و از منابع علمی و تجربی کشورهای پیشرفتهٔ روز اروپا گرفته شده ؛ می‌گوید همانگونه که «وزارت خارجه اسباب اخذ ترقیات خارجه است وزارت عدلیه نیز باید اسباب استقرار تنظیمات داخله باشد»[۶۵] . و استدلال می‌کند که هیچ راهی نیست تنها «نظم ایران باید از وزارت عدلیه بروز کند»[۶۶] .

در ترسیم چهرهٔ معنوی و شیرهٔ گوهری این سازمان که از بنیانی‌ترین نکته‌ها در برپا کردن دستگاه مادی آنست می‌آورد «شرط اول‌وزارت عدلیه بعد ازعلم جرئت واستقلال رای‌است»[۶۷] ؛ می‌کوشد گوهر و روح جنبهٔ عملی قوهٔ قضائیه را نشان دهد . بدین شکل که می‌خواهد این نیرو نخست از دانش ویژهٔ حقوق برخوردار باشد وپس از آن برجسته‌تر از نکتهٔ پیشین اینکه دارای پروا و دلیری قضائی باشد و به دنبال آن «استقلال رای» داشته باشد و ایستادگی می‌کند که این ویژگی‌ها «در وزارت عدالت به‌حدی عمده و ناگزیر است‌که ملل فرنگ به جهت حفظ و تقویت آنها مناصب عدلیه را تغییرناپذیر قرار داده‌اند»[۶۸] . او به پیروی از کشورهای فرنگ در این راه گام

۶۴ ــ همان ، ص ۱۵۴ .

۶۵ تا ۶۸ ــ همان ، دستگاه دیوان ، ص ۸۵ .

برمی‌دارد که در سازمان نوین دادرس تاآنجا نیرو یابد که بتواند بدون ترس از هیچ کس یا سازمان باجداسری همه سویه در دادرسی‌هائی که نزدش می‌برند به حق رای دهد و دادگستری دژی استوار و پایدار برای پشتیبانی از درماندگان و سازمانی دهشت‌انگیز برای کوبیدن زورگویان شود.

ح ــ سازمان دیوانخانه

در دادگستری سه‌گونه دادگاه بااین بیان که «در دولت ایران سه قسم دیوانخانه خواهد بود»[۶۹]، با دو دادسرا در نظر گرفته.

پائین‌ترین دادگاه را که دادگاه بخش است و امروز محکمهٔ صلح یا سازش خوانده می‌شود «دیوان اصلاح»[۷۰] می‌نامد و می‌گوید «درهرناحیه یك دیوان اصلاح»[۷۱] بنیان می‌یابد. اما ازجهت کارکنان برای این دادگاه «یکنفر دیوان بیگی [و] دو نفر مصلح»[۷۲] گمارده که از واژه و معنی چنین پیداست که «مصلح» کسی همپایهٔ همان «امین صلح» یا دادرس دادگاه بخش است ولی چون کار این دادگاه در رسیدگی به دادخواهی‌های کوچك و بیشتر سازش دادن بین دادخواهان ودادخواندگان بوده ازواژهٔ «قاضی» دراینجا سود نجسته به ویژه آنکه دربارهٔ شخصیت سوم این دادگاه هم که یا سرپرست و یا نماینده دولت بوده واژه «دیوان بیگی» را آورده.

دادگاه پایهٔ دوم را «دیوان عدلیه»[۷۳] می‌خواند و می‌نویسد «در هرولایت‌یك‌دیوان عدلیه [برپا]خواهد»[۷۴] گردید. گردانندگان این دادگاه را هم «چهار قاضی، یکنفر موکل، یکنفر رئیس [و]

۶۹ تا ۷۱ ــ ناظم‌الدوله، مجموعهٔ‌آثار ملکم‌خان، کتابچهٔ غیبی، ص ۳۷.
۷۲ ــ همان، ص ۳۸.
۷۳ و ۷۴ ــ همان، ص ۳۷.

هشت فراش»[۷۵] قرار می‌دهد که آهنگ او از چهار قاضی و یکنفر رئیس روشن است و واژهٔ موکل را برای دادستان دادگاه و فراش را برای کارکنان اجرا بکار برده . اما پیرامون صلاحیت آن ؛ چون در این زمینه چیزی ننوشته و از سوئی باسرپرست روی هم پنج دادرس برای آن پیش‌بینی کرده و دادگاه شهرستان بسیار دور است که پنج دادرس داشته باشد و از سوی دیگر برای هر «ولایت» یـك چنین دادگاهی خواسته پس باید گفت دادگاهی بوده میان دادگاه شهرستان و دادگاه استان .

از دیوان کشور که بالاترین دادگاه در هرکشور است وبیشتر دادخواهی‌ها سرانجام به آنجا برده می‌شود بانام «دیوان اعلی»[۷۶] یاد می‌کند ؛ «در کل ایران یك دیوان اعلی خواهد بود و محل»[۷۷] آن نیز «در مقر سلطنت»[۷۸] است . می‌گوید «دیوان اعلی مرکب است از یك رئیس ، ده حاکم ، یك موکل ، دو نایب موکل ، پنج‌فراش»[۷۹] و با آنچه که در پیش گفته شد می‌دانیم که «موکل» دادستان و «نایب موکل» دادیاران او هستند .

ولی سازمان دادسراها ؛ برای دادگاه بخش دادستان و دادیار در نظر نگرفته . یك دادسرای همگانی برای شهرستان و یك دادسرا برای دیوان کشور پیشنهاد کرده . همانگونه که دیدیم دادسرائی که برای دیوان کشور در نظر گرفته مرکب است از یك دادستان که او را «موکل» یا «وکیل قانون» می‌نامد و دو دادیار که آنها را «نایب موکل» می‌خواند . از کارهای دادسرای همگانی هرشهرستان‌هم یکی این کار را می‌داند که «موکل» یا«وکیل قانون» در«دیوان‌عدلیه» نیز شرکت جوید .

---

۷۵ تا ۷۹ ــ همان ، ص۳۸ .

خ ــ ادارهٔ مدعی عمومی

می‌گوید «در پاریس چنان کارخانه‌ای هست که اگر درمیان هفتاد کرور نفوس به یکی ظلم بشود حکماً در آنجا بروز می‌کند»[۸۰] و آهنگش ازاین کارخانه سازمان دادگستری به‌ویژه دادسرای همگانی است که کار کشف بزه‌ها ورسیدگی را بردوش دارد.

پایهٔ سخن را چنین برمی‌دارد که «هیچ پادشاهی در تنظیم دولت خود به قدر اعلیحضرت شاهنشاهی احکام صادر نکرده است ولیکن احکام هیچ پادشا[هی] نیز مثل دولت ما بی‌اثر و بی‌عمل نمانده است [و] باعث این عیب بزرگ که میتوان گفت باعث تضییع جمیع اهتمامات شاهنشاهی شده است نبودن وکیل قانون است»[۸۱]. اشاره‌اش به ناصرالدینشاه است و فرمانهای گوناگونی که صادر می‌کرد و بی‌نتیجه میماند و به‌جائی نمی‌رسید وهنوز مرکب این‌فرمان خشك نشده فرمان شکنندهٔ فرمان پیشین بیرون می‌آمد. می‌خواهد شاه‌را برانگیزاند تا به‌بنیان‌کردن یك دادسرای همگانی برای‌رسیدگی به بزه‌ها در هر شهرستان و به کیفر رساندن بزه‌کاران برخیزد. می‌نویسد «باید در دیوانخانه‌ها ... یك وکیل قانون و یك میرقضا به همان ترتیبی که ملل فرنگ اختیارکرده‌اند قرار بدهیم»[۸۲]. وکیل قانون را به جای دادستان و میرقضا را به جای بازپرس به کار برده. در پی این بوده که در هر شهرستان یك دادسرای همگانی به شیوه‌ای که در آن هنگام در فرنگ معمول بوده بنیان یابد. در نمودن رویهٔ کار این دادسرا و چگونگی سودی که برای نگهبانی حقوق و نظم اجتماع و افراد دارد می‌آورد فرنگی‌ها «در هر دیوانخانه»[۸۳]، که منظورش‌دیوان عدلیه‌ای است‌که باید در یك‌یك شهرستانهاپایه‌ریزی

۸۰ ــ همان، کتابچهٔ غیبی، ص۱۰.
۸۱ و ۸۲ ــ همان، دفتر قانون، ص ۱۵۲.
۸۳ ــ همان، ص۱۵۱.

شود ، « یك صاحب منصب معتبری را وکیل قانون ساخته‌اند . وکیل قانون مأمور است کـه هر کس به خلاف قانون حـرکتی بکند او را به دیوانخانه بطلبد و تنبیـه او را از دیوانخانـه بخواهد . [البته] این صاحب منصب حق ندارد کـه شخص مقصر را بگیرد . گـرفتن مقصر بر عهدهٔ یـك صاحب منصب دیگـر است که او را میرقضـا می‌گویند »[۸۴] . پیرامون شیوهٔ کـار این دو و اینکه هر یك چـه کاری را بر دوش دارند و مرز کارهای آنها تا کجاست به‌بخشی از آئین دادرسی کیفری کشورهای اروپائی اشاره می‌کند که «قانونی وضع کرده‌اند که جمیع کارگزاران و صاحب‌منصبان دیوان به‌محض اطلاع ازیك تقصیر باید فی‌الفور وکیل‌قانون را ازتقصیر مزبور»[۸۵] آگاه سازند و «وکیل قانون [به] محض اطلاع از تقصیر به موجب نوشته به میرقضا اعلام می‌کند که فلان شخص خلاف قانون کرده‌است و باید او را بگیرید . میرقضا شخص مقصر را فی‌الفور می‌گیرد[و] پس از تفتیش مراتب تقصیر را محول به حکم دیوانخانه می‌کند»[۸۶]. می‌گوید وکیل قانون پس ازآنکه‌رسیدگی به‌بزه بزه‌کار راازدادگاه خواست واورا در برابر دادگاه حاضر کرد «اینقدر اصرار وایستادگی می‌نماید تا آخر مقصر را به‌حکـم قانون به جزای تقصیـر خود»[۸۷] برساند .

برکسی پوشیده نیست که در آن روزگار وضع چنان نبودکه هیچکس به‌کیفر نرسد ویادستگاهی نباشدکه‌به‌بزه بزه‌کاران‌رسیدگی کند ؛ چنین دستگاهی کم و زیاد وجود داشت و کار می‌کرد . ولی چیزی که نبود قانون یك کاسه و آئین دادرسی شناختـه و برابـری همگانی و بی‌غرضی همه سویه بود . ملکم به دنبال دادسرائیست کـه چون ساعتی منظم کار کند ؛ او می‌خواهد بنیان معنوی و گوهری

۸۴ تا ۸۷ ــ همان .

دستگاه تمیز بزه از غیر بزه از هر گونه پوسیدگی اخلاقی وفنی وعلمی و شغلی پاك باشد و خودخواهی و تعصب و زورگوئی و فرق‌گذاری و غرض‌ورزی چون هیولائی که از پری قضا فراریست فرسنگها از آن جـدا .

گفتار سوم

میرزا آقاخان کرمانی

الف ــ معیار عدل چیست ؟

برپایهٔ دلایلی که برخی از آنها بسیار پرمایه می‌نماید بـرای عدل معیارها و میزان‌هائی قایل شده و برآنست که هر چه‌درچهارـ چوب این معیارها و میزان‌ها بگنجد عدالت و هرچه از آنها بیرون افتد ظلم است .

پیش از هر چیز عدالت را در قالب و پیکرهٔ حقیقت محض می‌شناساند براین بنیان که عدالت حقیقت است و حقیقت به‌جزعدالت نیست و جز عدالت هر چه کنیم بیرون از حقیقت است ؛ او در این گفتگو تا جائی پیش رفته که در بیشتر جاها واژهٔ حق وعدل را باهم بکار برده[1] و سرانجام رسیده به‌اینجا که «حقیقت یعنی ... اجـرای مساوات حقوق در میان تمام افراد انسان ... و اجرای قانون عدل و انصاف»[2] و نتیجه گرفته که «نیکبختی آدمی در مساوات و عدالت است »[3] .

---

۱ ــ کرمانی ، صد خطابه ، خطابه‌های ۳۱ و ۳٤ و ٤۰ ، صفحات ۸۳ و ۱٦۲ و ۱۸۱ .

۲ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : هفتاد ودو ملت ، [به‌کوشش میرزا محمدخان بهادر] ، ایرانشهر ، برلین ، ۱۳٤۳ ، ص ۱۲۰ .

۳ ــ آدمیت ، اندیشه‌های میرزا آقاخان ، ص ۲۳٤ .

در توجیه بیشتر این طرز تلقی ضابطه‌ای هم برای حقیقت و عدالت هر دو بدست می‌دهد تا ما آنها را بشناسیم . چه از دیداواگر می‌خواهیم بدانیم عدالت چیست باید بدانیم حقیقت‌چیست و بالعکس.

نخستین قالب یکتائی که‌برای شناخت حقیقت و عدالت هردو قایل میشود ضوابطی هستند که در نگاهداری نوع بشر و زندگانی او در این جهان بیشترین سهم را دارند . اینست که می‌نویسد «...هر چه برای بقاء نوع و زیست انسان در این جهان بیشتر مفید است حق و عدل ... و هرچه مخالف و منافی این است یعنی مخل زیست آدمی است باطل و ظلم است »[٤] .

دومین چهار چوبی که در آن از دیدهٔ او حقیقت وعدالت را می‌توان شناخت آداب و عادات و رسوم هر توده است . زیراکه‌بنظر او اگر به‌شیوه‌ای همه سویه برابر همین آداب و عادات و رسوم با آنان رفتار شود نهایت دادگری درباره آنان به‌کار رفته وگرنه به آنان ظلم شده. پس می‌نویسد «حق و عدل در هر ملت آنست‌که موافق قانون آن ملت جاری شود . در آن صورت ... بیم و دهشت در آن نیست»[٥] .

در اینجا این نکتهٔ برجسته نگفته نماند که با این گفتار و طرز فکر این گفتگو را که عدالت در روند و شکل در همه جا ضابطه و پیشینه‌ای پا بر جا و لایتغیر دارد و در همهٔ جاها و همه زبانها و در میان همهٔ توده ها یکیست ، رد می‌کند و عدل را از جنبه‌ای تابعی‌از زمان ومکان و عادات و آداب و رسوم هر توده می‌داند .

و اما همهٔ گفته‌های پیشین او برابن پایه استوار است که دادگری و برابری و آزادی ریشهٔ ژرف طبیعی دارد . از همین‌رواست که می‌بینیم بین حق و عدل یك این همانی قایل میشود و هر دو

٤ ــ کرمانی ، صد خطابه ، خطابه ۲۱ ، ص ۸۳ .
٥ ــ همان ، خطابه ۳٤ ، ص ۱٦۲ .

آن‌ها را به ارادهٔ یزدان مربوط می‌کند ؛ می‌نویسد «مؤسس این‌بنای منظم در وجدان و جنان انسان »[۶] دستگـاهی گذارده که « آنـرا محکمهٔ عدل و حقانیت الهی»[۷] می‌گویند یا به زبانی نیروئی تعبیه کرده‌که آنرا «قسطاس مستقیم»[۸] می‌نامند و «تمام اعمال خیر و شر و میزان حقوق و معیار استعداد هر کس و هر کار»[۹] با این‌دستگاه و نیرو «سنجیده میشود و اگر به قدر یك ذره حیف و میل در حقوق بشریت و حظوظ آدمیت پیدا شود در آن ترازوی درستی و راستی کماینبغی ظاهرمی‌گردد»[۱۰] و این نیرو و احساس را « یزدان پاك در دل هر فرد از افراد انسان گذارده»[۱۱] و «خیر و شر و تمام‌اعمال بشر را [با] این قسطاس عدل و میزان صحیح باید سنجید»[۱۲] .

در تکمیل این گفته‌ها نیز می‌آورد گذشته از اینها احساس بیزاری و دوری از ستم و بیدادگری از نیروی ذاتی «حـراست و محافظت نوع ملت»[۱۳] سرچشمه می‌گیرد و نیك‌روشن است کـه در صورتی که «وظایف انسانیت»[۱۴] و «حقوق یك ملت»[۱۵]درجامعه‌ای به دیده گرفته نشود درهای بدبختی و گرفتاری و درد بر روی آن مردم گشوده خواهد گردید .

ب ــ زمینه‌های برابری همگانی

یکی از گفتگوهای بسیار برجستهٔ هـر اجتماع را ، کـه از گسترش کشمکش‌های فردی و گروهی جلوگیری می‌کند و از بار دادگری ودادخواهی و دادگستری می‌کاهد و اساس قوام و دوام ملت و مملکت را فراهم می‌سازد ، از میان برداشتن نابرابری‌هـای

۶ و ۷ ــ همان ، خطابه ۴۰ ، ص ۱۸۱ .
۸ ــ همو ، تاریخ شانزمان ایران .
۹ و ۱۰ و ۱۱ ــ همو ، صد خطابه ، خطابه ۴۰ ، ص ۱۸۱ .
۱۲ تا ۱۵ ــ همو ، تاریخ شانزمان ایران .

مادی و معنوی حاکم بر هر توده می‌داند .

به گفته هائی از روسو و گروهی از طبیعیون و هم چنین نهیلیستها اشاره می‌کند که می‌گویند همهٔ نابرابری‌های حکمفرمادر توده‌های بشری پدیده هائی غیر طبیعی هستند و از بیماریهای شهریگری‌اند و این شیوهٔ فرمانروائی و پرورش بیمار گونه و دیگر ناراستی‌های شهریگری است که این نابرابری‌ها را پدید آورده[۱۶]. می‌نویسد : «درجهٔ اختلاف استعداد و قوای روحانی افراد بیشتر از اختلافی که در اشکال و قوای جسمانی ایشان مشاهده میشود نیست . اینست که قاعدهٔ [طبیعی] کلیه در میان بنی نوع انسان مساوات‌است، یعنی با لذات افراد انسان باید مساوی باشند » [۱۷] .

دربارهٔ زنان که تا آن روز و حتی تا همین امروز در بیشتر اجتماعات بشری بار نابرابری‌های سخت و سنگینی را به‌دوش‌داشتند و دارند نیز می‌گوید همانگونه که ما در طبیعت دو دست راست‌وچپ خود را برابر بکار می‌بریم زن و مرد هم باید مانند دو عضو برابر اجتماع نگریسته شوند و در همهٔ «حقوق حیاتیه»[۱۸] با آنان برابر مردان رفتار شود زیرا «انسانیت به سرحد کمال نخواهد رسید مگر اینکه زنان نیز در جمیع امور و حقوق با مردان مشترك و برابر»[۱۹] شوند .

سپس می‌افزاید مزدك دانا هم در هزار واندی سال پیش‌بر همین روند سخن می‌گفت و برآن بود که همهٔ آدمیان در طبیعت « برابر و مساوی سرشته گشته‌اند »[۲۰] و معتقد بود در جهان هستی هر چه هست دارائی پروردگار است و اثبات ید آدمی براین‌چیزها در قالب مالکیت ویژه «کفر و شرك»[۲۱] محسوب میشود . از همین

۱۶ و ۱۷ ــ همو ، تکوین و تشریع .
۱۸ و ۱۹ ــ همو ، هشت بهشت ،ص ۱۲۲ــ۱۲۱ .
۲۰ ــ همو ، صد خطابه ، خطابه بیست ، ص ۸۰ .
۲۱ ــ همو ، آئینه سکندری ، ص۵۱۸ــ۵۱۷ .

روی می‌خواست همهٔ آدمیان «از نعم ونوال خالق ذی‌الجلال ... کلا به تساوی در عالم زندگانی»[۲۲] سود برند.

می‌نویسد او روی پخش دادگرانه دارائی های طبیعی و غیر طبیعی توده‌ها و به کار انداختن قانون دادگرانه‌ای در ازدواج مرد و زن که کم وبیش دو گروه برابر هر توده را تشکیل می‌دهنددست گذارد و استدلال کرد که «جنگ و ستیزهٔ داخله و خارجهٔ رعیت که سبب خرابی دولت و ملت است روی دو فقره است؛ فقره اول مال و بضاعت [و] فقرهٔ ثانیهٔ عیال و مزاوجت ... و هرگاه قانون عدلی روی این دو فقره نهاده شود به کلی ظلم و ستم که ریشهٔ خرابی‌وفقر امم است از میان برداشته میشود»[۲۳]. وی در آن دوران بر آن بود تا همین «حریت و مدنیتی»[۲۴] که پس از اینهمه سال و مبارزات فراوان امروز در باختر برقرار شده و از اندیشه‌های «بوراقش»[۲۵] حکیم سرچشمه گرفته در ایران بنیان کند و برخاست تااصل «اگالیته را که مساوات حقیقی است و ریشهٔ قوام ملت و شوکت دولت»[۲۶] پایه ریزد.

آنگاه می‌گوید شاهد مدعا اینکه‌اکنون انارشیستها و نهیلیستها وسوسیالیستها درباختر پس‌ازپانزده قرن به‌گفته‌های مزدك‌رسیده‌اند و در پی برابری مطلق افراد بشر برخاسته‌اند براین پایه که درفرجام ریشهٔ بیدادگری برخی از دستگاههای فرمانروائی و ستیز وکشمکش افراد آدمی را از میان بردارند[۲۷].

آقاخان در استوار نشان دادن گفته‌های خویش و در شمردن شمه‌ای از پیشرفتهای گروههای سیاسی آن روز باختر و هواداری

۲۲ ــ همو، صد خطابه، خطابه بیست، ص ۸۰.
۲۳ ــ همان، خطابه بیست، ص ۱۷٤.
۲٤ ــ همان، ص ۷۹.
۲۵ و۲٦ ــ همان، ص۷۹ (آدمیت می‌نویسد شاید منظورش‌پرتاگوراس‌باشد؛ آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان، ص ۱٦٤).
۲۷ ــ آدمیت، اندیشه‌های میرزا آقاخان، ص ۱٦٦.

دوباره از تعدیل ثروت که پایهٔ اندیشهٔ مزدك و خود اوست می‌آورد که کار این گروهها به آنجا کشیده که «زمین درخلقت‌مثل‌هواست، تصاحب بردار نیست ، باید بین مردم مشاع باشد . و هر کس حق‌دارد که اجرت زحمتی را که در آبادی آن برده بگیرد»[۲۸] و افزوده‌براین کوشش‌های آنها در پشتیبانی از کارگران کارخانه‌ها سودمندافتاده و کارفرمایان را وادارکرده‌اند ناچاردوساعت از مدت‌کارکارگران بکاهند و دستمزد آنان را افزایش دهند و با این دست‌آوردها گروههای پیش‌آهنگ اروپا یك‌گام به‌پیش برداشته‌اند[۲۹] .

پ ــ محاکمات قانونیه در ایران باستان

در این گفتگو زمینهٔ پرسش و پاسخش اینست که در «ممالك ایران»[۳۰] کهن پیش از هجوم اعراب «حکام ولایات قادر به کشتن احدی نبودند»[۳۱] و اگر کسی یاکسانی « مستحق قتل هم»[۳۲]میشدند مسوولین نخست ناچار بودند ماجرا را «به عرض پادشاه برسانند»[۳۳] وپس‌ازآنهم«به‌اقتضای فرهنگ»[۳۴]که تطبیق‌وضع ورویدادبادستورها و فرمانها و ضابطه‌هائی کم و بیش نزدیك به جنگ قوانین بود «هر حکمی که از جانب پادشاه ... صادر می‌گردید مجری میشد»[۳۵] .

این گزارش تاریخی آقاخان از دو سو شایستهٔ بررسی است.

یکی اینکه می‌گوید «حکام ولایات» نمی‌توانستند فرمان به کشتن کسی دهند . و این به این معنی نیست که کسان دیگری می ــ توانستند این کار را بکنند واگر به «حکام ولایات» اشاره کرده بیشتر از این روی بوده که در سدهٔ نوزده از همه بیشتر واز جهتی‌در اصل همیشه حکام مباشر ومقدم به آزار و کشتار اهالی میشدند وبسیار کم کسان دیگر را امکان چنین کارهائی بود .

---

۲۸ و ۲۹ ــ کرمانی ، تاریخ شانزمان ایران .

۳۰ تا ۳۵ ــ همو ، مکتوبات کمال‌الدوله ، ص ۱۵ .

دوم اینکه فرمان کشتن گناهکاری از سوی شاه درایران کهن بدون شرط وقید نبوده وبرپایهٔ ضوابط شناخته‌ای که خود گونه‌ای قانون بوده بیرون میآمده که وی از آن باواژهٔ «بداقتضای‌فرهنگ» یاد می‌کند و این ماجرا از پهلوهایی گوناگون بسیار ارزشمند و برجسته می‌نماید .

به هرترتیب با این گفتگوها می‌خواهد به‌این بحث برسد که ایرانیان در این بخش از جهان از جملهٔ اولین کسان بوده‌اند که به پی‌افکندن بنیان قوانین مدون وشناخته پرداخته‌اند چه گوید « واضع قانون وشریعت در عجم آذر هوشنگ نخستین است »[۳۶].

پیرامون پیشینهٔ دادرسی برپایهٔ قوانین فراهم آمدهٔ از پیش نیز در دل تاریخ تاآنجا عقب رفته که به توس نوذر یا توس سپهبد رسیده؛می‌نویسد«دژزس*یااوخسیات‌نما»[۳۷]نامش داده‌اند وبه«واسطهٔ فضایل ذاتی و اعمال حقانیت ، مشهور [بود] و همهٔ روسای قبایل مد آخر او را به پادشاهی برگزیدند»[۳۸] و می‌افزاید «اول کسی‌است که درایران تاسیس محاکمات قانونیه نمود»[۳۹] به این‌شیوه که«ترجمهٔ احکام و مندرجات کتاب زند را که به کتاب زرین موسوم وازطرف انجمن موبدان تفسیر شده بود به موقع اجرا نهاد»[۴۰]. کسانی هم که به‌کاربردن این جنگ‌ها را بر عهده گرفتند و در کرسی دادرس به دادرسی وداوری نشستند مغان بودند و این کار را هم همان توس‌ـ نوذر به‌آنان واگذارد . او «قدرت عالیه قضا را به صنف مغان‌تفویض کرد و از ایشان اشخاص کافی بنام داور یگانه یعنی‌حاکم فردبه‌اقطار و حوالی مملکت»[۴۱] گسیل داشت .

این سبك دادرسی و داوری پایدار نماند ودادرسی درزمانهای بعد از دست رهبران کیش بیرون آمد . چه « درزمان کورس و

---

*ـ Dejoces

۳۶ تا ۴۱ ـ همو ، آئینه سکندری ، ۱۵۲ـ۱۵۱ .

کاوس ... سلك عدلیهٔ ایران تبدیل یافت»[۴۲] و جامهٔ دادرسی بـه‌تن نمایندگان مستقیم دستگاه فرمانروائی پوشانده شد و «صفت قضـا رسماً به مأمورین حکومت تخصیـص پذیرفت »[۴۳] . در زمینه ایـن دگرگونی گفتنی اینست که در هیچ جا دیده نشده بیرون آوردن چنین اختیاراتی ، به‌ویژه اختیاراتی این چنین بنیانی و سترگ ، از دست‌کسان صاحب‌نفوذی مانندسرجنبانان‌کیش آسان و بدون پیش‌ـ بینی انجام پذیرفته باشد . ناچار باید این موضوع تاریخی را از نظر دور نداشت که بدون هیچ گفتگو انتقال «قدرت قضا» از «کیش» به «حکومت» نشان دهندهٔ یك دوره کار سخت پنهان یا آشکار است که سرانجام به پیروزی «حکومت» پایان پذیرفته . اما اینکه آقاخان بررسی کرده که این پیروزی پایدار مانده یانه درگفتگوی‌فشرده‌اش در آئینه سکندری روشن نیست وتنها به‌این بسنده‌کرده که «درزمان داریوش بزرگ ترتیب مجالس قضا را به تعدد حکام قرار دادند»[۴۴] و با این در ظاهر می‌خواهد بگوید که در هربخشی از کشور که‌زیر دیده‌بانی یك فرمانروای نماینده فرمانروای بزرگ رهبری میشده یك کرسی دادرسی بر پا کرده‌اند ولی نگفته این کرسی ازسوی‌کیش یا حکومت اداره میشده .

ت ــ اندرز به دادگری

مانند گروه زیادی از اندیشمندان ویژگی‌های روز را ترسیم کرده و اندوه وافسوس خورده که چرا دستگاه فرمانروائی این‌چنین ستمکار است . این چامه به سبك فردوسی از اوست :

گروهی همه بد دل و بد نهاد ــ دل خود به خون کسان کرده شاد
مگر جور و بیداد افزون شده ــ جگرهای مردم همه خـون شـده

۴۲ تا ۴۴ ــ همان .

مگر[فر] گداگشت و کشور خراب ـ رعیت ز جورند در پیچ و تاب[۴۵]

. . .

کسی مالك مال و ناموس نیست ـ ندانند فریاد رس را که کیست
بریده یکی را دو دست و دوپای ـ تنی مانده بر پا و جانی بجای
یکی را به خنجر ببریده پی ـ یکی را به ناخن درون کرده نی

. . .

دل و جان انسان بیاید به درد ـ که کس باددو دام زاینسان نکرد[۴۶]

در جای دیگر زبان به مهر می گشاید. پند می‌دهدومی‌خواهد که فرمانروا به کارهای نو برخیزد و سرکوبی ستمکاران و فراهم کردن آئین دادرسی و بر پاکردن دادگاه و دادرسی بر پایه آئین فراهم آمده و شناخته شده را پیش اندازد. در این باره می‌سراید:

سزد گر از این حال عبرت بری گزینی تو رسم و ره مهتری

. . .

پدیدار سازی تو آئین داد جهان را کنی از نکوئی تو شاد

. . .

همه کشور آباد سازی به داد براندازی از بن بدو بد نهاد
ستمکاره را بیخ و بن برکنی یکی طرح نیکو ز نو افکنی
زداد آوری رسم و آئین پدید بسازی دبستان و راه حدید
به هر جای برپا کنی دادگه همه داوری ها به آئین و ره[۴۷]

به‌روند گفته‌های سعدی در ستودن دادگری و نمودن فرجام بیدادگری و ستم نیز نخست نوشته‌ای کوتاه می‌آورد وسپس تکه‌ای

۴۵ــ کرمانی، سالارنامه؛ به‌نقل ــ کرمانی (ناظم‌الاسلام)، تاریخ بیداری ایرانیان، ج۱، ص ۱۷۷.
۴۶ ــ همان، ص ۱۷۸.
۴۷ ــ همان، ص ۱۸۷.

عربی وبعد یك‌چامه؛ «گفتم ای‌درویش این‌دودمان راتاکی ایالت‌است گفت تا وقتی عدالت است . الملك یبقی مع‌الکفرو لایبقی مع‌الظلم. قطعه :

نور انصاف همچو خورشیداست که بتابد هماره بـر گردون
بیـخ بیـداد بیـد را مانـد که بسوزد همیشه‌در هامون»[۴۸]

در فرصتی دیگر باز با همین سبك چگونگی به درازا کشیدن زندگی دادگر و کوتاه شدن دوران ستمگر را می‌نمایاند ؛ « حکمت طول عمر عادل و قصر زمان جابر را سبب آن باشد که در تعمیر هر بنا زمان بیشتر بباید از مدت تخریب آن . قطعه :

هر که خواهد عمارتی بکنـد روزکـی چند بایـدش تعمیر
لیك ویرانی آنچنان سهل است که[به‌هر]لحظه‌می‌توان‌تدمیر»[۴۹]

افزود براینها همانگونه که همگان می‌دانند گویا آن روزها در میان در هم ریختگی سر رشته هـای کشور و ستم و جور و بیداد فراوان وویرانی همه‌سویه از کارهائی که ناصرالدینشاه سخت بسیار به آن دل بسته بود چامه سرائی بود . اینست که می‌گوید :

شاه بایـد که عدل و داد کنـد شاعری نیست شاه را در خـور
رمـز مـاینبغی بخوان ز نبـی کـه خـدا گفت بهر پیغمبر[۵۰]

و در فرجام می‌رسیم به‌اینجا که با زبانی آرام ولی تهدیدآمیز در سالارنامه از فرمانروای زمان می‌خواهد جایگه خود را به درستی به‌دیده بگیرد و بشناسد و آن کند که باید وگرنه از گزندستم‌دیدگان در امان نخواهد ماند ؛

«همیدون به جانست اورا خطر مگر[آنکه]باشد بسی دادگر»[۵۱]

---

۴۸ ــ کرمانی ، رضوان ، ص ۱۵۸ .
۴۹ ــ همان ، ص ۱۶۴ .
۵۰ ــ همان ، ص ۱۶۹ .
۵۱ ــ کرمانی ، سالارنامه ؛ به‌نقل ــ کرمانی (ناظم‌الاسلام) ، تاریخ بیداری ایرانیان ، ج۱ ، ص ۱۸۶ .

. . .

«وگر دادگر باشی ای شهریار بمانی و نامت بود یادگار

. . .

زمن بشنواین‌نکته [جانا]درست نباید[کسی] چون‌توبیدادجست
تورا هست فرهنگ‌ورای وهنر ندارد هنر [هر که] بیدادگر
که بیدادگری زبیچارگیست به بیدادگر بر بباید گریست
زبیدادگر کیست بدبخت‌تر که‌بیدادش‌آیدبه‌خودسخت‌تر»[۵۲]

ث ــ کوبیدن حالت تسلیم

درکار دادخواهی‌کردن وناحق‌را به‌حق برگرداندن وستم‌کار و بیدادگر را به جای خویش نشاندن بر سه گروه خرده می‌گیرد.

نخست ستمکارانندکه دست ازستم وبیدادبرنمی‌دارند وجایگاه انسانی ومردمی خویش ودیگر کسان را نمی‌شناسند. می‌گویدبراینها حرفی نیست، ستمکارند و بیدادگری می‌کنند.

گروه دوم را ستم دیدگان می‌داند. براینها سخت می‌تازد که چرا تن بـه ستم می‌دهند. مـی‌گوید «بیشتر قصور و کوتاهـی از طرف محنت زدگـان و مظلومان است کـه تن به هر بیشرفـی و بی‌ناموسی و ظلم در داده به واسطهٔ حب زندگانی کثیف خویش قوهٔ دم‌زدن ندارند»[۵۳] در جائی که خیلی کارهاست که میتوانند بکننـد «به‌دلیل اینکه هماره شمارهٔ ظالمان از مظلومان کمتر بوده است»[۵۴]. به علی‌علیه‌السلام تکیه می‌کند. می‌نویسد «در کاغذ آخرین خـود [که] به مصریان نوشت ... ایشان را بر ضد عثمان شورانید»[۵۵]. در دنبال این گفتار می‌آورد «می‌گوید تا کنون پیغمبران ستمکاران و متعدیان را نصیحت کردند و ترسانیدند کـه بر مظلومان اینقدر ستم

۵۲ ــ همان، ص ۱۸۲.
۵۳ تا ۵۵ــهمو، صد خطابه، خطابه ۳۳، ص۱۵۰.

روا ندارید [ولی] ابداً در دلهای ایشان اثر نکرد اینك من می‌گویم ای مظلومان تحمل اینهمه ظلم را نکنید»[۵۶] .

می‌نویسد سومین گروه از دنیا گذشتگانند ؛ نه‌آنها که مرده‌اند بلکه آنها که در این جهانند ولی هیچ جنبش زندگی ندارند و درپی اندیشه‌هائی راهی ستم‌بین و ستم‌کش پرور می‌پویند . می‌گوید دریغ است که در این دوران که بزرگان جهان به‌کار پی‌افکندن پایه‌های برابری و برادری برخاسته‌اند حکمای ما به دنبال پوچ می‌روند . آخر لاهوت و جبروت و ناسوت چه چیز است[۵۷] ؟ و مقام قرب صمدانیت چه‌معنی دارد[۵۸]؟ اینهاکه این مردمان می‌گویند «جزباعث ازدیاد موهومات و انحراف عقول از اعتدال دیگر هیچ نتیجه و فایده‌ای نخواهد بخشود»[۵۹] این مردم بااین چنین اندیشه‌ها هیچ کار نمی‌کنند و گروهی بزرگ را که همان توده باشد باز هراندیشه به نیستی می‌کشانند . اینان تنها به این می‌بالند که به گروه ورد گویان پیوسته‌اند ؛ در مقابل کشتی‌های زره‌پوش انگلیس آیهٔمبارکهٔ «وسخر لکم البحر» را می‌خوانند واین بیت‌را ذکر می‌گیرند :

گر موج خیز حادثه سر بر فلك زند
عارف به‌آب تر نکند رخت و پخت خویش

هم‌چنین در برابر یورش قزاقهای روس دل به این ترانه ... خوش دارند :

ما که دادیم دل و دیده به طوفان بلا
گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر[۶۰]

---

۵۶ ــ همان .

۵۷ و ۵۸ و ۵۹ ــ همو ، سه مکتوب ؛ به‌نقل‌ــآدمیت، اندیشه‌های میرزاخان، ص ۱۸۶

۶۰ــآدمیت، اندیشه‌های میرزاآقاخان ، ص۱۸۷ــ۱۸۶ .

ج ــ عدلیه و قوانین آن

گرچه درجاهای دیگر دیدیم که باآمیختن موهومات وخرافات پیوستهٔ به ادیان با قوانین روز کشورها با ستیزه‌جوئی نگریسته با این همه نوشتهٔ دیگری از وی می‌بینیم که میرساند کلیات احکام دین را از پایه‌های قوانین حقیقی واز ریشه‌های حکومت مشروطه می‌داند ودر مجموع کمك گرفتن از این فرمانها را در ساختن و پرداختن قوانین رد نمی‌کند. ولی آیا در واقع به‌این گفتار ایمان واقعی داشته و یا آنکه می‌خواسته از برابر کردن این احکام با قوانین ریشه‌ای مشروطه به‌عنوان یك سرپوش فریبنده و یا راهی‌برای توجیه حکومت مشروطه وپذیراندن‌آن به‌تودهٔ فناتیك‌آن‌روز کشور سود جوید چندان روشن نیست.

این را هم بگویم که عمومات عقلیه را نیز پا به پای کلیات احکام دینی از پایه‌های قوانین حقیقی سازندهٔ محیط یك حکومت مشروطه میشمارد و شاید از این آهنگش این بوده که آن بخش از کلیات احکام سنتی که مبتنی و متکی برعمومات عقلیست بنیان و پایهٔ قوانین موضوعهٔ علمیست.

به هرترتیب در فراهم‌آوردن قوانین‌پیش‌گام برای بنیان‌کردن دادگستری به‌سبك‌کشورهای مشروطه، بردو بنیان تکیه دارد؛ نخست «احکام الهیه»[۶۱] و سپس «قواعد عقلیه»[۶۲].

در زمینه سود جستن ازکلیات فرمانهای‌کیش در پایه‌ریزی قوانین دادگستری می‌گوید «در تأسیس قوانین عدلیه، موافق احکام الهیه، که مبنی و مبتنی برحقیقت وا س‌اساس مشروطه، که [آنهم] کافل و مکمل سعادت بشریه است، بکوشید»[۶۳].

در بکار بردن عمومات عقلی برای فراهم‌کردن قوانین بالا

۶۱ و ۶۲ و ۶۳ ــ کرمانی، آئینه سکندری، ص۶۳۱.

نیز می‌آورد «حقوق عمومیه را در تحت صیانت قواعد عقلیه محروس و محفوظ فرمائید»[۶۴].

از سوی دیگر برای قبولاندن این نکته به توده و رهبران کشور که یك قانون شناخته شده و روشن و کلی پایه بنیانی گردش چرخهای دستگاه کشور است ودادگاههای همگانی کشور راستین‌ترین سازمان به‌کار برندهٔ این قوانین هستند و هرگونه جور و ستم و بیداد را برپایه قانون کیفر می‌دهند وحقوق افراد را با به‌دیده گرفتن قوانین مملکت نگاهداری و تثبیت می کنند، به‌توجیه رویهٔ معمول در فرانسه می‌پردازد؛ می‌نویسد «فرانسه می گوید . . . حاکم علی‌الاطلاق قانون مملکت است که جزای هرعمل راکنارش گذارده»[۶۵]واز سوی دیگر «محکمه عدلیه و جزا ما را از»[۶۶]توسل به‌تصورات ایده‌آلیستی بی‌نیاز ساخته.

در فرجام بمنظور ساختن محیطی آرام و سالم و برخوردار از پاکی و دادگری همگانی از توده دعوت می کند فردی نیاندیشند و جمعی فکر کنند، در اندیشهٔ مادیات نباشند و پی معنویات روند، واز این راه به‌بروزگستردهٔ « صفات مقدسهٔ عدالت و انصاف و صداقت و امانت و غیرت و حمیت و انسانیت»[۶۷] یاری دهند و دریغ نکنند که «غنای جمهور ملت‌را عین غنای خود شمر[ند] وثروت ووسعت عموم افراد مملکت را [در] معموریت خزاین دولت و ملت»[۶۸]دانند.

---

۶۴ ــ همان.
۶۵ و ۶۶ ــ همو، سه مکتوب.
۶۷ و ۶۸ ــ همو، آئینه سکندری، ص۶۳۵.

گفتار چهارم

میرزا عبدالرحیم طالب‌اف

الف ــ قانون شما کجاست ؟

در رساندن اینکه «بدترین قانونها از بی‌قانونی بهتر است» می‌گوید در «مملکتی که قانون ندارد ... عدل یعنی درجات تنبیه معلوم نیست [و] هر کجا که درجات تنبیه معلوم نیست هرچه ازروی عدل [کنند] عین ظلم است»[1] جان این گفته به‌زبانی اینست که بزه‌ها و کیفر آنها و درجات این کیفرها در هرزمینه باید از پیش روشن شود و هنگامی که این کارها شد آنگاه هر کار و یا خودداری از کاری که از پیش بزه شناخته شده کیفر داده شود و تازمانی که این زمینه در جائی به دست نیاید هر کوششی در هرچهره‌ای برای‌دادگری انجام دهند نه‌تنها دادگری نیست بلکه بیدادگری تنهاست؛ یابه‌گفته‌ای دیگر هیچ کار یا خودداری از کاری بزه نیست مگر آنکه از پیش آن را بزه شناخته باشند و هیچ کار یا خودداری از کاری کیفر ندارد مگر آنکه از پیش برای آن کیفر نهاده باشند .

برهمین پایه آغاز می‌کند به خرده‌گیری از رویه‌ای که آن روزها برای دادگری پی‌افکنده بودند و بربنیان آن بدون قانون دادرسی می‌کردند و کیفر می‌دادند . می‌نویسد «فعلا وزیر عدلیه

---

۱ ــ طالب‌اوف ، احمد ، ج۲ ، ص۷۸ .

شخصی است که مطلق وجود علم حقوق را قایل نیست ؛ با ده نفر اجزا و معاون در عمار[تی] عالیه و اتاقهای متعدد می‌نشیند [و] به امور متنازع فیهای مردم می‌رسد»[۲] . آنگاه می‌پرسد «اگر اساس این‌اداره یعنی دستورالعمل قطع دعاوی از روی شرع است صاحبان شرع در هر کوچه از این متاع میفروشند و خریدار می‌جویند و اگر از روی قانون مملکت است مدرسه تعلیم قانون ما کجاست ؟ کتب حقوق ما کدام است ؟ و دستگاه وضع قوانین و اصلاح و تغییرات [آن] چه نحواست»[۳] . دراینجا آهنگش از «دستگاه وضع قوانین» همان انجمن قانونگذاریست و از «مدرسه تعلیم قانون» دانشکدهٔ حقوق یا سازمانی نزدیك به آن . وازواژهٔ «کتب‌حقوق»هم جنگ قوانین‌را می‌خواهد. از آنها می‌خواهد بگویند چگونه بدون انجمنی که قانونگذاری کند و آموزشگاهی که قانون‌دان و حقوقدان بارآورد و ازهمه برجسته‌تر بدون داشتن جنگی قانونی به دادرسی و داوری دست آزیده‌اند .

پس از این پرسش‌ها گفتگو را به اینجا میرساند که در این سازمانی که داده‌اید و در این دادرسی‌ها که می کنید و در این کیفرها که می‌دهید پایه و بنیان «اگر نه شرع است و نه قانون»[۴] پس بااین شیوه «اساس عدل ما نظر و خیال شخصی وزیر است»[۵] و در فرجام می گوید «در این صورت چند نفر آدم را معطل کردن و پنجاه هزار تومان مخارج هرسالهٔ این تقلید مضحك نمودن برای چیست ؟»[۶] .

در نشان دادن شگفتی از اینکه چگونه بدون پایه علمی تنها از روی پندار چنین سازمانی را به راه انداخته‌اند می‌نویسد «سلمنا که از آسمان چندین ملك در صورت آدمی نازل»[۷] شده‌اند و بدون هیچ قانون و پیشینه «در ایران وزارت عدلیه»[۸] به راه انداخته‌اند . آخر «دستگاه ظلم واستبداد را درکدام لغت عدل می گویند»[۹] .

---

۲ و ۳ و ٤ و ٥ ــ همو ، مسالك‌المحسنین ، ص ۱۹۵ .

٦ تا ۹ ــ همان ، ص ۱۹٦ .

ب ــ شرع با دادگستری نوین ستیزی ندارد

می‌کوبد و خرد می‌کند. خامه برداشته و یك راست همهٔ آن کسانی را که با رویه‌های گوناگون و به‌بهانه‌های رنگارنگ فریب‌کارانه بنام شرع از پدید آوردن یك سازمان اجتماعی بی‌غل و غش و برخوردار از یك عدالت اجتماعی میانهٔ نـاشی از یك دادگستری استوار مشروب از قوانین ثابت و سنگین پایه جلوگیری می‌کنند، نشانه گرفته. می‌گوید «کیست از شما [که] نداند که شرع بی‌قانون روح بی‌قالب وارادهٔ بی‌امراست !؟»[۱۰]. زمینه گفتگورا چنین می‌چیند که «شرع» تنهائی که مخالفان باقانون جدید آنرا بهانه قرارداده‌اند بدون پشتیبانی قوانین نوین پیشرفتهٔ روز که به جای قالب برای آن بکار رود هیچ است. و زبان به‌گلایه می‌گشاید که همهٔ شما که چنین در برابر نظم نو ایستادگی می‌کنید از آغاز تافرجام گناهکاریـد و بهانه‌های فریبکارانه می‌آورید. می‌نویسد آخر «کیست از شما کـه از اوضاع عالم و قدرت ملل معاند... اسلام اطلاع‌ندارد؟ کیست از شما که در وطن خود اسباب پیشرفت مقاصد فاسدهٔ اجنبیان نبوده ؟! سر ملت ناموس اکبر افراد [آنست]، کیست از شما که تاکنون این سر یا ناموس اکبر را نذر حفظ مقام خود ننموده باشد؟ مگر اینهـا از صاحب وجدان ناشی میشود؟ شما چه حق دارید دعوی وجدان»[۱۱] کنید ؟!

از «رجال دولت و متنفذین مملکت»[۱۲] سرراست نام می‌برد. می‌آورد اینان «قانون را منتج فساد و بی‌ادبی مردان و بی‌عصمتی نسوان [و] آزادی شرب خمر و بازی قمار و ترویج امور خـلاف احکام قرآن مبین بقلم می‌دهند و هم‌صدا شده شریعت را در خطر»[۱۳]

۱۰ و ۱۱ ــ همان، ص ۲۹۰.
۱۲ ــ همو، مسائل‌الحیات، ص ۱۳۲.
۱۳ ــ همان، ص ۱۳۳.

می‌شمارند و دست به دست داده‌اند تا «نور آفتاب عدل‌را که می‌خواهد آفاق وانفس را منور نماید و دست ظالم را از سر تبعهٔ مظلوم کوتاه کند و قضاوت مردم را مطابق اوامر مقدسه اسلام بدارد باهزار فن و استادی خاموش»[۱۴] کنند. در جائی که «همه می‌دانند که این‌سیئات مخالف مدنیت است و آنچه مخالف تمدن است در شرع شریف ما که اساس قانون ایران خواهد بود ممنوع و مادام‌الدهر حرام است»[۱۵].

کوشش دارد به این اندیشه نیرو بخشد که قوانین نوین که در پیکری دگرگونه پدید آمده و پایه نیك‌بختی و رهائی توده از ستم و جور وتاریکی است به‌شیوه‌ای بربنیان ستونهای «شرع شریف» استوار است و از سوئی می‌خواهد برساند که «شرع شریف» در ریشه با مدنیت و تمدن ستیزی ندارد و اینها که به پشتیبانی از «شرع» با مدنیت و تمدن مبارزه می‌کنند در حقیقت اسلام را به مبارزه می‌خوانند.

در رد کردن این زمینه فکری نیز که برخی از فریبکاران می‌گفتند آزادی اینست که هرکس هرکار خواست بکند ودرکوبیدن این‌رویه ناپسند که بزرگان کیش وبازرگانان وابستهٔ به‌آنان‌سرجنبانان برقراری عدالت اجتماعی و دادرس و کیفرده شده بودند و هرکس را که می‌خواستند می‌گرفتند و دارائی هرکس را که دستور داده میشد بدون هیچ پیشینهٔ عملی می‌بردند، می‌گوید «اگر آزادی اینست که هرکس‌هرفضولی می‌خواهدبکند، هرنادانی هرچه دلش‌می‌خواهد از تهمت و افترا بنویسد، رجاله جمع شوند وهرچه می‌خواهند ببرند، و تجار و علما هرچه به عقلشان بگنجد آن را برای مردم چون‌کلمات آسمانی واجب‌الاذعان شمارند ومتمردرا بگیرند وببندند، این‌آزادی نیست بلکه بی‌لجامی وحوش، وهرج ومرج دهشت‌انگیز است. چنین

۱۴ ــ همو، احمد، ج۲، ص۹.
۱۵ ــ همو، مسائل‌الحیات، ص۱۳۳.

آزادی در خور تهنیت گفتن نیست ، بر آن باید ماتم گرفت»[۱۶] .

پ ــ بزرگان ما از قانون می‌ترسند

بخش برجسته‌ای ازعلل پس‌ماندگی ایران آن روزرا درزمینهٔ دادگستری نوین ستیزه‌جوئی بزرگان به‌ویژه آنها که همیشه شاه‌قاجار را در دوره داشتند می‌داند . در پیش آوردن این کاستی زبانش تند وبی‌پرواست . می‌نویسد «رجال دربار ایران قانون و منافع مسعوده [آن] راخوب [می‌شناسند] ولی عمداً تجاهل می‌کنند. زیرا تشخیص حقوق و حدود یا وضع قانون رجال جاسر و خاسر و خودسر و ظالم را مانع از افعال نکوهیده و اقوال بد و اعمال شنیعه است»[۱۷] . اینها هنوز اندیشه‌های سده‌های پیش را در سر دارند و می‌گویند «آقاجان از این قانون بازیها فایده[ای] به حال ما مترتب نیست . ایران هزار سال است بی‌این بازیچه‌ها راه رفته باز هم دو هزار سال راه می‌رود . ما چرا نوکرهای خودمان را بروی آقایان خود [بایستانیم] . چرا فلان فعله بامن همدوش بایستد یا مهتر من از من شکایت کند و مرا قاضی مجبور [به] ترضیه نماید آن روز باید دراز کشید و مرد . آقاجان مرد و چنین روز[ی] را ندید اینجا ایران است من نوکر خودم را نمی‌توانم تنبیه کنم یعنی چه ؟ بامهتر خودم حاضر دیوان [خانه] بشوم یعنی چه»[۱۸] . می‌آورد این بزرگان اینها را می‌دانند و «می‌دانند که بعد از وضع قانون هرکس خود یاوکیلش حق دارد به‌آمر و حاکم فصول تحدید اختیار او را نشان بدهد و بگوید شما حق ندارید دشنام بگوئید یا بی‌اثبات تقصیر [کسی را] حبس نمائید و [می‌دانند] اگر وزیر حق مهتر خود را ندهد به دارالعداله دعوتش [می‌نمایند] و در ادای وجه محقه محکومش [می] کنند . هر وقت

۱۶ ــ آدمیت ، اندیشه‌های طالبوف ، سخن شماره ۷ ، سال ۱۳۴۵ ، ص۶۹۹ .
۱۷ ــ طالب‌اوف ، سیاست طالبی ، ص ۱۰۶ .
۱۸ ــ همان ، ص ۱۱۰ــ۱۰۹ .

رجال ما [به] یاد می‌آور[ند] که قانون خواص بهائمی [آنان] را تصفیه خواهد نمود و [آنان] را با نوکر[انشان] در پیشگاه قضاوت دوش به دوش نگه خواهد داشت لرزه بر اندا[مشان] می‌افتد»[۱۹] .

به شیوه‌ای پذیرفتن کارشناس بیگانه حقوق‌را در ایران اندرز می‌دهد و می‌داند که اگر چنین کسانی به ایران آورده شوند ازسوی بدخواهان دست بسر خواهند شد اینست که در گفتگوهای خـود در مسالك المحسنین در پیکر نمونه می‌گوید «آن دوپروفسور خارجی، که شما با ذرع خود آنها را پیمودید ، عالم اول علم حقوق هستند ، هریك مبلغی گرفته این راه دور و دراز و صعب را طی کرده آمده‌اند [و] آنچه می‌دانند می‌گویند»[۲۰] نباید فکر کنید که چون فـرنگی هستند و زبان مارا نمی‌دانند چیزی نمی‌فهمند ومی‌توان دست‌بسرشان کرد .

در همین‌جا میترساند وآگاهی می‌دهد به‌اینکه «کاسهٔ احتیاج ایرانی به حکومت عادله و وزرای مسئول چنان پر شده که هیچ فشار مصنوعی حفظ برجستگی [آن] را قادر نیست، باید بریزد ومی‌ریزد، وگرنه دیگران می‌ریزند و کاسه را می‌شکنند»[۲۱]

به رهبران فرصت طلب روز اخطار می‌کند که «عدل وامن و اطمینان مال و جان مردم همان قانون مملکت است»[۲۲] و می‌پرسد «کیست از شما که نداند که ملك بی‌مال، مال بی‌رجال، رجال بی‌امن، امن بی‌عدل نمی‌شود ؟»[۲۳] آنگاه گوید «اگر وجدان دارید چرا بـا استقرار عدل مخالفت می‌کنید ؟»[۲۴] .

---

۱۹ ــ همان ، ص ۱۰۶ .

۲۰ و ۲۱ ــ همو ، مسالك‌المحسنین ، ص۲۸۳ .

۲۲ ــ همو ، مسائل‌الحیات ، ص۱۳۲ .

۲۳ و ۲۴ ــ همو ، مسالك‌المحسنین ، ص ۲۹۰ .

ت ــ نگاهبانی از حقوق بایسته آدمی است

می‌نویسد هرتوده سازمانی پی‌افکنده و در این سازمان برای همه حقوق و بایسته‌هائی بدیده گرفته . همه سر بسته‌اند به سر رشتهٔاین حقوق و بایسته‌ها که در جنگ‌های قانونی گرد آمده . نیك‌بختی و آرامش و بهروزی و ایمنی همه نیز در ارج نهادن به این قوانین و رشته‌های بهم پیوسته‌است . ازاین‌روی «اگر کسی بخواهد این‌اعتدال را برهم بزند یعنی از طریق مستقیم منحرف شود [و به دست آورد] زحمت دیگران تصرف بکند و اموال و حقوق مردم را غارت و غصب نماید»[۲۵] برابر شیوه‌ای که برگزیده شده و همگان متعهد به پیروی از آن و گام برداشتن در همان راه هستند نخست «او را نصیحت [می‌دهند و] بعد باتعذیر [و] بعد با نفی»[۲۶] از اینگونه کارها باز می‌دارند و در فرجام اگر این کوشش‌ها به‌جائی نرسید با «قتل و اعدام»[۲۷] توده را از زیان ناشی از هستی‌اش میرهانند .

با به دیده داشتن این زمینه‌هاست که سخت برآنست درهرتوده این یکی از بایسته‌های آدمیان است که در نگاهداری و نگاهبانی آسایش و آرامش و در ایستادگی در برابر زور و فشار و ستمی که نابجا برهرکس می‌شود بکوشند . نمونه می‌دهد . می‌گوید «شخصی از ملك دیگری یك وجب زمین غصب [می‌کند] که ده تومان می‌ارزد»[۲۸] ولی این ستم دیده که به‌بایستهٔ خویش آشناست نه‌تنهابرای خود بلکه برای کوبیدن یك نابجائی توده‌ای که اگر جلو آن‌گرفته نشود به زیانها و ستم‌های گسترده‌ای خواهد انجامید می‌رود «صد تومان خسارت می‌کشد یکسال مرافعه می‌کند تاحق خود را استرداد می‌نماید»[۲۹] . می‌افزاید در اینجا «شاید به‌خیال‌کسی بیاید‌که خوبست از ده تومان ... گذشتن تا صد تومان تلف کردن»[۳۰] در جائی‌که «این

۲۵ و ۲۶ و ۲۷ ــ همو ، مسائل‌الحیات ، ص٦٤ .
۲۸ و ۲۹ و ۳۰ ــ همان ، ص۸۱ .

خیال فاسداست [و] در این‌گونه موارد منظور نفع وضرر [شخصی] نیست . حفظ حقوق از وظایف مقدسهٔ انسانیست»[۳۱] و کار وکوشش مردی کـه یك وجب از زمینش را متجاوزی به زور گـرفته تنها «اجرای وظیفهٔ حفظ حقوق است»[۳۲] چرا که «اگر بـه یك تجاوز تعاقب نکنند و معارضهٔ بـه مثل ننمـایند همهٔ حقوق چنین شخص واحد یا[یك] ملت جبان درمصادرهٔ تعدیات اجانب»[۳۳] خواهد رفت.

ث ــ سازمانی بنام عدلیه

همانگونه‌که در پیش دیدیم همهٔ تلاشش اینست‌که برساند باید قانونی باشد و دستگاهی ویژه هم پدید آید که کشمکش‌های حقوقی و بزه‌های افراد را باشیوهٔ روشن و شناخته‌ای که توام باقانون ازپیش در معرض آگاهی همگانی گذاشته شده باشد مورد رسیدگی قـرار دهد .

همهٔ این نکاتی‌که می‌گوید، چه‌فراهم آوردن قانون وچه‌آئین رسیدگی و چه دستگاه ویژه رسیدگی و چه این که مرزهای حقوق افراد و گوهر بزه‌ها و میزان کیفرها باید از پیش در پهنه دیـد و آگاهی همگان گذارده شده باشد ، یك یك برپایهٔ پرسش و پـاسخ حقوقی سنگین و گسترده و با پیشینه‌ای که سالها در باختر مـورد گفتگوی دانشمندان برجستهٔ حقوق بوده استوار است .

برای رساندن این پیچیدگی‌ها به زبان ویژه و به سبك همـان روزها گفتگو کرده .

در اینکه عدل در گوهر از کجا و چگونه سرچشمه می‌گیرد و قانون باعدل به چه شیوه پیوستگی پیدا می‌کند و کاربرد قانون در زمینه و پیوند باعدل چیست ، می‌نویسد «هرگاه دو منبع ابتدائیـه حق و حد و فطریه و تجرید را مرکب نمائیم قوه[ای] بنام ظلم صرف

۳۱ و ۳۲ و ۳۳ ــ همان ، ص ۸۲ .

تحصیل می‌کنیم [که] تشخیص درجات استعمال عادیهٔ این قـوه را عدل صرف ... و ترتیب تشخیص این درجات را شرع و قانون»[۳۴] ... می‌خوانند.

برای نشاندن این نکته در مغزها که در داوری و دادرسی در هرزمینه،چه در شناخت حقوق آدمیان و جدا کردن این حقوق ازهم، و چه در کیفر دادن به نابجائی هائی که از سوی کسانی در برهم‌زدن نظم اجتماع انجام میشود ، یك پیش داوری کلی و اعم در پیکر یك جنگ قانونی لازم است ، و به‌ویژه پافشاری در اینکه این اندیشه از برجستگی‌های فکری اسلام است به‌گفتاری از پیامبر دست می‌آویزد؛ چه‌گویدکه پیامبر پس ازگشودن شهرمکه گفت «بعد از این قضاوت [در] امور مردم مطابق آیات و احکام است [و] نه بر وفق دلخواه ظالمانهٔ روسا و حکام»[۳۵] .

تخصص که در پیش هم گفتیم و او با پدید آوردن سازمانـی باکارمندی ویژه‌کاران برگزیده‌ای از آن پشتیبانی می‌کرد به این شیوه در گفته‌هایش آمده که «برای کارخانه‌ها مکانیك برای‌قضاوت فقهای حقوق برای مرضا اطبا»[۳۶] و این در مفهوم مخالف بـه این معنی است که کار دادرسی و داوری کاری نیست که به سادگی بـه دست ملا و داروغه و نایب حاکم و حاکم و کسانی از اینگونه سپرده شود و همانگونه که هرکار ، ویژه کاری می‌خواهد ، برای «قضاوت [هم] فقهای حقوق» بهترین مردمند .

در فرجام می‌رسیم به «دستگاهی به اسم دایرهٔ عـدلیه»[۳۷] . سفارش پابرجا و استوار دارد که سازمانی به این نام پی‌افکنند تا «در تصادف حقوق هروقت اختلاف یاتجاوزی واقع شد درآن محضر عدل

۳۴ ــ همو ، احمد ، ج۲ ، ص۷۹ .
۳۵ ــ همو ، نخبهٔ سپهری ، ص۱۹۱ .
۳۶ ــ همو ، مسائل‌الحیات ، ص۶۶ .
۳۷ ــ همان ، ص۸۴ .

و داد حقوق مفقوده و حدود لازمه را استرداد و استقرار بدهند»[۳۸] .

ناگفته نماند که در این گفتار کوچك دو زمینه شایستهٔ ژرف‌اندیشی بیشتریست ؛ نخست اینکه می‌خواهد برای دادگری دستگاهی جداسر بنیان یابد و از مغز گفته چنین برمی‌آید که آهنگ وی دستگاهی بانظمی ویژه است و این خود در آن زمان برای ایران‌جهش فکری بزرگی می‌نمود . دوم اینکه از این سازمان دو کار درخواست دارد . یکی حقوق از دست رفته مردمان را گرفته و پس دهد و دیگر هروضع پابرجای قانونی را که به دنبال تجاوز و ستمی از چهرهٔ نخستین بیرون شده دوباره به جای پیش برگرداند . که این نیز در دادگستری نوین چکیدهٔ مفهوم راستین دادرسی و دادستانی و دادگریست .

---

۳۸ ــ همان .

گفتار پنجم

میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله

الف ــ دادگری از قانون جدا نیست

گفتگوهای گوناگونی پیش کشیده که در آنها هم از قانون و هم از دادگری سخن رانده . از هر دو پشتیبانی کرده . ولی نکته برجسته اینست که خواسته برساند بدون قانون دست یافتن به دادگری میسر نیست . و این همان مفهومی است که دیگران به ویژه طالب‌اوف هم برآن بودند و حتی طالب‌اوف گفت بدون قانون هر کاری درمقام استقرار دادگری کنند ظلم تنهاست .

بدون آنکه از مفهوم قانون ودادگری به‌گونه‌ای جداسر سخن گوید هردو را پابپای هم به‌کار برده و می‌نویسد همهٔ دردهای ما با یك «واژه» درمان می‌پذیرد و آنهم «عبارت از قانون است»[1] و این تاآنجا ارزشمند است‌که «همهٔ عمارت و انصاف»[2] در آنست زیرا «عمارت و ثروت و راحت همه از عدالت میزاید و وصی پیغمبر ص علی فرموده‌اند العدل اساس العمران»[3] . اینجا به روشنی پیداست که در همان هنگام که از قانون سخن می‌گوید در پی یك این همانی به سراغ دادگری می‌رود گوئی‌که آن دورا ازهم جدا نشدنی می‌پندارد.

---

۱ و ۲و ۳ ــ مستشارالدوله ، یك‌کلمه ، ص۱۳ .

نخست می‌نویسد همه چیز از قانون می‌تراود . سپس گـوید همه از دادگری ناشی میشود .

برهمین سبك اندیشه دادگاههای قانونی را «محکمه هـای عدالت»[٤] می‌خواند و در مقام خرده‌گیری به آشفتگی سازمانهائی که آن روزها برای دادگری و دادگستری پایه ریخته بودند می‌پرسد «در کدام یك از محکمه‌های عدالت مملکت اسلام موافق احکام ... رفتار میشود و کدام یك از حکام عرف را در دست خود کتاب قانون هست که از روی آن بارعایا که امانت محترمهٔ»[٥] خداوندند رفتار کنند ؟

برخلاف گروهی که تنها وجود و به کار انداختن قانون را برای پراکندن دادگری بسنده می‌دانستند برآنست که قانون خوب و بد دارد و هم می‌تواند دادگرانه و هم بیدادگرانه باشد و این از این گفته‌اش پیداست : «برای بار آوری درخت مساوات بیشتر از همه چیز واجب است به دوائر دیوانخانه‌های عدلیه و ملکیه و محلیه نظم درست داده شود که برطبق قوانین عادلانه مال و مکنت جمیع تبعه بلاتفاوت و بدون توفیر و ملاحظه مصون از تعرض داخله و خارجه باشد»[٦] .

در همان هنگام که وجود قانون دادگرانه را از رسانه هـای رسیدن به دادگری همگانی می‌شمارد هیچ شك باقی نمی‌گذارد کـه کسانی که این گونه قانون را به کار می‌برند و از روی آن داوری می‌کنند نیز ناچار از رعایت جانب حق هستند و به زبانی به شخصیت داوران و دادرسان هم توجه هوشمندانه دارد . از همین روی می‌آورد «در همسایگی شما جمیع کارها و امورات اهالی در محکمه‌هـای منتظمه از روی قانون بروفق حقانیت فیصل می‌یابد [در جائی کـه]

---

٤ و ٥ ــ همان ، ص ۲۳ .

٦ ــ کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، ج۱ ، ص۲۱۱ .

در دیوانخانه‌های شما هنوز یك کتاب قانون»[۷] در دست کسی نیست و روشن نیست که چگونه می‌خواهید بین مردمان به حق داوری کنید.

ب ــ بدون قانون کسی حق حکم ندارد

بربنیان فلسفه و پیشینه تاریخی یك یك پایه‌های حقوقی‌باختر یکی از زمینه‌هائی که در آن پافشاری سخت دارد همین گفتگوی «حکم» و «قانون» است. سفارش می‌کند که هیچ فرمانی، از هیچ راهی و بهانه‌ای، برای کیفر، از کوچکترین آن تابزرگترین، از سوی هیچ مقامی داده نشود. بی‌مورد نیست بیافزایم که هنگامی که در بیان این اندیشه دو گفتهٔ «هیچ فردی از سکنه»[۸] و «احدی از حکام و امرا و سران لشکر»[۹] را به‌کار می‌برد بدون گفتگو آهنگش از بزرگترین کس در کشور تاکوچکترین است، و اگر نام نمی‌برد از این روی است که پروای نام بردن از یك یك را نمی‌کند. یك کاسه بگوییم، او از نخستین کس تا پائین‌ترین کس‌را دربرابر فرمانی که بیرون از چهارچوب قانون داده شود پاسخگو می‌شناسد.

در رساندن اینکه در حامش فرهنگ وشهریگری درکشورهای پیشرفته به همانگونه که اومی‌گوید هیچ مقامی فرمانهایش‌بدون مرز نیست می‌نویسد «... هیچ فردی از سکنهٔ فرانسه یا انگلیس یا نمسه یا پروس مطلق التصرف نیست یعنی در هیچ کاری که متعلق به امور محاکمه و مرافعه و سیاست و امثال آن باشد به هوای نفس خود عمل نمی‌تواند کرد»[۱۰].

پراکندن بیشتر این اندیشه را، در پیکرهٔ مفاهیم دیگر نیز

۷ ــ مستشارالدوله، یك کلمه، ص ۵.
۸ ــ همان، ص۸.
۹ ــ همان، ص٥٤.
۱۰ ــ همان، ص ۸

به دیده گـرفته . یکی از آنها این زمینه فکری است که در بـاختر گوهر هرگناه وکیفر آن از پیش روشن است و دیدیم کـه ملکم و طالب‌اوف هم در این اندیشه ایستادگی بسیار داشتند . در این زمینه ضمن بررسی کلیات قوانین فرانسه می‌گوید «هرگناهی را در کتاب قانون جزای مخصوص و معین موجود است»[۱۱] . یا اینکه مـی‌نویسد «جزای هرتقصیر قبل از وقت در کتاب قانون معین است و احـدی از حکام و امرا و سران لشکر جرئت و قدرت ندارند که نسبت بـه زیردستان خود بدون حکم قانون به هوای نفس»[۱۲] ستمی روا دارند. یا می‌آورد «هیچ پادشاهی قادر نیست درحق ادنی‌ترین ناس حکـم زدن یك چوب و تازیانه بدهد»[۱۳] .

هم‌چنین همانگونه که در پیش دیدیـم ، چون او از پیش‌آهنگانیست که به آهنگی ویژه در نزدیك کردن یا دست‌کم نزدیك نشان دادن قوانین اسلامی و فرنگی کوشش سخت داشته ، بنابراین در پی پذیراندن کلیات علمی قوانین فرانسه و پا به پای آن «اصل حکم و قانون» به توده ایران ، و استوار کردن آن برپایه فرمانهای آئینی چیرهٔ برجامعه آنروز کشور ، «اصل حکم و قانون» و محـدودیت یك یك افراد کشور را در سیستم قانونی باختر تجلی روح مهربانی و گذشت ویژه انسانی تلقی می‌کند ، و آنرا با دستور سختی که دراسلام در رفتار دور ازتعصب ودادگرانه باگناهکاران داده‌شده پابپامی‌آورد و می‌گوید «این قانون شریف [فرنگیان] نیز طبق قانون اسلام است. چنانکه خدای تعالی در قرآن مجید می‌فرماید و من جاء بالسیئة فـلا یجزی الامثلها»[۱۴] و یا «وان عاقبتم فعا قبوابمثل مـاعوقبتم»[۱۵] و می‌افزاید جای اندوه دارد که «بالجمله [این] نکتهٔ شریف اسلامیه

۱۱ و ۱۲ ــ همان ، ص ٥٤ .
۱۳ ــ همان ، ص ٥٦ .
۱٤ و ۱٥ ــ همان ، ص ٥٥ .

را ... در باب سیاست ، امروز اهل اسلام ترك و فراموش و اهـل فرنگستان اخذ و تدارك کرده‌اند»[۱۶] .

پ ــ کیفر برای انتقام نیست .

گفتگوی بالا را که یکی از دست آوردهای بنیادهای حقوقی نوین است در پیکری ویژه پیش آورده . از راه اینکه کیفرهـا را همیشه باید در پائین‌ترین پله گرفت به بررسی این پرسش برمی‌خیزد. در اینجا نیز آنچه را که در باختر به دیده می‌گرفتند با آنچه را که در نخستین روزهای کار پیامبر دستور کار یاران او بوده کنار هـم می‌گذارد تا به‌این رویهٔ‌نوین باختریان در کاستن از کیفرها پشتوانه‌ای کیشی هم بدهد . می‌گوید «در شرع پیغمبر ص اصلی است از اصول که قضات و حکام مهماامکن درأ حدود کنند یعنی در تخفیف جـزای جانی سعی نمایند»[۱۷] اینست که گفته «ادرو الحدود مااستطعتم»[۱۸] . سپس می‌آورد امروزه در فرنگ‌که «جماعت متمدنه... ازاهل شهوت و غفلت مرکب هستند ... [و] از ارتکاب جرم و جنایت و استحقاق حدود خالی نمی‌باشند اگر حکام [بخواهند] طریق تجسس وشکنجه را پیش بگیرند [ناچار] بسی جانها را باید اعدام»[۱۹] وگروهی زیاد را به دیار نیستی بفرستند و در راه کیفر و فشار «پرده‌های نـاموس [مردمان زیادی]را ... هتك کنند»[۲۰] درجائیکه چون «طبیعت‌اصول اجتماع‌در این عالم مدنیت حفظ جانها و ستر ناموسها را اقتضاکرده... حفظ جانها و ستر و حرمت ناموسها را بـر اعدام و هتك تـرجیح [می]دهند و بقدر امکان از عیب‌ها اغماض [می]نمایند»[۲۱] و همه

۱۶ و ۱۷ ــ همان .
۱۸ ــ همان ، ص ٥٦ .
۱۹ ــ همان ، ص ٥٥ .
۲۰ و ۲۱ ــ همان ، ص ٥٦ .

نیك می‌دانیم که «این ترجیح و اغماض بجز [از راه] ترك تجسس و شکنجه میسر»[۲۲] نیست ؛ رویه‌ای که بنیان حقوق باختر برآن پایه گرفته و استوار شده است .

گذشته از اینها یکی از نشانه‌های دیگری که از دریچهٔ چشم او به کیفرها در پیکره و چهرهٔ انتقام نگریسته نمی‌شده اینست که می‌آورد در فرنگستان در همان هنگام که پادشاهان‌را حق کوچکترین فشار بر مردمان نیست «حق عفو و بخشش هست»[۲۳] و «هر پادشاه حق این را دارد [که] مقصری [را] که دیوان عدالت حکم برقتلش کرده»[۲۴] از مرگ برهاند و «قتل را تبدیل به حبس موبه بکند»[۲۵] . آنگاه در اینجا برای اینکه شاه قاجار را به پیروی از قوانین باختر برانگیزاند می‌گوید «ملتفت باید شد که این معنی به چه درجه باعث محبت و اخلاص قلبی اهالی‌نسبت به‌پادشاه»[۲۶] می‌تواندشد و «عجب‌تر این است که این قضیه در مشرق زمین به تمامه برعکس است ببین‌تفاوت ره از کجاست تا بکجا»[۲۷] .

با این گفته‌ها ناراست می‌خواهد بگوید فشار قانون و دستگاه راه برکشور نه از روی گرفتن انتقام از بزه کار بلکه از روی توبه دهی و پیراستن روان اوست و برپایهٔ همین فلسفه در قانون فرانسه «تعذیب جانی برای اقرار گرفتن و به بهانه‌های دیگر غیر ممکن است»[۲۸] و هیچ یك از رهبران کوچك یا بزرگ نیاز ندارند و نمی‌توانند به کسی «چوبی بزنند و یاشکنجه[ای] بکنند یا فحشی [بدهند] . حتی در قانون ایشان چوب و تازیانه زدن ممنوع است و در لسان ایشان فحش و دشنام نیست و این قسم تنبیهات را که خلاف شأن انسانیت است در حق اسب و استر و سایر حیوانات بارکشی هم روا نمی‌دانند»[۲۹] .

---

۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ — همان .
۲۶ و ۲۷ — همان ، ص ۵۷ .
۲۸ و ۲۹ — همان ، ص ۵۴ .

ت ــ دادرسان را از کار نمی‌توان برداشت

در سازمان دادن یك دادگستری پیشرفته نکتهٔ برجستهٔ دیگری که دارد گفتگوی برگزیدن دادرس‌های همیشگی است و اوباآوردن یکی ازدستورهای بنیانی دادگستری فرانسهٔآن روز برای دادگستری ایران هم برگزیدن دادرسهای همیشگی را پیشنهاد می‌کند.

بادیدن این پیشنهاد او به این میرسیم که در کار دادرسی و دادگستری از این آمیغ سترگ آگاه بوده که یکی از چرکین‌ترین کانونهای تیره‌گون آفرین هردستگاه دادگری دست‌آموز بودن و فرمان پذیر بودن دادرسان آنست. پی‌برده بوده که اینگونه دادرسان نه‌تنها در پیکر بازی کردن نقش در نمایشنامهٔ «توده و دادگری» هوده‌ای ندارند بلکه لکه‌هائی چرك‌آلود و گندیده در روان پاك دریاگون توده‌هایند که ازهردم گندآلودشان صدها جان تابناك ارزشمند آدمی به‌سوی نیستی روانه می‌شود.

مستشارالدوله در درمان این بیماری جانکاه می‌گوید یکی از فرمانهائی که در فرانسه به دیده می‌گیرند «عدم عزل اعضاء ازمجالس حکم یعنی از محکمه‌های عدالت»[۳۰] است افزوده براینکه‌این «منصب قضا»[۳۱] پا به پای چند کار دیگر «ابدی است»[۳۲] و بیگمان «فواید این قانون بسیار است»[۳۳].

با این همه، از نوشته‌هایش پیداست که گویا نمی‌دانسته که با همیشگی کردن کار دادرسان نیر، باز چیزهای بسیار دیگری باید، زیرا اگر این نباشد، باز هم نامردمان دیو سیرتی پیدا میشوند تا با نیرنگهای ناسترسا و آدمی‌کش داوری‌های دادرسان را به راه‌های ناراست بکشانند.

برگردم به گفتگوی پیشین. آنجاکه ازسودمندیهای همیشگی

۳۰ تا ۳۳ ــ همان، ص ۵۰

بودن کار دادرسان گفتگو بود . می‌نویسد این رویه از سه راه به‌توده سود بسیار می‌رساند .

نخست اینکه اگر کار دادرسان همیشگی باشد و کسی نتواند آنان را برکنار سازد یا جابه‌جا کند باپیشرفت روزبروز برآزمودگی و پختگی آنان افزوده میشود[۳٤] و این کار دیدگی خودیکی اززمینه‌های دادرسی راستین و استوار خواهد شد .

دوم آنکه «در کار دولت و ملت بی‌غرض»[۳۵] میشوند و این از آنجا سرچشمه می‌گیرد که چون نه از نیروی راه برکشور و نه از فشار مردم و نه از خشم کسی دیگر نمی‌هراسند سوی هیچکس را نمی‌گیرند و همانچه را که باید می‌گویند .

سوم اینست که «چون به دوام و بقای در منصب مطمئن هستند محتاج نمی‌شوند که از کسی حمایت بخواهند و در مقابل آن به‌قبول توسط مجبور شوند»[۳٦] و چه گفتهٔ برجسته‌ایست این ، زیرا همه ما به نیکی آگاهی داریم که یکی از گرفتاریهای بزرگ نشستگاه دادرسان امروزه اینست که از راههای ناراست گوناگون زیر فشار می‌افتند و اگر نیاز به پشتیبانی از سوی نیروئی در خود نبینند ناچار نمی‌شوند در برابر دریافت آن در یك یاچند یاهمهٔ داوری‌های خویش اندیشه‌های نابجای ناراست را رخنه دهند .

در فرجام مانند همهٔ گفته‌هایش باز فرمانی از کیش را چاشنی گفته و پند خویش می‌کند تا به استواری آن بیافزاید . می‌گویداینها که گفتم با «شریعت اسلامیه[نیز] مطابقت دارد زیراکه عزل‌مأموری از منصبش بی‌جنحه و بی‌ثبوت تهمت ، ظلم و جفاست و ظلم و جفا در شریعت اسلام ممنوع است»[۳۷] .

---

۳٤ تا ۳۷ ــ همان .

ث ــ هیات منصفه پشتیبان دادرسی دادگرانه است

از «هیات منصفه» زیر واژهٔ «رژی» گفتگو می‌دارد. با این بیان که «لفظ ژری در اصطلاح فرانسه به‌معنی آنکسی‌است که سوگند خورده باشد [و] چون ژری‌ها حین انتخاب شدن بروفق قانون‌معینه سوگند یادمی‌کنند... پس رژی‌دروظیفه خودمشاور سوگندخور[ده] است»[۳۸].

می‌نویسد «قاعدهٔ انتخاب رژی در محکمه‌های مخصوص فرنگستان به جهت موبد بودن منصب قضا واجب آمده است»[۳۹] و در نشان دادن گوهر انگیزهٔ این گزینش هم می‌آورد چون دادرسان در فرنگ همیشگی‌اند و این رویه در همان هنگام که سودمند می‌افتد زیانهائی هم پیش می‌آورد ناچار برای پیشگیری از خودسری و تك‌روی برخی که همیشگی کار و بی‌نیازی همه سویه آنها را به هرکاری می‌کشاند و پاس پاکی «روح قضا» را نمی‌دارند هیات منصفه را نیز یکی از چاره‌های کار دانسته‌اند. گفتارش چنین است: «چون منصب قضاوت در قانونشان ابدی است وقضات متمکنه وموبده را مجال استیلا باقیست پس برای سد مجال، تعیین رژی و مشاور واجب افتاده»[۴۰].

برآنست که چون مغز کار این گروه رایزنی است کارش با کار گروه مشاوران اسلامی بسیار نزدیك است؛ چه مشاوران اسلامی گروهی از دانایان بودند که برابر فرمان سرجنبانان کیش دادگاهها در جدا کردن راست از ناراست از آنها پرسش می‌کردند. پس گوید «فلهذا این قاعدهٔ»[۴۱] برگزیدن هیات منصفه نیز «در شریعت اسلام به باب مشورت راجع»[۴۲] میشود و «آنها را مشاور نامیدن سزاوار

۳۸ و ۳۹ و ۴۰ ــ همان، ص۵۳.

۴۱ و ۴۲ ــ همان، ص ۵۱.

است»[۴۳]. آنگاه باآوردن گفتاری از «شیخ طوسی در کتاب قضا»[۴۴] زمینه‌های بالا را برپایه‌های کیشی استوار می‌سازد.

پیرامون رویهٔ برگزیدن این گروه‌ها می‌گوید اینان «اشخاصی هستند که اهالی مملکت آنها را از مردمان آبرومند و درستکار و امین انتخاب می‌کنند واقل آنها دوازده نفر»[۴۵] است وبه‌آنان سوگند داده میشود که «همیشه برجادهٔ حق و راستی بوده و بدون هـر گونه منظور آرای خود را برمسموعات و مخاصمات در حق هرکسی بوده باشد بروجه راستی و خلوص بیان نمایند»[۴۶]. در اینجا ایـن نگفته نماند که «رژیهائی که در یك امر اظهار رای کردند [کنار می‌روند و] در امر دیگر رژیهای علاحده انتخاب»[۴۷] می‌شوند وآهنگ اینست که برای هر دادرسی یك گروه ویژه برگزیده میشود نه آنکه گروهی برای چند دادرسی یا دادرسی‌های گوناگون به کار فرا خوانـده شود.

این کسان گروهی کار می‌کنند و«همیشه‌هنگام تحقیق جنایات و جرایم کبیره در محکمه‌های عدالت حضور بهم می‌رسانند»[۴۸] وپس از آنکه دادرس یا دادرسان پرسشها و پاسخهای دادخواه ودادخوانده و یا دادستان و متهم را شنیدند آنگاه این را که چه کسی دادبرده است و چه کسی داد باخته و که بزه‌کار است و که بی‌گناه «به تمیـز و تحقیق»[۴۹] گروه وامی‌گذارند «و از ایشان رای»[۵۰] می‌خواهند. در این هنگام «رژیها به محـل مخصوص و خلوت داخـل شده بعد از مذاکره وتحقیقات فیمابین خود»[۵۱] هرچه‌که «اکثریت‌آراء [برآن] قرار گرفت ... به قاضی افاده می‌کنند»[۵۲]. این گروه رایـزن تنها

۴۳ و ۴۴ ــ همان، ص ۵۲.
۴۵ ــ همان، ص ۵۱.
۴۶ و ۴۷ ــ همان، ص ۵۳
۴۸ تا ۵۲ ــ همان، ص ۵۱.

می‌تواند بگوید متهمی که زیر پیگرد است و آنها داستان و ماجرایش را شنیدند و همه دادرسی‌اش را زیر دیده‌بانی داشتند از دید گروه بزه‌کار است یا نه و یا آنکه دادخواه، چه یك تن ویژه و چه دادستان، دادخواهی‌اش بجاست یا نه و آن‌را «حق حکم و یاتعیین مقدارعقوبت نیست بلکه‌نظر ایشان به‌بیان رای واشارت مقصوداست»[۵۳] واین‌دادرس است که پس از شنیدن رای گروه به دادن دادنامه و میزان کیفر می‌پردازد.

۵۳ ــ همان.

گفتار ششم

میرزا حسین‌خان مشیرالدوله

الف ــ بیزاری از هرج ومرج

آغاز پیشنهادهایش به دستگاه فرمانروائی روز در تهران از همان هنگام بود که درعثمانی در چهرهٔ نمایندهٔ ایران کم‌کم شناخته شد. از این دوره است که می‌بینیم نامه‌هایش روز به روز سنگین‌تر و کوبنده‌تر می‌شود. از قانون، از نبودن دادگری، از هرج ومرج و از پس‌افتادگی و از هرچه که به‌دیده‌اش می‌آمده می‌نوشته. به شاه می‌نویسد فرنگیان «هیچ وقت ما را قابل و لایق همسری با [خود] نمی‌شناسند... اگر هرکس غیر از این عرض نماید مداهنه و تملق و دروغ گفته است»[1]. آنگاه می‌افزاید «پس براولیای دولت واجب ولازم است که هر قدر زودتر داخل جادهٔ ترقی شوند»[2]. و بر همهٔ نمایندگان و گماشتگان دستگاه می‌داند که آن چیزی راکه «می‌بینند واستنباط می‌کنند بدون تأخیر به هیأت دولت»[3] گزارش کنند زیرا در دیدهٔ او «اگر کتمان کنندو متلفت نسازند، از تکلیف و وظیفهٔ خدمتگذاری خود قصور نموده‌اند»[4]. ومی‌انگارد «قصور از وظیفهٔ خدمتگذاری به دولت از جملهٔ معاصی کبیره است»[5].

---

۱ تا ۵ ــ مشیرالدوله، نامهٔ به شاه، تاریخ؟ (گویا ۱۲۸٤)؛ به نقل ــ ساسانی، سیاستگران دورهٔ قاجار، ج یك، ص ٦٨ــ٦٧.

نگران است وپرخروش؛ نمی‌خواهد زمان را از دست بدهد ؛ دوست ندارد در گرماگرم پیشرفت اروپا و ژاپن کشورخودش ایران بی‌هوده ونابجا درجا بزند . می‌آورد «چقدر خون‌دل»[۶] می‌خورم که می‌بینم دیگران «روز به روز ترقی می‌نمایند و ما درحالت حالیهٔ خود باقی»[۷] هستیم. «تاکی ماباید تماشاچی و ناقل ترقیات دیگران»[۸] بمانیم ؟ «باید تدارك آتیه را دید وترقیات لازمه [ای را] که دیگران به شعبه‌های امور خود داخل کرده‌اند از قوه به فعل آورد و خود را فریب نداد»[۹]. می‌گوید «اگر هر یك از ما [ها] به‌قدر حصه خودمان معنی وطن‌داری را فهمیده بودیم و ادای تکلیف‌ازخود نموده بودیم ، حالا وضع دولت و ملت ما رنگ دیگری داشت »[۱۰] .

در همهٔ دوران کارش هیچگاه از خرده‌گیری ازبدی‌ها باز نایستاد؛ امین‌الدوله می‌گوید هنگامی‌که‌شاه به‌عراق‌رفت‌ومشیرالدوله هم درآنجا به‌او پیوست جادرجا «همهٔ معایب دستگاه دولت »[۱۱] را می‌گفت و یك‌یك «را به‌درستی مقایسه می‌کرد و می‌رسید»[۱۲] و در هر زمینه همراه «توضیح مفاسد [از] ضرورت اصلاحات با بی‌مشبع»[۱۳] می‌آورد . راست است . زیرا این رویه را تا پس از صدارت عظمی و فرجام کارش نیز داشت و حتی پس از دیدار نخست شاه از فرنگ به‌شاه نوشت «در ایران به‌قدری عادت به بی‌قاعدگی کرده‌اند که اگر جزئی انتظام در امور رو بدهد محل حرف می‌شود»[۱۴] .

درچیره ساختن پایه‌های دادگری وقوانین وقواعدفرمانروائی برکارهای همگانی چنان چشم‌بسته کار می‌کرد که کار به‌جائی کشید که «اغلب از کسان و بستگان [وی که] قبل از صدارت [او] عامل و منشاء کارهای عمدهٔ دولتی بودند ، . . . در عهد ایشان همه

---

۶ تا ۱۰ ــ همو ، نامه به وزارت خارجه ، ۱۴ ذی‌القعد، ۱۲۸۶ .
۱۱ تا ۱۳ ــ امین‌الدوله ، میرزا علیخان : خاطرات سیاسی ، تهران ، شرکت سهامی‌کتابهای ایران ، ۱۳۴۱ ، ص ۳۴ .
۱۴ ــ مشیرالدوله ، نامهٔ به‌شاه، تاریخ ۱۲۹۰ .

بیکار»[۱۵] شدند. اوحتی «پسرعموی خودش را ازعدلیه بیرون کرد چون کارهای خلاف می کرد»[۱۶].

همیشه پرخاشگر بود وسخت گیر؛ سوی هیچکس رانمی گرفت، به‌ویژه آنها را که گردنکش بودند وبیدادگر. دربازداشتن زورگویان از بیدادگری و بی‌قانونی برداشت نوشت اگر «تعدی را می‌توانیداز خودتان دور نمائید نعم‌المطلوب. والا اصلح در امور خلع خودتان از حکومت است، زیرا گرفتار خواهید شد و بد هم گرفتار می‌شوید»[۱۷]. او چنان بابیدادگران سخت‌تا می کرد که شاه ازاین‌روبداش گه‌گاه‌به سخن‌می‌آمد. شاه هنگامی‌دراین‌زمینه‌به‌وی گفت «درغیاب و حضور نوکرها و وزرا و شاهزاده‌ها چیزی نگوئید که باز باعث توحش و رنجش تازه‌ای از شما بشود. به‌هیچ وجه لزومی ندارد حرف زدن و مردم را مجدداً از خود رنجاندن»[۱۸]. به‌بینیداو کجا بوده و شاه قاجار کجا! ووی چه رامی‌دیده و فرمانروای‌بزرگ چه را!!

ب ــ دادگستری مرجع عام

با آنکه اینهمه بخشنامه و فرمان از دوران وی بیادگار مانده هنوز دربارهٔ دادگستری قانونی یك کاسه از وی سراغ نکرده‌ایم. هرچه هست فرمانها و بخشنامه‌ها ونامه‌های خصوصی و در برخی موارد هم جزوه‌های قواعد است.

گویند در ذی‌حجهٔ ۱۲۸۷ سازمانی برای دادگستری‌بنیان کرد[۱۹] ومقرر داشت «سابق براین هرکس در محاکمه فیمابین خود وابتاعش

۱۵ و۱۶ ــ ناظم‌الدوله، ملکم‌خان: شیخ و حقیر، خطی؛ به‌نقل ــ آدمیت، اندیشه ترقی، ص ۲۵۲.

۱۷ ــ مشیرالدوله سپهسالار اعظم، میرزا حسین‌خان: بخشنامه، ذی‌القعده۱۲۸۸: به‌نقل ــ صنیع‌الدوله، مرآت‌البلدان، ج سوم، ص ۱۵۳.

۱۸ ــ ناصرالدینشاه، نامه به میرزا حسین‌خان، ٤ شعبان ۱۲۹۰.

۱۹ ــ آدمیت، اندیشه ترقی، ص ۱۷٤.

یا غیر ، خود سربوده [و] از روی قدرت و ارادهٔ خود»[۲۰] به توده‌ستم می‌کرد[ه] ولی «از این تاریخ به‌بعد، حبس و هر گونه ایذاء از اشخاص نسبت به‌زیردستان باید متروك شده وهیچکس میان خود و دیگری به محاکمه و اجبار جسارت ننماید»[۲۱] زیرا رسیدگی به «هر قسم تقصیر»[۲۲] با دادگستریست واگر بجز این « حرکتی به‌وقوع برسد، مرتکب از هر طبقه باشد، مجازات خواهد دید»[۲۳]. وهم‌چنین است اگر «بیگناه بودن متهم و یا محبوسی»[۲۴] در دادگستری ثابت شودکه البته «دراستخلاص آن [متهم] هیچگونه اهمال‌روا نخواهند داشت »[۲۵] .

افزوده براین‌ها تأسیسات نوین این دوره با «قانون وزارت‌عدلیهٔ اعظم وعدالتخانه‌های ایران» که دارای یکصدونوزده ماده بود و در اول ربیع‌الثانی ۱۲۸۸ به‌تصویب رسید کامل شد[۲۶].

نوشته‌اند درهمین روزها پس ازپراکندن بخشنامه‌ای درباز‌داشتن فرمانروایان استانها از زورگوئی، داد در روزنامه نوشتند پادشاه «به‌تجارب روزگار ... مشاهده فرموده‌اند ... عدل وانصاف ومنع ظلم واجحاف ... آئین مملکتداری و قانون عدالت‌گستری است»[۲۷] ودستور دادند «مسند عدالت را که مظهر جلالت است بر صالح و طالح حاکم فرمایند، تا حکومت هربلدی بی‌اذ وامضای ... شاهنشاهی بر احدی حکم جنایت جاری نکند و دست تعرض وتهمت به‌نفوس واموال مردم نگشاید. نهایت، اگر مقصری به‌دست آید، بعد از تحقیق وتدقیق که گناهش معلوم شد، و به‌ثبوت اجزای حکومت رسید نام مقصر وسبب تقصیر ودلیل اثبات را تحریراً به دربارمعدلت

۲۰ تا ۲۵ ــ همان ، ص ۱۷۵ .

۲۶ ــ همان، ص ۱۷۶ (آدمیت می‌نویسد « متن قانون در اسناد میرزایوسف‌خان مستشارالدوله به‌دست ما آمد. پشت جلد کتابچه به‌خطمیرزا یوسف‌خان نوشته شده: ترتیب مجالس عدلیه در وزارت مرحوم حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله که بعد به‌صدارت رسید ») .

۲۷ ــ همان ، ص ۱۸۱ .

مدار عرضه کنند، تا حکومت کلیهٔ عدلیه نیز تدقیقات تکلیفی خود را عمل آورده »[۲۸] و دادنامه داده شود.

او از اندیشهٔ مرجعیت همگانی دادگستری هیچگاه دست بر ــ نداشت. در ۱۲۹۰ هم فرمانی از سوی شاه پراکنده شد که « ... حکم جهانمطاع به‌شرف نفاذ مقرون آمد که مدعی علیه هر که باشد و دارای هر مقام بود چنانچه در دیوانخانهٔ مبارکهٔ عدلیه اعظم به‌جهت احقاق حقی او را احضار نمایند بدون مضایقت حضور بهم‌رساند»[۲۹].

در تنظیمات حسنه که در ۱۲۹۱ اجرا شد در بخش بایسته‌های فرمان‌ران استان و شهرستان نیز داردکه «در شهر وبلوکات‌هرگاه شریر و مفسد و جانی و ضارب بهم‌رسد فوراً بگیرد و به مجلس [تنظیمات] روانه دارد که رسیدگی کرده حدود تنبیه او را معین بنمایند و خود را مختار نداندکه به‌سلیقه و میل خودش کسی را تنبیه وترجمان کند»[۳۰]. و یا آنکه گوید از ریشه «هرکاری که در ولایت اتفاق بیفتد، از قبیل اختلاف ودعوی ونزاع و گفتگوی‌شرعی و غیرشرعی و غائله در املاك و غیره همهٔ آنرا به مجلس تنظیمات رجوع نماید»[۳۱].

باز در زمانی که در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۲۹۲ وزارت تجارت به‌دادخواهی‌های بازرگانی میرسید میرزا حسین خان برآشفت‌و در مرجعیت‌عام وزارت دادگستری‌آورددست‌اندازی‌های«وزارت‌تجارت بسیار بی‌ملاحظه شده [و] هیچ حدودی در این ماده منظور نیست»[۳۲] اگر بین دو بازرگان در «معاملات وقرار و مدار عمل تجارتی در شراکت»[۳۳] و گفتگوهائی نزدیك و همگون به اینها بگومگوست‌باید

۲۸ ــ همان.

۲۹ ــ دولت ایران، روزنامه ایران، ۱۹ شعبان ۱۲۹۰، شماره ۱۰۹.

۳۰ و۳۱ ــ دولت ایران: کتابچه تنظیمات حسنه دولت علیه و ممالك‌محروسهٔ ایران، تهران، تنگوزئیل ۱۲۹۲،ص۱۹ (از نسخه کتابخانه مجلس سنا).

۳۲ و ۳۳ ــ مشیرالدوله سپهسالار اعظم،میرزا حسین‌خان: انتظام عمل‌دیوان عدالت، خطی، سال ۱۲۹۲؛ به نقل‌ــ اندیشه ترقی، ص ۱۸۷.

به‌این وزارتخانه بروند ولی اگر کسان دیگر بر بازرگانان ادعائی دارند و یا بازرگانان بر آنها دعوائی دارند این «چه دخلی به‌وزارت تجارت دارد ؟ اینگونه عرایض و مطالب مردم ، منحصر به دیوان عدالت است»[۳۴]. و در فرجام در چهرهٔ یك دستور یك کاسه از شاه خواست «در ملاء عام و در مجلس وزرا»[۳۵] به همگان آگاهی دهدکه هرکس از هر رده و رشته و کار هردادخواهی دارد به دادگستری برد زیرا دادگستری برای همین است .

پ ــ تشکیلات دادگستری

نوشته‌اند «دستگاه عدلیه جدید»[۳۶] به‌کوشش میرزاحسین‌خان و «میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تأسیس یافت»[۳۷] و یکی‌ازنتایجش این شدکه «دستگاه قضاوت‌استقلال نسبی پیدا کرد»[۳۸] واین نوآوری هم با چنان تلاشی همراه بود که در «همان سه‌ماههٔ اول ، تشکیلات عدلیه جدید بنیان گذارده شدو روزنامهٔ وقایع عدلیه برپاگردید»[۳۹].

در نخستین سازمانی‌که درماه ذی‌حجهٔ ۱۲۸۷ برای‌دادگستری نوین پی‌افکندند چهار «مجلس» پیش‌بینی شد بنامهای «مجلس تحقیق» و «مجلس تنظیم قانون» و «مجلس جنایات» و «مجلس اجرا»[۴۰] که همانگونه که ازنامهایشان پیداست از نخستین تاچهارمین پشت سرهم به پژوهش در رویدادهای مورد شکایت و فراهم‌آوری قوانین و رسیدگی به‌جنایات و به کاربستن مفاد دادنامه‌های داده‌شده می‌پرداختند . والبته روشن است که «مجلس تنظیم قانون» از ریشه به دادگستری وابستگی پیدا نمی‌کرد ولی آنروزها ناچار ازپیش‌بینی چنین انجمنی در سازمان دادگستری بودند .

بهرترتیب، گذشته از این، هنوز مدتی از آغاز کار این چهار

۳۴ و ۳۵ ــ همان .
۳۶و۳۷و۳۸ ــ همان ، ص ۱۷۳ .
۳۹ تا ۴۰ ــ همان ، ص ۱۷۴ .

مجلس نگذشته بود که دو مجلس دیگر هم بنامهای «مجلس تجارت» و «مجلس املاك»[٤١] به‌چهار مجلس نخست افـزودند کـه «مجلس تجارت» برای رسیدگی به کشمکش‌های بازرگانی و «مجلس‌املاك» هم برای «غوررسی در منازعه اراضی عتیقه»[٤٢] بود.

پس ازاین‌کوششها وپس ازگذشت چندی، سازمان‌دیگری‌برای دادگستری ریخته شد؛ این‌سازمان‌که سازمان‌سال۱۲۸۸شناخته‌میشودو به‌گفتهٔ برخی طراح‌آن میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله بوده[٤٣]، هفت مجلس داشته که عبارت بوده‌اند از «مجلس احضار، مجلس‌محاکمات حقوقی، مجلس تحقیق دعاوی، مجلس‌اصلاح، مجلس تجارت، مجلس جنایات، مجلس اجرا»[٤٤] و فراموشخانه و زندان هم داشته ودر آن رئیس عدالتخانه را نیز «امین عدلیه»[٤٥] می‌خوانده‌اند. در این‌قانون هم‌چنین واژه‌ای بنام «ناظر عدلیه»[٤٦] بکار برده شده که با بررسی تعریفی که خود قانون از آن به‌دست می‌دهد معلوم میشود منظور از آن دادستان است؛زیرا قانون مربوطه درتعریف «ناظر عدلیه» گوید «ناظرعدلیه مامور است‌که درهرجا چیزی خلاف قانون‌ومنافی‌عدالت ملاحظه نماید عاملین آنرا به عدالتخانه بخواهد و امین عدلیه را نیز به مواخذهٔ آنها بدارد»[٤٧]. افزوده براینها «هر تعدی و خلاف‌قانونی که ناظر عدلیه ملاحظه کند و امنای عدلیه از رفع آن بدون فتنه و شورش عاجز باشند به‌وزارت عدلیهٔ اعظم اطلاع خواهد داد»[٤٨].

کار این سازمان و مجلس‌های گوناگون آن روشن نیست‌که کی آغاز و تا چه روزگاری پائیده زیرا در فهرست سازمان هـای دولتی سال ۱۲۹۰ تنها از مجالسی بنامهای «مجلس تحقیق دعاوی و مجلس جنایات و مجلس جنایات وتجارت و مجلس مخصوص ... و

٤١ و ٤٢ ــ همان.

٤٣ تا ٤٨ ــ همان، ص ۱۷۷.

قسمت اجرا و فراشان و عریضه‌نویسان»[۴۹] یاد شده واز باقی مجالس نامی در میان نیست .

بنابر نظر یکی از تاریخ‌نویسان «قانون ۱۲۸۸ نه تنها ازطرح قانون بعدی وزارت عدلیه که در ۱۲۹۶ (در بیست ودوماه) تهیه گردید [ه] به مراتب بهتر و جامع‌تر»[۵۰] بوده بلکه «به علاوهٔ قانون اساسی و قانون تنظیمات ولایات [از جمله] نیکوترین کارهای قانونگزاری در عصر سپهسالار»[۵۱] بشمار میرود .

در اینجا ازاین‌نکته نگذرم که از ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۶ که در بالا اشاره شد باز کارهائی ازسوی سپهسالار انجام گرفت‌که ازآن‌میانست فراهم کردن و اجرای قانون تنظیمات حسنه .

در این قانون هم مجلسی بنام «مجلس تنظیمات»[۵۲] پیش‌بینی کرده‌اند و کارهای گوناگونی از رسیدگی به کوچکترین شکایات تا رسیدگی به‌دعاوی علیه نظامیان از آن خواسته‌اند. در ترکیب این مجلس قانون مزبور در مادهٔ ۲۹ گوید «مجلس تنظیمات مرکب است از ... وامین دیوانخانه ... وامین تجارت »[۵۳]. و پیرامون کار ویژهٔ امین دیوانخانه وامین تجارت نیز می‌آورد «امین دیوانخانه تکلیفش رسیدن به مطالب رعیت است [و] امین تجارت هم‌تکلیفش رسیدگی به امور تجارت »[۵۴] .

ت ــ آئین دادرسی

ازهمان نخست «میرزاحسین‌خان برابراحکام شرعی‌ودستور‌العمل۱۲۷۹ کار می‌کرد ولی چون برهمین اساس در ولایات ودیگر

۴۹ ــ صنیع‌الدوله ، محمدحسن‌خان : سالنامه ۱۲۹۰ ایران، تهران، ۱۲۹۰، ص ۶۳ــ۶۲ .

۵۰و۵۱ ــ آدمیت، اندیشه ترقی، ص ۱۷۶ .

۵۲ تا ۵۴ ــ دولت ایران ، کتابچه تنظیمات حسنه ، ماده ۲۹ .

مراجع،احکامی صادر می کردند وباعث‌آزار واذیت مردم‌می‌شدند»[۵۵] این بود که در پی آوردن جنگهائی نوین به کارهائی دست‌آزید . از آنهاست فرمانی که بنام شاه برای ولیعهد در آذربایجان فرستاده واو را از هرگونه یکه‌تازی در رسیدگی به امور وابسته به دادگستری برکنار داشته . در این فرمان در بحثی می‌گوید «... پس از این در هرولایت رسمی که معمول حکام پیش بوده که به‌اندك تقصیروحرکت خلاف‌که از رعایای‌نادان ناشی میشده مباشرین ایالت و حکومت در اجرای حدودبه‌مکافات ومجازات بی‌اندازه می‌پرداختند ... خواستیم کلیهٔ این رسوم مرتفع شده ... ایالت وحکومت قبل از ثبوت ووضوح قطعیهٔ [هر جرم] ابداً مجاز و ماذون در سیاست و قصاصی نباشند و از این تاریخ هر مجرمی که به‌دست افتاد و هر مقصری که درولایت بهم‌رسید فوراً محبوس نموده بجز حبس حکم دیگر به هیچ‌وجه‌نکنند و مراتب را با امارات واسباب ایضاح واثبات ... بخاکپای مبارك معلوم دارند تا پس از غوررسی کامل آنچه ... قرین اثبات افتاد و حکم مجازات ... شرفصدور یافت ... ازآن قراراجرا دارند»[۵۶] . و خودمیرزا حسین‌خان که در این هنگام وزارت دادگستری راداشت برپایهٔ همین فرمان برداشت برای همهٔ استانداران و فرمانداران آن روزنوشت «... رأی انورخدیوانه‌به‌صرافت طبع مبارك به این علاقه گرفت که . . . حکومت وایالت قبل از ثبوت و وضوح [جرم] و اجازهٔ مخصوص اذن قصاص و سیاست را نداشته باشد ... اگر خدای نکرده بر خلاف امرو فرموده ... حرکتی واقع شود برشان سلطنت... خودشان حتم فرموده‌اند که مخالف و متعرض از این حکم را بـه مجازات لازمهٔ فوریه برسانند»[۵۷] .

---

۵۵ ــ فرهاد معتمد ، سپهسالار اعظم ، ص ۴۳ .

۵۶ و ۵۷ ــ دولت ایران ، روزنامه ایران ، دوم ربیع‌الاول۱۲۸۸ ، شماره۲۶ .

این فرمانها «به حکام و خانها واشخاص ذی‌نفوذ صدمهٔ کلی زد ... و قدرت آنها را محدود نمود و جلو تعدیات بدون مورد را گرفت»[۵۸].

هم چنین همراه نیروئی که به دادرسان دادگستری در قانون ۱۲۸۸ داد دادرسان را مأمور و مکلف کرد در برابر فشار وزورگوئی استانداران و فرمانداران ایستادگی کنند. بیان او در این زمینه چنین‌است: «امین عدلیه مکلف است که تعدی حکام رابه‌نوع‌مستحسن رفع کند»[۵۹].

در اینکه‌درجنحه وجنایت چگونه باید رسیدگی شود وچه‌کسانی صلاحیت قانونی برای تشخیص دارند در قانون ۱۲۸۸ می‌آورد «تحقیق جنایت باید به‌تصدیق طبیب عدالتخانه باشد یابه تصدیق‌طبیب و جراح حاذق دیگر، به شرط امضای طبیب عدالتخانه»[۶۰]. در همین زمینه‌می‌افزاید درگزارشی که پزشك می‌دهد باید«زخم و[شکستگی] و ضرب و کبودی وآماس»[۶۱] به‌درستی گنجانده شود و تاوان ناشی‌از جرم بنابر «قوانین طبیهٔ محکمه»[۶۲] تعیین خواهد شد.

در گرفتن تأمین از متهمین و جلوگیری از فراریارویدادهای دیگر نیز باز در همان قانون بالا دارد که متهم به جنایت سپردهٔ عدالتخانه خواهد بود و «اگر قتل [منتج] به حبس شده است، باید قاتل در حجرهٔ کوچکی حبس شود که زیاده از یکنفر گنجایش نداشته باشد»[۶۳] و با پافشاری روشن می‌گوید «زندانبان بدون‌داشتن حکم مخصوص مجلس محاکمات نباید کسی را حبس کند»[۶۴].

در خصوص چگونگی دادرسی و صلاحیتها و رویهٔ رسیدگی دادگستری وتکالیف سایر وزارتخانه‌های کشور در برابردادگستری،

---

۵۸ ــ فرهاد معتمد، سپهسالار اعظم، ص ۴۳.

۵۹ و ۶۰ ــ آدمیت، اندیشه ترقی، ص ۱۷۷.

۶۱ تا ۶۴ ــ همان، ص ۱۷۸.

میرزا حسین‌خان در جمادی‌الثانی ۱۲۸۹ نیز جنگی فراهم آورد که آنهم به سهم خود روشنگر کوششهای اوست در بنیان‌کردن آئینی استوار برای دادرسی در کشور [۶۵].

افزوده براین کوشش‌ها هم چنین درقانون تنظیمات حسنه زمینه‌هائی پیرامون صلاحیت رسیدگی مجلس تنظیمات که یك‌شورای ایالتی ویژه بود به‌دست داده.

دررسیدگی مجلس تنظیمات به‌دعاوی افراد ایلات گوید اگر «جزء وزارت جلیله عسکریه خدمت می‌کنند گفتگوی آنها را با مأموری که از وزارت عسکریه در مجلس است با اطلاع اهل‌مجلس قطع و فصل»[۶۶] می‌کنند واگر نباشند «در حکم سایر رعایای‌دولت علیه خوا[هند] بود [که] اجزای مجلس بااطلاع رئیس آن ایل‌عمل آنها را قطع »[۶۷] خواهند کرد.

پیرامون دعاوی علیه نظامیان نیز می‌آورد «آن شخص را به دست سرتیپ و سرکردهٔ فوج »[۶۸] می‌سپارند و «مراتب را در آنجا رسیدگی نموده صدور حکم شرع یا عرف را با صورت مجلس‌نوشته وبه‌وزارت جنگ »[۶۹] می‌فرستند تا پس از صدور دستور «از آنقرار مجری ومعمول دارند»[۷۰].

در دعاوی نظامیان علیه غیر نظامیان هم دستور داده‌خوانده را بخواهند « در حضور مجلس [تنظیمات] احقاق حق نمایند»[۷۱].

ث ــ دادرسی بنام شاه است

این ضابطهٔ حقوقی که در بخش‌های پیشین هم از آن یاد شد ریشه‌های تاریخی واجتماعی و حقوقی ژرف در خاور و باختر هر

---

۶۵ ــ صنیع‌الدوله ، مرآت‌البلدان ، ج۳، ص ۹ــ۶ .
۶۶و۶۷ ــ دولت ایران، کتابچه تنظیمات حسنه، ماده ۲۸ .
۶۸ تا ۷۰ ــ همان، ماده ۲۴ .
۷۱ ــ همان، ماده ۲۰ .

دو داشت ولی تفسیرها و تحلیل‌های نوین آن به‌حقوق جدیدباختر برمی‌گشت . به‌هر ترتیب آنچه که در آن هیچ گفتگو نمی‌شد کرد این بودکه از دید میرزاحسین‌خان و کسانی که قوانین زمان فرمانروائی او را فراهم می‌آوردند این رویهٔ حقوقی دادرسی بنام شاه دو زمینه عملی وتجربی داشت . یکی اینکه ناچار بودندبرای‌اینکه پشتیبانی شاه را دربرپاکردن دادگستری نوین و کشیدن گردنکشان به‌دادگاهها به‌دست آورند دادرسی را ازریشه بنام وازسوی‌اوبدانند. دوم اینکه این رویه مدتها بود در حقوق اروپا پخته‌شده بود ودراین روزها در کشورهای مشروطه سلطنتی به شیوه‌ای تازه همراه‌قوانین جدید مورد عمل قرار می‌گرفت .

در این زمینه گفتگو و پیشینه گسترده‌ای از او دیده‌نمی‌شود و تنهاچیزی‌که از او دیده شده و از همانست که اندیشهٔ او خوانده می‌شود اینست که در گزارشی به‌شاه می‌گوید امر دیوان عدلیه « ربطی به‌سایر وزارتخانه‌ها ندارد »[۷۲] زیرا احکام آن به نام سلطنت صادر می‌شود و «معنی آن به آن مقام باز می‌گردد»[۷۳] .

ج ــ جدائی شرع از عرف

همانگونه که در گفتگوهای دیگر از میرزا حسین‌خان دیده می‌شود کوشش سخت دارد تا جائی که می‌تواند شرع را از دست داشتن در کارهای کشورداری به‌ویژه دادرسی ودادگستری بازدارد بدون آنکه بخواهد دراین‌باره جنجال و بانگی برپاکند؛ جنجال و بانگ شرعیون را نمی‌پسندد چون خوب می‌داند چگونه توده‌باهمین رسانه‌ها از جادهٔ راست بیرون خواهد شد .

درجائی پیرامون اینکه‌کار شرعیون چیست وکارکنان عرف

۷۲ و۷۳ مشیرالدوله ، «انتظام عمل دیوان عدالت» : به‌نقل‌ــ آدمیت ، اندیشه ترقی ، ص ۱۸۶ .

چه پایه‌ای دارند باشیوه‌ای‌بسیار پرمغز می گوید«درحکومت دوتکلیف است : یکی آنکه بروفلان‌کس را بیاور [که] این تکلیف در همه جای دنیا انحصار به‌مامورین عرفی دارد»[۷٤] و فرمان شرع را در آن راهی‌نیست.دیگر «اجرای کلمهٔ حکمت می‌باشد که با شرایط چند مفوض به‌احکام شرعیه است»[۷۵]. با این گفتار در پی آنست‌که فرمان شرع در همه‌جا نباید تعیین کننده باشد وتنها در موارد ویژه‌ایست که شرع دست دارد . پس برای نمونه گوید اگر «بنا شود پسرجناب آقا (اشاره‌اش به‌پسر حاجی میرزا باقر مجتهد تبریزی است) هم بفرستند حتماً شخص تاجری را از حجره بیرون بکشند وهم‌اجرای لفظ حکمت را نمایند، از برای مأمورین عرفیه چیزی باقی‌نمی ــ ماند »[۷٦] .

این تنها تفسیری نیست که از او می‌بینیم ؛ در تنظیمات حسنه هم در بخشی گفتگوئی روشن از این مورد پیش می‌آورد.می‌نویسد «تکلیف حاکم واهل مجلس (آهنگش مجلس‌تنظیمات است) درباب مرافعات شرعیه این است‌که مدعی و مدعی‌علیه برضای [خود]حاکم شرعی اختیار نمایند و نوشته به‌مجلس تنظیمات بسپارند بروندمرافعه نمایند. حکم شرع هر طور صادر شود از مجلس حکم امضای آنـرا صادر کنند حاکم اجرای آنرا بدارد»[۷۷]. که در اینجا دیده می‌شود دادنامه دادگاه شرع را نیازمند به‌دستینهٔ مجلس تنظیمات عرفی‌کرده و حاکم را مأمور به‌کار بردن آن سـاخته. و آنجا هم کـه پس از دادرسی شرعی مرضی‌الطرفین ، یك یا هردو سوی دادرسی به‌دادنامه و فرمانی دیگراستنادکنندکار را بردوش مجلس تنظیمات‌می‌گذارد؛ «در صورتی که در دست مدعی و مدعی‌علیه هریك حکمی باشد و

---

۷٤ تا ۷٦ ــ مشیرالدوله ، نامه به‌میرزا یوسف‌خان ، جمادی‌الاول سال ۱۲۸۲ ؛ به‌نقل ــ همان ، ص ۱۷۹ .

۷۷ ــ دولت ایران، کتابچه تنظیمات حسنه، ماده ۳۰ .

هرکدام ... به حکم خود [استناد کنند] و خود را ذیحق بدانند لازم است از مجلس به‌ثالثی رجوع نمایند اگر تعیین آن ثالث غیرمقدور باشد یا محذوری داشته باشد در مجلس رسیدگی نمایند هر طور در مجلس مدلل شد اجرا بدارند» [۷۸].

چ ــ برابری در دادرسی

همراه دگرگونیهائی که در دادگستری پدید آورد کارهائی نونیز در برابری در دادرسی کرد.

ژرف‌نگری و کوشش سختی که از همان آغاز کار میرزا حسین‌خان برای برابری در دادرسی‌ها شد پژواك گسترده‌ای پدید آورد واین نبود مگر بخاطر سترگی این‌رویه‌های دادگرانه؛ زیرا توده در شگفت شده بود و به‌بنیان‌های نوباور نمی‌داشت؛ « آن بیچاره‌هاهم تقصیر[نداشتند]، چیزهای ندیده مشاهده [می‌کردند]، واحکام نشنیده »[۷۹] بگوششان میرسید. آخر «کی و چه وقت شده بود که در وزارت عدلیه فقیر و غنی، امیر و رعیت، در حین‌محاکمه حکم مساوات داشته باشند، و داد مظلوم را کائنا من‌کان از ظالم گرفته به او عاید سازند، اگر چه صاحب مدارج عالیه‌باشد ؟ »[۸۰]. او « در فصل دعاوی واحقاق حقوق ... عاجز ضعیف رابا توانای قوی به‌یك زانونشاند ... و آئین رشوت وسیرهٔ ارتشاء ولعن‌الله تراشی»[۸۱] را از ریشه برانداخت.

پافشاری و گوشزد همیشگی او پیرامون «اصل مساوات قانونی واستقلال دستگاه قضائی»[۸۲] نشان دهندهٔ دیدگسترده‌واندیشهٔ بزرگ اوست در این‌خصوص. به‌نام وزیر نخست به پاشاخان امین ــ

۷۸ ــ همان.

۷۹ و ۸۰ ــ آدمیت، اندیشه ترقی، ص ۱۸۳.

۸۱ ــ ساسانی، سیاستگران دورهٔ قاجار، ج یك، ص ۱۱۱.

۸۲ ــ آدمیت، اندیشه ترقی، ص ۱۸۵.

الملك وزیر دادگستری چیزی نوشته که درآن روزگار در ایران بسیار برجسته می‌نماید. می‌گوید پایه‌ریزی دادگستری همان«قانون حفظ حقوق خلق وقاعدهٔ اصلیهٔ تمدن واساس عمارت بلدان است»[۸۳] وپند می‌دهد که «نفاذ حکم‌عدل راتاهمه‌جا، ... کامل وقوی‌بدانید. وبه‌خاطر نگذرانید که بعد از وضوح و ثبوت حقوق متظلمین، در قدرت و نفاذ حکم شما، به اختلاف المراتب احتمال ضعف و فتوری هست. اگر بالمثل طرف ادعا رتبه صدارت عظمی داشته باشد، وحق من‌له‌الحق واضح و ثابت شود، در مقابل قوت واقتدار دیوان‌عدالت با پست‌ترین مدعی حکم مساوات خواهد داشت »[۸۴]. آنگاه پس از این می‌افزاید «و منتظریم که از بسط این قاعده ... شعاع عدل[در] همه جا به یك درجه تابش کند»[۸۵] .

ح ــ ضابطان دادگستری

حکام یا بگونهٔ امروز فرمانداران واستانداران را با همهٔ دستگاهشان ضابط دادگستری ودر بخشی زیر دیده‌بانی دادگستری می‌گمارد. می‌گوید از این پس دیگر حاکم باید «درتنبیه مقصر و احقاق حق ملهوفین ورفع ظلم مظلومین خود را مختار نداندوتابع رأی قرارداد اهل مجلس باشد»[۸۶]. به‌این شیوه که «هر کاری‌که در ولایت اتفاق بیفتد از قبیل دزدی ودعوا و نزاع وگفتگوی شرعی و غیر شرعی وغائله دراملاك و غیره همه ... را به‌مجلس تنظیمات رجوع نماید»[۸۷] و تأکید می‌کند «در شهر وبلوکات هرگاه شریر ومفسد و جانی وضارب بهم‌رسد [حاکم باید] فوراً بگیرد وبه‌مجلس روانه داردکه رسیدگی کرده حدود تنبیه او را معین بنمایند»[۸۸] و در فراهم آوردن رسانه‌های کار مجلس تنظیمات برای زیر پیگرد

۸۳ تا ۸۵ ــ همان .

۸۶ تا ۸۸ ــ دولت ایران، کتابچه تنظیمات حسنه، بخش تکالیف حکام .

گذاردن متهمین هم می‌آورد « از مجلس هر کس را از حاکم بخواهند بی‌دلیل باید حاضر نماید »[۸۹] .

در خصوص احضار متهمین و خواندگان در قانون ۱۲۸۸ نیز ترتیباتی گذارد . در این زمینه نوشت « فراش عدالتخانه بی‌احضارنامهٔ چاپی مخصوص، مدعی علیه را نمی‌تواند به عدالتخانه بخواهند، و هر فراش و مباشری که احضارنامه مزبور را به مهر عدالتخانه در دست نداشته باشد ، اطاعت او لازم نیست»[۹۰] . زیرا فراش دادگستری پوشاك ونشان ویژه دارد و «بدون نوشته ممهور به مهر یکی ازمجالس (محاکم) ماذون نیست که به‌هیچ کاری‌اقدام نماید »[۹۱] .

برای اجرای احکام هم‌گوید «اجرای احکام عدالتخانه به عهدهٔ مجلس اجراست و فراموشخانه [نیز] تحت ادارهٔ آن می ـ باشد »[۹۲] .

خ ـ کیفر دادرسان

جنگی همسویه برای کیفر انتظامی دادرسان ندارد . گویا ضابطه‌ای برای تعیین کیفرهای انتظامی وانواع آن نداشته‌اند. اما در قانون ۱۲۸۸ تنها در یکی دو مورد که یکی تخلف «امین عدلیه» ودیگری رشوه‌گیری است چیزهائی گنجانده‌اند که نشان می‌دهد پا به‌پای کارهای دیگر می‌خواسته به هرشیوه‌ای که شده راه را بر ناراست‌کاریهای دادرسان هم به‌بندد .

می‌آورد رسیدگی به «هر خلاف قانونی که از امین عدلیه و رؤسای مجالس »[۹۳]، که همان محاکم چندگانه باشند، دیده شودبا وزارت عدلیه است و با این می‌خواهد بگوید همه جرائم دادرسان

۸۹ ـ همان .

۹۰ تا ۹۳ ـ آدمیت ، اندیشه ترقی ، ص ۱۷۸ .

دادگستری را خود دادگستری رسیدگی می‌کند و دادرسان ازپیگرد کنار نیستند.

دررشوه هم دارد که «رشوه بالمره ممنوع است. هرگاه یکی از اجزای مجالس رشوه قبول کند، بعد از ثبوت، گیرنده و دهندهٔ رشوه به‌حبس، جزا داده خوا[هند] شد؛ و دو مساوی مبلغ رشوه ازگیرنده گرفته می‌شود»[۹۴]. افزوده براینکه «شناعت عمل آنها را نیز اشتهار خواهند داد»[۹۵].

د ــ نمونه‌ای از دادرسی‌ها

در دوران وزارت دادگستری چنان باژرف اندیشی و موشکافی وسرسختی کارکرد که گویند خاطرهٔ عدل عمررا زنده‌کرد. «شخصاً به‌رئوس مطالب رسیدگی می‌نمود و بانهایت دقت‌ازجزئیات موضو[عاتی] که بایستی مورد مطالعه قرار گیرد کسب اطلاع می‌کرد»[۹۶]. از دعواهائی که بنام است وشیوهٔ رسیدگی به‌آن‌ژرف‌نگری ودور اندیشی و بی‌طرفی وی را می‌رساند دعوای روانسر است که در آن درماند وناچار امر را به شاهزاده فرهاد میرزا والی کردستان واگذارد، واز وی رأی خواست. به فرهاد میرزا نوشت‌در این دعوی مشکل «این بنده خود متحمل رسیدگی شد [و] به‌اسناد طرفین رجوع کرد [و] چون از هر دوطرف اسناد شرعی ملاحظه کرد مایهٔ تحیر شد ... لهذا بهتر آن دانست‌که ... رأی صواب‌نمای سرکار را سرمشق ودستورالعمل خود قرار دهد»[۹۷]. اکنون «میانهٔ خود و خدایتان آنچه حقیقت و حقانیت این مطلب است درصدر این عریضه مرقوم ومزین فرمایند که تکلیف دنیاوآخرت آسان‌شود»[۹۸].

---

۹۴ و ۹۵ ــ همان.

۹۶ ــ فرهاد معتمد، سپهسالار اعظم، ص ۴۴.

۹۷ و۹۸ ــ مشیرالدوله، نامه بشاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله، جمادی‌الاول ۱۲۸۸.

از سوی دیگر چنان در وزارت دادگستری روحیه‌ای سخت و قاطع پدیدار ساخته بود که رؤسای محاکم به‌اتکاء او از هیچ‌کس هیچ نمی‌پذیرفتند واین در آن اوضاع نمونه بود. مثلا در تفسیر پیرامون رأی‌دیگری که شاهزاده فرهاد میرزا داده بود نوشتند «این جوابهای نواب والا نه به‌قانون شریعت مطهر است ونه ازروی عدل و انصاف است»[۹۹] که این تفسیر سخت شاهزاده را تکان داد و برداشت به‌مشیرالدوله نوشت « درد هر چومن یکی وآنهم کافر آنهم بی‌دین پس در همه دهر یك‌مسلمان نبود . به‌امثال این مردم نمی‌سزد که چنین عبارتی در حق من بنویسند»[۱۰۰] .

با این زمینه‌ها بود که «بی‌نظری مشیرالدوله باعث شدکه در بین علما و دانشمندانیکه هر یك دارای حق فتوی و طرف اطمینان مردم ... بودند معروفیتی حاصل کند»[۱۰۱] تا جائیکه می‌توان گفت این «طرز رسیدگی... در امور قضائی باعث نهایت حسن شهرت‌این مرد گردید و ... موجبات ترقیات بعدی او را فراهم ساخت»[۱۰۲] .

ذ ــ صندوق عدالت

در دوران وزارت خارجه و جنگ مشیرالدوله در ۱۲۹۱ اعلانی بنام شاه دایر بر نصب صندوقی بنام صندوق عدالت در ارك دولتی، پراکنده شد تا دادخواهان هر شکایتی دارند به این صندوق بیاندازند که سرراست به‌دست شاه برسد[۱۰۳]. اما این تمهید گویا سودمند نیفتاد واعلانی در تکمیل آن درآمد[۱۰٤] واینهم‌به‌جائی نرسید تا فرمان دیگری بیرون شد و عضدالملك باکمك میرزاحسین خان به‌مراقبت از این صندوق ورسیدگی به‌شکایات آن مأموریت

۹۹ تا ۱۰۲ ــ فرهاد معتمد ، سپهسالار اعظم ، ص ٤۷ .
۱۰۳ ــ دولت ایران، روزنامه ایران ، محرم ۱۲۹۱ .
۱۰٤ ــ همان ، ربیع‌الاول ۱۲۹۱ .

اکید یافتند.

از این پس روشن نیست چه شده و آنچه از پیشینه پیداست اینست که هیچ یك از این کوشش‌ها به‌جائی نرسیده. از همین‌رواست که می‌بینیم نوشته‌اند «صندوقی بنام صندوق عدالت در شهر نصب کردند که متظلمین تظلم خودشان را در آن بیفکنند و بشاه برسد [ولی] ازبس اراذل واوباش اراجیف در صندوق انداختندصندوقها را کندند وموقوف شد»[۱۰٦].

ر ــ دستورالعمل دیوانخانه تبریز

این آئین ٤٥ ماده دارد وکتابچه‌ایست که تاریخ چاپ‌وپخش در آن نیست و در مادهٔ نخست آن زیر «قاعده اول» می‌گوید «جمیع دعاوی و منازعات از قبیل مظالم وتعدیات‌ومطالبات ودعاوی ملکی و تجارتی که محل حرف باشند دردیوانخانه‌رسیدگی وقطع و فصل خواهد شد»[۱۰۷]. پیرامون این کتابچه گفتنی اینست که چون در آغاز آن در پیکره فرمان اجرای این دستورالعمل‌نوشته شده «از این قرار که وزیر خارجه نوشته است بحکم ما صحیح است»[۱۰۸]، و کم وزیر خارجه‌ای در دوران ناصرالدینشاه می‌شناسیم که به‌اینگونه گفتگوهای قانونی کشش نشان داده باشد، به تعبیری شاید بتوان آن وزیر خارجه را مشیرالدوله دانست. ولی با اینهمه چون وابستگی این کتابچه با کارهای دوران مشیرالدوله قطعی نیست تنها به نام بردن از آن بسنده می‌کنم، وگرنه گفتگوئی گسترده را درخور بود.

---

۱۰۵ مستوفی، زندگی من، ج ۱، ص ۱۳۵.

۱۰٦ ــ هدایت، حاج مهدیقلی مخبرالسلطنه: خاطرات وخطرات، تهران، چاپ‌دوم، ص ۷۵.

۱۰۷ و ۱۰۸ ــ دولت ایران: دستورالعمل دیوانخانه تبریز، جای چاپ‌ندارد، تاریخ ندارد، از نسخه موجود در کتابخانه مجلس سنا.

نتیجه

در روزگار پیش هر کس خواندن و نوشتن می‌آموخت و به دانش های معقول کم و بیش دست می‌یافت پیشوند «میرزا» به نامش می‌افزودند ، که وزن اجتماعی اشخاص را می‌رساند و این شش کسی که پیرامون بخشی از کارها و اندیشه‌هایشان سخن گفتم همراه گروه زیاد دیگری از روشن اندیشان همان زمان همگی دارای پیشوند «میرزا» بوده‌اند که این نشان دانش آموختگی آنان بوده .

اینها همه‌بدون اینکه یکی بیرون‌باشد زبان بیگانه می‌دانسته‌اند آنهم نه به اندازهٔ نیاز بلکه بسیار خوب . و یکی دو تن آنها مانند ملکم و میرزا آقاخان و آخوند زاده به دو سه زبان چیره بوده‌اند . زبانهائی که اینها می‌دانسته‌اند فرانسه ، انگلیسی ، روسی ، عربی و ترکی اسلامبولی بوده .

این کسان باز همه بدون هیچ گفتگو به واژهٔ امروزی خارجه دیده بوده‌اند . آخوند زاده و طالب‌اوف که از ریشه در جنوب روسیه آن روز در قفقاز نشیمن داشته‌اند و دیگران هم بجز میرزا آقاخان که از عثمانی فراتر نرفت سالهای زیادی از سوی دولت در روسیه و فرانسه و انگلیس و عثمانی وهند گماشته بوده‌اند .

این‌سه زمینه برجسته همگونی‌نشان می‌دهدکه دانش‌آموختگی و دانستن زبان بیگانه و دیدن محیط بیرون از کشور از ویژگی‌هائی

بوده که بدون هیچ گفتگو در ساختن شخصیت و گوهر فکری اینگونه کسان نقش بسیار برجسته‌ای را دارا بوده .

گویا دانش آموختگی به آنان کمك می‌کرده باتلاش فکری و به کار انداختن خرد تندرست انسانی به مسائـل علمی و معقول و فلسفی دسترسی پیدا کنند زیرا می‌بینیم همه‌شان از پرسش‌هـائی دم می‌زنند که ازشیره‌های پالودهٔافکاروعقاید برجستهٔ روشن‌اندیشمندان نوگرای سده‌های هیجده ونوزدهٔ اروپا پاگرفته است واین نیست‌مگر بخاطر توان این کسان در درك مسائل معقول پهنهٔ اندیشهٔ بشری از راه دانش آموختگی پیشین .

دانستن زبان خارجه نیز اگر نخواهیم بگوئیم کمکی بیشتر ، می‌توانیم بگوئیم کمکی کمتر از دانش آموختگی به آنها نکـرده . دانستن زبان برای آنان افزاری بود برنده در راه دست یافتن مستقیم و بدون واسطه به تمام دست آوردهای علمی و سیاسی و اجتماعی و فلسفی روز کشورهای باختری .

آخـوند زاده بیشتر اندیشه هـای نو را از راه نوشته هـای نویسندگان تندروی روس و یا برگردان های روسی اندیشه هـای سیاسی و فلسفی نو اروپا گرفت .

ملکم همهٔ نوشته هائی که پیرامون قانون و حقوق و اقتصـاد و زمینه های دیگر پراکندهٔ کشورداری ارائه می‌کرد از نوشته های فرانسه و انگلیسی می‌آورد .

میرزا آقاخان بخش بزرگی از افکار سیاسی و حقوقی ودانش کشورداری‌اش‌را با بررسی و پژوهش در نوشته‌ها و جزوه‌ها وکتابها و روزنامه‌های بیگانه پیدا کرد و این تاجائی بود که روز به روز از موقعیت نهیلیست‌ها و آنارشیستها و سوسیالیستها و رادیکالیستهـا و دیگر رده‌های سیاسی در روسیه و انگلیس و فرانسه و سراسر اروپـا آگاه می‌شد .

طالب‌اوف از راه زبان روسی به همهٔ دانشهای آن روز دست یافت و تقریباً همهٔ نوشته‌های علمی‌اش برگردان راست معلومات باختری بود.

مستشارالدوله در فرانسه کوشش زیادی کرد و به ویژه اصول قانون اساسی فرانسه را زیر نام یك کلمه به فارسی برگرداند و با نوشته‌های قرآن و احادیث اسلامی کنارهم نهاد و ازآنها نتیجه‌گیری کرد.

سپهسالار در هندوستان و در روسیه و در عثمانی از دیگران باز پس نیفتاد. افزوده بردانستن فرانسه، تسلط او به ترکی واندیشهٔ نیکش وی‌را بااعاظم رجال آزادیخواه ترك که‌آن روز ازسردمداران آزادی و حقوق در کشور خود بودند نزدیك کرد و این خود زمینهٔ بزرگی برای انقلاب فکری وی بود.

دیدن کشورهای بیگانه نیز همانگونه که حتی همین امروز در افراد اثر می‌گذارد در این کسان اثر گذارد. آنها آنچه می‌خواستند چیزی نبود که شنیده باشند چیزهائی بودکه می‌دیدند وآنهارا شخصاً از نزدیك لمس می‌کردند؛ حقوق انسانی و آزادی بشری و آب و هوای مطبوع و ملایم سیاسی و چگونگی احساس انسانی در این آب و هوا و نظم وپاکیزگی سیستم کشورداری وبزرگ‌منشی و وارستگی و از خودگذشتگی وشرافت‌گوهری زمامداران برجسته باختری‌اینان را سخت مجذوب و مبهوت کرده بود.

این آمیغها مثبت وجود یك رابطه یایك معادله یایك قاعده اجتماعی و تاریخی در آن زمان ایران است که نو اندیشی و نوگرائی و گرایش به سوی گوهر انسان تربیت شدهٔ تعالی یافته از عوامل گوناگونی از جمله دانش آموختگی و زبان‌دانی و خارجه دیدگی قویاً متاثر بوده و با یك ژرف اندیشی به اینجا می‌رسیم که اگر این عوامل در یك مقیاس و تناسب گسترده‌تر بایك کلیت ویژه به دیده

گرفته شود نیز در شرایط تاریخی و فرهنگی و اجتماعی مشابه در پهنه‌های دیگر گیتی هم راست است .

این کسان از معماران فکری سالهای پیش از مشروطه بوده‌اند

بدون بررسی نبردهای فکری نهان و آشکار دوران پنجاه‌سالهٔ فرمانروائی ناصرالدین شاه ، منحصر کـردن پیش درآمـد جنبش مشروطه‌خواهی در ایران به رویدادهای عینی و مادی سالهای پیش یا هم زمان یا پس از بیرون آمدن مشروطیت ، مـانند واقعهٔ رژی و رخدادهای زمان پیمان رویتر و ناخشنودی های گروهی در برابر کارهای «نوز» رایزن‌بلژیکی ویاکوشش‌های طباطبائی‌ها وبهبهانی‌ها شاید نظریه‌ای راست باشد ، ولی اگر باژرفی بنگریم و به گوشه‌ای از کارهای ذهنی و فکری از آغاز کار ناصرالدین شاه تا پذیرفته شدن مشروطیت بپردازیم نیك هویدا می‌شود که کار برای قانون و حقوق وداد گری و آزادی وبرابری، و ازبن آشنائی ریشه‌دار باهمهٔ پدیده‌های نو فکری باختری از زمان میرزا تقی‌خان امیرکبیر زبرمـرد فراموش ناشدنی آغاز گشت .

امیرکبیر بانبرد فکری خویش زیرین سنگ‌سنگین بزرگ‌این بنای سترگ انسانی را پاگرفت واین توان از او بدر برد و در تلاش بزرگ خویش جان از دست داد .

ملکم در واپس‌آمد و دنبالهٔ کار را گرفت و کسان بسیاری را برانگیخت . او نزدیك پنجاه سال چه بانرمش و چه باستیزه‌جوئی بـا دستگاه خودکامهٔ زمان گلاویز بود. دستگاه بزرگی که برای کوشش‌های فکری زیرزمینی پی‌افکند پایه‌های بنای دژ حکومت خودکامهٔ زمان را کم‌کم به لرزه انداخت و نوشته‌هایش ، چه با دستینه و چـه بی‌دستینه ، چه در چهرهٔ شکایت ، چه در چهرهٔ گزارش و درخواست وطرح و طنز و داستان ومکالمه، تمام زوایای تاریك ایران‌را گرفت.

قانون او غوغا بپاکرد وکشمکش بزرگ وایستادن گستاخانه‌اش در برابر ناصرالدین شاه داستانها آفرید .

آخوند زاده نیز در همین سالها برخاست . او برجسته‌ترین پرسشهای سیاسی و اجتماعی و فلسفی و آئینی را که در زیر پرتو دانش پیشرفتهٔ آن روز باختر و زیر تاثیر جریانهای انقلاب صنعتی انگلیس و انقلاب سیاسی فرانسه روشن و آشکار ارائه می‌شد ، به ایرانیان بازشناسانید . همیشه در تلاش بود . نامه‌هایش به‌کوشندگان دیگر ، درخواستهایش و شکایت‌هایش و آمدنش به ایران و رفتنش به‌ترکیهٔ عثمانی ودوستی‌اش بامستشارالدوله وملکم وستیزه‌جوئی‌اش بامشیرالدوله همه برسر پراکندن اندیشه‌های نوین در ایران بود .

طالب‌اوف هم به‌یاری اینان‌کمر بست. او ستیزه‌جوئی‌اش کمتر بود ، ولی نوشته‌هایش هراس پدیدار کرد . همهٔ گوشه‌های مادی و فکری ایران را از بی‌فرهنگی و بی‌دانشی همگانی گرفته تاسودجوئی ملایان از راه بدآموزی‌های کیشی و بیدادگری دستگاه فرمانروائی بی‌قانون یك یك آشکار و باز در چهرهٔ راستینشان نشان داد. حقوق، قانون ، دادگری ، سیاست ، حکومت و دانش هریك در گفتگوهای او بابرجستگی جایگاهی ویژه داشت . در پی‌حکومت قانون و سیستم کنستیتوسیونل به‌پرسش و پاسخی آشکارا دست زد و سیستم های سیاسی بزرگ آن روز را جزء جزء شرح‌داد وبرگردان قانون‌اساسی ژاپن را پراکند ، باچنان رویه‌ای که در آن روزها بی‌پیشینه بود . هم‌چنین‌نوشته‌هایش درایضاحات درخصوص‌آزادی ومسالك‌المحسنین وکتاب احمد چشمهای زیادی را بازکرد وتودهٔ عظیمی را به تکان آورد .

میرزا آقاخان کرمانی از اعجوبه‌های زمان به دنبال ملکم و آخوند زاده افتاد . پا جای پای آنان گذارد . اثری که او در بیداری افکار در ایران داشت برجسته است. قدر او ناشناخته ماند. ستیزه‌جو،

رك‌گو ، دلیر ، سرسخت ، یکدنده ، و استوار چون کوه بود . همهٔ اندیشه‌های آئینی زمان را که برپایهٔ پندارهای بی‌بنیان نهاده شده‌بود و گوهر آئین‌ها را دگرگون ساخته بود بهم ریخت . پتك‌های سنگین و سهمگین خرده‌گیری و استدلال وی بنای کهن و پوسیدهٔ تمام اندیشه‌ها و عادات و آداب و رسومی که جامعه ایران را در آن زمان از جهت فکری می‌ساخت ویران کرد . کلامش آتشین بود ؛ می ـ جوشانید و می‌سوزانید . آثار خامه‌اش تا لندن و همهٔ جایگاههای آئینی عراق و دورترین جاها در ایران تا کرمان گسترده بود. سهمی سترگ در به تکان آوردن پایه‌های سازمان دستگاه فرمانروائی خودکامهٔ بی‌قانون ناصری دارد . این تاآنجا بود که وی را در یك داد وستد سیاسی از عثمانی به ایران آوردند و در تبریز سربریدند .

میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله ازسوی دیگر به‌کار پرداخت. همهٔ زندگی خویش را بر سر پراکندن اندیشهٔ حکومت قانون‌گذارد. در همهٔ جایگاهها پرتلاش بود . چه در جایگاه فرستادهٔ وزارتخارجه به پاریس و چه در جایگاه دستیار وزیر دادگستری و چه در جایگاه کار گذاری آذربایجان و چه درجایگاه رانده شدهٔ ازدستگاه، همیشه می‌کوشید . سخت کوشش کرد قوانین روز فرانسه به ویژه قانون اساسی آن کشور را جزء جزء با نوشته‌های قرآن روی هم گذارد و برابر سازد ، که اینکار را کرد و میوه‌اش کتاب یك کلمه شد . کتابی که دستور کار و آغالانندهٔ تمام انجمن‌های کوشندهٔ روز در ایران گردید . کارهای او در دادگستری و کمکهایش به مشیرالدوله ارج زیاد دارد . نامه‌اش به مظفرالدین میرزا ولیعهد در واپسین سالهای نیرومندی ناصرالدین شاه ، در دهه پنجم فرمانروائی خودکامهٔ او ، ستایش‌انگیز است ؛ پند و اندرز و تهدید و گزارش و گستاخی و دوستی و نیك‌خواهی همه در معتقد ساختن ولیعهد به حکومت قانون بکار رفته . همه وقت زیر فشار دستگاه بود . بارها برکنار شد و

گماشته گردید و به‌زندان افتاد و در همین راه کارش به ناتوانی و درماندگی و مرگ کشید.

میرزا حسین‌خان مشیرالدوله متاثر از امیرکبیر و ملکم و آخوندزاده و مستشارالدوله، ازیاری دریغ نکرد. نوشته زیادی‌ندارد ولی تلاشها و کارها و آثار کوشش‌هایش بسیار پرارزش است. او درست دنبال امیرکبیر رفته چه ازشاگردان مکتب همو بوده. گزارشها و نامه‌ها و درخواستهایش از عثمانی که در همهٔ آنها نیشدارترین و کوبنده‌ترین خرده‌هاراباساده‌ترین وآرامترین‌زبان به‌دیدهٔزمامداران ایران می‌رسانید وخواستار برپا کردن حکومت کنستیتوسیونل‌می‌شد بسیار پرثمر بود. کارهای او در ایران آن روز شگفتی‌آور است. از دادگستری گرفته تا وزارت اوقاف و وظایف و وزارت جنگ درهمه جا آئین‌های نونهاد. گویند خاطرهٔ عدل عمر را زنده کرد. چنان برنده و چنان هراس‌انگیز بود که دستینه‌اش بنام «حسین» در زیر هر فرمان بسنده بود روانهای زیادی را از جان بیدادگران خودکامه بدر کند. قانونهائی که نهاد و سازمانهائی که داد و دگرگونیهائی که پدیدار کرد بسیار زیاد است. ارزش گوهری کارهایش تامرزی بالا بود که بخش بزرگی از سنگهای راه رسیدن به حکومت قانون را ازمیان برداشت. مدرسه سپهسالار وساختمان انجمن نمایندگان امروز ماندهٔ او است. چون مرگش ناگهانی بود گروهی او را نیز شهید می‌پندارند.

در این گفتگو از این نکتهٔ برجسته نگذرم که این شش تن نمایندهٔ سه گروه گوناگون از روشن اندیشان بودند.

ملکم و مشیرالدوله از آنهائی بودند که به دستگاه فرمانروائی روز پیوستند و در همان زمان که از شیوهٔ کشورداری دستگاه سخت بیزاری می‌جستند وخرده‌های کلان می‌گرفتند، برپله‌های بلنددستگاه فرمانروائی جای‌گزین شدند و با سود جستن از خزانه همان دستگاه

بیدادگر ، بانشان دادن هماهنگی و در چهرهٔ دوست و دلسوز بسیار نزدیك فرمانروا ، در پی دگرگون کردن تار وپود ساختمان کشور و پیش راندن آن برخاستند .

آخوند زاده و طالب‌اوف از گروهی دیگر بودند . این دو از آنهائی بودند که در بیرون کشور نشیمن گزیدند و هریك از راهی زندگی گذراندند ولی به درون نیامدند و از دور و بیرون از دایره نیرو وکشش دستگاه کشورداری روز ایران به خرده‌گیری پرداختند و تکانهائی پدید آوردند .

میرزا آقاخان کرمانی و میرزا یوسف خان مستشارالدوله از این دو گروه نبودند . ایـن دو روشی تند داشتند و دوستی از روی کیاست و چهرهٔ خوش نشان دادن به دستگاه فرمانروائی را نمی ـ پسندیدند. ازاین‌رو باآنکه هردو به کارهائی خوانده شدند وآقاخان در اصفهان و مستشارالدوله در تهران و تبریز و پاریس و جـاهای دیگر به کارهائی گمارده شدند این کارها دایره کار زبان و خامـهٔ آنان را تنگ نکرد . آن دو خود را آزاد ساختند و هرجا که بودند در چهرهٔ نمایندهٔ یك گروه تندرو و خرده‌گیر و آتشین بـه پیکـار برخاستند و از درون و بیرون با دستگاه فرمانروائی پیچیدند وهردو هم جان را زیر فشار همین نبرد رو در رو از کف دادند .

رویداد اجتماعی و سیاسی مشروطه زمینه‌سازی کهنه‌ای داشت

مشروطیت‌یك هدیهٔ سیاسی واجتماعی ساده نبودکه باچهارپنج رخداد بست‌نشینی و سخنرانی و نمایش خیابانی و ایستادگی دربرابر دستگاه فرمانروائی و تلگراف و درگیری مادی به دست آمده باشد . این دست آورد تاریخی و سیاسی و اجتماعی بین نیم تا سه چهارم سده زمینه سازی و پایه‌ریزی فکری و عملی را پشت‌سر گذارده بود واین گفتگوئی است بزرگ و سترگ ؛ چه اگر تنها پیش چشم را ننگریـم

و به پشت سر نگاه کنیم و به دورنمای فکری و سیاسی پنجاه سال پیش از مشروطه چشم افکنیم و کارهای رزمندگان راه اندیشه ازجمله این شش تن را وارسی کنیم ساختمان فکری بزرگ بلند سربرافراشته‌ای را درپشت سر می‌یابیم ودرشگفت می‌شویم که می‌بینیم تکان یکپارچهٔ توده برای برپاکردن حکومت قانون برفراز این بنای سترگ استوار پدیدارشده؛ درمی‌یابیم پذیرش‌مشروطیت ازسوی‌دستگاه فرمانروائی روز تنها برای پاسخ به درخواست کنندگان نبوده ؛ این پذیرفتن اجباری و چاره ناپذیر پایان بنائی بوده که سالهای زیاد کوشندگانی برجسته با افزودن خشت‌هائی گوناگون باقیمت جانها و خانواده‌ها و زندگی‌ها آنرا بالا برده بوده‌اند؛ بنائی ذهنی وفکری نه‌عینی ومادی. می‌بینیم نبرد مادی و درگیری‌های خونین پیش از مشروطیت جزئی از یك نبرد فکری پنجاه ـ شصت ساله بوده . بخشی بوده که به آن می‌توان بخش غلیان مبارزات مشروطیت نام‌داد. این مبارزات‌جوشش کف‌آور یك نبرد سهمگین فکری چند دهساله بوده که پس از سالیان دراز آتش‌گیری تازه به غلیان آمده بوده . می‌رسیم به اینجا که همهٔ رزمندگان پیشاهنگ روزهای رسیدن ایران به‌آستانهٔ حکومت رسمی قانون ، پرورش یافتگان یك یا دو روزه نبوده‌اند ، یا خود از پیر مردان و ریش سفیدانی بوده‌اند که مستقیم از نبردهای فکری آشکار و ناآشکار رزمندگان‌راه اندیشه در دوران ناصرالدین‌شاه بهره‌گرفته بوده‌اند یاکسانی بوده‌اندکه درجایگاه شاگردی آنان که خود به‌نسل پیش پیوسته‌بوده‌اند، درسهای خودرا پس‌می‌داده‌اند. زیرا خواستهای این رزمندگان و شعارهایشان و تلاشهایشان همه درست برابر همان چیزهائی بود که از زمان امیرکبیر به این سو در ایران زمزمه‌اش آغاز شده بود . این زمزمه‌ها درنخست بسیار ناتوان‌بود ولی باگذشت زمان و پیوستن کسانی به‌کوشندگان و گرد آمدن نیروهای گوناگون و معتقد شدن گروههای زیادتر به شیوه‌های نو کم‌کم به‌آواز میانه و

سپس به فریاد مبدل گردید .

با به دیده گرفتن این پیشینه و برابر نهادن آن بادست‌آوردـ های سیاسی و اجتماعی پهنه‌های دیگر گیتی که بسیار زیادند هیچ پرسش و پاسخ نمی‌ماند که هیچ رویداد بزرگ راستین اجتماعـی و سیاسی همگانی بی‌زمینه سازی فکری به‌دست نمی‌آید .

جنبش مشروطه‌خواهی تنها از سوی یقه‌چرکین‌ها نبود

نقش مردم کوچه وبازار در به راه انداختن چرخ دگرگونیـ هائی که به مشروطیت کشید نادیده گرفتنی نیست ولی نکته برجسته در این گفتگو این است که کار آنها افزوده براینکه تنها نبود مادی و.دنبال روی بود .

از بنیاد گروه زیادی از سیاستمداران و دسته‌ای از درباریان و تنی چند از شاهزادگان و کسان زیادی از سرجنبانان دین و تـودهٔ انبوهی از دارایان و بازرگانان و پیشه‌وران بودند که در پی درفش این جنبش به‌کار بلند شده بودند ونیروی چرخانندهٔ این تودهٔبزرگ همه رنگ که در چهرهٔ تودهٔ ایران خود را نشان مـی‌داد و به واژهٔ امروزی نمایندهٔ اکثریت‌ساکت‌بود نیز گروهی‌صاحب اندیشهٔنوگرای پیشگام در ردیف همین شش تن بودند که به پیروی از مایه‌های‌فکری ساخته شدهٔ پیشین در پی کاری بزرگ و سترگ برخاسته بودنـد و رهبری این جنبش را به عهده گرفته بودند .

درمیان‌کسانی‌که نیروی بنیانی به‌راه آورندهٔ جنبش‌را تشکیل داده بودند همه به یقین نمی‌دانستند هدیهٔ مشروطیت یا به زبان علمی سیستم فرمانروائی کنستیتوسیونل پارلمانی چگونه چیزیست . چیزی که آنان دانسته بودند این بود که از این رهگذر بی‌سود نخواهنـد ماند ، و شرایط از این که هست بدتر نخواهد گردید ، و هر یك به فراخورسهمی‌خواهندداشت؛ ازبن‌تمام چیزهائی که‌پنداشته میشدازاین

دست‌آورد و دگرگونی اجتماعی و سیاسی به آسانی پدیدار خواهد گردید در سه رده بود .

نخست این که گروهی که اندیشه‌ای در سطح بالا داشتند و شاگردان معماران راستین کاخ بلند فکری مشروطه خواهی بودند می‌خواستند و سخت کوشش می‌کردند در روند سیاسی نو تمام شرایط یك اجتماع تندرست و پیشرفته و همبستهٔ دارای وجدان ومسوولیت یکپارچه همگانی را که درآن حکومت قانون وحقوق نخستین بشری و دادگری نیز به نوبهٔ خود به دیده گرفته شود ، پدیدار گردد . واین خواست پرارج‌تر و گرانقدرتر و راستین‌تری می‌نمود . و کسانی که پشت این گونه اندیشه بودند نیروئی بسیار زیاد و بنیانی و رهبری کننده داشتند .

دوم اینکه سرجنبانان کیش وبازرگانان و دارایان وپیشه‌وران سخت در این اندیشه بودند که بامایه گرفتن و برپا شدن حکومت قانون مالکیت در دایره ومرزی شناخته شده تثبیت ومستحکم خواهد شد و دار و ندار آنان مانند پیش دستخوش خواست و میل حکمران و والی و فرمانفرما نخواهد ماند و هرچه هم به‌دست آورند درخزانهٔ تامین حکومت قانون محفوظ خواهد بود .

در پلهٔ سوم گروه نداران بودند . گروه دوم به گروه نخست کمك می‌کردند و به دنبال خواست این دوگروه یقه‌چرکین‌ها وتودهٔ بی‌چیز هم می‌دویدند . اینان به یقین چیزی دقیق و شناخته شده از مشروطیت وحکومت قانون‌درتصور نداشتندوتنهاچیزی می‌خواستند و این خواست ، پراکنده و مبهم وتاریك وناشناخته بود؛ شاید امنیت و خانه و کار بود و شاید هم در یك واژهٔ کلی، رفاه وامنیت اجتماعی همه جانبه .

فهرست منابع و مآخذ

نوشته‌های چاپ شدهٔ فارسی

۱ ــ آخوندزاده ، میرزا فتحعلی: آثار سیاسی‌و اجتماعی‌و فلسفی آخوند اوف، ملحقات مکتوبات کمال‌الدوله ، حمید محمدزاده ــ حمید آراسلی ، بادکوبه ، ۱۹۶۱ .

۲ــ آخوندزاده ، میرزا فتحعلی : الفبای جدید ومکتوبات،حمید محمدزاده‌ــ حمید آراسلی ، بادکوبه ۱۹۶۳ .

۳ــ آخوندزاده، میرزا فتحعلی : تمثیلات، (ترجمه محمد جعفر قراجه‌داغی) ، تهران ، خوارزمی ، ۱۳۵۰ .

٤ ــ آخوندزاده ، میرزا فتحعلی : میرزا فتحعلی آخونداوف اثر لری ، جلد ۲ ، حمید محمدزاده ــ حمید آراسلی ، بادکوبه ، ۱۹۶۱ .

۵ ــ آدمیت ، دکتر فریدون : اندیشهٔ ترقی ، تهران ، خوارزمی ، ۱۳۵۱ .

٦ ــ آدمیت ، دکترفریدون : اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، تهران ، طهوری ، ۱۳٤٦ .

۷ ــ آدمیت ، دکتر فریدون : اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده ، تهران ، خوارزمی ، ۱۳٤۹ .

۸ ــ آدمیت ، دکتر فریدون : فکر آزادی ، تهران ، سخن ، ۱۳٤۰ .

۹ ــ ارسنجانی ، دکتر حسن : حاکمیت دولتها ، تهران ، جیبی ، ۱۳٤۸ .

۱۰ ــ اعتمادالسلطنه ، محمدحسن خان : المآثر والاثار ، تهران ، دارالطباعه خاصه دولتی ، ۱۳۰٦ ﻫ . ق .

۱۰ مکرر ــ امین‌الدوله ، میرزا علیخان : خاطرات سیاسی‌امین‌الدوله ، تهران، شرکت سهامی کتابهای ایران ، ۱۳٤۱ .

۱۱ ــ بامداد ، مهدی : تاریخ رجال ایران ، تهران ، زوار ، ۱۳٤۷ .

۱۲ ــ براون، پروفسور ادوارد: انقلاب ایران ، (ترجمه احمدپژوه)،تهران، معرفت ، ۱۳۳۸ .

۱۳ ــ بزرگمهر ، منوچهر : فلسفه تحلیل منطقی ، تهران ، ۱۳۴۸ .
۱۴ ــ تنکابنی ، محمدابن سلیمان : قصص‌العلما ، تهران ، ۱۳۰۴ .
۱۴ مکرر ــ خان‌ملك ساسانی ، احمد : سیاستگران دورهٔ قاجارجلدیك، تهران، طهوری ، ۱۳۳۸ .
۱۵ ــ دولت‌آبادی ، یحیی : حیات یحیی جلد ۱ ، تهران، ابن‌سینا ، ۱۳۳۶ ، (جلد دوم در سال ۱۳۲۸ و جلد سوم در ۱۳۳۰ و جلد چهارم در ۱۳۳۱ چاپ‌شده) .
۱۵ مکرر ــ دولت ایران : دستورالعمل دیوانخانه تبریز ، جای چاپ ندارد ، تاریخ ندارد . از نسخهٔ موجود در کتابخانه مجلس سنا .
۱۶ ــ رائین ، اسماعیل : میرزا ملکم‌خان ، تهران ، صفی‌علیشاه ، ۱۳۵۰ .
۱۷ ــ روسو ، ژان‌ژاك : پیمان همگانی (ترجمه غلامحسین زیرك‌زاده) ، تهران ، چهر ، ۱۳۴۱
۱۸ ــ صنیع‌الدوله ، محمد حسن‌خان : سالنامه ۱۲۹۰ ایران ، تهران ، ۱۲۹۰ .
۱۹ ــ صنیع‌الدوله ، محمد حسن‌خان : مرآت‌البلدان ناصری جلد ۳ ، (این جلد جای چاپ ندارد) ، ربیع‌الثانی ۱۲۹۶ ه . ق .
۲۰ ــ صنیع‌الدوله ، محمدحسن‌خان : منتظم ناصری جلد ۳ ، (جای چاپ ندارد) ، ۱۳۰۰ ه . ق .
۲۱ ــ طالب‌اوف ، میرزا عبدالرحیم : ایضاحات در خصوص آزادی ، ذیحجهٔ ۱۳۲۴ ه . ق .
۲۲ ــ طالب‌اوف ، میرزا عبدالرحیم : پندنامهٔ مارکوس ، (ترجمه آزاد) ، اسلامبول ، ۱۳۱۲ ه . ق .
۲۳ ــ طالب‌اوف ، حاج میرزا عبدالرحیم : سیاست طالبی ، تهران ، مطبعه شمس ، ذیحجهٔ ۱۳۲۹ ه . ق .
۲۴ ــ طالب‌اوف ، عبدالرحیم ابن ابوطالب تبریزی : کتاب احمد جلد یك ، اسلامبول ، مطبعه اختر ، ۱۳۱۱ ه . ق .
۲۵ ــ طالب‌اوف ، عبدالرحیم ابن ابوطالب : کتاب احمد جلد ۲ ، اسلامبول مطبعهٔ اختر ، ۱۳۱۲ ه . ق .
۲۶ ــ طالب‌اوف ، عبدالرحیم ابن شیخ ابوطالب : مسائل الحیات ، تفلیس ، مطبعهٔ غیرت ، ۱۳۲۴ ه . ق .
۲۷ ــ طالب‌اوف ، عبدالرحیم : مسالك‌المحسنین ، تهران ، جیبی ، ۱۳۴۷ .
۲۸ ــ طالب اوف ، عبدالرحیم : نخبهٔ سپهری ، اسلامبول ، ۱۳۱۰ ه . ق .
۲۹ ــ فروغی ، محمدعلی : سیرحکمت در اروپا ، تهران ، زوار ، سال ؟

۳۰ ــ فرهاد معتمد ، محمود : سپهسالار اعظم جلد یك ، تهران،علی‌اکبرعلمی و شرکا ، ۱۳۲۵ .
۳۱ ــ کرسون ، اندره : ولتر ، (ترجمه کاظم عمادی) ، تهران ، صفی‌علیشاه، سال ؟
۳۲ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : آئینه سکندری ، تهران ، ۱۳۲۶ ق .
۳۳ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : انشاالله و ماشاالله ، تهران ، فاروس ، سال ؟
۳۴ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : سالاریه، (بکوشش شیخ‌احمدادیب کرمانی) ، شیراز ، ۱۳۲۵ هـ . ق .
۳۵ ــ کرمانی ، ناظم‌الاسلام : تاریخ بیداری ایرانیان ، تهران ، بنیاد فرهنگ ایران ، ۱۳۴۶ ، جلد یکم .
۳۶ ــ کسروی ، احمد : تاریخ مشروطهٔ ایران،تهران،امیرکبیر،۱۳۴۶ .
۳۷ ــ مدرس تبریزی ، محمدعلی : ریحانةالادب ، تهران ، ۱۳۲۸ ، جلد ۲ .
۳۸ ــ مراغه‌ای ، حاج زین‌العابدین : سیاحتنامهٔ ابراهیم بیك ، تهران ، نشر اندیشه ، ۱۳۴۴ .
۳۹ ــ مستشارالدوله ، میرزایوسف خان : یك کلمه ، تحریر جمعه ۲۰ ذیقعدهٔ ۱۲۸۷ در پاریس .
۴۰ ــ مستوفی ، عبداله : شرح زندگانی من ، چاپ دوم ، جلد یك ، تهران ، زوار ، سال ؟
۴۱ ــ مفتاح‌الملك، میرزا محمودخان : مفتاح‌الرموز ، تهران ، ۱۳۲۰ هـ. ق.
۴۲ ــ ملکم ، سرجان : تاریخ ایران از پیشدادیان تا قاجاریه ، (ترجمهٔ میرزا اسماعیل‌خان ابن محمدعلی حیرت تهرانی) ، بمبئی ، ۹۰ ــ ۱۲۸۹ هـ. ق.
۴۳ ــ ناصرالدین‌شاه و مشیرالدوله : کتابچهٔ‌تنظیمات حسنه دولت علیه وممالك محروسهٔ ایران ، تهران ، تنگوزئیل ۱۲۹۲ (نسخه چاپی درکتابخانه مجلس سنا) . صفر ۱۲۹۱ هـ. ق (نسخه‌ای چاپی در کتابخانهٔ مجلس سنا) .
۴۴ ــ ناظم‌الدوله ، میرزاملکم‌خان : اصول تمدن ، تبریز ، صفر ۱۳۲۵ ق .
۴۵ ــ ناظم‌الدوله ، میرزا ملکم‌خان : مجموعه‌آثار میرزا ملکم‌خان ، (گرد آورنده محیط طباطبائی) ، تهران ، دانش ، ۱۳۲۷ ش .
۴۶ ــ نفیسی ، سعید : تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر ، تهران ، بنیاد ، ۱۳۴۵ ، جلد دوم .
۴۷ ــ هدایت ، رضاقلی خان : روضةالصفای ناصری ، قم ، خیام ــ پیروز ــ مرکزی ، ۱۳۳۹ ش ، جلد هشتم .
۴۷ مکرر ــ هدایت، حاج مهدیقلی مخبرالسلطنه : خاطرات وخطرات ، تهران، چاپ دوم .

۴۸ ــ همائی ، جلال‌الدین : غزالی نامه ، تهران ، ۱۳۴۲ .

نوشته‌های خطی و عکسی و فیلم

۴۹ ــ آخوندزاده ، میرزا فتحعلی : ترجمهٔ مکتوبات شارل مسمر فرانساوی ، مجموعهٔ خطی شماره ۱۴۹ کتابخانهٔ ملی ایران .

۵۰ــ آخوندزاده ، میرزا فتحعلی : سه مکتوب (مکتوبات‌کمال‌الدوله) ،نگارش ۱۲۸۲ ــ ۱۲۷۹ هـ. ق ، بشماره ۱۱۲۳ کتابهای خطی کتابخانه ملی ایران .

۵۱ ــ عبده ، دکتر جلال : دولت و سرزمین ، (تقریر در دوره دکتری‌سیاسی دانشکده حقوق دانشگاه تهران) ، تهران ، ۱۳۴۵ .

۵۲ ــ فرید الملك ، میرزا محمدعلیخان : یادداشتهای روزانه (در اختیار آقای مسعود فرید) .

۵۳ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : تاریخ شانزمان ایران (کمبود دارد و تنها از صفحهٔ ۱۳ تا ۳۰ نزد دکتر فریدون آدمیت است) .

۵۴ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : تکوین و تشریع (به خط خود میرزا آقاخان و در تصرف آقای علیمحمد قاسمی است) .

۵۵ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : حکمت نظری (نسخه‌ای که ۶۲۳ صفحه‌است در دست آقای علیمحمد قاسمی است و نسخه‌ای نیز بشماره(F54 (8) I &2) در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج نگاهداری میشود) .

۵۶ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : رضوان (بشماره ۶۴۱۰بخش نسخه‌های عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران) .

۵۷ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : ریحان بوستان افروز (میکرو فیلم بشمارهٔ ۳۴۶۸ در بخش نسخه‌های خطی و عکسی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) .

۵۸ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان : سه مکتوب (یکنسخه نزد شادروان جلال آل احمد بوده ویك نسخه در دست آقای مجتبی مینوی است . نسخه‌ای نیز بشمارهٔ ۶۵۳۹ در بخش نسخه‌های خطی وعکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه‌تهران‌است که‌برابر است با نسخه متعلق به پروفسور براون به نشان (9) 5 . L که در کتابخانهٔ دانشگاه کیمبریج نگاهداری میشود . گویا این دونسخه اخیر با نسخه آقای مینوی برابر است) .

۵۹ ــ کرمانی ، میرزا آقاخان: صد خطابه (بشماره ۲۳۰۶ در بخش نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران و بشماره ۵۲۱۲ در بخش نسخه‌های خطی و عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران و نسخهٔ متعلق به پروفسور براون به نشان(9) 4 .L درکتابخانه کیمبریج) .

۶۰ ــ مستشارالدوله ، میرزا یوسف‌خان : طرح قانون اساسی (به خط خود او است و دکتر فریدون آدمیت آنرا در اسناد آن شادروان یافته است ــ اندیشه ترقی صفحه ۱۹۷) .

۶۰ مکرر ــ مشیرالدوله سپهسالار اعظم ، میرزا حسین‌خان : انتظام عمل دیوان عدالت ، خطی ، ۱۲۹۲ (نقل از آدمیت است) .
۶۱ ــ ناصرالدین شاه و مشیرالدوله : دستورالعمل کارگذاران دولت و قرار مشاورات مجلس دربار اعظم مصوب اول صفر ۱۲۹۰ .
۶۲ ــ ناظم‌الدوله ، ملکم‌خان : رسائل و مکاتبات ناظم‌الملك (نسخه عکسی شمارهٔ ۶۴۴۶ بخش نسخه‌های عکسی و خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) .
۶۳ ــ ناظم‌الدوله ، میرزا ملکم‌خان : رسالهٔ غیبی (در مجموعه خطی شماره ۵۰۰ / ف بخش نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ایران) .
۶۳ مکرر ــ ناظم‌الدوله ، ملکم‌خان : شیخ و حقیر ، خطی (نقل‌ازآدمیت) .
۶۴ ــ همگان : نامه‌های خصوصی میرزا ملکم‌خان (بشمارهٔ ۲۹۶۷ در بخش نسخه‌های خطی و عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران ــ این مجموعه در پنج جلدو جزء شماره‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۳ کتابها و نسخه‌های ویژه فارسی کتابخانهٔ ملی فرانسه در پاریس است) .

روزنامــه و مجله

۶۵ ــ تبریزی ، آقا محمد طاهر : اختر اسلامبول ، اسلامبول ، سال ششم ، شمارهٔ بیست‌ودو مورخ سوم جمادی‌الاخر ۱۲۹۷ ه . ق .
۶۶ ــ دولت ایران : روزنامهٔ ایران (بمدیریت محمد حسن‌خان صنیع‌الدوله رئیس‌کل دارالطباعهٔ ممالك محروسه) ، جای انتشار ارك همایونی درتهران ، شماره‌های دوم ربیع‌الاول و هشتم رمضان ۱۲۸۸ و چهارم ذیقعدهٔ ۱۲۸۹ ونوزدهم شعبان ۱۲۹۰ و ربیع‌الاول و محرم ۱۲۹۱ .
۶۶مکرر ــ دولت‌ایران : وقایع‌اتفاقیه، تهران ، ربیع‌الثانی ۱۲۷۵ ، شماره۴۰۷.
۶۷ ــ ناتل خانلری ، دکتر پرویز : سخن ، تهران ، ۱۳۴۵ ، شمــاره‌هــای ۶ و ۷ و ۸ و سال ۱۳۴۶ شماره ۱ .
۶۸ ــ یغمائی ، حبیب : یغما ، تهران ، ۱۳۴۵ ، شماره آبان .

کتابهای بیگــانه

۶۹ــ Arnold (Arthur) , Through Persia By Caravan, 2vols, London, 1877 .
۷۰ــ Blunt (Wilfrid Scawen) , Secret History Of The English Occupation Of Egypt, London, 1907 .
۷۱ــ Dabin (Jean), Doctrine General de L' Etat, Paris, 1939.
۷۲ــ Japanese National Commission for Unesco, Japan, Its Land, People And Culture, Tokyo, 1964.

از همین نویسنده منتشر شده :

۱ــ تصویری از ویتنام

این مجموعه از نوع کتابهای جدید تصویری است که مطالب را با تصویر بنظر خواننده میرساند. گزارش خلاصه و مستندیست از اوضاع جغرافیائی و اجتماعی و سیاسی اولیه ویتنام و چگونکی آغاز جنگ با فرانسه و بعد امریکا و تحولات پس از آن وآغاز پیروزی جنگجویان ویت‌کنگ بر حکومت سایگون و امریکا .

قسمت اعظم از تصاویر این کتاب از همانهاست که در دادگاهی که در اروپا برای جنایات جنگ ویتنام تشکیل شد مورد استفاده قرار گرفت .

۲ــ مسائلی از نیمکره غربی

این‌کتاب‌نزدیک‌یکصدمنبع‌وماخذ دارد . درآن‌کلیه اوضاع جغرافیائی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اولیه جزایر کوبا مفصلا بررسی شده وآثار استعماراسپانیا وسپس آزادی کوبا و مجدداً درگیری آن کشور با ایالات متحده و بعد چگونگی پیش‌آمدهای قدم به‌قدمی که به‌انفجار اجتماعی و سیاسی‌آن جزایر کشید و جنگهای گریلا و کشمکش‌های عقیدتی و تمام علل و اسبابی که.این تحولات را موجب شد و کوبا را بصورت امروز در آورد یك یك مورد تحلیل قرار گرفته .

برای تهیه منابع و مدارك و نوشتن این‌کتاب ۵ سال وقت‌صرف شده .

باشگاه ادبیات